



سفر ادبی

# نگاهی به نهضت ملی ایران

به بهانه انتشار خاطرات شعبان جعفری

# نگاهی به نهضت ملی ایران

به بهانه انتشار خاطرات شعبان جعفری

چاپ دوم

با اندکی تغییرات



نگاه به نهضت ملی ایران  
به بهانه انتشار خاطرات شعبان جعفری  
سعید رهبر

طرح روی جلد: بهرام داوری  
چاپ اول انتشارات هیرمند ۱۳۸۳  
چاپ دوم باشگاه ادبیات پائیز (۲۰۲۲)  
[www.bashgaheadabiyat.com](http://www.bashgaheadabiyat.com)

ISBN 964 – 408 – 008 - 4  
تماس با مولف: [Saidrahbar3@gmail.com](mailto:Saidrahbar3@gmail.com)

## فهرست

فهرست.....	۱
پیش‌گفتار و شیوه بررسی.....	۳
کارنامهٔ شعبان جعفری بازوی نهضت ملی به سرفرماندهی دکتر محمد مصدق.....	۱۳
بررسی کتاب خاطرات شعبان جعفری، کسب دستور؟ و قبای کهن الگوی قومی.....	۲۱
هدف خانم سرشار از انتشار این کتاب.....	۲۵
آهنگ «بندرعباس جای لاتاس».....	۳۵
قضیه توکار افتادن شعبان جعفری!.....	۴۹
مبتکر قتل رزم‌آرا- مصدق یا کاشانی.....	۵۷
قضیه سربازی و تاتر سعدی.....	۷۳
ملاقات شعبان جعفری با دکتر محمد مصدق.....	۸۷
در باب داریوش فروهر.....	۱۰۱
بخش فراموشی تاریخ معاصر - وقایع بیست و سوم تیر ماه ۱۳۳۰.....	۱۰۹
وقایع چهاردهم آذر ۱۳۳۰- از زبان شعبان و پرسش‌های «سنجیده» سرشار!.....	۱۳۷
سرتیپ مدبر و ماشین دودی - رؤسای شهربانی دولت ملی.....	۱۸۷
قضیه آزادی شعبان جعفری از زندان - قرار بازداشت، نه غرامت.....	۲۰۱
ضارب فاطمی - «بعد از کودتای ۲۸ مرداد آزاد می‌گردد».....	۲۰۹
پیرامون وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ - آرامگاه شهیدان - زورخانه جهان.....	۲۱۹
ماجرای استقبال از آیت‌الله کاشانی - و قضیه چاقو خوردن شعبان جعفری.....	۲۲۵
دادگاه نظامی نهم اسفند ۱۳۳۱، حکم اعدام - ادعای شعبان اعتراض سرشار!.....	۲۲۹

- ۲۴۷ ..... معمای محمود افشارطوس
- ۲۶۳ ..... قضیه امیرمختار کریم پور شیرازی
- ۲۷۹ ..... پیرامون وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- ۲۹۵ ..... روایت دوستداران - نقش شعبان جعفری در وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- ۳۰۳ ..... قضیه دستگیری حسن نصیری سنگ تراش - و افاضات تاریخی خانم سرشار
- ۳۰۷ ..... شعبان جعفری با حمایت مأمورین انتظامی - حسین فاطمی را با کارد مجروح ساخت!
- ۳۱۳ ..... نوآوری، منظری نوین - تیمور بختیار
- ۳۲۷ ..... سند سازی - ادعای سرهنگ بازنشسته سابق عزت الله ممتاز
- ۳۳۵ ..... از کشفیات خانم سرشار - عکس مونتاز شده مجله سپیده و سیاه
- ۳۴۳ ..... منابع درآمد شعبان جعفری
- ۳۴۷ ..... کلام آخر - همدستان خانم هما سرشار

## پیش‌گفتار و شیوه بررسی

بررسی ابهامات تاریخی می‌بایست بر اساس داده‌های مشترک عمومی، جدا از وابستگی‌ها، صورت بگیرد تا بر مبنای آن بتوان به حداقل توافق عمومی در صورت مسئله رسید. در غیر این صورت، هرگز نخواهیم توانست در جهت روشن نمودن این ابهامات گامی برداریم. آنچه در این زمینه بایستی مورد توجه قرار گیرد، هوشیاری در برخورد با مدارک و اسناد است. چنانچه دستگاه‌های دولتی اعم از ملی و غیرملی مورد سوءظن و نفی قرار گیرند و ابزار تبلیغاتی آن دولت‌ها از جمله روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون و دیگر رسانه‌ها نیز مردود شمرده شوند، در گنجی تاریخی خود مبهوت گشته، فقط متکی به این سند دلخواه یا فلان شخصیت مورد تأیید یا بهمان ارگان قابل اعتماد شده، همچنان در شرایط آشفته فعلی باقی خواهیم ماند.

برای نمونه، اگر تاریخ تأسیس «جبهه ملی» را در نظر بگیریم، خواهیم دید از زبان یا قلم بنیان‌گذاران این جریان و مدعیان این جبهه، حکایت‌های مختلفی نقل شده است:

**همایون کاتوزیان (ترجمه احمد تدین):** «روز دهم آبان ۱۳۲۸، جبهه ملی رسماً اعلام موجودیت کرد در همان روز مردم ارگان مخفی حزب توده، رهبران جبهه ملی را عاملان امپریالیسم و انگلستان و دربار قلمداد نمود (ن. ک. مردم، یکم آبان ۱۳۲۷ [?])» (همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، چاپ اول ۱۳۷۱، فرهنگی رسا، ص ۱۵۸)

**همایون کاتوزیان (ترجمه فرزانه طاهری):** «جبهه [ملی] در روز اول آبان [۱۳۲۸] اعلام موجودیت کرد. در همان روز، روزنامه مخفی حزب توده رهبران جبهه را مزدور دربار و امپریالیسم

خواند (ن. ک. مردم، اول آبان ۱۳۲۸) «همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ اول ۱۳۷۲، نشر مرکز، ص ۹۴) ترجمه دوم.

**غلامرضا نجاتی (نخستین بار): «روز اول آبان ۱۳۲۸، نوزده نفر از متحصنین دربار، در منزل مصدق اجتماع کردند و سازمان سیاسی جبهه ملی را به رهبری دکتر مصدق اعلام نمودند.»** (غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، چاپ سوم ۱۳۶۶، شرکت سهامی انتشار، ص ۸۴)

**غلامرضا نجاتی (۱۳ سال بعد): «جبهه ملی یک حزب نبود، بلکه سازمانی سیاسی متشکل از رهبران احزاب، جمعیت‌ها و دستجات سیاسی و مذهبی و چند تن از مدیران روزنامه‌ها، با افکار و عقاید گوناگون بود که پس از عدم موفقیت در تحصن در دربار، به اجتماع خود ادامه دادند و با هدف مبارزه ضد استعماری به رهبری دکتر مصدق در روز ۱۹ آبان ۱۳۲۸ این جبهه را تشکیل داد.»** (غلامرضا نجاتی، مصدق، سال‌های مبارزه و مقاومت، جلد اول، چاپ اول ۱۳۷۷، فرهنگی‌رسا، ص ۱۴۸)

**روایت روزشمار تاریخ ایران، باقر عاقلی:** «۱۳ آبان ماه ۱۳۲۸. آقایان دکتر بقائی، حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد طبق ماده پنج حکومت نظامی بازداشت شدند.  
۱۳ آبان ماه ۱۳۲۸. دکتر مصدق طبق دستور فرمانداری نظامی به احمدآباد تبعید شد.  
۱۷ آبان ماه ۱۳۲۸. حسین مکی طبق ماده پنج حکومت نظامی بازداشت شد.  
۲۱ آبان ماه ۱۳۲۸. جبهه ملی ایران به لیدری مصدق تشکیل گردید.  
۱۷ آذر ماه ۱۳۲۸. بقائی، مکی، حائری‌زاده و عبدالقدیر آزاد از زندان مستخلص شدند.» (عاقلی باقر، روزشمار تاریخ ایران، دو جلدی، چ چهارم، ۱۳۷۶، نشرگفتار، ۱۰۹۰)

طبق روایت باقر عاقلی مؤلف کتاب «روزشمار تاریخ ایران» آقایان مؤسسان جبهه ملی هم‌زمان وقتی در زندان و تبعید بوده‌اند، موفق شده‌اند در مراسم تأسیس جبهه ملی شرکت کنند! پس از این همه سال، هنوز یک روایت مشخص و مشترک در مورد تاریخ تأسیس جبهه ملی در دست نداریم.

نمونه دیگر، روایت‌های مختلفی است درباره اسم کوچک افشارطوس رئیس شهربانی دکتر مصدق. گاهی وی را محمد و زمانی محمود نامیده‌اند و با هوش ترها تنها به ذکر نام خانوادگی او (افشارطوس) بدون ذکر اسم کوچک اکتفا کرده‌اند. افشارطوس در دوران رضاشاه، مسئول املاک و

در مازندران بوده است. درباره سفاکی‌ها و جنایات او، مطالب‌گوناگونی در روزنامه‌های بعد از شهر یور ۱۳۲۰ درج شده است. با به قدرت رسیدن دولت دکتر مصدق، همین شخص به ریاست شهربانی منصوب می‌شود. از همین جا است که گذشته‌ی وی در دوران رضاشاه، قضیه «محمد» و «محمود» را به وجود می‌آورد: «محمد سفاک»، مسئول املاک رضاشاه، و «محمود ملی»، رئیس شهربانی دولت ملی.

### محمد افشارطوس

**مهدی بامداد:** «سرتیپ محمدخان افشارطوس پسر حسین خان شیل السلطنه معروف به باشی برادر مهدی‌قلی خان مجدالدوله که در سال ۱۳۳۱ خورشیدی از طرف محمد مصدق نخست‌وزیر وقت به سمت ریاست کل شهربانی منصوب گردید. در اوایل اردیبهشت ۱۳۳۲ خورشیدی در خیابان خانقاه مفقود شد و پس از دو هفته جسدش را در کوه‌های لشکرک که با وضع بسیار فجیعی او را کشته بودند یافتند. عده‌ای از افسران بازنشسته و چند تن دیگر که به حيله و نیرنگ او را به دام انداخته و گرفتار کرده بودند به ربودن و کشتن وی متهم و گرفتار شدند. نام‌برده از افسران ارتش بود و اگر کاریر<sup>(۱)</sup> پلیسی را طی کرده بود و سابقه پلیسی داشت گرفتار نمی‌شد. معروف است که سابقه اعمال و رفتار او، مخصوصاً در مازندران، چندان تعریفی نداشته است.» (مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد ۵، صص ۱۹۷ - ۱۹۶)

**سپهر ذبیح:** «ربودن و کشتن موفقیت‌آمیز سرتیپ محمد افشارطوس «رئیس شهربانی»، در ۳۱ فروردین ۱۳۳۲، ضربه سختی را بر قدرت دولت وارد ساخت...» (سپهر ذبیح، ایران در دوره دکتر مصدق، ص ۱۵۶)

### محمود افشارطوس

**فخرالدین عظیمی:** «در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ سرتیپ محمود افشارطوس رئیس جدیدالانتصاب شهربانی که مردی بهره‌مند از نیرو و پویایی بود ربوده شد و به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسید.» (فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، ص ۴۳۷)

**همایون کاتوزیان:** «در اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، سرلشکر محمود افشارطوس، ریاست کل شهربانی کشور دزدیده شد و در غاری بیرون تهران به قتل رسید.» (همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه



برای قدرت در ایران، ص ۲۱۲)

**باقر عاقلی:** «سرتیپ محمود افشارطوس در ارتش خوشنام نبود. در زمان رضاشاه ریاست قسمتی از املاک پهلوی در مازندران با او بود. سوءرفتار، خشونت، تصرف املاک مردم، زجر و شکنجه به رعایا به منظور حفظ حقوق رضاخان، او را افسری دیکتاتور، متجاوز، بی‌انصاف و قلدر معرفی کرده بود. بعد از سال ۱۳۲۰ رفتار و اعمال او مورد بحث جرائد بود و ستاد ارتش نیز هرگز جرأت نکرد کار مهم یا حساسی به او واگذار کند... مصدق ابتدا فرمانداری نظامی را به او محول کرد، سپس او را در راس شهرداری کل کشور نشانید.» (باقر عاقلی، نخست‌وزیران ایران، صفحه ۷۷۴)

**روایت خواهرزاده مسعود حجازی:** «در ساعت ده صبح روز سه‌شنبه اول اردیبهشت ۱۳۳۲... تلفنی به من اطلاع داد که محمودخان دیشب به خانه نرفته است... خانم فاطمه بیات دختر مرحوم شیخ‌العراقین بیات همسر افشارطوس... موقعی که من او (تیمسار افشارطوس) را شناختم یک سرباز ارتش و به تمام معنی بود. به رضاشاه اعتقاد داشت و تحت تأثیر قدرت تصمیم‌گیری و اراده رضاشاه قرار گرفته بود. از دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا و مبارزات جبهه ملی تغییرات فکری در او محسوس بود و مطالعه روزنامه‌های سیاسی و کتب اجتماعی به سایر مطالعات او اضافه شد و به دموکراسی اظهار علاقه می‌کرد.

در یک مهمانی خانوادگی در زمستان سال ۱۳۳۱ که مسائل سیاسی و موضوع حکومت دکتر مصدق مطرح شد، می‌گفت دکتر مصدق یک رضاشاه با سواد است و مراقبت می‌کند که ارتباطش با مردم قطع نشود. او اضافه کرد در آمارگیری و بررسی‌های عمومی غیرعلنی که به دستور وی انجام گرفته این نتیجه به دست آمده است که لااقل ۸۰٪ مردم از دکتر مصدق حمایت می‌کنند. دکتر مصدق و خانم ضیاءالسلطنه، همسر ایشان، به او زیاد محبت می‌کردند و اغلب در مواقع شام و نهار او را نزد خود نگه می‌داشتند. او علاوه بر تمام روابط سیاسی و سلسله مراتب اداری، داماد شیخ‌العراقین بیات خواهرزاده دکتر مصدق بود.» (مسعود حجازی، رویدادها و داوری ۱۳۳۹ - ۱۳۲۹، صص ۶۹ - ۶۵)

### افشارطوس

**جامی:** «شب اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ سرتیپ افشارطوس رئیس شهرداری کل کشور با وجود اینکه سابقه خوشی نداشت اما از حکومت دکتر مصدق صادقانه دفاع نموده از دستورهایی دربار تبعیت نمی‌کرد و در توطئه‌های ضد دولتی شرکت نمی‌ورزید، در تهران مفقود شد.» (جامی، گذشته چراغ راه آینده است، ص ۶۶۴)

جلال عبده: «ربودن افشارطوس رئیس کل شهربانی و قتل وی هر چند سابقه او در ریاست املاک سلطنتی سیاه بود. ولی از آنجائی که از دولت دکتر مصدق با صداقت دفاع می‌نمود، و شاید بدین وسیله می‌خواست کفار گناهان گذشته خود را بپردازد.» (جلال عبده، خاطرات جلال عبده، چهل سال در صحنه، ص ۴۱۱)

چنانچه به روزنامه‌های آن زمان و اسناد ارتش آن دوره، بدون غرض‌ورزی، به عنوان سند نگاه کنیم، حل این قضیه چندان دشوار نیست. در غیر این صورت، هم چنان درگیر داستان‌های محمد و محمود خواهیم بود. اگر با همین شیوه به بررسی کتاب «شعبان جعفری» نوشته هما سرشار که به درستی باید آن را «شعبان سرشار» نامید بپردازیم، متوجه اشکالات اساسی خواهیم شد:

#### الف - خطاها:

هما سرشار: «نوشین بعد از تعطیل تئاتر فردوسی در ۲۸ آبان ۱۳۳۱ تئاتر سعدی را با پیس (زیرنویس ص ۶۰) «اوژنی گراند» اثر بالزاک افتتاح کرد.»

«توضیحات رئیس شهربانی - پیش از ظهر امروز آقای سرلشکر مزینی رئیس شهربانی نیز توضیحات زیر را درباره تعطیل شدن تئاتر سعدی در اختیار خبرنگاران جراید گذاشت: با وجود اینکه یک سال است تئاتر سعدی افتتاح گردیده ولی تا کنون پروانه و اجازه نمایش از طرف وزارت کشور و شهربانی به صاحب تئاتر داده نشده است و فقط در موقع افتتاح تئاتر از طرف رئیس موقت دولت وقت مرحوم رزم‌آرا دستوری بدین شرح صادر گردید:

به طوری که حضوراً دستور داده شد از امروز (۲۹/۷/۲۷) دستور باز شدن تئاتر سعدی داده شده و مأمور مخصوصی در آنجا بگمارد که اگر از اصول قانونی و مقررات تخلف گردید آن وقت جلوگیری شده و بازخواست شوند. این دستور از طرف نخست‌وزیر به اداره اماکن عمومی شهربانی ابلاغ شده و بدون صدور اجازه نامه کتبی تئاتر سعدی با پیس (بادبزن خانم ویندرمیر) افتتاح می‌شود.» (اطلاعات، دوشنبه بیستم و هفتم آبان ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۷، سال بیست ششم)

«معامله عشق با طلا... هنرمندان تئاتر سعدی دیشب اولین نمایش دوره سوم تئاتر سعدی را به روی صحنه آوردند...» (اطلاعات، پنجشنبه بیست و نهم آبان ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۵۵، سال بیست و هفتم)

هما سرشار: «جمال امامی، سیدمحمدعلی شوشتری، عبدالقدیر آزاد روز ۳۱ شهریور ۱۳۳۰ اعلام کردند چون در خارج از مجلس تأمین جانی ندارند در خانه ملت متحصن

می‌شوند.»<sup>۹</sup>

(زیرنویس ص ۹۵)

«آقایان نمایندگان اقلیت که از دیشب بنابر تصمیمی که در جلسه دیروز خود گرفته‌اند در مجلس متحصن شده‌اند به قرار ذیل است: جمال امامی، آزاد، شوشتری، پیراسته، دولت‌شاهی، نصر تیان، پناهی، صفائی، ثقة‌الاسلامی\*، سنندجی، عزیز زنگنه، امیرقاسم فولادوند، غضنفری، پالیزی، تیمورتاش. بعضی آقایان اعضای اقلیت که در تهران یا در جلسه‌ای که تصمیم به تحصن گرفته شده نبودند هنوز عملاً به متحصنین نپیوسته‌اند و نمایندگان اقلیت منتظر ورود و شرکت آنان در تحصن می‌باشند...» (اطلاعات، یکشنبه هفدهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۵، سال بیست و ششم)

### باقر عاقلی در روز شمار تاریخ ایران می‌نویسد:

«۳۱ شهریور ۱۳۳۰ - سیدمحمد شوشتری نماینده مجلس متحصن گردید. شوشتری طی مصاحبه‌ای اعلام کرد چون در خارج از مجلس تأمین جانی ندارد لذا در خانه ملت تحصن نمودم.»

باقر عاقلی بدون ذکر منبع خبر و اینکه این مصاحبه با کدام وسیله ارتباط جمعی بوده و «تحصن» چگونه به پایان رسیده، سر و ته قضیه را هم می‌آورد. خانم سرشار نیز به نوبه خود، با افزودن اسامی آقایان پیراسته و عبدالقدیر آزاد و دستکاری در جمله‌بندی، تعبیر و تفسیر دیگری ارائه داده است. ایشان نیز همانند باقر عاقلی، با زیرکی خاصی منبع این گزارش یا «سند» را مخفی نگهداشته است. با مراجعه به روزنامه اطلاعات، پرونده تحصن شوشتری را می‌بندیم.

### «نطق آقای شوشتری در جلسه دیروز مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحيم، امیدوارم آقایان محترم اجازه فرمایند لاقلاً نمایندگان اقلیت بتوانند در مجلس شورای ملی آزادانه نظریات خود را اظهار و عقاید خود را در معرض قضاوت افکار عموم قرار دهند... آقای دکتر شما صریحاً در مجلس اظهار داشته‌اید که مهرداد سلطنتی انگلیس موقعی که به ایران آمد فکر مخصوصی داشت و در موقع مراجعت فکر او عوض شد برای آنکه جمعی دور او را گرفته و او را صاحب و پدر خود خواندند من که نمی‌فهمم مراد از این حرف چیست زیرا آقای هریمن

\* توضیح، نام آقای موسی ثقة‌الاسلامی نماینده مجلس در صورت نمایندگان متحصن در مجلس اشتهاً چاپ شده بدین وسیله تصحیح می‌شود. اطلاعات، چهارشنبه بیستم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۸، سال بیست و ششم.

یا مهرداد انگلیس دولت برای آنها برنامه معین قرار داده بود و هر کس آنها را نمی‌توانسته است ملاقات کند و شما که این اظهار را می‌کنید اگر راست می‌گوئید چرا این بی‌شرف‌های ناموس فروش را نام نمی‌برید معرفی نمی‌کنید و اگر حقیقت نمی‌گوئید قضاوت آن با افکار ملت ایران است... آقای دکتر این جمله دیگر را می‌گویم و فعلاً به عرایض خود خاتمه می‌دهم چون دیگر از مجلس بیرون نمی‌روم و می‌مانم تا وضعیت روشن شود...» (اطلاعات، دوشنبه اول مهر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۲۴ سال بیست و ششم)

### علت پایان تحصن شوشتری

«مجلس شورای ملی - علت تحصن شوشتری - شوشتری...: نظر به آن که در این چند روزه جمع کثیری از طبقات مختلفه به اینجانب مراجعه و هر یک مصلحت‌اندیشی فرمودند بنده فعلاً سکوت اختیار می‌کنم و در موقع مسافرت آقای دکتر مصدق از مخالفت دست بردارم مخصوصاً آقای بوشهری وزیر محترم راه که بیمارند از بستر بیماری وسیله تلفن پریشب مدتی را با اینجانب مذاکره و همین طور آقایان نمایندگان محترم و دوستان مخصوصاً آقای دشتی که نظر به سابقه لطف دیروز بنده را سرافراز و قویاً از بنده خواستند که فعلاً ساکت باشم و اقدامی نکنم عرض کردم من عادت ندارم از پشت خنجر بزنم و ایمانم اجازه نمی‌دهد در موقعی که رئیس دولت در خارج از ایران مواجه با بیگانگان است به ضدیت برخیزم و حواس او را پرت کنم.

لذا امتثال از اوامر تمام دوستان کرده به تحصن خود خاتمه می‌دهم مهر سکوت بر لب می‌گذارم تا مراجعت ایشان...» (اطلاعات، سه‌شنبه نهم مهر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۳۱، سال بیست و ششم)

### «پایان تحصن»

به قرار اطلاع همان طور که آقای شوشتری در نطق امروز خود در مجلس اظهار داشت به تحصن خویش خاتمه داده و از امروز مجلس را ترک کرد.» (اطلاعات، سه‌شنبه نهم مهر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۳۱ سال بیست و ششم)

### ب - کاستی‌ها: حذف وقایع ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰

«مجلس شورای ملی - نطق و کنفرانس - آقای [عبدالقدیر] آزاد گفت: راجع به حوادث روز یکشنبه [۲۳] تیر می‌خواهم مختصری به عرض آقایان برسانم که وضع کشور فوق‌العاده مغشوش و هرج و مرج است... من در چند روز قبل در نطق قبل از دستور خود گفتم که کابینه دکتر مصدق کابینه هو و جنجال است... در نمایشی که روز یکشنبه دادند، در السنه و افواه افتاده که حزب توده نمایش خواهد داد احتمال دارد چندین قتل به وقوع پیوندد... به اوایل شاه‌آباد رسیدند ابتدا

بلندگوی حزب ایران فریاد مرده باد حزب توده، بلافاصله بلندگوی حزب دکتر بقائی فریاد مرده باد حزب توده مثل اینکه با هم تبنانی داشتند پس از فریاد این حرف از حزب ایران ۱۰، ۱۲ نفر و از حزب زحمتکشان در حدود ۲۰۰ نفر با کارد و چاقو به اینها حمله کردند. در اینجا دولت مسئول است جریان عمل روشن می‌کند که عمال دولت هم بی‌میل نبودند یک چنین نمایشی داده شود...» (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و پنجم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۹، سال بیست و ششم)

### «اعلامیه نمایندگان اقلیت

این اعلامیه دیشب از طرف نمایندگان اقلیت مجلس صادر گردید و برای درج به این روزنامه...  
مجلس شورای ملی - به یاری خداوند توانا

هم‌میهنان گرامی! نوزده ماه از عمر دوره شانزدهم مجلس شورای ملی می‌گذرد... از بودجه فقیر ملت همه روزه منافع هنگفتی خرج اداره چند روزنامه دولتی و رادیوئی می‌شود که به مردم و نمایندگان که می‌پرسند مملکت را می‌خواهید به کجا ببرید و چه برنامه‌ای دارید، رذل‌ترین و پست‌ترین فحش‌هایی که فقط سردمداران به حرفای خود می‌دهند بدهند و بر مرده و زنده کسی ابقاء نمایند. دولت به جای آن که نمایندگان را متقاعد نماید و از انجام نقشه‌های عملی اگر دارد مطمئن سازد چاقوکش‌ها و اجامر و اوباش (که تنها مرجع جلوگیری از آنها دولت است) به وسیله تطمیع و بذل و بخشش از بودجه مملکت برای حمله به منقذین تجهیز می‌کند... در هر صورت ما امضاءکنندگان تا هنگامی که دولت برنامه عملی خود را روشن نسازد و نگوید که برای جلوگیری از فقر و بدبختی که ما را به خطر انقلاب عظیمی می‌کشاند... نمی‌توانیم از دولت پشتیبانی نمائیم... جمال امامی، آزاد، ابتهاج، شوشتری، سندنجی، عبدالصاحب صفائی، تیمورتاش، عماد تربتی، اعظم زنگنه، پیراسته، دولتشاهی، مکرّم، عباسی، قاسم، فولادوند.» (اطلاعات، سه‌شنبه نوزدهم شهریور ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۱۵، سال بیست و ششم)

### ج - دروغ‌های تاریخی:

خانم هما سرشار: «جعفری - حالا میگم: دم شهربانی [فاطمی را] زدمش، چاقوآم نزدم. بی‌خود میگن چاقو زده. همشیره‌شم روش نیفتاده. توی شهربانی همشیره‌ش اون بالا وایساده بود من دم پله‌های پائین زدمش، اون خانوم بالای پله‌ها وایساده بود.» (ص ۱۷۴)  
«سرشار - حتماً این شایعات و گفته‌ها زیاد سر زبان‌ها افتاده بود که تکذیب رسمی هم کردید؟<sup>(۱)</sup>» (ص ۱۷۸)

۱. نقل از روزنامه اطلاعات: شماره ۸۳۳۷، ۲۵ اسفند ۱۳۳۲: «در چند روز اخیر عده‌ای اجنبی‌پرست شایعات ادامه پاورقی در صفحه بعد

«اعلامیه شماره ۶۵ فرمانداری نظامی شهرستان تهران - امروز (دیروز) ساعت ۱۵ موقعی که دکتر حسین فاطمی برای بازداشت به [زندانبان؟] قصر اعزام می‌گردید جلوی شهربانی عده زیادی که ظاهراً برای دیدن نام‌برده ازدحام کرده بودند غفلتاً به قصد مضروب نمودن او هجوم آوردند مراقبین زندان و مأمورین انتظامی با تلاش زیاد موفق به پراکنده کردن مردم گردیدند ولی یک نفر که به علت ازدحام زیاد شناخته نشد موفق به وارد نمودن زخم چاقو به حسین فاطمی گردید مجروح به بیمارستان اعزام و تحت مداوا می‌باشد دو نفر از مأمورین انتظامی نیز در این جریان مجروح گردیدند.

فرماندار نظامی شهرستان تهران سر تیپ بختیار

(اطلاعات، یکشنبه بیست و سوم اسفند ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۳۳۵، سال بیست و هشتم)

خانم هما سرشار: «سرشار - حالا ماجرای آن روز ورود آیت‌الله کاشانی را تعریف کنید (آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی ۲۰ خرداد ۱۳۲۹ از تبعید به تهران برمی‌گردد. هواپیما ساعت ۵ بعدازظهر به زمین می‌نشیند و اتومبیل حامل کاشانی ساعت ۸/۳ شب به منزل می‌رسد. زیرنویس). شنیدم او را عصبانی کردید، درست است؟

[جعفری: کاشانی‌ام مثل خمینی تبعید بود به لبنان... منم خانوم از دم فرودگاه مهرآباد تا پامنار - - می‌دونین کجاست؟ سرچشمه - - همین جور دویده بودم... منگ منگ بودم. خلاصه، وقتی گفت: «مردمو رد کن.» منم حالا هی داد می‌زنم مردم نمیرن کنار. خُب اعصابم خراب شده بود. رفتیم بالای چارپایه گفتیم: «یهاالناس من هیچی، این سید خوارک - - رو له کردین!» ما گفتیم: «آقا حال شما خوبه؟» سلامتین ایشالا؟» گفت: «خفه شو پدر سوخته...»

صبحش گفتیم بریم خونه کاشانی... پامنار دکونارو همه بسته بودن... سیدمدم اومد گفت: «چه مزخرفی گفتی به آقا دیروز؟»... روز بد نبینی، ریختن سر ما... اگه زمین خورده بودم مُرده بودم... خلاصه منو بردن بیمارستان سینا... بچه‌هامون از اونجا مارو بردن بیمارستان رضانور سر خیابان قوام‌السلطنه گفتن: «اینجا بهتره، خصوصی تره، بیمارستان سینا صلاح نیست.» مارو خوابوندن... سه ماه آزگار خوابیدیم.» (صص ۸۲ - ۸۰)

«نزاع در پامنار - آقای شعبان جعفری که چند روز قبل بر اثر وقوع نزاع در پامنار به وسیله عده‌ای مضروب و مجروح شده بود در بیمارستان رضانور بستری و تحت معالجه قرار گرفته است. به

---

ادامه پاورقی از صفحه قبل

مغرضانه‌ای علیه اینجانب انتشار داده‌اند که کذب محض است. اینجانب به یاری خداوند متعال آماده جانبازی در راه استقلال وطن هستم و تا آخرین نفس با عناصر منفور و بی‌وطن مبارزه خواهم کرد.

شعبان جعفری رهبر جمعیت جوانمردان جانباز»

قرار اظهار پزشکان معالج وضع مزاجی نامبرده مساعد و به زودی از بیمارستان خارج می‌شود.» (اطلاعات، دوشنبه سی و یکم شهریور ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۱۰، سال بیست و ششم)

سرانجام، به ساختگی بودن این کتاب خواهیم رسید و اینکه چگونه سعی شده حقایق دگرگون و نتیجه دلخواه از قبل معین شده استخراج شود. لمین آدم‌کشی که با اجازه و حمایت هیأت حاکمه، شاه و سازمان‌های سرکوبگرش (پلیس، ارتش، ساواک و...) برای سرکوب و ارباب مخالفان به هرگونه عمل ضد انسانی دست می‌زد (و این همه در حالی است که کس یا کسانی از جنس خودش نیز جرات دفاع، حمایت یا همدلی علنی از او را نداشته و ندارند)، امروزه به همت خانم سرشار، به عنوان شخصی «میهن‌دوست، شاه‌دوست، مصدق‌دوست، کاشانی‌دوست، مردم‌دوست، جوانمرد، متکی به خود، بی‌نیاز و جهان‌پهلوان»، معرفی می‌شود.

هدف من مروری است در تاریخ دولت ملی به رهبری دکتر مصدق، بر بستر مقوله «شعبان سرشار».

سعید رهبر

استکهلم، ۱۳۸۳

## کارنامه شعبان جعفری بازوی نهضت ملی به سرفرماندهی دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه)، پیشوا

ورزشکاری از یک محله بدنام (شهرنو؟)، تشکیل حزب زحمتکشان  
«نخستین بیانیه حزب [زحمتکشان]\* نه فقط با پشتیبانی مصدق، که کاشانی و کلی [سید حسین مکی] - دو حامی بازار - نیز روبرو شد.<sup>(۱)</sup> علاوه بر این، حزب زحمتکشان حمایت رئیس دار و دسته خیابانی، شعبان بی‌مُخ، را جلب کرد. شعبان بی‌مُخ ورزشکاری در محله بدنام تهران بود که مخالفانش او را چاقوکش بزن بهادری می‌دانستند اما حامیانش [جبهه ملی] به عنوان چهره‌ای مردمی در سنت لوطی‌گری تحسینش می‌کردند.» (آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، نشر مرکز، ص ۲۳۰)

«از نخستین اعلامیه حزب [زحمتکشان] نه تنها از مصدق بلکه از کاشانی و مکی - که هواداران زیادی در بازار داشتند - پشتیبانی شده بود<sup>(۲)</sup> افزون بر این، حزب از پشتیبانی شعبان «بی‌مُخ» نیز برخوردار بود. شعبان «بی‌مُخ» که ورزشکاری از یک محله بدنام تهران بود، به عنوان یک قهرمان

---

\*. کلیه مطالب داخل گیومه متعلق به نویسندگان آن مطالب است. جمله‌های داخل کلیه کروش‌ها و هم‌چنین ستاره‌های دیگران را مبدل به پراوتر و اعداد کردم. پس کروش‌ها و ستاره‌های فعلی متعلق به من است. تیرهای مطالب چنانچه با خود مطلب داخل گیومه باشد متعلق به نویسندگان آن است در غیر این صورت تیر را من اضافه کرده‌ام، ضمناً نقطه‌چین‌های دیگران را نیز تبدیل به دو خط تیره شده تا نقطه‌چین‌هایی که من گذاشته‌ام مشخص شود.

۱. حزب زحمتکشان، تشکیل حزب زحمتکشان ایران (تهران، ۱۳۳۰)  
۲. همانجا.



مذهبی پیرو سنت حقیقی لوطی‌گری محبوبیت زیادی در بین طرفدارانش داشت، ولی مخالفان، او را چاقوکش قلدر قلمداد می‌کردند.» (آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، نشر نی، صص ۳۱۶-۳۱۳)

در ترجمه کاظم فیروزمند، ناصر شمس‌آوری و محسن شانه‌چی «نشر مرکز»، مصدق، کاشانی و «مکی» از اعلامیه افتتاحیه حزب زحمتکشان، پشتیبانی کرده‌اند. در ترجمه دیگری از همین اثر توسط کاظم احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی «نشر نی»، این حزب زحمتکشان است که در اعلامیه افتتاحیه خود از مصدق، کاشانی و مکی پشتیبانی کرده است. به گزارش روزنامه اطلاعات مراجعه کنیم:

#### «تشکیل حزب زحمتکشان ایران»

عصر روز پنجشنبه «تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران» رسماً اعلام شد. در جلسه مصاحبه مطبوعاتی که برای توضیحات لازم در همین باب در محل حزب تشکیل شد، نخست آقای دکتر بقائی در حضور خبرنگاران و نمایندگان خبرگزاری‌ها و مطبوعات تاریخچه تشکیل حزب را بیان کرد و خاطر نشان ساخت که فعالیت این حزب از روز شنبه ۲۱ شهریور ۱۳۲۸ با انتشار اولین شماره روزنامه شاهد آغاز گردید.

در آن زمان که مصادف با انتخابات دوره شانزدهم بود سازمانی به نام سازمان مبارزه برای نظارت آزادی انتخابات به وجود آمد، پس از خاتمه انتخابات، این سازمان تبدیل به سازمان نظارت آزادی شد و هدف آن مبارزه با فساد و نظارت در اجرای قوانین و جلوگیری از تبعیض و تعقیب کارهای خلاف قانون بود.

بعد سازمان نگهبانان آزادی تشکیل شد و از روز دوشنبه چهارم دی ماه سازمان مبارزه برای ملی کردن نفت در سراسر ایران به وجود آمد و به میتینگ و فعالیت‌های خود تا زمانی که موضوع ملی شدن نفت به مرحله اجرائی رسید ادامه داد. و همین سازمان‌ها و هسته اصلی حزب «زحمتکشان ملت ایران» را تشکیل می‌دهد که در برنامه آن اصلاح دادگستری، تأمین عدالت اجتماعی و بهبود وضع کشاورزان و اصلاح روابط کارگر و کارفرما و موضوع‌های دیگر ذکر شده است.

پس از خاتمه بیانات آقای دکتر بقائی، آقای دکتر سپهبدی تاریخچه تشکیل حزب را به زبان فرانسه برای خبرنگاران و روزنامه نگاران خارجی بیان کرد و به پرسش‌های آنان پاسخ داد که حزب زحمتکشان ملت ایران صورت انشعاب از جبهه ملی را ندارد، بلکه در قلب جبهه به وجود آمده و در واقع جزئی از آن به شمار می‌رود. در پایان مصاحبه مطبوعاتی، نسخه‌های شماره مخصوص روزنامه شاهد و مرام‌نامه حزب به زبان فارسی و فرانسه میان نمایندگان جراید و خبرنگاری‌ها توزیع شد. (اطلاعات، شنبه بیست و هشتم اردیبهشت ۱۳۳۰، شماره ۷۵۲۱، سال بیست و پنجم)

### مبارزات ملی میهنی شعبان جعفری، نفس‌کش برجسته

«حزب توده... در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق... تحت عنوان‌ها و اسم‌هایی مانند «جمعیت ملی مبارزه با استعمار»، «انجمن هواداران صلح» و غیره، فعالیت خود را تجدید کرد... در این میان تئاتر «سعدی» متعلق به عبدالکریم عمویی وابسته به گروه‌های چپ، دفتر جمعیت ملی مبارزه با استعمار وابسته به گروه‌های چپ، محل انجمن هواداران صلح وابسته به گروه‌های چپ و دفاتر روزنامه‌های «شهباز» و به سوی آینده» وابسته به گروه‌های چپ به آتش کشیده شدند... اما ناگهان سر و کله شعبان جعفری با آن هیکل غول‌آسا، و پشت سر او انبوه نوچه‌هایش ظاهر شدند که به... طرفداری از دولت مصدق به دفاتر روزنامه‌های دست راستی مخالف دولت که آن روز نقشی در ماجرا نداشتند مانند «آتش» سیدمهدی میراشرفی، «فرمان» عباس شاهنده، و «طلوع» هاشمی حائری حمله کردند و پس از غارت و چپاول دفاتر آن روزنامه‌ها، برای تکمیل خدمت! محل آنها را هم به آتش کشیدند. این کار چون به عنوان طرفداری از دولت مصدق انجام گرفته بود، بهانه خوبی به دست مخالفان داد که در روزنامه‌های خود به مقاله‌نویسی و در مجلس شورای ملی به سخن پراکنی علیه دولت بپردازند.

از روز بعد عکس‌های شعبان جعفری ملقب به «بی‌مُخ» در حالی که با حالت تهاجمی دست‌ها را از دو طرف باز کرده و نعره‌زنان «نفس‌کش» می‌طلبید، مرتب در صفحات اول روزنامه‌ها چاپ می‌شد... از آن روز، شعبان جعفری هر چند یک بار عده‌ای از نوچه‌هایش را دور خود جمع می‌کرد و به دفاتر احزاب و روزنامه‌ها حمله می‌برد... شعبان بعد از مدتی... با یک چرخ ۱۸۰ درجه‌ای، عقیده سیاسی‌اش را... عوض کرد و به صورت یکی از مخالفان پرو پا قرص دکتر مصدق درآمد... شعبان هم که تا آن روز عکس دکتر مصدق را در آغوش می‌گرفت و به مخالفان او حمله می‌کرد، عکس دکتر مصدق را از قاب بیرون کشید عکسی از شاه را در قاب گذاشت و با فریاد جاوید شاه طرفداران دولت را مورد حمله قرار داد.» (علی بهزادی، شبه‌خاطرات. جلد اول، صص ۱۸۶ - ۱۸۳)

### قضیه مضروب و مجروح شدن شعبان جعفری

«از آغاز حکومت مصدق تادی ماه ۱۳۳۱ شعبان جعفری با دارودسته‌اش در سخنرانی‌ها و تظاهرات خیابانی با جبهه ملی همکاری داشت و بعضی اوقات کنار دکتر فاطمی به عنوان بادی گارد دیده می‌شد. شعبان جعفری در باشگاهی جشن گل‌ریزان ترتیب داد و در این جشن دکتر شایگان، مهندس حسینی و خسرو قشقائی شرکت داشتند...»

چند روز بعد شعبان جعفری به پامنار رفت مزاحمتی برای آیت‌الله کاشانی به وجود آورد، ساکنین پامنار سر او و همراهانش ریختند. در این درگیری شعبان جعفری به سختی مضروب و مجروح گردید و چند روزی در بیمارستان بستری گردید. هنگام مرخص شدن او را با اتومبیل یکی از

اعضاء جبهه ملی به منزلش بردند.

اوایل بهمن ماه [۱۳۳۱] شعبان جعفری خط خود را عوض کرد، در جریان اسفند به اتهام حمله به خانه نخست‌وزیر بازداشت و محاکمه گردید. در کودتای ۲۸ مرداد علیه دکتر مصدق و له شاه فعالیت مؤثری انجام داد.» (جعفر مهدی‌نیا، زندگی سیاسی علی امینی، ص ۲۴۳).

### سرکوب مخالفان به رهبری شعبان جعفری و با اطمینان از حمایت پلیس

«۱۴ آذر ۱۳۳۰، تظاهرات خونینی در خیابان‌های تهران و در جلوی میدان بهارستان از سوی حزب توده صورت گرفت و توده‌ای‌ها به شدت از حکومت مصدق انتقاد کردند... گروهی از چماق‌داران به رهبری شعبان جعفری به طرفداری از حکومت و با اطمینان از حمایت پلیس، ادارات و روزنامه‌های مخالفان و دفاتر حزب توده را آتش زدند، به طوری که در مدت چند ساعت مراکز سازمان‌های پوششی حزب توده و دفاتر روزنامه‌های جناح‌های چپ و راست که مخالف مصدق بودند، مورد غارت و چپاول قرار گرفت.<sup>(۱)</sup>» (پروفسور سپهر ذبیح، ایران در دوره دکتر مصدق، ص ۶۰)

### سازمان نظارت بر آزادی انتخابات به میدان‌داری شعبان بی‌مُخ و امیر موبور

«در جوار جبهه ملی سازمانی به نام «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات» به رهبری مظفر بقائی و یک عده چاقوکشان و پهلوانان زورخانه‌های تهران به میدان‌داری شعبان بی‌مُخ و امیر موبور و عشقی به وجود آمد.» (رسول مهربان، گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، ص ۲۵۸)

### حامیان دولت ملی

«مخالفان مصدق هیچ فرصتی را در تضعیف دولت او از دست ندادند. یکی از این فرصت‌ها در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ پیش آمد هنگامی که دانشجویان دانشگاه تهران به عنوان اعتراض به اخراج و بازداشت تعدادی از دانشجویان، به اخطار شهربانی دایر بر منع تظاهرات اعتنا نکردند، صف پلیس را پیرامون دانشگاه شکستند و به سوی میدان بهارستان به راه‌پیمایی پرداختند. تعدادی زیادی از افراد شهربانی و ارتش با آنان برخورد کردند و این کار منجر به خشونت و خون‌ریزی گردید. ساعاتی بعد در همان روز یک تظاهرات غالباً دست‌راستی صورت گرفت که با غارت و تاراج و سوزاندن دفاتر روزنامه‌های توده‌ای و مخالف دولت همراه بود.<sup>(۲)</sup> اغتشاشات مزبور که پلیس چشمانش را در برابر

۱. شعبان جعفری بعدها به هواداران شاه پیوست و نقش مهمی را در سازماندهی چماق‌داران در کودتای ۲۸ مرداد، و پس از آن، بازی کرد.

۲. میدلتون به ایدن، ۱۰ دسامبر، ۱۹۵۱ FO 371 EP 91466؛ گزارش بازجویی دولت، متن در باختر امروز، ۱۱ دی ۱۳۳۰.

آن برهم گذاشته بود، از جانب گروهی از پیروان بقایی رهبری می‌شد که ادعا می‌کردند پشتیبان دولت‌اند. گروه مزبور شامل عده‌ای از چاقوکش‌های حرفه‌ای از جمله شعبان جعفری بود که بعدها در فعالیت علیه دولت مصدق اجیر شد. در سراسر این رویدادها امیر کلالی وزیر کشور و رئیس شهربانی و از طریق شخص مصدق ظاهراً کاملاً در جریان قرار داشتند.<sup>(۱)</sup> «فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، ص ۳۷۲»

### انشعاب شعبان بی‌مُخ

«افسران سلطنت‌طلب، با گسترش دادن شبکه مخفی، به بی‌ثبات کردن حکومت پرداختند و عشایر، به ویژه شاهسون‌ها، بختیاری‌ها، افشارها و ترکمن‌ها را مسلح کردند. آنها نه تنها با روحانیون مهم محافظه کاری چون آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله بروجرودی، بلکه با انشعابیون جبهه ملی نیز، به خصوص کاشانی، قنات‌آبادی، مکی، بقایی و شعبان بی‌مُخ، ارتباط برقرار کردند و اوباشی اجیر کردند که با پلاکاردهای حزب توده در دست، مساجد را مورد بی‌حرمتی قرار دهند. هم‌چنین سرتیپ افشارطوس، پشتیبان اصلی مصدق در بین نظامیان را کشتند و جنازه مثله شده‌اش را چون همداری به دیگر افسران هوادار مصدق در بیرون شهر تهران رها کردند.» (یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، نشر مرکز، ص ۳۴۴)

### شعبان بی‌مُخ با خودروی ارتشی به طرف در آهنی خانه مصدق

«... در نتیجه، جماعت به خانه مصدق و خانه پسرش احمد که دیوار به دیوار خانه او بود حمله کردند. در خانه آهنی بود و سردمدار معروف، شعبان بی‌مُخ، (همراه با سرهنگ بازنشسته ارتشی که بغل دستش نشسته بود) با خودروی ارتشی به طرف در به راه افتاد. در این موقع، تعداد زیادی از جوانان و فعالان نیروی سوم، به رهبری جلال آل‌احمد، گروه گروه سر رسیدند و جماعت به محاصره محافظان خانه مصدق در درون حیاط خانه و اعضای نیروی سوم در بیرون خانه درآمدند. مصدق به توصیه پسرش، همراه با فاطمی از دیوار بالا رفتند. و از حیاط اداره اصل چهار که در همسایگی آنها بود (و اتفاقاً ملک آن متعلق به خود مصدق بود) به طرف ستاد ارتش به راه افتادند... علاوه بر شعبان و دار و دسته‌اش، پای گردن کلفت‌های بقایی و کاشانی و نیز جماعتی که سرکردگی‌شان را طیب حاج‌رضایی و حسین رمضان یخی بر عهده داشتند (و معمولاً هم به دستور بهبهانی وارد عمل می‌شدند) در میان بود دست برخی از امرای ارتش هم در کار بود، و عده‌ای دیگر از آنان و سایر مخالفان سرشناس دولت در تظاهرات بیرون کاخ شرکت داشتند.\* از آن پس دیگر مصدق سخت

۱. کیهان، ۱۶ آذر ۱۳۳۰.

\*. حیرت‌انگیز است که این تعداد گردن‌کلفت و چاقوکش اجیر شده از طرف بقایی، کاشانی، بهبهانی و نیز

نگران وفاداری نیروهای انتظامی و تأمین جانی شخص خود شد.» (محمدعلی کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران. صص ۲۲۵ - ۲۲۴)

### فرضیه قتل دکتر مصدق به رهبری شعبان جعفری

«وقتی دکتر مصدق هنگام خروج از کاخ بر اثر شنیدن صدای هیاهوی جمعیت با راهنمایی یکی از کارکنان دربار از درب دیگر کاخ خارج می‌شود و تصادفاً از توطئه دقیقی که برای قتل او تهیه دیده بودند رهایی می‌یابد و به منزل خود در فاصله ۱۵۰ متری آن محل می‌رود، پس از ساعتی جمعیتی که از اوپاش جنوب شهر و افراد نظامی تشکیل شده و در جلو کاخ اجتماع کرده بودند، به دستور شاهپور حمیدرضا برادر شاه به طرف خانه دکتر مصدق حرکت و برای حمله به داخل خانه و قتل دکتر مصدق، از در و دیوار خانه بالا می‌روند. رهبری این جمعیت را شعبان جعفری (معروف به شعبان بی‌مُخ) بر عهده داشت.» (مسعود حجازی، رویدادها و داوری ۱۳۳۹ - ۱۳۲۹. صص ۶۰ - ۵۹)

### اشرار و چاقوکش معروف هدف معینی نداشتند

«در اینجا لازم است گفته شود که در پیشاپیش این عده چند نفر افسر حاضر به خدمت و بازنشسته و چند تن چاقوکش معروف [در] حرکت و قریب یک ساعت سعی می‌کردند که در را شکسته وارد خانه شوند. در آهنی بود موفق نشدند... از خانه خود به خانه مجاور [اصل چهار] و از آنجا به ستاد ارتش رفتم. پس از عزیمت من چون هنوز اشرار از حرکت من اطلاع پیدا نکرده بودند به وسیله ضربات جیب قسمت خون بهداری وزارت دفاع ملی که راننده دولتی و یک چاقوکش معروف در آن بود در آهنی خانه را شکسته و چند نفر نظامی که در خانه بودند ناگزیر به تیراندازی شدند و آن افراد که به وسیله تطمیع از خارج و داخل جمع‌آوری شده بودند چون هدف معینی نداشتند فرار کردند.» (مصدق، خاطرات و تألمات مصدق. صص ۲۱۶ - ۲۱۵)

### رجاله‌های جبهه ملی به سرمداری شعبان بی‌مُخ

«به جرات می‌توان گفت هیچ انتخاباتی مفتضح‌تر از انتخابات دوره هفدهم به وجود نیامده است. در گرد و غبار و هو و جنجال داعیه آزادی انتخابات، عده‌ای از رهبران جبهه ملی مانند علی زهری و یوسف مشار و زیرک‌زاده که به هیچ وجه زمینه مساعد و معرفیتی نداشتند، با کارگردانی و کمک مستقیم شعبان بی‌مُخ، عشقی، شه‌میرزادی چاقوکش و حسن عرب به نام نماینده مردم تهران به

ادامه پاورقی از صفحه قبل

برخی از امرای ارتش و دیگر مخالفان دولت ملی، چگونه موفق نشدند بر نیروی سوم به رهبری جلال آل‌احمد فایق آیند؟

مجلس را یافتند... اکثر نامزدهای انتخاباتی جبهه ملی برای جلوگیری از پیروزی کاندیداهای وابسته به حزب توده از هیچ تقلب و سوءاستفاده‌ای فروگذار نکردند. آراء مردم قبل از ریختن به صندوق توسط ابوباش مظفر بقائی از طریق «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات دوره هفدهم» بازدید می‌شد. هر کس کلاه کپی یا سر و وضع کارگری و یا سبیل داشت و یا ترکی حرف می‌زد و یا تیپ دانشجو بود، با کتک و توهین از پای صندوق بیرون انداخته می‌شد و چه بسا توسط مأمورین شهربانی به عنوان اخلال‌گر توده‌ای دستگیر و بازداشت می‌شد... **رجاله‌های جبهه ملی به سردمداری شعبان بی‌مُخ و احمد عشقی همراه مظفر بقائی و حسین مکی به همه حوزه‌های انتخاباتی سرکشی و بازرسی می‌کردند.** عکس‌های مکی همراه چاقوکشان و بزین بهادرهای تهران در روزنامه «به سوی آزادی» و «کیهان» و اطلاعات چاپ شده و هم اکنون در کتابخانه ملی موجود است. شعبان جعفری و عشقی و حسین مافی چاقوکش، حسین مکی را بغل کرده بودند و مظفر بقائی همراه امیر موبور و کاووسی با طمطراق از حوزه‌های شمیران بازرسی می‌کرد.» (رسول مهربان، گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، صص ۳۵۸ - ۳۵۷)

### وظیفه میهن پرستانه، قتل مصدق توسط شعبان بی‌مُخ

«دکتر مصدق با راهنمایی یکی از کارکنان دربار از در شمالی کاخ خارج شد و با اتومبیل خود به منزل رفت. همین که توطئه‌گران متوجه شدند دکتر مصدق از دام مرگ فرار کرده و یا به قول درباریان «مرغ از قفس پریده» شاهپور حمیدرضا از در شمالی خارج شده به مأمورین انتظامی که مراقب منزل نخست‌وزیر بودند دستور داد که مانع حرکت مردم نشوند و گفت: «مردم آزادند به هر کجا که می‌خواهند بروند.» بدین ترتیب «شاه پرستان!» توانستند خود را به منزل نخست‌وزیر رسانیده به کمک یک جیب ارتشی در آهنی منزل را بشکنند تا شعبان بی‌مُخ با قتل دکتر مصدق «وظیفه میهن پرستانه!» خود را انجام دهد. اما چون دکتر مصدق از پشت بام [دیوار] فرار کرده بود، توطئه با ناکامی مواجه شد.» (جامی، گذشته چراغ راه آینده است، ص ۶۶۰)



هما سرشار

شعبان جعفری

چاپ اول بهار ۱۳۸۱، لس آنجلس، نشر ناب

تعداد صفحات: ۴۸۴، قیمت: ۱۸ دلار

## بررسی کتاب خاطرات شعبان جعفری، کسب دستور؟ مصادف با ندامت و عذرخواهی دولت امریکا از ایران، وظیفه روزنامه‌نگار حرفه‌ای و قبیای کهن الگوی قومی

هما سرشار: «شعبان جعفری را برای نخستین بار در ۱۵ جولای ۱۹۸۶ در لس آنجلس دیدم. هیکلی تنومند، ریشی انبوه و صدایی رسا داشت. هنگام احوال‌پرسی چشم بر زمین دوخته بود که نگاهش با نگاه من «زن غربیه» برخورد نکند. هم این راه‌گریزی شد تا نگاهی گله‌مند به دوستی که او را همراه خود به خانه ما آورده بود بیندازم که: «شعبان جعفری اینجا چه می‌کند؟» مثل بسیاری ایرانی دیگر، ندیده و نشناخته از او گریزان بودم و شوقی به نشستن در کنارش احساس نمی‌کردم. ارتباط‌ها همه معنی نگاه‌ها، گردش چشم‌ها و حرکت ابروها بود و کلامی نبود. همسرم چون همیشه با نگاهی پخته مرا به آرامش خواند. در فرصتی که دست داد گفت: «با او صحبت کن، پشیمان نمی‌شوی.» پیش خود فکر کردم شعبان جعفری چه دارد که بگوید؟ چه می‌تواند بگوید؟ همه چیز را درباره‌اش گفته‌اند و نوشته‌اند. باعث و بانی «کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد»، باعث و بانی «سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق» و - -

آن شب در طول دو ساعتی که شعبان جعفری همراه چند مهمان دیگر در حیاط خانه ما نشسته بودند... طرحی در ذهنم جان گرفته بود که اول شب درباره‌اش حرف نزدم؛ خاطرات شعبان جعفری باید نوشته شود، یکی از مشهورترین شاهدان زنده ۲۸ مرداد که هنوز لب به سخن نگشوده است... از فکر انجام این مصاحبه به هیجان آمدم و از این هیجان حیران



شدم! حیران از اینکه چگونه خویشتن را از بند باورهای دیرین رها کنم و به دیدارش بروم که دشوار می‌نمود. با خود کشمکش داشتم. سپس به درون خویش نگاهی ژرف افکندم، با این پرسش که: «آن زمان چون از جلو باشگاه جعفری رد می‌شدی، چرا با لجاج نگاه از آن می‌دزدیدی؟ حتی یک بار اندیشه رفتن به داخل آن ساختمان را نکردی، هر چند به بهانه گردش‌گری؟! و به ندای درونم گوش فرادادم، با این سرزنش که: «پیش‌داوری و تعصب شایسته یک روزنامه‌نگار حرفه‌ای نیست!» و در پی آن این اشارت که: «یک روزنامه‌نگار موظف است سخن همه را بشنود، حتی اگر با آن مخالف باشد و باید به همه فرصت ابراز بدهد، حتی اگر دیگران کوشش کنند او را از این کار باز دارند.» حکم پایانی چنین شد که پای صحبت کسی که سال‌هاست علیه او بسیار نوشته‌اند و گفته‌اند بنشینم و آن را در دسترس همگان بگذارم تا حرف طرف دیگر ماجرا نیز شنیده شود. پذیرش به آسانی نیامد که مهمانی ناخوانده می‌نمود و کهن‌الگوی قومی قبایی از قبل بر تن باورها پوشانده بود... عاقبت چون پافشاری‌ام را دید، قول داد هر گاه تصمیم به این کار بگیرد مرا ندا خواهد داد و جز با من با کس دیگری گفتگو نخواهد کرد.

**شعبان به پیمان خود وفا کرد و در ماه جولای ۱۹۹۹** آمادگی‌اش را برای انجام مصاحبه اعلام داشت. چه رویدادی او را دگرگون کرد نمی‌دانم؛ چرا بیست سال سکوت کرد تا امروز لب به سخن بگشاید خبر ندارم؛ ولی به سرعت به دیدارش رفتم. (صص ۱۰ - ۹)

### شاهد زنده‌ی روز ۲۸ مرداد

خانم هما سرشار از شعبان جعفری با عنوان «یکی از مشهورترین شاهدان زنده‌ی ۲۸ مرداد که هنوز لب به سخن نگشوده است.» یاد می‌کند، اما در متن کتاب، شعبان جعفری چنین می‌گوید:

«اون روز که منو برای ۹ اسفند بردن زندان من تا ظهر ۲۸ مرداد زندان بودم... حالا شما فکرش بکنین؟ من تا ظهر ۲۸ مرداد تو زندان بودم!» (ص ۱۷)

«پس اینا که میگن خونه مصدق را زدن که؟! دیدم نه هنوز هیچ خبری مبری نیست. خلاصه، شد ساعت دو بعدازظهر. دو بعدازظهر گفتیم خُب وقت اخباره. حالا هرچی هست میگه. باز کردیم دیدیم نه، اخبار نمیکه. بعد دیدیم صدای رادیو خراب شده، هی باهش ور رفتیم و اینور اونورش کردیم. بالاخره بعد از یه ربعی، صدای رادیو یهو دراومد. سر و صدای رادیو که دراومد. من دیدم کی بود خدایا...؟! نه... نه ملکه اعتضادیه. دیدم صدای اونه... اون موقع، تیمسار خلعتبری و بیوک صابر و یه افسری اسمش یادم رفته خدایا؟ خلاصه، این سه چارتا یهو اوامدن در زندان و گفتن: «زاهدی جعفری رو می‌خواد.» منو برداشتن

بردن بالای شهربانی تو اون اتاق بالا. دیدم زاهدی و اینا همه تو اتاق جمعن و شلوغ و پلوغ، بیا و برو. اون (سرتیپ فرهاد) دادستان بود و چند تای دیگه. مام رفتیم اونجا و یهو تا رسیدیم زاهدی بغل وا کرد ما رفتیم تو بغل تیمسار و اونم ما رو یه ماچ کرد و گفت: «برو فوری مادرتو ببین.» گفتم: «نه ما صبر می‌کنیم تا اعلیحضرت بیاد.» (صص ۱۶۲ - ۱۶۱)

### گزارش روزنامه اطلاعات

«موقعی که مردم برای اشغال ایستگاه رادیو وارد آن محوطه شدند یکی از کارکنان فنی رادیو دستگاه را خراب کرده و از کار انداخت. این بود که تقریباً دو ساعت طول کشید تا دستگاه رادیو را مجدداً به کار انداختند و اعلام کردند که رادیو و ستاد ارتش و شهربانی و مراکز حساس دیگر به دست مردم افتاده و حکومت دکتر مصدق ساقط گردیده است... آقای نخست‌وزیر [فضل‌الله زاهدی] پس از ایراد نطق در رادیو به شهربانی رفت و در آنجا مشغول کار شد...»

عصر همان روز چهارشنبه [۲۸ مرداد] کلیه زندانی‌های سیاسی و متهمین واقعه نهم اسفند [شعبان جعفری] و افسرانی که به اتهام شرکت در کودتا دستگیر شده بودن و نیز ابوالقاسم بختیار (اطلاعات، شنبه سی و یکم مرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۶۹، سال بیست و هشتم) آزاد شدند.»

### آزادی شعبان جعفری

«به دفتر سرفرماندهی شهربانی رفتم.\* از بالای پله‌ها که جمعیت در پایین اجتماع کرده بودند به سخنرانی پرداختم و به درون رفتم که به ژنرال زاهدی تبریک و تهنیت بگویم، همدیگر را در آغوش گرفته و صمیمانه دستان یکدیگر را فشردیم. در اینجا بود که طرفداران سلطنت از قبیل ژنرال باتمانقلیچ، ارنست پرون و شعبان جعفری از زندان رهایی یافتند.» (در خدمت پنج سلطان، سرلشکر حسن ارفع، ترجمه سیداحمد نواب، صص ۴۵۲-۴۵۱)

### گزارش هندرسن سفیر کبیر امریکا «آزادی زندانیان سیاسی»

«به کلی سری. ۲ سپتامبر ۱۹۵۳

موضوع: بررسی سیاسی بحران اخیر ایران

\*. فشرده نوشته پیش: ساعت ۲ بعدازظهر یک هواپیما اعلامیه در سطح دانشگاه نظامی بخش کرده، دانشجویان به طرف شهر حرکت کردند، «من با دو نفر از مردانم به طرف شهر روان شدیم»، در راه جایی توقف کرده‌اند و شعارهای نوشته شده بر روی دیوار را پاک کرده‌اند که با استقبال مردم روبرو شده و دختران جوان و پلیس‌های محل وی را بوسیده‌اند! و بعد از یک نطق آتشین در بالای یک اتوبوس به طرف شمیران و سپس به ایستگاه رادیو رسیده است، در ایستگاه رادیو با استقبال همکیشان (حزب آریا) مواجه گشته و سپس به شهر آمده و در شش محل با میتینگ‌هایی روبرو شده و پس از آن به سر فرماندهی رسیده است. صفحه ۴۵۱.

**مرحله یکم** - اوضاع و احوالی که منجر به رویدادهای ۱۹ تا ۲۱ اوت شد، در زیر شرح داد می‌شود... در ساعت دو نیم بعدازظهر ایستگاه رادیو به دست طرفداران زاهدی افتاد و گوینده اعلام کرد که قیام پیروز شده... در حدود ساعت شش بعدازظهر مدافعان دست از مقاومت کشیدند و در آهین خانه شکسته شد. آن‌گاه جمعیت وارد خانه مصدق شد، کلیه محتویات آن را غارت کرد و آن را آتش زد. با خانۀ پسر دکتر مصدق که همسایه دیوار به دیوار پدرش بود نیز به همین ترتیب رفتار شد. **غروب کلیه زندانیان سیاسی آزاد شدند** و سرلشکر زاهدی قدرت را در دست گرفت، «اسناد روابط خارجی امریکا... ترجمه هوشنگ مهدوی و علی‌اصغر اندرودی، جلد ۲، صص ۱۰۹۹ - ۱۰۸۹»

شواهد ذکر شده با اندکی اختلاف ساعت در تأیید گفته شعبان جعفری است. بنابراین چگونه می‌توان مدعی شد شعبان جعفری شاهد زنده وقایع ۲۸ مرداد بوده است؟ در ماه می ۱۹۹۹، کلینتون رئیس جمهور امریکا در یکی از سخنرانی‌هایش چنین پوزش می‌طلبید:

«ما نسبت به ایرانی‌ها در گذشته رفتار چندان خوبی نداشته‌ایم و همین مسئله سبب ناخشنودی ملت ایران از ما شده است.»

سپس در ماه مارس ۲۰۰۰، خانم مادلن البرایت وزیر امور خارجه امریکا در تعقیب سیاست ندامت دولت امریکا اعلام می‌دارد:

«... در سال ۱۹۵۳ ایالات متحده نقش مهمی در هماهنگ کردن عملیات سرنگونی حکومت نخست‌وزیر محمد مصدق بازی کرد...»

دولت آیزنهاور بر این باور بود که این عمل به خاطر دلایل استراتژیک قابل توجیه بوده است. ولی این کودتا آشکارا مانعی برای تحولات سیاسی ایران بود. بنابراین به سادگی می‌توان درک کرد که چرا ایرانیان به خشم و رنجیدگی خود از مداخلۀ امریکا در امور داخلی خود ادامه دادند. (ترجمه متن از کتاب «پنجاه سال تاریخ با پان‌ایرانست‌ها»، نوشته ناصر انقطاع ص ۱۲۰)

به طور یقین شعبان جعفری نیز در راستای همین سیاست است که سکوت طولانی خود را می‌شکند و در مقابل ضبط‌صوت یا دوربین خانم هما سرشار، روزنامه‌نگار حرفه‌ای با سابقه می‌نشیند تا مثلاً ناگفته‌ها را بگوید و از اسرار تاریخ معاصر پرده بردارد و تیرگی‌ها را روشن گرداند. خانم سرشار با کمال میل انجام چنین «زحمت»ی را به عهده‌دار می‌شود و برای توجیه این «زحمت»، بی‌محابا از نجابت، جوانمردی و عیاری شعبان جعفری سخن می‌گوید و جدال درونی خویش را (آن هم به صورت ژرفش) بیان می‌کند و سرزنش و پیش‌داوری و تعصب در باورهای دیرین را به باد انتقاد می‌گیرد و در پایان، قبای کهن الگوی قومی را از تن به دور می‌افکند و پا به میدان تاریخ معاصر می‌گذارد!

## هدف خانم سرشار از انتشار این کتاب

هما سرشار شعبان جعفری را این گونه معرفی می‌کند:

«مردی سنتی، لوطی‌منش، قانع، شاکر داده‌ها و نداده‌ها، بلندطبع، تیزهوش، محتاط و محافظه‌کار، شوخ‌طبع، و نکته‌سنج... موجودی وقت‌شناس و منظم با حافظه شفاف و اهل شعر و شاعری... مردی خودساخته با توانایی بهره‌برداری هشیارانه از فرصت‌هایی که در زندگی پیش می‌آید...»

«شاید برای عده‌ای این پرسش پیش آید که «چرا مصاحبه با شعبان جعفری؟» پاسخ روشن است: بسیاری درباره سال‌های پر آشوب ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ و رویدادهای ۱۳ آذر، ۳۰ تیر، ۹ اسفند و ۲۸ مرداد گفته‌اند و نوشته‌اند، ولی هنوز اهل قلمی از زبان و دید کسی که آن لحظات پر تنش را در خیابان زیسته، داخل معرکه و میان گود بوده چیزی ننوشته است... من دنبال گردآوری آگاهی‌های سیاسی - اجتماعی از منظری نوین بودم، نه ثبت و ضبط فرهنگ لوطی‌گری یا جنوب شهری که امیدوارم پژوهش‌گران مردم‌شناس هرچه زودتر به این مهم نیز بپردازند...»

ضبط و ثبت پاسخ‌ها و گفته‌های جعفری نشان موافقت یا مخالفت من مصاحبه‌کننده نیست، که در روایت حفظ امانت کرده‌ام...

اثبات روایی و ناروایی گفته‌ها با پژوهش‌گران، شاهدان و دیده‌بانانی است که به دور از هرگونه پیش‌داوری، شور بازنگاری تاریخ معاصر را در سر دارند.» (همانجا ص یازده)

در ادامه کشف این «گوهر» که سالیان دراز زیر خاک فراموشی مدفون بوده و اکنون در ردیف شخصیت‌هایی هم‌چون سَمک عیّار و حسین‌گرد شبستری، به بازارچه هوچیان عرضه شده و برای توجیه این محصول و بازاریابی برای آن، از سال‌های بحرانی در میهن عزیز و مردمان نجیب تهران با فرهنگ جنوب شهری، سخن گفته‌ها می‌شود؛ البته با حذف وقایع ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰ که به کشته شدن تعداد زیادی از هموطنان منجر شد.

امروزه با بودن کلیه امکانات، آرشیه‌های گوناگون دولتی و غیردولتی، فیلم‌ها و گزارش‌های مختلف دیگر، باید پای صحبت اشخاصی بنشینیم که در گود نبرد تن به تن بوده‌اند و چنین مصلحت دانسته شده که هرچه دلشان خواست بگویند و ما نیز باید بپذیریم!

با کمی دقت، می‌توان دریافت که پیش از خانم سرشار، کسانی دیگری هم بوده‌اند که با «آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی»، برای «طرح منظری نوین» در تاریخ معاصر، به کار پژوهش و تاریخ‌نگاری دست زده‌اند و تا حدودی موفق بوده‌اند.

به کتاب‌های آقایان آبراهامیان، نجاتی، فخرالدین عظیمی، سپهر ذبیح، کاتوزیان، و... رجوع کنید.

بر فرض که ادعای خانم سرشار را در زمینه «طرح منظری نوین» بپذیریم، باید بگوییم تلاش و کوشش ایشان نتوانسته است این آشفتگی‌ها را سامان بخشد.

### ۱. نمونه‌هایی از «طرح منظری نوین» تاریخ سفارشی

«از مؤسسات زیر برای کمک مالی سپاسگزارم:

مؤسسه پژوهش در تحولات بین‌المللی وابسته به دانشگاه کلمبیا، برای کمک هزینه پژوهشی از «سال» ۱۳۴۸ - ۱۳۴۶؛ دانشگاه نیویورک، به خاطر بورس تابستانی در سال‌های ۱۳۵۱، ۱۳۵۳، ۱۳۵۵، ۱۳۵۸، شورای تحقیقات اجتماعی، برای بورس فوق‌دکتر در سال ۱۳۵۶؛ و کالج باروخ در دانشگاه نیویورک، به خاطر بورس ایام تعطیل برای اتمام کتاب، و سرانجام از مقام سرپرستی دفتر علیاحضرت ملکه در بریتانیا برای اجازه نقل مطالب از اسناد منتشره نشده دفتر امور خارجه موجود در بایگانی کل و دفتر هند در لندن.» (یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، صص ۳-۲)

**دخل و تصرف آبراهامیان در نقل قول از یحیی دولت‌آبادی - «حزب تجدد، به پشتیبانی تقریباً همه نمایندگان حزب اصلاح‌طلبان، لایحه انقراض قاجاریه و تفویض کشور به رضا پهلوی تاگشایش مجلس مؤسسان را تقدیم مجلس شورا کرد. هشتاد نماینده به این پیش‌نهاد رأی موافق، سی نفر رأی ممتنع، و پنج نفر رأی مخالف دادند.**

سخنگوی اصلی مخالفت با لایحه، دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه سابق)، اشراف‌زاده‌ای تحصیل کردهٔ اروپا بود[۹] که اخیراً در مقام وزیر عدلیه، مالیه و امور خارجه و نیز والی فارس و آذربایجان خدمت کرده بود.

مصدق در سخنرانی مفصلی اظهار داشت که رضا پهلوی نخست‌وزیر و فرمانده نظامی ممتازی است اما هر گونه سمت جدیدی او را به صورت تهدیدی برای مشروطه نوپا درمی‌آورد.<sup>(۱)</sup> «... (پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ص ۱۲۳)

**یحیی دولت‌آبادی چنین نوشته است:** «به هر حال دستور شروع می‌شود و پیش‌نهاد خلع قاجار و نصب سردار سپه خوانده می‌شود. چهار نفر نام خود را ثبت کرده‌اند.

به عنوان مخالف بودن اول دکتر محمد مصدق دوم آقا سیدحسین تقی‌زاده سیم میرزا حسین خان علاء چهارم نگارنده دکتر مصدق از رفتار بی‌انتظاری که از مدرس روی داده به حیرت مانده دنبال وی رفته است که سبب آن را بپرسد نامش خوانده می‌شود حاضر نیست.

تقی‌زاده به کرسی خطابه رفته اظهار می‌کند که او خدمات سردار سپه را تقدیر می‌نماید و وجود او را برای مملکت مفید می‌داند و با ارتقاء رتبه وی مخالف نیست ولی نمی‌خواسته است این تغییر سلطنت در یک چنین هوا و محیطی واقع شده باشد یعنی به صورت غیرطبیعی و عادی مدافع لایحه. میرزا علی‌اکبرخان داور چند کلمه دفاع می‌کند و می‌نشیند.

بعد از آن میرزا حسین خان علاء در همان زمینه نطق تقی‌زاده صحبتی داشته مخالفت خود را اظهار می‌کند و داور دفاع می‌نماید و نوبت به دکتر مصدق می‌رسد که حاضر شده است.

دکتر مصدق نطق مفصل و منطقی نموده بدون هیچ ملاحظه عقیده خود را بیان می‌نماید و بر سر عقیده خود ایستاده می‌گوید وجود سردار سپه در این مقام که هست یعنی ریاست وزرا برای مملکت سودمند است اما اگر شاه شد به موجب قانون دیگر مسئولیت نخواهد داشت و استفاده‌هایی که اکنون مملکت از وجود او می‌کند دیگر نخواهد کرد.

مگر آنکه بعد از رسیدن به مقام سلطنت باز بخواهند وزیر مسئول هم بوده باشند که این با اساس مشروطیت منافی است و چنین حکومتی در هیچ کجا وجود ندارد و برای تحقیر موضوع نام یکی از دولت‌های بسیار کوچک را که منزلهٔ یک حکومت کدخدائی است می‌برد.

دکتر مصدق نطق پر حرارت خود را با اظهار مخالفت صریح پایان می‌دهد و مدافع را در دفاعی که می‌کند به زحمت می‌اندازد و ساعت دو ساعت از ظهر گذشته است یکی پیش‌نهاد می‌کند مذاکرات کافی است نگارنده با کفایت مذاکرات مخالفت می‌کند، نایب رئیس می‌گوید بگذارید فلانی هم حرف

بزند تا مخالفین حرفشان را زده باشند.

نگارنده بر کرسی خطابه رفته پس از اسکات\* کسانی که می‌خواهند هوچی‌گری نمایند می‌گویم وقتی قانون اساسی در این عمارت نوشته می‌شد و آن وقت هم فشار کم‌تر از حالا نبود سخن من به اینجا می‌رسد صدای مشت یکی از نمایندگان که به روی تخته خورده می‌شود بلند شده می‌بینم همان شخصی است که شب پیش مرا تهدید می‌کرد.

می‌گویم بدیهی است می‌خواهید بگوئید حالا فشاری نیست اما شما هم حق نداشتید دیشب در مجلس معهود مرا تهدید نمائید این سخن او را ساکت و شنوندگان را متحیر می‌سازد.

خلاصه عنوان می‌کنم که قجر رفت خدا عملیات او را برد سردار سپه می‌آید خدا و عملیات خودش او را می‌آورد پس چرا من در صف مخالفین هستم چون که غیر از این دو سیمی هم هست که نامش قانون است که نمی‌دانم کدام ماده از مواد آن به ما اجازه می‌دهد در این کار بدین صورت مداخله نمائیم و بر خلاف قسمی که در همین موضوع یاد کرده‌ایم رفتار کنیم و در این زمینه مخالفت خود را بیان کرده و می‌نشینم در صورتی که رفقای من هر یک پس از اظهار مخالفت از مجلس بیرون رفته‌اند.

داور چند کلمه اظهار می‌کند و مجلس به رأی گرفتن می‌پردازد رأی مخفی گرفته می‌شود و به اکثریت تام لایحه تصویب شده کار خاتمه می‌یابد و نتیجه‌ئی که بر مذاکرات است مخالفین مترتب می‌گردد. این است که سردار سپه ملتفت می‌شود این مجلس برای تصرف کردن در قانون اساسی و تغییر سلطنت داده صلاحیت ندارد و در صدد تشکیل یک مجلس بزرگ‌تر که نمایندگان طبقات مختلف از ولایات آمده ضمیمه این مجلس شده صورت قانونی به کار خود بدهد برمی‌آید چنان که نوشته خواهد شد.» (یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد چهار، صص ۳۸۷ - ۳۸۵)

## ۲. نیت‌های صادقانه دولت انگلیس

«بدین ترتیب سفارت انگلیس سرانجام بر آن شد که انتخاب نامزدهای حزب توده و سایر اصلاح‌طلبان را حمایت و تشویق کند یا دست‌کم با آن مخالفت نرزد.

هدف اساسی انگلیسی‌ها از این سیاست این بود که تصور می‌کردند جذب چنین عناصری به بهبودی دستگاه اداری کشور کمک می‌کند، و تهدیدهای افراط‌گرایانه را در نطفه خفه خواهد کرد. ضمناً مقامات انگلیسی با طرفداری از اصلاحات و ورود افراد نسل جوان‌تر به مجلس، آگاهانه می‌کوشیدند تا انگ همراهی با مرتجعان را از خود بزدایند.<sup>(۱)</sup> با وجود این، تضعیف این اعتقاد

\* اسکات. [ع مص] خاموش کردن... لغت‌نامه دهخدا.

۱. یادداشت پینک، ۲۰ آوریل ۱۹۴۳، FO 371 EP 35070، وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۳ آوریل ۱۹۴۳، همانجا.

باطنی و ریشه‌دار اکثریت ایرانیان که انگلیسی‌ها نفع هیچ کس جز خود را تعقیب نمی‌کنند و به ناگزیر مانع پیشرفت حقیقی در ایران خواهند شد، امری ممکن به شمار می‌رفت. بنابراین توصیه اصلاح‌طلبانه آنان از نظر بسیاری از اعضای نخبگان حاکم مورد سوءظن بود و غالباً آن را یک ترفند بی‌محتوا یا شاخصی گیج‌کننده می‌دیدند. البته هم نخست‌وزیران پی در پی اعتقاد خود را به نیاز به اصلاحات در برنامه‌های دولت اعلام کرده و هم شاه این مطلب را در مواقع مختلف ابراز داشته بود. او که در دیدار با یک مقام انگلیسی از کمونیسم عمیقاً بیمناک می‌نمود، از برنامه‌های آتی خویش برای تقسیم املاک بزرگ و توزیع آنها بین دهقانان بر اساس شرکت‌های تعاونی سخن گفت.

وی افزود که «امید کشور به افرادی است که عقاید جوان دارند و نه لزوماً سن کم»، و به آنچه او «تیپ جوان» می‌نامید، اشاره کرد، که به باور وی در حال رشد و نیازمند تشویق است.<sup>(۱)</sup> به هر حال هر قدر هم که نیت انگلیسیان صادقانه بود، به نظر می‌آمد که طرفداری آنان از عقاید اصلاحی مشابه نتایج معکوسی به بار خواهند آورد.» (فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، صص ۱۱۳-۱۱۲)

**اشرف و کامیون‌های ارتشی -** «اشرف به گفته یکی از مقامات اداره انحصار تریاک مرتباً با کامیون‌های ارتشی تریاک وارد تهران می‌کرد و می‌فروخت. کلیه این مسائل بی‌گمان موجب بی‌آبرویی هر دولتی می‌شد که از پشتیبانی دربار بهره‌مند بود.» (فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، ص ۳۳۱)

### ۳. نفرت سفیر انگلیس، اتهام اعتیاد و تشبیه قیافه مصدق به یابو

«سر فرانسویس شیرد، سفیر انگلستان، از همان آغاز ضد ملی شدن نفت بود و از شخص مصدق نفرت داشت، تا به حدی که مدتی قبل، در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰، قیافه او را به «یابو» تشبیه کرد و ناجوانمردانه به او اتهام اعتیاد زد.»<sup>(۲)</sup> «...» (همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ص ۱۴۵)

**چمدان پر از پول، مواد مخدر و صور قبیحه -** «زاهدی کهنه «سردار رضاشاهی» بود که در دوران جنگ در اصفهان به عنوان عامل آلمان کار می‌کرد و ارتش انگلستان او را در همان جا با چمدانی پر

1. FO371 EP 35071, ۱۹۴۳، ۶ مه بولارد به ایدن،

2. Wm. Roger Louis, The British Empire in the Middle East, 1945-51 (Oxford, Clarendon Press, 1984), FO371/91459/EP1015/20



از پول و مواد مخدر و صور قبیحه دستگیر کرده بود.» (همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ص ۱۰۴)

#### ۴. دکتر محمد مصدق: رهبر انقلابی، جمهوری خواه، ملی

«موضوع این کتاب، مبارزه وارث مقام سلطنت محمدرضا پهلوی با دکتر محمد مصدق رهبر انقلابی و پرنفوذ و جمهوری خواه و ملی ایران است.» (سپهر ذبیح، ایران در دوره دکتر مصدق، ص ۱۲)

لندن - تهران - نگارنده به عنوان مفسر سیاسی روزنامه باختر امروز در سال‌های ۱۳۳۲ - ۱۳۲۹، و نیز خبرنگار روزنامه تایمز لندن در نیمه‌های دوم آن دوران، از دو جهت به بررسی تحولات سیاسی ایران پرداخت:

نخست به عنوان یک روزنامه‌نگار وابسته به روزنامه دکتر حسین فاطمی و دیگر به عنوان یک ناظر خارجی تحولات سیاسی ایران، که می‌کوشید حتی‌الامکان گزارش‌های درستی را برای یکی از جراید معتبر جهان تهیه کند.» (سپهر ذبیح، ایران در دوره دکتر مصدق، ص ۱۹)

#### ۵. اقامت در سوئیس و فرانسه و ارسال بیانیه‌ها

«در سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹ میلادی) به علت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ به سوئیس عزیمت کرد و متجاوز از یک سال در اروپا اقامت نمود.

مصدق طی اقامت یک ساله و نیمه‌اش در سوئیس و فرانسه فعالیت‌های زیادی در اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ و مزار آن انجام داد و بیانیه‌هایی برای جامعه ملل و روزنامه‌های اروپا فرستاد. مصدق درباره مخالفت گسترده مردم ایران با قرارداد استعماری ۱۹۱۹ که سرانجام منجر به ابطال آن گردیده، چنین گفته است:

«... [احمد] شاه را برای تأیید قرارداد به لندن بردند و برای این کار مجلسی برپا کردند ولی با تمام اصرار [ی که] وزیر خارجه و تهدیدی که نایب‌السلطنه سابق برای تأیید آن نمود (شاه) حاضر نشد حتی یک کلام در نطق رسمی خود از آن اسم ببرد، یا در این باره حرفی بزند. من در آن وقت در سوئیس بودم و از شخص مطلعی شنیدم که با آن همه اصرار و تهدیدی که کردند، شاه زیر بار نرفت و گفت: از من دعوتی کرده‌اند، باید تشکر کنم، صحبت از قراردادی که تا مجلس آن را تصویب نکند، معتبر نیست، مورد ندارد.

این مقاومت منفی سبب شد که مردم وطن پرست به شاه تأسی کنند و آن قدر با قرارداد مخالفت کنند تا دولت انگلیس از اجرای آن مأیوس شود و برای اجرای سیاست خود در ایران فکر دیگری بکند.

خلاصه اینکه شاه به واسطه مخالفتی که نمود از بین رفت و خوشنام آن پادشاهی که در خیر مملکت از سلطنت گذشت.»<sup>(۱)</sup> (غلام‌رضا نجاتی، مصدق، جلد ۱، صص ۶-۵)

غلام‌رضا نجاتی به جای رجوع به اسناد و مدارک و ارائه آنها، صرفاً به نقل از قول از کتاب «خاطرات و تألمات دکتر مصدق»، آن هم با تغییرات و دخل و تصرفاتی که در کروش‌ها نشان داده شد، بسنده کرده است.

ایشان حتی یک نمونه از آن بیانیه‌هایی را که دکتر مصدق برای جامعه ملل و روزنامه‌های اروپا فرستاده است، ارائه نمی‌دهد.

زمانی که حتی نامه‌های خصوصی دکتر مصدق توسط آقای محمد ترکمان به صورت کتاب درآمده و در اختیار هواداران نهضت ملی قرار گرفته است، جای شگفتی است که این گونه بیانیه‌های دکتر محمد مصدق در هیچ جا ثبت و درج نشده است تا تاریخ‌نگاری چون آقای غلام‌رضا نجاتی به آن مراجعه کند و نمونه‌هایی اگر چه کوتاه و اندک در کتاب خود بیاورد.

#### ۶. خورش بادمجان و تهدیدات نظامی انگلیس

مهندس بازرگان: «من به عنوان مدیر عامل باید به همکارانم روحیه بدهم. در همان هفته اول خانواده‌ام را به آبادان آوردم. در ارتباط با تهدیدات نظامی انگلستان خاطره‌ای دارم؛ یک روز که برای دادن گزارش کارهای جاری به تهران رفتم و خدمت دکتر مصدق رسیده بودم، ایشان برای دل‌گرمی من حکایتی را نقل کرد و گفت:

«دیشب آقای علاء وزیر دربار به اینجا آمده بود و نگرانی شاه را به مناسبت پهلو گرفتن ناو جنگی موریتس در آبادان و تمایل ایشان به کوتاه آمدن با انگلیسی‌ها را بیان کرد و من حکایتی را از روزهای اقامتم در سویس برای او نقل کرده و گفتم:

روزی در اوایل بهار، من هوس خورش بادمجان را کردم؛ خانم گفت اشکالی ندارد، درست می‌کنم، گفتم: وقتی غوره نداشته باشیم، خورش بادمجان چه مزه‌ای دارد؟ موقع نهار دیدم پلوی شکفته و پر بخاری روی میز است و پهلوی آن خورش بادمجان با غوره فراوان! پرسیدم غوره از کجا پیدا کرده‌اید؟ خانم گفت:

غلام‌حسین از باغچه همسایه آنها را چیده است. من از کار پسر کوچکم برآشفته شده و گفتم این پسر را می‌کشم! غلام‌حسین از ترس شدید پا به فرار گذاشت و مخفی شد. شام هم نخورد. خانم ناراحت بود و نمی‌دانست چه کند. احمد، فرزند بزرگ‌ترم، غلام‌حسین را صدا زده و گفته بود:

۱. خاطرات و تألمات مصدق، صفحات ۱۱۲-۱۱۳.

درست است که بابا گفته که ترا می‌کشد، اما نخواهد کشت و فقط حرفش را زده است؛ نترس!  
حالا هم از قول من به اعلیحضرت بگویند انگلیسی‌ها کشتی جنگی فرستاده‌اند، اما موریتس  
توپ به آبادان نخواهد انداخت!» (نجاتی، مصدق، جلد ۱، ص ۳۰۸)

## ۷. نامه‌های خصوصی

**موشکافی و انتقاد دواى درد نیست -** مکتوب دکتر مصدق در جواب مرقومه مهندس مصطفی

شعاعیان

احمدآباد ۲۳ بهمن ماه ۱۳۴۲

جناب آقای محترم عزیزم

مرقومه شما رسید و از توجهی که نسبت به وطن عزیز دارید نهایت خوش وقتی حاصل گردید.  
اجازه می‌خواهم در جواب به طور اختصار نظریات خود را عرض کنم و به یک مثالی که عامیانه است  
متمثل گردم: شما می‌خواهید از یک عده دوستان خود دعوت کنید و از این اجتماع با کمال  
آبرومندی پذیرائی نمائید. در وهله اول احتیاج به یک آشپز دارید و در این صورت از سه حال خارج  
نیست: یا در فن خود شخصی است ماهر ولی بی‌بهره از تقوا؛ و یا در فن خود ماهر نیست ولی صاحب  
تقواست؛ و فرض سوم اینکه هم در فن آشپزی ماهر است و هم صاحب تقواست.  
اگر کار را به اولی رجوع کنید ممکن است از مصالح سوء استفاده کند و غذایی که می‌دهد ماکول  
نباشد، چنانچه به دومی مراجعه فرمائید چون در فن خود مهارتی ندارد نتوان از غذای او استفاده  
نمود، پی نتیجه این می‌شود که به شخص سوم مراجعه فرمائید و با هر پیش‌نهادی هم که می‌دهد  
موافقت بفرمائید.

اکنون همین کاری که جناب عالی در نظر گرفته‌اید به عقیده بنده موشکافی و انتقاد دواى درد  
نیست و این درد دوائی دارد که باید آن را به دست آورد و بعد از آن انتظار سود و بهره داشت. بیش از  
این مصدع نمی‌شوم و تصدیق بفرمائید آنچه عرض شده دواى درد است و بس.

**دکتر محمد مصدق**

(محمد ترکمان، نامه‌های دکتر مصدق، جلد ۲، صفحات ۲۹۷ - ۲۹۶)

**فعالیت‌های فرهنگی دکتر مصدق -** «متن قرارداد ترجمه کتاب فوستل دوکولانژ به خط و

امضای دکتر مصدق

نمره ۲۵۷

بین جناب مستطاب اجل آقای آقامیرزا نصرالله خان فلسفی و امضاکننده ذیل قرار شد که کتاب  
لاسیته انتیک تألیف فوستل دوکولانژ فرانسوی را جناب معزی‌الیه از تاریخ چهارم شهریور ماه

۱۳۰۷ تا مدت پنج ماه ترجمه فرمایند و حق الزحمه را این جانب به عده صفحات کتاب مزبور از قرار هر صفحه شش قران به پنج قسط در اول هر ماه تقدیم خدمتشان نمایم.

**فی التاریخ**  
**دکتر مصدق**

(محمد ترکمان، نامه‌های دکتر مصدق، جلد ۲، صفحه ۶۶)

**گرو برداشتن شناسنامه -** «نامه دکتر مصدق به سرهنگ بزرگمهر

احمدآباد ۱۸ تیرماه ۱۳۳۷

قربانت گردم، بسیار برای عرض ارادت و وسایلی به دست می‌آید. اکنون نامه جوف را ارسال خدمت می‌کنم که آن را ملاحظه و اعاده، فرمایند. حامل نامه خود کلفت بود که هرچه کردم برای ادامه خدمت حاضر نشد و الا خود او را می‌فرستادم.

در محل خود به انتظار گرفتن شناسنامه می‌ماند، چنانچه سجل او در خدمت جناب‌عالی است هرچه زودتر آن را لطف فرمایند.

**دکتر محمد مصدق**

(محمد ترکمان، نامه‌های دکتر مصدق، جلد ۲، صفحه ۲۲۸)

**دیرتر عیب می‌کند -** «نامه دکتر مصدق به مهندس احمد مصدق

احمدآباد - ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۹

قربان احمد عزیز

رادیوئی که فرستادید با اینکه قیمت آن را ننوشته‌اید با این حال چون خوب است نگاه داشتم. رادیو سابق را هم اگر بفرستید بد نیست کمک این رادیو می‌شود و دیرتر عیب می‌کند.

**قربانت پاپا**

(محمد ترکمان، نامه‌های دکتر مصدق، جلد ۱، صفحه ۲۸۳)



## آهنگ «بندرعباس جای لاتاس»

«سرشار - این همان دوران بعد از جنگ جهانی دوم است که به خاطر چاقوکشی‌های زیاد، قانون تبعید چاقوکش‌ها و اشرار به بندرعباس به اجرا گذاشته شد؟<sup>(۱)</sup> همان زمانی که تصنیف فروش‌ها آهنگ معروف «بندرعباس، جای لاتاس» را می‌خواندند؟  
جعفری - بله، تبعید می‌کردن. به خارک و اون طرفا.» (صص ۲۹ - ۳۰)

سند شماره ۲/۷ صفحه ۴۴. متعلق به روزنامه باختر امروز:

**بریده‌ها:**

**(۱) روزنامه هویت ندارد.**

تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹ شماره ۲

تیتیر خبر: «دو قتل وحشتناک

کشته شدن دو نفر از چاقوکش‌های خطرناک!

پریشب خیابان سی متری شاهد دو جنایت فجیع بود!»

**(۲) باختر امروز**

تک شماره یک ریالی...

عصر شنبه ۲۳ مرداد ۱۳۲۸.

---

۱. در این زمینه، در صفحه چهارم بسیاری از شماره‌های سال ۱۳۲۸ روزنامه باختر امروز به مدیریت دکتر حسین فاطمی، مطالب و گزارش‌هایی زیر عنوان «اخبار جنایی» دیده می‌شود. در شماره ۴۳، سال ۱۴، ۲۶ شهریور ۱۳۲۸ همین روزنامه خبر تشکیل کمیسیون تشدید مجازات در شهربانی چاپ شده است که کارش رسیدگی به پرونده افراد شورور و دزد و جیب‌بر و چاقوکش و ارجاع آن به وزارت کشور برای صدور رأی است. ر.ک. به سند شماره ۲/۷ ص ۴۴.

تیتیر خبر: «آزادی قلم را نمی‌شود کشت.»

### ۳) روزنامه هویت و تاریخ ندارد.

تیتیر خبر: «جریان محاکمه ناصر فرهاد ساعت ۸ صبح دیروز دومین جلسه محاکمه ناصر فرهاد متهم به قتل تقی بارفروش در دیوان جنائی تشکیل شد»

### ۴) باختر امروز تاریخ ندارد.

تیتیر خبر: «جریان مفصل اعدام محمد آهنگر»

### ۵) روزنامه هویت و تاریخ ندارد.

باز هم چاقوکشی در شهرنو!

### ۶) روزنامه هویت و تاریخ ندارد.

تیتیر خبر: «محمد آهنگر اعدام می‌شود»  
که در زیر بریده‌ها چنین نوشته شده است: «چند نمونه از صفحه «اخبار جنایی» روزنامه باختر امروز - ۱۳۲۸»

باید بپذیریم که شهرت شعبان جعفری در ارتباط ناگسستنی با دولت ملی به رهبری دکتر محمد مصدق است. هر گونه طفره رفتن از این موضوع و پرده‌پوشی آن، خودفربیی، گمراه‌کننده و عوام‌فریبانه و به قول برخی از خود آقایان، «ضد ایرانی» است.

تردستی و کمک گرفتن از بریده‌های باختر امروز سال ۱۳۲۸ به سردبیری دکتر فاطمی، آن هم بدین شکل آشفته و انتخاب بزرگ‌ترین اندازه حروف در مقایسه با سایر بریده‌ها، برای بریده جمله: «آزادی قلم را نمی‌شود کشت»، دردی را دوا نمی‌کند و نمی‌توان با واقعیت‌ها تا ابد مخالفت ورزید. جا داشت خانم سرشار حداقل متن خبر تشکیل کمیسیون تشدید مجازات... و عاقبت کمیسیون را نیز به عنوان سند ارائه می‌کردند.

اکنون نگاهی بیندازیم به روزنامه اطلاعات در مقایسه با باختر امروز، در مورد مسأله چاقو و چاقوکشی:

### بازدید نخست‌وزیر از زندان از اقدامات اولیه دکتر مصدق

«پیش‌نهاد جدید برای آزادی زندانیان - ساعت یازده و بیست دقیقه قبل از ظهر امروز آقای نخست‌وزیر پس از آن که از مجلس شورای ملی خارج شد و در اثر دیدن تظاهرات مدهوش‌گردید بدون اطلاع قبلی به اتفاق آقایان سرلشکر زاهدی وزیر کشور و هیئت وزیر دادگستری و دکتر بقائی و مکی نمایندگان مجلس شورای ملی و شاه‌باغ حائری دادستان کل کشور و عالمی دادستان تهران و سرلشکر حجازی رئیس شهربانی و دکتر فاطمی مدیر روزنامه باختر امروز از زندان موقت شهربانی بازدید به عمل آورد و چند سلول از کریدور پائین محل زندانیان عمومی و از کریدور بالا محل زندانیان سیاسی را دیدن کرد. نخست‌وزیر در مقابل یک زندانی که پایش از بالای ران قطع شده بود از فرط تأثر از حال رفت و همراهان زیر بغل ایشان را گرفته به خارج محوطه هدایت نمودند.

آقای شاه‌باغ حائری دادستان کل در این موقع، یکی دو پیش‌نهاد برای ترفیه حال زندانیان و جلوگیری از صرف هزینه بی‌مورد برای نگاهداری محکومین دادند.» (اطلاعات، پنجشنبه دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۰۹، سال بیست و پنجم)

### تشکیل گارد ملی، آزادی ۴۰۰۰ نفر از زندانیان (اوباشان)

«طرح مخصوص تأمین رفاه زندانیان - امروز بیش از ۱۵ نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی، پیش‌نهادی را که از طرف مقامات قضائی برای تأمین زندانیان و مرخصی عده‌ای از محکومین تنظیم گردیده بود امضا کردند. طرح مزبور فردا با قید سه فوریت برای تصویب تقدیم مجلس شورای ملی خواهد گردید. وزارت دادگستری امیدوار است که پس از تصویب و اجرای این طرح بتواند عده‌ای از زندانیان را که تعدادشان چهار هزار نفر بالغ می‌گردد، مرخص کرده یا تغییری در وضع زندان آنها بدهد. اینک متن طرح:

**ماده ۱)** مجازات کلیه محکومین جنحه از تاریخ تصویب این قانون به شرط آنکه سابقه محکومیت کیفر نظیر آن داشته باشند اعم از آنکه حکم اجرا شده یا نشده باشد در مدت ۵ سال حکم مزبور راساً در صورت عدم اجرا و یا قسمت باقی مانده از محکومیت تعلیق گردد و چنانچه در مدت ۵ سال مرتکب جنحه یا جنایتی نشوند از مجازات مزبور کلاً در صورت اولی و بعداً در صورت ثانی معاف خواهند بود.

**ماده ۲)** محکومین به جنایت به طور کلی که در تاریخ تصویب این قانون دو ثلث مجازات مورد حکم را کشیده باشند یا شش ماه باقی مانده باشد اجراء مجازات نسبت به ثلث باقی مانده تعلیق می‌گردد و در صورت ارتکاب مجدد ابتدا باقی مانده مجازات اول اجرا شده و سپس مجازات ثانی اجرا می‌شود.

**ماده ۳)** کسانی که در نتیجه تکرار جرم جنحه به مجازات جنائی محکوم می‌شوند مشمول ماده ۲



خواهند بود.

**ماده ۴)** محکومین به جرم اختلاس و ارتشاء در صورتی که اصل مال را دفعتاً یا در سه قسط در مدت یک سال با دادن ضامن معتبر بپردازند از مقررات ماده یک بهره‌مند خواهند شد.

**ماده ۵)** محکومین به حبس دائم در نتیجه قتل عمد به یکی از جزایر جنوب (قشم) اعزام و در آنجا آزاد زندگی خواهند کرد و در صورت تمایل می‌توانند عائله خود را هم با خود ببرند.

**ماده ۶)** این قانون شامل جرائمی که پس از تاریخ تصویب این قانون واقع شود نخواهد بود.» (اطلاعات، دوشنبه شانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۱۲، سال بیست و پنجم)

### «برای شش ریال شکم رفیقش را پاره کرد»

**صحنه - شش** ۶ بعدازظهر روز پنجم اردیبهشت ماه عبدالعلی بهرامی ساکن بیستون که شاگرد مهمانخانه بوده با حسن محمدی مشغول قمار می‌شود در نتیجه پس از مدتی برد و باخت برای ۶ ریال کار آنان به مجادله و سپس نزاع می‌کشد و عبدالعلی با چاقویی که از جیب خود خارج نموده دو ضربه محکم به شکم حسن می‌زند که تمام روده‌هایش بیرون می‌ریزد...» (اطلاعات، دوشنبه شانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۱۲، سال بیست و پنجم)

### «نظارت در وضع زندانیان با دادستان کل خواهد بود»

**پیشنه‌وران محکوم در مدت محکومیت مشغول کار شده و دسترنج آنها صرف نگاهداری عائله آنها خواهد گردید**

مجرمین سیاسی نیز مشمول تعلیق مجازات می‌گردند از رانندگان محکوم غرامت اخذ نخواهد شد برای رفاه حال زندانیان طبق پیش‌نهاد آقای شاه‌باغ دادستان کل برای فوریت کار طرحی به شرح زیر تنظیم گردید تا با سه فوریت به تصویب مجلس شورای ملی برسد. «نظر به تراکم زندانیان و عدم تفکیک انواع مجرمین از یکدیگر و بالنتیجه خلطه و آمیزش آنان با یکدیگر که خود موجب فساد اخلاق خواهد بود و عدم امکان رعایت اصول بهداشتی با کمی جا مواد زیر پیش‌نهاد و تقاضای تصویب آن به قید سه فوریت می‌شود.

۱- کلیه محکومین به جنحه اعم از اینکه حکم اجراء نشده و یا قسمتی از آن اجراء شده است به شرط آن که سابقه محکومیت نظیر آن جرم نداشته باشند در صورت اولی تمام و در صورت ثانی باقی مانده از مجازات در مدت ۵ سال تعلیق می‌گردد که با عدم ارتکاب مجدد به جنایت یا جنحه مدت آن مجازات ملغی شده و الا ابتدا مجازات تعلیق شده اجرا گردد.

۲- کلیه محکومین به جنایت به جز قتل عمد در صورتی که دو ثلث مدت محکومیت در این تاریخ اجراء شده و یا ۶ ماه باقی باشد نسبت به باقی مانده تعلیق می‌گردد که در صورت عدم ارتکاب

مجدد به جنحه یا جنایت آن مجازات تعلیق شده اجراء گردد.

تبصره - این حکم شامل اشخاصی که سن آنها به ۱۸ سال نرسیده‌اند نمی‌باشد.

۳ - محکومین به جرم ارتکاب ارتشاء و اختلاس چنانچه اصل مال را به دولت دفعتاً و یا در سه قسط منتها در یک سال بپردازند از مقررات ماده یک استفاده خواهند کرد.

تبصره - کلاهبرداری و خیانت در امانت مأمورین انتفاعی دولت و شهرداری‌ها مشمول این ماده خواهد بود

۴ - ماده ۴۷ قانون مجازات عمومی به قوت خود باقی است و ماده ۴۷ اصلاحی مصوب ۱۶ بهمن ۱۳۰۷ ملغی است.

۵ - ماده واحده مصوبه ۱۳ مرداد ۱۳۲۲ راجع به تشدید مجازات اشخاص شرور و بد سابقه از این تاریخ ملغی و احکامی که در نتیجه تشدید از کمیسیون مربوط صادر شده است مشمول مقررات ماده ۱ خواهد بود.

۶ - غرامات مندرجه در ماده ۱ و ۲ از قانون تشدید مجازات رانندگان مصوب ۱۴ تیرماه ۱۳۲۸ از این تاریخ ملغی است.

۷ - مجرمین سیاسی به جز کسانی که مرتکب به سوءقصد نسبت به حیات رئیس مملکت شده‌اند اعم از اینکه حکم مجازات درباره آنان صادر شده یا نشده باشد از مقررات ماده ۱ استفاده خواهند کرد.

۸ - دولت مکلف است با نظارت دادستان کل منتها تا یک سال در مرکز و شهرستان‌ها زندان‌های قانونی منفک از یکدیگر از محل اموال مجهول‌المالک و متوفی بلا وارث و غائب مفقودالاثر که باید عاید خزانه دولت گردد و هم‌چنین از وجوه حاصل از جرائم زندان‌های مزبور را مطابق نقشه‌های ساده و اصول بهداشت با داشتن کارخانه‌ها تأسیس نماید.

۹ - تمام اصناف محکومین عمومی باید در مدت محکومیت مشغول کار باشند و دسترنج آنها به مصرف خود و عائله آنها خواهد رسید.

۱۰ - نظارت به وضعیت محبوسین به طور کلی به عهده دادستان کل خواهد بود و می‌تواند نمایندگان مخصوص برای بازرسی زندان‌ها تعیین و به تمام کشور اعزام دارد. (اطلاعات، یکشنبه بیست و نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۲۲، سال بیست و پنجم)

### ساختمان ۱۰ زندان جدید برای رفاه و سرمایه‌دار شدن زندانیان

«مجلس شورای ملی - راجع به زندان - آقای حائری‌زاده گفت: چند فقره شکایت از محبوسین رسیده که تنها یازده فقره آن از تهران است و چند فقره هم از رشت رسیده. در دولت‌های سابق هر کسی که با دولت مخالف بود مارک اشتراکی به او می‌زدند و او را به زندان می‌فرستادند. من گمان

می‌کنم که افراد اشتراکی در ایران زیاد نباشند و دولت‌ها اغلب ناراضی‌ها را به حساب اشتراکیون می‌گذارند.

شهربانی ما هیچ عوض نشده و دستگاه همان دستگاه است. حالا اگر چند تا وزیر صالح روی صندلی‌ها نشسته‌اند دلیل نمی‌شود. زندان تهران فقط برای دویست نفر ساخته شده است در حالی که امروز ۸۰۰ زندانی در آن ریخته‌اند در شهرستان‌ها هم وضع هم همین طور است. با این وضع اغلب زندانی‌ها دچار امراض گوناگون می‌شوند.

غذای زندان را خودم چشیده‌ام و بسیار نامطلوب است. از قرار اطلاع در زندان‌های شهرستان‌ها فقط نان خالی به زندانیان می‌دهند، آئین‌نامه زندان هم درست اجرا نمی‌شود، هیچ عیب ندارد که آنها با عائله‌شان به جزایر [جنوب] بفرستند تا کار کنند، این روش باعث می‌شود که بعد از خاتمه مدت زندان، دارای سرمایه‌ای هم می‌شوند.

**وزیر دادگستری در جواب گفت:** ما برای اصلاح زندان‌ها چندی قبل لایحه‌ای دادیم که هم قسمتی از زندانیان بلا تکلیف را به وسیله آن آزاد می‌کردیم و هم اینکه در آن لایحه پیش‌بینی شده بود که ۱۰ زندان جدید ساخته شود تا رفاه زندانیان تأمین گردد.

من از ریاست محترم مجلس تقاضا می‌کنم آن لایحه را مطرح بفرمایند تا فوریت آن تصویب و لایحه برای رسیدگی به کمیسیون ارجاع شود تا این اشکالات مرتفع گردد.» (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و هشتم خرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۴۷، سال بیست و پنجم)

### «مدیر روزنامه‌ای را مجروح نموده‌اند»

**اراک - شب بیست و پنج تیر ماه ساعت هشت و نیم بعد از ظهر هنگامی که آقای رضا رئیس‌زاده مدیر روزنامه سپهر به منزل می‌رفته از طرف عده‌ای ناشناس مورد حمله قرار می‌گیرد و به سختی مجروح می‌شود. آقای سپهر [رئیس‌زاده] تحت معالجه است و قضیه مورد تعقیب قرار گرفته است.»** (اطلاعات، شنبه پنجم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۷۸، سال بیست و ششم)

### چاقوکش حقوق بگیر

«مجلس سنا - آقای فرخ\* : موضوع دیگر این است که مجلس سنا بنده را به عضویت کمیسیون عرایض مفتخر نموده و شکایاتی از مردم می‌رسد که ما ناچاریم آنها را تحت تعقیب قرار دهیم. چندی قبل عرض کردم که در وزارت مالیه چاقوکش استخدام می‌شود ولی توجه نشد. از قرار اطلاع چندی قبل آفانور که چاقوکش است و ماهی ۳۵۰ تومان حقوق می‌گیرد، آقای پورآذر را در کریدور

\* در ادامه گزارش «تقدیم گزارش حادثه ۲۳ تیر».

وزارت دارائی مجروح کرده و بعد او را به بیمارستان برده‌اند و در محضر هم شهود رسماً این قضیه را شهادت داده و شهادت‌نامه هم اینجا است. من از آقای وزیر مالیه تقاضا می‌کنم به این اوضاع خاتمه داده شود.» (اطلاعات، شنبه بیست و ششم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۹۴، سال بیست و ششم)

### آزاد کردن اراندل و اوباش، ساختن زندان جدید در مرکز هر استان

«معافیت زندانیان - لایحه‌ای را که دولت درباره تخفیف کیفر زندانیان داده بود در جلسه دیروز کمیسیون دادگستری که به ریاست آقای جواد عامری معاون وزیر دادگستری تشکیل گردید با اصلاحاتی تصویب و گزارش خود را تقدیم مجلس نمود...»

**ماده ۱-** کلیه محکومین به جنحه و جنایت که در تاریخ این قانون نصف از مدت محکومیت معینه در حکم قطعی را در زندان به سر برده‌اند و هم‌چنین محکومین به حبس ابد در غیر مورد قتل عمد که مدت ۱۰ سال از مجازات خود را دیده‌اند از بقیه مدت مجازات معاف می‌شوند.

**ماده ۲-** ماده ۴۷ مکرر مصوب ۱۶ بهمن ۱۳۰۷ که موارد تعلیق مجازات را محدود نموده است لغو می‌شود و مواد ۵۷ و ۵۸ قانون مجازات عمومی شامل اشخاص نیز می‌شود که به انفصال ابد از خدمات دولتی محکوم شده‌اند.

**ماده ۳-** دولت مکلف است وسایل ساختمان ۱۰ زندان در مرکز هر استان را با رعایت اصول بهداشتی و تناسب زندان‌ها با نوع محکومیت‌های جنائی و جنحه و دارالتأدیب فراهم ساخته لایحه قانونی آن را در ظرف یک ماه با پیش‌بینی اعتبارات لازم جهت تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم دارد. ووجه حاصل از اموال مجهول‌المالک و بلا وارث و غایب‌الاثر و هم‌چنین وجوه حاصل از جرایم به مصرف تکمیل اعتبارات لازم جهت ساختمان زندان‌های مذکور در فوق خواهد رسید.» (اطلاعات، دوشنبه بیست و هشتم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۹۶، سال بیست و ششم)

### «۸ نفر از کارگران کارخانه سیلو به بندرعباس تبعید شدند»

در کمیسیون تشدید مجازات که پیش از ظهر دیروز با حضور کلیه اعضاء تشکیل شده بود پرونده کارگران اخراجی کارخانه سیلو مورد مطالعه و رسیدگی قرار گرفت چون ۸ نفر از این عده سوابق ممتدی در این قسم اعتصابات و تحریکات داشتند از طرف کمیسیون تشدید مجازات به اکثریت آراء تصویب شد که برای مدت معینی به بندرعباس تبعید شوند.

پیش از ظهر امروز قرار صادره به دیوان کشور ابلاغ گردید تا مورد مشورت آن دیوان نیز قرار گیرد. طبق اطلاع شاید تا دو سه روز دیگر وسائل انتقال آنها از طرف شهربانی فراهم شده و به بندرعباس تبعید شوند.» (اطلاعات، چهارشنبه بیستم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۸، سال بیست و ششم)

### «نامه مدیر روزنامه افشین»

آقای تقی جعفررودی مدیر روزنامه افشین طی نامه‌ای که از بیمارستان رضا نور برای این روزنامه ارسال داشته متذکر شده است که ساعت ۷/۵ روز پنجشنبه [۲۱ آذر ۱۳۳۰] هنگامی که از منزل خارج می‌شده مورد حمله چند نفر چاقوکش قرار گرفته و اکنون در بیمارستان بستری است و تقاضای تعقیب ضاربین را نموده است.» (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و ششم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۲، سال بیست و ششم)

### علاوه بر چاقو از ساطور نیز استفاده شد

«در زد و خورد بابل - ۲۹ فروردین - از صبح امروز مجدداً شهر متشنج شد و دستجات هواداران صلح که ظاهراً از بابل و سایر نقاط برای مقابله با پان‌ایرانیست‌ها به بابل آمده بودند در شهر به چند نفر پان‌ایرانیست به وسیله چاقو و ساطور حمله نموده مردم شهر به کمک پان‌ایرانیست‌ها به دفاع پرداخته و زد و خورد بین آنها درگرفت.» (اطلاعات، شنبه سی‌ام فروردین ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۷۸۹، سال بیست و ششم)

### «مدیر روزنامه هور را دیشب با چاقو مجروح کردند»

دیشب در حدود ساعت ۹ آقای علی جواهرکلام مدیر روزنامه هور بعد از انجام کارهای روزانه از میدان بهارستان به سوی منزل خویش به راه می‌افتد همین که وارد خیابان صفی‌علیشاه می‌شود عده‌ای در حدود ۱۰ نفر از پشت سر به او حمله کرده و با چاقو مضروریش می‌نمایند...» (اطلاعات، یکشنبه هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۷۹۵، سال بیست و ششم)

### «امروز در میدان فوزیه مأمورین انتظامی

#### شخصی را که چاقوکشی نموده بود شلاق زدند

گل محمد آذری چند شب قبل به اتفاق رفیقش در نواحی کوی محسن‌آباد جلوی مردی به نام غلام‌علی آهنگر را گرفته و پس از گرفتن وجوه او غلام‌علی را با چاقو مجروح کرده بودند. مأمورین انتظامی به حکم دادگاه ضارب را پیش از ظهر امروز به میدان فوزیه منتقل کرده و ۵۰ ضربه شلاق به وی زدند و ۱۵۰ شلاق دیگر همین دو روزه به او زده خواهد شد.» (اطلاعات، چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۰۸، سال بیست و ششم)

### حکم شلاق زدن زنان

«خلاصه خبرهای مهم امروز - دیروز [جمعه؟] دادگاه فرمانداری نظامی زنی به نام مهین را که

چند روز قبل در خیابان حاج عبدالحمود چاقوکشی نموده بود به سه ماه حبس و ایراد ۵۰ ضربه شلاق در محل وقوع شرارت محکوم کرد. متهم از رای دادگاه تقاضای تجدید نظر نموده و شاید تا بامداد فردا دادگاه نظر نهائی خود را اعلام دارد.» (اطلاعات، شنبه بیست و هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۱۰، سال بیست و ششم)

### «سه نفر امروز شلاق خوردند»

مرداد فرزند گل محمدی شهرت آذری که در خیابان شهناز مبادرت به چاقوکشی کرده و محکوم به ۱۵۰ ضربه شلاق در محل گردید و یوسف علی فرزند حسن شهرت برنج‌کار ایران که در دروازه قزوین کوچه ماطاوس چاقوکشی کرده و محکوم به ۷۴ ضربه شلاق شده بود و امیر فرزند عزیزالله شهرت اسدی که در سر پل سیمان مبادرت به چاقوکشی کرده و محکوم ۱۵۰ ضربه شلاق شده بود. امروز در محل‌هائی که چاقوکشی کرده بودند شلاق خوردند.» (اطلاعات، شنبه بیست و هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۱۰، سال بیست و ششم)

### «امروز چهار نفر دیگر شلاق خوردند»

این ۴ نفر که در نقاط مختلف شهر چاقوکشی کرده بودند به این شرح محکوم شدند که از امروز ۵۰ ضربه در محل وقوع جرم آنها زده شود. حسین جباری در خیابان مولوی ۲۰۰ ضربه. غفوریان در خیابان بوذرجمهری ۱۵۰ ضربه. رستمی در خیابان شاه‌آباد ۵۰ ضربه. رضا زندی در بخش ده ۲۰۰ ضربه.» (اطلاعات، یکشنبه بیست و هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۱۱، سال بیست و ششم)

### «امروز دو نفر دیگر از چاقوکشان با سابقه شلاق خوردند»

دیروز حسین قربانی فرزند محمد که سه روز پیش در خیابان ری کوچه آبشار چاقوکشی کرده بود از طرف دادسرای فرمانداری نظامی به ۲۰۰ ضربه شلاق در محل واقعه محکوم شد. امروز ۱۰۰ ضربه آن را خورد و ۱۰۰ ضربه دیگر روزهای بعد به او زده خواهد شد. شیروالی قیاس‌وند فرزند رمضان نیز که در پنج روز قبل در نزاعی واقع در چهارراه عباسی خاکی چاقو کشیده بود از طرف دادسرای فرمانداری نظامی محکوم به ۱۰۰ ضربه شلاق در محل واقعه گردید. امروز ۱۰۰ ضربه شلاق به او زده شد.» (اطلاعات، پنجشنبه یکم خرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۱۵، سال بیست و ششم)

### «امروز ۶ نفر چاقوکش را شلاق زدند»

امروز صبح ۶ نفر از چاقوکشان با سابقه را در همان محل‌هائی که مرتکب چاقوکشی شده بودند، شلاق زدند... به هر یک از این ۶ نفر ۵۰ ضربه زده شد و بقیه محکومیت به میزان روزی ۵۰ ضربه از

فردا عملی خواهد گشت. به قراری که خبرنگار ما اطلاع می‌دهد در حین اجرای احکام از طرف مردم نسبت به این عمل فرمانداری نظامی ابراز احساسات موافقت‌آمیزی می‌شد.» (اطلاعات، سه‌شنبه ششم خرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۱۹، سال بیست و ششم)

### شلاق زدن بچه دوازده ساله

«چاقوکشانی که دیروز شلاق خوردند - یوسف قبولی دوازده ساله [همراه با عکس متهم] که در خیابان گرگان چاقوکشی کرده بود به ۵۰ ضربه شلاق. احمد رفتگر که در خیابان سی‌متری دروازه قزوین چاقوکشی کرده بود به ۲۰۰ ضربه شلاق. لقاء طالب‌زاده که در دروازه قزوین چاقوکشی کرده بود به ۲۰۰ ضربه شلاق و هشت ماه زندان... این محکومین دیروز عصر هر یک ۵۰ ضربه شلاق خوردند و از بقیه میزان محکومیتشان هر روز ۵۰ ضربه به آنها زده خواهد شد.» (اطلاعات، چهارشنبه چهاردهم خرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۲۶، سال بیست و ششم)

### «یک چاقوکش ۷۵ ساله و شش نفر دیگر امروز شلاق خوردند

شش نفر چاقوکش دیگر امروز در ساعت ده صبح در محل‌هائی که مبادرت به چاقوکشی کرده بودند هر یک ۵۰ ضربه شلاق خوردند و بقیه محکومیتشان از قرار روزی ۵۰ ضربه به تدریج اجرا خواهد شد. چاقوکشان مزبور از این قرار محکوم شده‌اند.

۱) حیدر فرزند احمد شهرت احمدی ۷۵ ساله که در دروازه قزوین خیابان جمشید مبادرت به چاقوکشی کرده بود به ۲۰۰ ضربه شلاق و ۱۸ ماه زندان.

۲) حسین علی مهینی که در مقابل دخانیات که در خیابان شهباز چاقوکشی کرده، ۵۰ ضربه شلاق و ۱۸ ماه زندان...» (اطلاعات، شنبه هفدهم خرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۲۸، سال بیست و ششم)

### «چاقوکشان علاوه بر شلاق و حبس به جریمه نقدی نیز محکوم می‌شوند

«دادسرای فرمانداری نظامی از هفته پیش در نظر گرفت علاوه بر زدن شلاق و حبس جریمه نقدی نیز از چاقوکشان اخذ نماید با این ترتیب چاقوکشی محدودتر و کم‌تر شود... به هر یک ۵۰ ضربه شلاق در ساعت ۶ بعدازظهر دیروز زده شد و بقیه میزان محکومیتشان از قرار روزی ۵۰ ضربه عملی خواهد شد.» (اطلاعات، پنجشنبه بیست و نهم خرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۳۷، سال بیست و ششم)

### در باب شلاق زدن

مجلس سنا - «چرا آنها را تبعید نمی‌کنید - آقای روحی: برای اشرار و چاقوکش‌ها بایستی چاره‌ای اندیشید. من هر روز می‌بینم که در روزنامه‌ها نوشته‌اند چند نفری را شلاق زده‌اند ولی باید

فکر اساسی کرد تا در شهر امنیت حاصل شود آقای فرماندار نظامی چرا آنها را تبعید نمی‌کنید ما در خلیج فارس جزایری مثل قشم، خارک و غیره را داریم آنها را به این نقاط تبعید کنید. امنیت این شهر را تأمین کنید...

شما را به خدا فکری برای چاقوکش‌ها و جیب‌برها بنمائید زیرا آسایش مردم دستخوش یک عده اوباش شده.» (اطلاعات، شنبه سی و یکم خرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۳۸، سال بیست و ششم)

### «نزاع و چاقوکشی بین پان ایرانیست‌ها و توده‌ای‌ها»

خبرنگار اداره از آبادان اطلاع می‌دهد: روز سه‌شنبه ۲۷ خرداد ماه ساعت دو و ربع بعدازظهر هنگامی که کارمندان اداره مرکزی شرکت ملی نفت ایران قصد عزیمت به منازل خود را داشته وارد صحن حیاط اداره مرکزی می‌شوند ناگهان مشاهده می‌کنند شخصی مورد حمله سه نفر با چاقو و مشت قرار گرفت و در حالی که خون از بدن او جاری بود به روی زمین غلطید. طبق تحقیقاتی که خبرنگار اداره از یک منبع موثق انتظامی به عمل آورد اصل نزاع بین یک نفر از اعضاء حزب ملت ایران (پان ایرانیسم) و شخص دیگری به نام علامیر که توده‌ای بوده شروع شده است.

باید متذکر شد که از چندی به این طرف اعضاء حزب ایران و حزب پان ایرانیسم شعارهای بی‌شماری علیه توده‌ای‌ها و سیاست خارجی به در و دیوار شهر می‌نویسند و این عمل موجب خشم طرفداران دسته‌های دیگر گردیده. کما اینکه عصر روز یکشنبه ۲۵ خرداد هنگامی که گرگین رئیس پان ایرانیست‌های آبادان و چند تن از یاران او شعار خود را بر در و دیوار با حروف درشت می‌نوشته‌اند در جلوی باشگاه مورد حمله عده‌ای از اعضاء حزب منحل توده قرار می‌گیرند که با مداخله قوای انتظامی غائله بر طرف می‌گردد و چند نفر از دو طرف زخمی شده که به بیمارستان فرستاده می‌شوند. چاقوکشی بین گرگین و علامیر در محوطه اداره مرکزی دنباله همان مبارزه‌ای بود که بین دو دسته در جلوی باشگاه ایران در گرفته بود... طبق تحقیقاتی که از طرف مأمورین انتظامی به عمل آمده و طبق شهادتی که عده‌ای داده‌اند گرگین چاقو به علامیر زده و اکنون فراری است و مأمورین انتظامی جداً در تعقیب او هستند. آقای سرتیپ کمال فرماندار نظامی به خبرنگار اداره گفت: برای جلوگیری از وقوع این گونه حوادث ناگوار به قوای انتظامی و مأمورین شهربانی دستور داده شد که جداً با اخلاص گران و ماجراجویان را از هر دسته و طرفی باشند مورد تعقیب قرار دهند.» (اطلاعات، یکشنبه یکم تیر ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۳۹، سال بیست و هفتم)

### «به جرم چاقوکشی شلاق خوردند»

تبریز - دو نفر از کسانی که به جرم شرارت و چاقوکشی تحت تعقیب قرار گرفته‌اند از طرف دادگاه مربوط علاوه بر مدت زندان به تنبیه بدنی نیز محکوم گردیده‌اند که یکی را در جلو شهرداری و



دیگری را در جلو اداره دادگستری شلاق زدند.» (اطلاعات، چهارشنبه بیست و پنجم تیر ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۵۹، سال بیست و هفتم)

### «لایحه قانونی مجازات حمل چاقو و انواع دیگر اسلحه سرد

#### و اخلال در نظم و امنیت و آسایش عمومی

**ماده ۱-** حمل چاقو که نوعاً در موارد منازعه به کار می‌رود و هم چنین حمل هر نوع اسلحه سرد دیگر در اماکن و معابر عمومی هر چند که دارنده به داشتن آن تظاهر نکند ممنوع است و مرتکب به حبس تأدیبی از ۲ ماه تا ۶ ماه محکوم خواهد شد.

**ماده ۲-** هر کس به داشتن چاقو یا هر نوع اسلحه سرد دیگر تظاهر و یا قدرت نمائی کند و یا آن را وسیله مزاحمت اشخاص و یا اخاذی و یا هر نوع استفاده دیگر قرار دهد و یا بدان وسیله تهدید نماید و یا با کسی گلاویز شود به ۳ ماه تا یک سال حبس تأدیبی و یا به اقامت اجباری از یک سال تا دو سال در محلی غیر از محل اقامت او محکوم خواهد شد.

**ماده ۳-** هر کس به وسیله هیاهو و جنجال و یا حرکات برخلاف عادت و متعارف و یا تعرض به اشخاص اعم از اینکه زیان‌آور باشد یا نباشد نظم و آرامش و آسایش عمومی را مختل نماید و یا مرتکب اعمال و رفتاری شود که ایجاد هراس و تشویش در افکار عمومی نماید و یا مردم را از کسب و کار باز دارد و یا آزادی و آسایش عمومی را مختل سازد به حبس تأدیبی از دو ماه تا یکسال...

**ماده ۴-** هر کس در اماکن عمومی و یا معابر متعرض و یا مزاحم زنی بشود و یا با الفاظ و یا حرکات مخالف شئون و حیثیت به او توهین نماید به حبس تأدیبی از ۲ ماه تا ۸ ماه محکوم خواهد شد.

**ماده ۵-** هر گاه جرائم مذکور در مواد فوق در نتیجه توطئه قبلی و دسته جمعی واقع شود هر یک از مرتکبین به حداکثر مجازات مقرر محکوم خواهند شد.

**ماده ۶-** به کلیه جرائم مذکور در مواد فوق دادگاه‌ها خارج از نوبت رسیدگی خواهند کرد. در نقاطی که حکومت نظامی اعلام شده دادگاه‌های نظامی صلاحیت رسیدگی به این جرائم را خواهند داشت در این صورت محکوم علیه و دادستان می‌توانند از حکم دادگاه بدوی تقاضای تجدیدنظر نمایند حکم دادگاه تجدید نظر قطعی و غیر قابل فرجام است.

**ماده ۷-** طرز رسیدگی در آن قسمت که مربوط به حکومت نظامی است مطابق مقررات حکومت نظامی و در آن قسمت که مربوط به دادگاه‌های عمومی است مطابق آئین‌نامه دادرسی کیفری...

**ماده ۸-** در تمام موارد مذکور در این لایحه قانونی باز پرس موظف است که متهمین را بازداشت نماید و قرار باز پرس قابل شکایت نیست و تا پایان دادرسی بازداشت ادامه خواهد داشت.

**ماده ۹-** وزارت دادگستری و وزارت دفاع ملی مأمور اجرای این لایحه قانونی خواهند بود. بر طبق اعطای اختیارات مصوب ۲۰ مرداد ۱۳۳۱ لایحه قانونی مجازات حمل چاقو و انواع

اسلحه سرد و اخلال در نظم و امنیت و آسایش عمومی مشتمل بر ۹ ماده تصویب می‌شود.

**به تاریخ ۱۷ مهرماه ۱۳۳۱ - نخست‌وزیر دکتر محمد مصدق»**

(اطلاعات، شنبه نوزدهم مهر ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۲۳، سال بیست و هفتم)

### «چاقوکشی رواج یافته است»

**اردبیل -** اخیراً بازار چاقوکشی در اردبیل رواج یافته و ظرف پانزده روز اخیر چندین فقره چاقوکشی رخ داده است. (اطلاعات، پنجشنبه اول آبان ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۳۴، سال بیست و هفتم)

### «چاقوکش‌ها را به آهنگ طبل شلاق می‌زدند»

این روزها شلاق زدن چاقوکش‌ها طبق احکام دادگاه‌های نظامی... دو نفر را از زندان به وسیله یک کامیون که عده‌ای نظامی در آن مجرمین را احاطه کرده بودند حرکت دادند. دو کامیون دیگر مملو از نظامیان مسلح در عقب این کامیون در حرکت بود. در محل وقوع جرم... دو نفر چاقوکش را پیاده کردند و به وسیله بلندگوئی که در جلوی یکی از کامیون‌ها نصب شده بود رای دادگاه مبنی بر زدن شلاق برای جمعیت که از ساکنین آن حدود جمع شده بود قرائت گردید و سپس آنها را بر روی تخت خوابانیدند و چند سرباز شروع به نواختن طبل نمودند و با آهنگ دو نفر سرباز دیگر شروع به زدن شلاق نمودند. (اطلاعات، سه‌شنبه سیزدهم آبان ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۴۳، سال بیست و هفتم)

### «یکی از تظاهر کنندگان امجدیه محکوم به تبعید شد»

خلیل کامران که روز چهارم آبان در امجدیه در اثنای تظاهرات دستگیر شده بود امروز در شعبه اول دادگاه جنحه فرمانداری نظامی به ۶ ماه تبعید در یکی از نقاط بد آب و هوا محکوم گردید و رای محکمه به مشارالیه ابلاغ شد. (اطلاعات، چهارشنبه چهاردهم آبان ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۴۴، سال بیست و هفتم)

### «۴ نفر از دستگیر شدگان واقعه چهارم آبان تبعید می‌شوند»

امروز دادگاه شعبه اول جنحه فرمانداری نظامی به ریاست سرهنگ ارفعی تشکیل گردید و به پرونده ۷ [۸] نفر از متهمین واقعه چهارم آبان رسیدگی کرد. چهار نفر از آنان به علت صغر سن تبرئه شدند و حکم تبعید چهار نفر دیگر به شرح زیر صادر گردید: ادوارد بالاسانیان به ۶ ماه زندانی در شاهی. خلیل کامران به ۶ ماه زندانی در سمنان. میرزا باقری به ۵ ماه زندانی در بندرعباس. رستم خوشه‌چین به ۶ ماه زندانی در بندرعباس. حکم دادگاه به محکومین ابلاغ گردید و قرار شد در همین هفته به محل‌های تبعید فرستاده شوند. (اطلاعات، یکشنبه بیستم آذر ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۶۳، سال

بیست و هفتم)

**«۹ نفر به جزیره خارک تبعید شدند»**

میانه - نه نفر از اهالی قریه «ترکمان چای» از محال «گرم رود» که طبق پرونده‌های موجود سوابقی در تبلیغات سوء داشتند پس از رهائی یافتن از زندان شهربانی تبریز، در قریه مذکور با عده زیادی علیه مصالح کشور تظاهراتی نمودند. از طرف ژاندارمری نه نفر مزبور مجدداً دستگیر شدند و طبق رای دادگاه به استناد قانون امنیت اجتماعی به جزیره خارک تبعید شدند.» (اطلاعات، شنبه بیست و سوم اسفند ماه ۱۳۳۱، شماره ۸۰۵۰، سال بیست و هفتم.

## قضیه تو کار افتادن شعبان جعفری!

«سرشار - آقای جعفری، موقع برگرداندن جنازه رضاشاه کجا بودید؟ رفتید استقبال جنازه رضاشاه؟ شنیدم روحانیون تحریم کرده بودند و گفته بودند کسی به استقبال جنازه نرود. جعفری - من تو خط سیر وایساده بودم تماشا می‌کردم. چون اون موقع زیاد دنبال کارای سیاسی و اینا نبودم. اتفاقاً اون موقع که نعش رضاشاه رو آوردن تهران درست یادمه - - نه اون وقت تو اون بساط نبودم. هنوز نیفتاده بودم تو این کارا. سرشار - چرا آقا، تو این کارها افتاده بودید. ۱۷ اردیبهشت سال ۱۳۲۹ بود! جعفری - درسته - - درسته، مشقتو خوب خوندی، خانوم! سرشار - چاره نیست. در ارتباط با آیت‌الله کاشانی، شما کی با او آشنا شدید و چگونه جزو پیروان آیت‌الله کاشانی شدید؟ این را برایمان تعریف کنید. جعفری - والا همون موقع‌هایی که به حساب تو کار مبارزه با کمونیست بودیم. البته من اون اولاً تو دور کاشانی و مصدق و اینا اصلاً نبودم. اون اول که به حساب با توده‌ها یا اون کارارو کردیم و روزنامه‌هام نوشتن، یواش یواش سر و کارمون کشید به حسین مکی. حسین مکی تو محل ما، خیابون ارامنه می‌نشست. مام خونه‌ش می‌رفتیم و می‌اومدیم. تا حتی وقتی از لاهه برگشت تو فرودگاه مهرآباد اینو بلندش کردیم و چقد راه و پیاده سر دست آوردیمش<sup>(۱)</sup> اون که می‌خواست وکیل مجلس بشه تو انتخابات، حُب ما کمکش کردیم. آخه

---

۱. نقل از روزنامه کیهان، ۱۶ آذر ۱۳۳۱، ص ۴: «حسین مکی نماینده مجلس شورای ملی و رهبر جبهه ملی که به دعوت بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم عازم امریکا شده بود به تهران بازگشت و مورد استقبال قرار گرفت.»

تو محل وکیل شده بود و مردم کمکش می‌کردن.  
سرشار - شما چه کمکی برای انتخابات مکی کردید؟  
جعفری - همه جور.

سرشار - مثلاً یک جورش را بگویید.

جعفری - خوب می‌رفتیم مردم جمع می‌کردیم رأی بدن دیگه.<sup>(۱)</sup> بچه‌ها را با اتوبوس جمع می‌کردیم می‌آمدیم رأی بدن. آخه به جوری بود که حسین مکی رو همه دوست داشتن این بود که ما باهاش رفت و اومد داشتیم. با حسین مکی عصرها می‌رفتیم خونه کاشانی که بعد ما یواش یواش دیگه مرید و طرفدار سفت و سخت کاشانی شدیم.  
سرشار - شما وقتی می‌گویید طرفدار آیت‌الله کاشانی بودید، منظور تان اینست که همیشه به دیدنش یا به خانه‌اش می‌رفتید؟

جعفری - هم خونه اون می‌رفتیم و هم پیش شمس قنات آبادی هم (ابوالحسن) حائری زاده، هم حسین مکی، پیش اینا زیاد می‌رفتیم. گاهی وقتام پیش مظفر بقایی (کرمانی) به سری می‌زدیم. ما خود به خود می‌رفتیم پیش اینا، می‌رفتیم همین جور تو اینا قاطی می‌شدیم

۱. انتخابات مجلس شانزدهم در مهر ماه ۱۳۲۸ انجام شد و در ۳ آبان همان سال شمارش آراء انجام گردید. روزنامه باختر امروز شماره ۷۴، سال چهاردهم ۳ آبان ۱۳۲۸ در مقاله «آخرین پرده کمدی انتخابات چاقوکش‌ها در اطراف صندوق چکار دارند؟» از حضور شعبان بی‌مخ و حسین رمضان یخی در محل شمارش آراء خبر می‌دهد. برای خواندن متن کامل مقاله، ر.ک. به پیوست شماره ۲ صص ۳۹۴ - ۳۹۳.

پیوست شماره ۲

«از روزنامه باختر [امروز]، شماره ۱۴، سال ۱۴، ۳ آبان ۱۳۲۸.

### آخرین پرده کمدی در انتخابات، چاقوکش‌ها در اطراف صندوق‌ها چکار دارند؟

طبق تصمیم انجمن مرکزی نظارت انتخابات همان طور که به اطلاع رسیده بود صبح امروز شمارش آراء در مسجد سپهسالار شروع شد. خبرنگاران جراید از اول قرائت تا ساعت ده و نیم که مجدداً صندوق‌ها لاک و مهر گردید در محل حاضر و ناظر جریان بودند. از اول وقت معلوم بود که عده از چاقوکش‌ها در سالن قرائت آراء حاضر و قصد اغتشاش دارند مقارن ساعت ۱۰ صبح رمضان یخی معروف که سابقه شرارت و چاقوکشی دارد به عنوان نزاع با شخص دیگری بنای داد و فریاد گذاشت [دقت شود نامی از شعبان جعفری در میان نیست!] مخبرین روزنامه‌ها که قبلاً از نقشه آنان مطلع شده بودند تصمیم گرفتند در دستگیری عاملین اغتشاش با مأمورین شهربانی همکاری نموده و غائله را بخوابانند. متأسفانه در عمل ملاحظه شده که مأمورین انتظامی جداً از آنان طرفداری و پشتیبانی می‌کنند. این نحوه عمل که بی سابقه هم نیست مردم با ایمان را عصبانی نموده و چیزی نمانده بود مشاجره لفظی به زد و خورد برسد. خوشبختانه کسانی که پیش‌بینی اوضاع را نموده بودند از کلیه آقایان و مخبرین و مأمورین انجمن ملی نظارت انتخابات تقاضا نمودند که داخل تالار قرائت آراء شده از هر گونه عکس‌العملی خودداری کنند.

بدین ترتیب غائله‌ای که به دست شعبان چاقوکش [رمضان یخی چه شد؟] و به تحریک دیگران بر پا شده بود با شکست مواجه گردید. نکته‌ای را که لازم به تذکر می‌داند اینست که از روز اول اخذ آراء تا کنون مأمورین انتظامی با تمام قوا از اشخاص شرور و بد سابقه حمایت کرده و علناً آنان را در اعمال خلاف قانون خود آزاد می‌گذارند و نتیجه این رفتار معلوم نیست به کجا منتهی شود و حادثه خونین و جنایت‌باری به وجود نیارد.»

دیگه.

سرشار - یعنی وقتی جلسه داشتند می رفتید آنجا می نشستید؟  
جعفری - بله، همین.

سرشار - آن وقت آنها به شما می گفتند چکار بکن، چکار نکن؟  
جعفری - هیچ حرف بکن نکن نبود. بالاخره هر کاری همه می کردن ما می رفتیم و می کردیم همین کارو می کردیم. خُب پیش کاشانی که می رفتیم یواش یواش دیگه با مصدق و با دور وریای مصدق و با اینا دیگه رابطه پیدا کردیم و رفتیم تو اینا. می رفتیم به حساب طومار درست می کردیم و از این کارا، خیلی زحمت می کشیدیم. این بود تا اینکه من یه وقت من زندان بودم --

سرشار - این دفعه چرا زندان بودید؟

جعفری - دیگه بودیم دیگه!

سرشار - یادتان نیست چرا؟

جعفری - دقیقاً یادم نیست ولی حتماً در ارتباط با مبارزه با توده‌ها یا بود.

سرشار - مگر حزب توده بعد از تیراندازی به شاه منحل نشد؟

جعفری - چرا! ولی اون‌ها که فعالیتشون رو قطع نکردن که! ما به طرفداری از کاشانی و مصدق باهاشون مبارزه می کردیم.» (صص ۷۹-۷۷)

چکیده مطلب مشترک شعبان و خانم سرشار:

«در ۱۷ اردیبهشت سال ۱۳۲۹ (هنگام انتقال جنازه رضاشاه از قاهره به تهران) توی این بساط نبودم...

سرشار - چرا آقا تو این کارها افتاده بودید...

[جعفری:] اولاً تو دور کاشانی و مصدق و اینا اصلاً نبودم. اون اول که به حساب با توده‌ها یا اون کارارو کردیم و روزنامه‌ها می نوشتن یواش یواش سر و کارمو کشید به حسین مکی... وقتی از لاهه برگشت تو فرودگاه مهرآباد اینو بلندش کردیم... اون که می خواست وکیل مجلس بشه تو انتخابات... خوب می رفتیم مردمو جمع می کردیم رأی بدن دیگه».

خانم سرشار مصرانه به شعبان جعفری می قبولاند که وی در سال‌های قبل از ۱۳۲۸ فعالیت سیاسی داشته است. و شعبان نیز این موضوع را با زرنگی خاص خود می پذیرد. پس از سوءقصد به جان شاه در دانشگاه تهران، ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و دستگیری رهبران و فعالان

حزب توده، فعالیت علنی تشکیلات حزب کاملاً به حالت تعطیل درآمد. در دولت رزم‌آرا (تیرماه ۱۳۲۹ - اسفند ۱۳۲۹) و فرار چند تن از رهبران آن حزب (آذرماه ۱۳۲۹)، عملاً شرایط برای فعالیت علنی حزب توده وجود نداشته است، ولی سازمان‌هایی مشترک با سران جبهه ملی، از جمله سازمان هواداران صلح، وجود داشتند. علنی شدن مجدد فعالیت‌های حزب توده با به قدرت رسیدن دولت ملی به رهبری دکتر مصدق صورت پذیرفت. از همین هنگام است که فعالیت‌های سیاسی شعبان جعفری، این مستخدم چاقوکش، دولتی آغاز می‌شود.

عبدالقدیر آزاد، نماینده اقلیت و همکار و هم‌فراکسیون سابق دکتر مصدق، از اعضای اولیه هسته تشکیل جبهه ملی (تحصن در دربار) درباره فعالیت علنی حزب توده، در مجلس شورای ملی سه‌شنبه ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۰ چنین می‌گوید:

«اگر آقایان به چند ماه پیش مراجعه‌کنند می‌بینند قبل از اینکه میتینگ و نمایش از طرف رفقای آقای دکتر مصدق در تهران و بعضی از نقاط دیگر شروع شود توده‌ای‌ها قدرت تظاهر نداشتند و میتینگ و نمایشی از طرف آن داده نمی‌شد. وقتی که مکی، بقائی و شمس قنات‌آبادی همه روزه در تهران و نقاط خارج بنای میتینگ و کنفرانس را گذاشتند توده‌ای‌ها هم به میدان آمدند و همانند آنها هر روز به شکلی تظاهر کرده و به اسمی در خیابان‌های تهران و سایر شهرستان‌ها نمایش و میتینگ دادند.» (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و پنجم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۹، سال بیست و ششم)

شعبان جعفری مدعی است که در ابتدا با مصدق و کاشانی اصلاً آشنایی و ارتباطی نداشته و فقط وارد کار زار با توده‌ای‌ها بوده و در شو تلویزیونی لُس آنجلس نیز دلیل مخالفت خود را با حزب توده چنین بیان کرده است که: یک سر صف توده‌ای‌ها در بهارستان بود و ته صف در میدان راه‌آهن و شعار زنده باد استالین می‌دادند.

بر همین اساس، فعالیت‌های علنی مستخدم مزدور به اصطلاح سیاسی، به بهار سال ۱۳۳۰ با قدرت گرفتن دکتر مصدق، هم‌زمان می‌گردد. رفاقت و ماماشات شعبان جعفری با سیدحسین مکی می‌تواند در زمره مسائل شخصی قرار گیرد.

شعبان جعفری غیر از چنان رفاقت‌هایی با امثال سیدحسین مکی، با دکتر مظفر بقایی کرمانی نیز روابطی داشته است:

«طبق اسناد موجود، در اوایل دی ماه ۱۳۲۹ «شعبان بی‌مُخ یکی از چاقوکش‌ها و افراد شرور» تهران به چاپخانه روزنامه شاهد مراجعه کرد و «ضمن ملاقات با دکتر بقائی اظهار نمود -- هر کاری شما داشته باشید برای انجام آن تا پای جان ایستادگی خواهم نمود.» در آن زمان بقائی گفته بود روز

دیگری به او مراجعه نماید تا با هم صحبت کنند.<sup>(۱)</sup> (حسین آبادیان، زندگی‌نامه سیاسی مظفر بقایی، ص ۱۷۰)

فعالیت انتخاباتی شعبان جعفری برای سیدحسین مکی مربوط به انتخابات مفتضح دوره هفدهم ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰ است. در مورد ادعای خانم سرشار و باختر امروز و حضور فعالانه شعبان جعفری در انتخابات دوره شانزدهم ۱۳۲۸، حاج مهدی عراقی چنین می‌گوید:

«انتخابات دوره شانزدهم بود و رسیدیم به آنجائی که دکتر بقائی با وزارت کشور صحبت کرد و موافقت کردند که سازمان نظارت بر آزادی انتخابات را تشکیل بدهند، و در حدود ۵۰ نفر اسم‌نویسی کردند که یک تعدادی در حدود ۲۵ تا ۲۶ نفر از بچه‌های فدائیان [اسلام] بودند... دو نفر را گذاشته بودند از طرف به حساب (لیست) باند دولتی در مسجد ترک‌ها بازار پای صندوق، به نام‌های ایرج بلالی و مهدی سخنائی، این دو نفر یک تعداد آرای نوشته شده در جیبشان بود، وقتی این گروه‌ها، این دهاتی‌ها را می‌آوردند، اینها یکی یکی رأی‌ها را می‌دادند به اینها و می‌بردند و می‌انداختند توی صندوق. از این لات‌ها و اوباش‌های محلات جمع می‌شدند از این چیزها هم می‌آوردند و از این کارها می‌کردند. این دو تا با یکی از بچه‌های ما هم‌شاگردی بودند در مدرسه، سابقه‌آشنایی داشتند. از وجود اینها استفاده شد. بدین صورت که به آنها گفته شد در هر حال شما یک پولی گرفته‌اید که این کار را می‌کنید و مورد اعتماد آن کسانی هم هستید که شما را گذاشته‌اند اینجا و به شما اعتماد کرده‌اند. شما در هر حال پول از معاویه بگیرید و شمشیر را برای علی بیرون بگذارید. ما رأی را می‌دهیم به شما، شما عوض اینکه رأی خودتان را بدهید، رأی‌های ما بدهید، کسی هم نمی‌داند. خلاصه‌اش، اینها قبول کردند و همین کار هم انجام شد. ۵۰ تا ۵۰ تا، ۱۰۰ تا ۱۰۰ تا، رأی‌ها را می‌نوشتیم و می‌دادیم به دست اینها، و اینها خلاصه‌اش عوض اینکه رأی‌های خودشان را بدهند به دست افراد، رأی‌های ما را می‌دادند. یک برخورد هم در مسجد حاج‌حسن شد، یک دانشجویی رفته بود روی چهارپایه ایستاده بود برای بچه‌ها صحبت می‌کرد، شعبان جعفری (شعبان بی‌مُخ) با دار و دسته‌اش آمدند تو، تا رسید گفت او پول گرفته، بکشیدش پائین. او را کشیدند پائین.

**حاضر:** شعبان جزو میلیون بود؟

[شعبان] جزو باند دولتی بود، برای دولتی‌ها کار می‌کرد. برای سیدمحمد طباطبائی، محمدعلی مسعودی، خسرو هدایت، فتح‌الله فرود، رشیدیان، خلاصه‌اش برای ده‌پازده تا (کار می‌کرد). هم‌چنین سه چهار دقیقه از این مطلب نگذشته بود که بچه‌ها رسیدند، یک جیب زیر پایشان بود که

۱. گزارش دایره تجسس رکن ۲ ارتش، مورخه ۱۰ دی ۱۳۲۹، کارتن ۹۲، ش: ۸۷ - ۲۱.



مرتب در گردش بودند. رسیدند و گفتند (به او) که جریان این جوری است. یکی از بچه‌ها فوراً رفت دو سه تا از آن فحش‌های چارواداری نثار شعبان کرد: مرتیکه برو مثلاً کارت را انجام بده، کار تو به اینجا رسیده که بیایی توی مسجد و جلوی کار انتخابات (را بگیری) و بچه‌ها را از چهار پایه بکشی پائین؟! چون او هم دید که تعداد بچه‌ها زیاد هستند، صلاحش نبود آنجا حرفی بزند، رفت بیرون و چند دقیقه‌ای طول نکشید و یکی از نوچه‌ها (هایش) را فرستاد. او هم آمد یک خرده قلدورن و آلدورن کند که یک فصل کتک تمیز تو مسجد خورد و از در مسجد رفت بیرون. تهران، با نظارتی که به طور کلی بچه‌ها و به خصوص سازمان نظارت بر آزادی انتخابات داشتند، رأی را میلیون بردند.» محمود مقدسی، ناگفته‌ها «خاطرات شهید حاج مهدی عراقی»، صص ۴۳ - ۴۱

در مورد بازگشت مکی از لاهه همان طور که در زیرنویس خانم هما سرشار به آن اشاره شده است مکی از سفر پربار امریکا به تهران بازگشته بود. بلند کردن مکی توسط شعبان جعفری نیز عملی غیرعادی نبوده است. به گفته خود شعبان، او به همین شیوه، نسبت به دیگر بزرگان مانند کاشانی و مصدق نیز ابراز احساسات و احترام می‌کرده است.

شعبان جعفری قبل از به قدرت رسیدن مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰) همان شعبان جعفری نیست که خانم سرشار سعی دارد با ساختن پرونده‌های سیاسی وی را معرفی کند تا از گذشته وی بهره‌برداری سیاسی را کرده و بتواند از شدت حمله منتقدان و مخالفان دولت ملی بکاهد.

در واقع حمله به شعبان جعفری، حمله به دولت ملی است.

یکی از شیوه‌های مبارزاتی رایج در ایران، ایجاد ارباب و بی‌ارزش قلمداد کردن مخالفان سیاسی، از طریق فحاشی، افترا و طرح مسایل جنسی و ناموسی بوده و متأسفانه هنوز هم هست. نمونه‌های بسیاری در تأیید این شیوه‌ها، می‌توان یافت:

#### مسائل پایین‌تنه (ناموسی)، روایت دوستدار

**نافش هم پیدا بود\*** - «سرتیپ علی‌نقی شایان‌فر دادستان فرمانداری نظامی دولت مصدق: روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد... ارنست پرون، دوست و محرم راز شاه را با اوراق و اسناد زیادی که در اطاقش بود دستگیر کردیم... بین اوراق چند قطعه عکس از محمدرضا شاه بود در لباس رقاصی، که نافش هم پیدا بود.

یکی دیگر در لباس گاوبازی بود که گویا در اسپانیا گرفته بود و عکس‌های دیگری از همین قبیل» (سرهنگ غلام‌رضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۶۰۳)

\*. دادستان دادگاه نظامی دولت ملی دکتر مصدق آقای سرتیپ شایان‌فر از اسنادی که در ذهنش باقی مانده است، ناف محمدرضا شاه بود که نظر وی را جلب کرده است.

### انتقاد یک افسر توده‌ای

با قرتی بازی فرنگی شوت زدن - «سرهنگ خزاعی نسبت به شاه حاکم خوب نبود می‌گفت این شخص هرگز نمی‌تواند جای پدرش بنشیند، می‌گفت ما بارها با هم در میدان، فوتبال، بازی کردیم و حتی گاه توپ را با یک قرتی بازی فرنگی می‌زند که شایسته یک پرنس نبود.» (روح‌الله عباسی، خاطرات یک افسر توده‌ای (۱۳۳۵ - ۱۳۳۰)، ص ۱۵۱)

### منتقدان جبهه ملی

مدارک مهم ناموسی - «از قصر شاهی و دفتر خصوصی محمدرضا پهلوی سه دسته مدارک به دست بازرسان افتاد.

- ۱) نامه‌های متبادله با افراد در داخل و خارج کشور که حاکی از توطئه‌گری‌های دربار بود.
- ۲) نامه‌های خانوادگی از جمله نامه‌ای از اشرف خطاب به ارنست پرون با عنوان<sup>(۱)</sup> که در آن نامه اشرف از اینکه برادر تاج‌دارش دربار را به جنده‌خانه مبدل ساخته گله می‌کرد.
- ۳) عکس‌های فراوانی از محمدرضا پهلوی که اعلیحضرت را در حال انجام عمل منافی عفت با افراد مختلف به انواع و اشکال گوناگون نشان می‌داد.» (جامی، گذشته چراغ راه آینده است، ص ۶۷۸)

1. "Nonclesperan"[?]



## مبتکر قتل رزم آرا مصدق یا کاشانی

«سرشار - موقع کشتن رزم آرا (۱۶ اسفند ۱۳۲۹) کجا بودید؟  
جعفری - رزم آرا رو که کشتن نبودم.  
سرشار - در تهران نبودید؟

جعفری - چرا تو تهران بودم، ولی تو مسجد نبودم. رزم آرا رو تو مسجد شاه کشتن.  
سرشار - شما اطلاع دارید که دستور قتل رزم آرا را آیت الله کاشانی داد یا نه؟ چون روز بعد  
از قتل رزم آرا کاشانی اعلام کرد قتل رزم آرا واجب بوده<sup>(۱)</sup> آیا دستور قتل را آیت الله کاشانی  
داد؟

جعفری - والا من اطلاع ندارم. من پیش کاشانی زیاد می رفتم چون طرفدار آیت الله کاشانی  
بودم. ولی همچی چیز می نشنیدم. اگر می خواستن بگن همونجا تو محاکمه می گفتن دیگه  
والا اینو من نمی دونم. ولی حکایت اینا زیاده!» (ص ۶۶)

### مصدق یا کاشانی؟

مخالفت های تند و کینه توزانه میلیون علیه دولت رزم آرا - «در تاریخ یک صد ساله اخیر ایران، با  
هیچ فردی، زمام داری، حتی با محمدعلی شاه چنین تند و کینه توزانه و خشم آلود و بی منطق  
برخورد نشده است. رزم آراء قبل از اینکه فرمان نخست وزیر را دریافت کند اقلیت مجلس

---

۱. «تاریخ سیاسی معاصر» نوشته جلال الدین مدنی جلد دوم، ص ۱۸۵: «.. آیت الله کاشانی نیز صراحتاً گفت:  
چون مجتهد جامع الشرائط هستم، و رزم آرا مهدورالدم دانستم، فتوای قتل وی را صادر کردم...»

[پیشوا و شرکاء]، مطبوعات، آیت‌الله کاشانی، بازاری‌ها، دانشجویان و نواب صفوی علیه وی بسیج شده بودند و دستجاتی به زعامت نواب صفوی از منزل آیت‌الله کاشانی با پخش اعلامیه و دادن شعارهای تحریک‌آمیز راهی بهارستان شدند.  
اولین اعلامیه را آیت‌الله کاشانی علیه رزم‌آراء صادر کرد...

### بسم الله خیر الاسماء وله الحمد

بنا به تجاربی که از حکومت‌های مطلقه و مستبده دارم و زیان آن را برای ملک و ملت به رأی‌العین مشاهده کرده‌ام، چند روز قبل پیامی توسط جناب آقای دکتر مصدق پیشوای جبهه ملی به مجلس فرستادم و در آن نظر قطعی خود را که مبتنی بر افکار قاطبه مسلمین و مردم آزاد ایران است در باب مخالفت با هر قسم حکومت استبداد و دیکتاتوری بیان نمودم و بدان وسیله اولیای امور و مجلس شورای ملی را از روی کار آوردن این قبیل حکومت‌ها بر حذر داشتم، اینک مع‌التأسف می‌بینم باز می‌خواهند مملکت را در چنگال دیکتاتوری بیندازند و ملت ستمدیده ایران را که سال‌ها طعم تلخ دیکتاتوری را چشیده و از حکومت مطلقه هزار گونه مصیبت و شکنجه دیده مجدداً گرفتار این بدبختی عظیم نمایند بیچارگی ما مردم این است که اولیا امور از گذشته عبرت نمی‌گیرند و امری را که سال‌ها تجربه کرده و نتایج سوء آن را دیده‌اند باز می‌خواهند تجربه کنند به تبعیت از افکار عامه مسلمین ناچار مخالفت شدید و قطعی خود را با حکومتی که برخلاف افکار عامه و به کمک بیگانگان و تحریک و تشبث آنان، می‌خواهد زمام امور را در دست بگیرد اظهار کنم و عموم مردم را برای مقاومت در مقابل این بلای عظیم که جامعه اسلامی و ایرانیت را به فناء عاجل رهسپار خواهد کرد دعوت نمایم. البته آنچه از وطن خواهی و ملت‌دوستی در آقایان نمایندگان سراغ دارم با چنین جریانی که مخالف استقلال مملکت و موجب اضمحلال ملت است موافقت نخواهند کرد.

ما علی الرسول الالباب شب شنبه یازدهم رمضان المبارک ۱۳۶۹ سید ابوالقاسم کاشانی»

(رحیم زهتاب‌فرد، افسانه مصدق، صص ۱۹۳ - ۱۹۲)

### فرهنگ جبهه ملی و دوستان

«یک روزنامه طرفدار آن روز آقای مصدق می‌نویسد:  
نبرد ملت شماره مسلسل ۱۸ دوره هفتم شماره ۷. ارگان فدائیان اسلام  
سر مقاله خود را با این تیترو عبارات شروع می‌کند: و وقتی که در سرزمینی رذل‌ترین، بی‌شرف‌ترین، جنایت‌کارترین و بی‌ناموس‌ترین عناصر پست و آدم‌کش، بر هستی و حیات ملتی مسلط و حکم‌فرما شوند و زمانی که یک مشت قحبه و فاحشه هرجائی زمام امور مملکتی را در چنگال منحوس خود گرفتند وضع بهتر از این نمی‌شود.

شما چه توقع دارید؟ چه توقع دارید از کسانی که حتی حاضرند زن خود را برای ارضای خاطر ورشکسته‌های سیاسی دنیا دو دستی در بغل آنها قرار داده و به این ننگ عظیم خود نیز فخر و مباهات نمایند --

اگر این جنده‌های دریده و بی‌آبرو، این نخست‌وزیر و نظایر از این وزرای بی‌حیثیت -- (رحیم زهتاب‌فرد، افسانه مصدق، ص ۶۵۱)

### دکتر محمد مصدق و کیل مجلس: من خودم شما را می‌کشم!

«من آن روز در مجلس بودم و ناظر صحنه، وقتی رزم‌آراء پا به مجلس گذاشت، محمدرضا آشتیانی با صدای بلند گفت: «ایست، خبردار»

یک باره طوفانی به پا خواست، مشت‌ها محکم به پیش‌دستی‌ها صندلی‌ها کوبیده شد، صدای اعتراض و فحش و بد و بیراه از طرف اقلیت نثار رزم‌آراء شد، در اینجا چند جمله از متن مذاکرات مجلس نقل می‌شود، البته جملات و کلمات رکیک بیش از این بود که در اینجا نقل می‌شود ولی به طوری که مذاکرات مجلس حاکی است سردار فاخر حکمت دستور داده بودند از انعکاس حرف‌های رکیک در مذاکرات خودداری کنند و در این باره در دوم آذر ما ۱۳۲۹ رئیس مجلس می‌گوید: «-- جار و جنجال را هیچ وقت در صورت جلسه نمی‌نویسند.» با این حال این چند عبارت وارد متن مذاکرات شده است:

**دکتر مصدق:** به نزد همان شخصی برگرد که تو را فرستاده است.  
نمایندگان فراکسیون وطن «جبهه ملی»: برای چه آمده‌اید؟ ملت با دیکتاتوری مخالف است و زیر بار دیکتاتوری نمی‌رود.

**«دکتر بقائی:** ما دیکتاتور نمی‌خواهیم.

**دکتر شایگان:** ما تسلیم دیکتاتور نمی‌شویم.

**رئیس:** ساکت شوید، تماشاچی‌ها را که اخلال می‌کنند و نظم را به هم می‌زنند بیرون کنید.

**دکتر بقائی:** نمی‌شود مجلس را این طور مرعوب کنید.

**فقیه‌زاده:** همیشه این ده نفر نمی‌گذارند مجلس کار بکند، مگر حکومت مشروطه نیست؟

**دکتر بقائی:** ما در اینجا تنها هستیم، ولی ملت ایران تسلیم نخواهد شد.

**نصرتیان:** مجلس که مطیع شش نفر نمی‌شود.

**نورالدین امامی:** «اشاره به اقلیت» شما حق ندارید افکار اکثریت را ترور کنید، حرفی دارید بروید پشت تریبون بزنید.

**دکتر مصدق:** بعضی از وزراء شما را با پس‌گردنی از مجلس بیرون می‌کنیم.

نخست‌وزیر در چنین جوی پشت تریبون قرار می‌گیرد.

**نخست‌وزیر:** بنده بسیار مفتخرم «مکی: البته افتخار هم دارد پشتیبانی امریکا و انگلیس». با کمال افتخار و با اتکاء به اکثریت مجلس شورای ملی امروز مطالبی را که لازم است به عرض می‌رسانم، روز گذشته حسب‌الامر اعلیحضرت همایونی این‌جانب مأمور تشکیل دولت شدم. «**دکتر مصدق:** اعلیحضرت را مجبور کردند» در اجرای امر شاهانه هیأت دولت تشکیل شد و به این شرح به اطلاع می‌رسد.

«**دکتر مصدق:** امریکا و انگلیس شما را آورده --»

«**دکتر شایگان:** پشت سر شما بیگانگان هستند --»

«**دکتر مصدق:** مردم شما را سرنگون خواهند کرد --»

رزم‌آراء با خونسردی تمام، بیانات مفصلی در زمینه مشکلات مملکتی و فقر و بدبختی و ناامنی ایراد کرده... برنامه دولت این‌جانب حرف، نوشته و خطابه نیست، بلکه کار و عمل است. رئیس کارهایی که دولت انجام خواهد داد «بقائی: قتل، تهدید، شکنجه، برنامه دولت شماس» عبارت است از:

۱ - تغییر در طرز کار اداری و واگذاری کارهای عمومی محلی به دست مردم از طریق تشکیل انجمن‌های محلی در ده، شهرستان، استان و تغییر زندگانی مردم محروم ده و ایلات به زندگانی مترقی.

۲ - بهبود وضع اقتصادی کشور.

۳ - تهیه و تقدیم لوایح قانونی، به منظور تجدید در مقررات و قوانین که با مقتضیات کنونی کشور و احتیاجات مردم وفق نمی‌دهد و تأمین استقلال قضائی، «مکی: منظور حبس و تبعید»

۴ - پائین آوردن هزینه زندگانی و بالا بردن سطح زندگی و ایجاد عدالت اجتماعی

۵ - توجه کامل به فرهنگ و بهداشت

۶ - در سیاست خارجی رویه دولت این‌جانب حفظ مناسبات حسنه با کلیه کشورها بر اساس احترام متقابل و رعایت منشور ملل متفق می‌باشد «مکی: مخصوصاً امریکا و انگلیس»

ما در اینجا حاضر شدیم برای اینکه خودمان را در اختیار شما بگذاریم و با مساعدت و هم‌آهنگی شما بتوانیم برای مملکتمان خدمت بکنیم. «**دکتر بقائی:** دیکتاتوری با این حرف‌ها فریبنده به وجود می‌آید» در این موقع هیأت دولت جلسه را ترک کردند.

**دکتر مصدق:** بروید گم شوید، در را ببندید که دیگر نیایند.

**دکتر بقائی:** آقای رئیس مجلس، لعن و ننگ ابدی برای شما آقای سردار فاخر خواهد ماند.

**رئیس مجلس:** من حفظ اصول مشروطیت را می‌کنم، من می‌خواهم مجلس مظهر اراده ملت باشد نه اشخاص، من مجلس شورای ملی و آزادی را که خونهای مشروطیت است حفظ می‌کنم، من نمی‌گذارم هرج و مرج و آشفتگی در مجلس شورای ملی و کشور پیدا شود...

آزاد: ولی دیکتاتوری را درست کردید، انگلیسی‌ها را تقویت کردید.  
 دکتر مصدق: «خطاب به رزم‌آراء» من خودم شما را می‌کشم،  
 آزاد: خیانت کردند، خائن‌ها هفت تیر می‌خواهند، گلوله می‌خواهند.  
 دکتر بقائی: بویین گفته این حرف‌ها را بزنید.

رئیس مجلس: بویین کیست؟

دکتر بقائی: بویین آن سگی است که امر کرد بیایند این حرف‌ها بزنند.

«دکتر مصدق: خدا شاهد است اگر ما را بکشند پارچه پارچه بکنند زیر بار حکومت این جور اشخاص نمی‌رویم، به وحدانیت حق خون می‌کنیم و کشته می‌شویم «با عصبانیت» اگر شما نظامی هستید من از شما نظامی‌ترم، می‌کشم، همین جا شما را می‌کشم.»<sup>(۱)</sup>... (رحیم زهتاب‌فرد، افسانه مصدق، صص ۲۰۱-۱۹۸)

## ما و آقای دکتر مصدق فتوای

### قتل رزم‌آرا را دادیم!

«مجلس شورای ملی - نطق و کنفرانس - آقای آزاد گفت... مسئله دیگر موضوع توقیف یازده نفر فدائیان اسلام است. آقایان می‌دانند روزی که رزم‌آرا وارد مجلس شد آنقدر تخته‌های جلویمان را زدیم تا شکست. ما فتوای قتل سیاسی رزم‌آرا را دادیم. (امامی: شما نمی‌توانید فتوا بدهید). ما فتوا را دادیم بعد یک نفر این رزم‌آرا را کشت و حالا آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر شده، علاوه بر اینکه این مرد را زندانی کرده هر کس هم که با او آشنا بوده او را هم زندانی کرده و حالا که محکمه حکم تبریئه او داده باز آنها را در محبس نگاه داشته‌اند.  
 مردم آرزو داشتند که یک روز آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر بشود. مزه اجرای قانون را به مردم بچشاند ولی تعجب در اینست که همین آقای دکتر مصدق پرونده‌سازی می‌کند... دیروز عصر دیدم یک کمیسیون از مجلسین انتخاب شده‌اند تا بروند و به قضیه رسیدگی کنند، بنده معتقدم که مجلس باید این چهار نفر را انتخاب کند نه آقای دکتر مصدق.» (اطلاعات، سه شنبه بیست و پنجم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۹، سال بیست و ششم)

عبدالقدیر آزاد: «خود آقایان به خاطر دارند روزی که رزم‌آراء آمد اینجا، ما و آقای دکتر مصدق این قدر پیش‌دستی‌ها را به هم زدیم که صدای کسی تا چه رسد رزم‌آراء شنیده نمی‌شد و تازه به من می‌گفتند چرا قایم نمی‌زنی، ما و آقای دکتر مصدق فتوای قتل رزم‌آراء را دادیم، گفتیم خائن

۱. صورت جلسه مذاکرات مجلس شورای ملی ۱۳۲۹/۴/۶.



است، وطن فروش است، آقای دکتر مصدق هم گفتند:

رزم آراء را، یک نفر آدم «خلیل طهماسبی» برحسب داد و فریاد و هو ما کشت -- حالا که آقای [دکتر مصدق] نخست وزیر شده اند، هرکس از در خانه طهماسبی رد می شود به عنوان فدائیان اسلام بازداشت می کنند و یازده نفر را که محکمه بدوی همه آنها را بی تقصیر می داند و حکم داده است در زندان نگهداشته اند، این هم حکمش که در دست من است و می خوانم --<sup>(۱)</sup> (رحیم زهتاب فرد، افسانه مصدق، ص ۴۰۰)

### مفهوم دمکراسی از دیدگاه جبهه ملی

«روزنامه نبرد ملت کاریکاتور رزم آراء را کشیده و شخصی از پشت سر، با رولور خود وی را هدف گلوله قرار می داد ۱۳۲۹/۱۲/۹ و دقیقاً یک هفته بعد، همین روزنامه در تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۹ نوشت:

#### رزم آراء به جهنم رفت

گلوله ای که دیروز از هفت تیر «یک مرد حق» در فضای مسجد شاه خارج و مغز علی رزم آراء را متلاشی کرد آخرین ضربت قطعی و مؤثری بود که پتک آسا پیکر گندیده و متعفن هیأت حاکمه را به زیر خود گرفت. و باز در همین سرمقاله آمده است: «جنایتکاران دیگر هم به زودی به دنبال او رهسپار خواهند شد.

دیدنی که چه کرد احمق خر

خود مظلومه برد و دیگری زر

این بود منطق اقلیت. آزادی مطبوعات، مفهوم دموکراسی در منطق اقلیت یعنی هر کسی مخالف نظر ما باشد، با اسلحه مغزش متلاشی می شود، این یعنی ایجاد محیط سالم برای یک مبارزه بزرگ ملی، آن هم با اجنبی.» (رحیم زهتاب فرد، افسانه مصدق، صفحات ۲۵۰ - ۲۴۹)

### «امروز قاتل رزم آراء به ملاقات نخست وزیر رفت

به خبرنگاران عکاس اجازه داده نشد که از این ملاقات عکس بگیرند

ساعت ده صبح امروز استاد خلیل طهماسبی به اتفاق عده ای از دوستان خود برای ملاقات آقای نخست وزیر از منزل خارج شد و ساعت ده و نیم به ملاقات آقای دکتر مصدق رفت و یازده و یک ربع از منزل ایشان خارج گردید.

به خبرنگاران عکاس اجازه داده نشد که از نخست وزیر و طهماسبی عکس بگیرند.» (اطلاعات، یکشنبه بیست و پنجم آبان ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۵۲، سال بیست و هفتم)

۱. از روزنامه اراده آذربایجان شماره ۲۵ مورخ ۲۹ تیرماه ۱۳۳۰.

### روایت وابستگان دکتر مصدق از این ملاقات

«خازانی: یک روز آیت‌الله کاشانی خلیل طهماسبی را که از زندان آزاد شده بود، همراه دو نفر ناشناس به منزل دکتر مصدق فرستاد و خواسته بود که دکتر مصدق او را مورد تفقد قرار دهد. داورپناه، افسر نگهبان، موضوع را به من گفت. من چون حفظ جان دکتر مصدق را هم به عهده داشتم و از طرفی می‌دانستم که نواب صفوی به دستور دکتر مصدق در زندان است به داورپناه گفتم فوری ردشان کند که بروند. بعد دکتر مصدق جریان را گفتم. ایشان گفت: «سیار کار خوبی کردید. من که اهل ترور نیستم، آدم‌کش نیستم» و از اینکه آقای کاشانی آنها را فرستاده بود عصبانی شد.» (محمود تربتی سنجابی، کودتاسازان، ص ۸۱)

### «متن بازجویی از دکتر مصدق

#### و مواجهه او با نواب صفوی

اسم و شهرت بازپرس: سر تیپ کیهان خدیو

اسم و شهرت متهم: مطلع آقای دکتر محمد مصدق

۱۳۳۴/۱۰/۱۶

در ساعت ۱۰ صبح روز ۳۴/۱۰/۱۶ جناب آقای دکتر محمد مصدق در دفتر دادستان ارتش حضور بهم رسانیدند و به عنوان مطلع از ایشان تحقیقات به عمل آمد. س - با احراز هویت جناب عالی شما متعهد هستید در برابر تحقیقاتی که به عمل می‌آید جز به صدق و راستی چیزی نگوئید.

سؤال این است با توجه به اینکه در ۱۶ اسفند ماه ۱۳۲۹ سپهبد حاج‌علی رزم‌آرا در حالی که نخست‌وزیر بودند به قتل رسیدند هر گونه اطلاعاتی در مورد قتل فقید نام‌برده دارید بیان نمائید. چون جناب آقای دکتر مصدق فرمودند اطلاعات خود را بیان می‌کنم و بنویسید آنچه بیان داشتند به شرح زیر نوشته می‌شود.

ج - اگر فراموش نکرده باشم در تابستان ۱۳۲۹ مرحوم رزم‌آرا به خانه من آمد\* و گفت می‌خواهم نخست‌وزیر بشوم و آمده‌ام با شما مشورت بکنم ببینم مصلحت می‌دانید یا نمی‌دانید گفتم که تصدی کار مربوط به برنامه‌ایست که شما برای کار تنظیم می‌کنید برنامه خود را بفرمائید تا من بتوانم اظهار نظر کنم، گفت برنامه من دادن اختیارات به استان‌ها می‌باشد. گفتم که دادن اختیارات به استان‌ها مخصوصاً به بعضی استان‌ها که ساکنین آنها از نظر زبان و نژاد و مذهب با ما اختلاف دارند صلاح نیست به جهت اینکه دول بزرگ از اختیاراتی که به آنها داده

\* دکتر مصدق حقیقت را نمی‌گوید. نگاه کنید به خسرو سعیدی «اللهیار صالح» در پایان این فصل.

می شود سوءاستفاده می کنند و دولت ایران را در بن بست عظیمی قرار می دهند. اکنون اختیاراتی که می توان به محل ها داد فقط همان است که به ساکنین محل اختیارات داده شود که اعضاء شورای بلدی خود را انتخاب کنند و نمایندگان خود را به مجلس شورای ملی بفرستند. به من جواب داد که برنامه من بیش از اینها است که شما در نظر گرفته اید. من هم به او گفتم چنانچه شما دولتی تشکیل بدهید که برنامه آن از آنچه عرض کردم تجاوز کند من شدیداً با شما مخالفت خواهم کرد، چون با نظریات او موافقت ننمودم مایوسانه از خانه من خارج شد و چیزی نگذشت که دولت خود را تشکیل داد، و من هم روزی که در مجلس برای معرفی وزرای خود آمد با او مخالفت کردم.

ایشان در مجلس می آمدند و راجع به کار نفت و قرارداد گس و گلشائیان و کمیسیون نفت که در تحت ریاست من تشکیل می شد مذاکراتی می کردم تا اینکه روزی در مجلس آمدند و من به مناسبت قرارداد تجارتي که با دولت اتحاد جماهیر شوروی امضاء کرده بود به وسیله آقای مکی که در جلسه مجلس شورای ملی حضور داشت به او تبریک گفتم، و این مسئله از این نظر بود که داد و ستد تجارتي ما با همسایه شمالی ما معوق و بلا تکلیف نمی ماند، از آن روز مدتی گذشت و آقای امامی به خانه من آمدند و از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به من تکلیف نخست وزیر نمودند، و من از قبول کار امتناع نمودم، دیگر به هیچ وجه بین من و آقای رزم آرا صحبت و مذاکره ای روی نداد تا اینکه روزی در جلسه کمیسیون نفت بودم که آنجا خبر آوردند رزم آرا به قتل رسید و دیگر به هیچ وجه اطلاعی از اینکه قتل او به دست کی و به چه علت واقع شده ندارم.

دکتر محمد مصدق

دادستان ارتش سرلشکر آزموده ۳۴/۱۰/۱۶ (امضاء)

کیهان خدیو ۳۴/۱۰/۱۶ (امضاء) - سروان شادان (امضاء)

دنباله جواب از صفحه ۱

ج - علت مخالفت من هم با اختیاراتی که می خواست به استان ها بدهد - -

دولتین امریکا و انگلیس به عنوان کمیسیون سه جانی می خواستند اختیاراتی به - - که از آنها سوءاستفاده نمایند، و من در مجلس چهاردهم با تشکیل سه جانی - - مرحوم هژیر وزیر مالیه دولت حکیمی به مجلس و انصراف دولت را از تشکیل کمیسیون سه جانی به مجلس ارائه نمود.

دکتر محمد مصدق

س - پس از نخست وزیری مرحوم سپهبد رزم آرا جناب عالی با چه اشخاصی همکاری داشتید؟

ج - با اعضاء جبهه ملی فقط و فقط آن هم از این نظر بود که مؤسس جبهه در انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه من بودم و روزی که برای شکایت مقابل کاخ اعلیحضرت ایستاده بودیم مرحوم هژیر آمد و از طرف اعلیحضرت همایونی اظهار نمود که دربار شاهنشاهی برای تحصن آن عده جمعیتی که آنچه حاضر شده بودند آماده نیست فقط بیست نفر از حضار را می توانند در کاخ به

عنوان تحصن بپذیرند و آن بیست نفری که در همان خیابان همه موافقت کردند وارد دربار شوند تشکیل جبهه ملی را دادند که من با آنها تا روزی که نخست‌وزیر شدم همکاری داشتم، و بعد از تصدی کار نظر به اینکه من یک نخست‌وزیری بودم که اکثریت مجلس شورای ملی و سنا به من رأی داده بودند و می‌بایست در کار خود بی‌طرفانه عمل کنم، و همه افراد از نظر من ملت ایران بودند و من فقط اختصاصی به جبهه ملی نداشته دیگر با کسی همکاری نکردم و جز مصالح مملکت چیزی در نظر نگرفتم.

**دکتر محمد مصدق**

**س -** قبل از کشته شدن سپهبد رزم‌آرا شما با آقای سیدابوالقاسم کاشانی همکاری داشتید یا خیر؟

**ج -** آقای سیدابوالقاسم کاشانی قبل از تشکیل جبهه ملی در ایران نبودند، بعد که آمدند از این نظر که همه با قرارداد گس - گلشائیان مخالف بودیم در جلسات جبهه ملی که در خانه من تشکیل می‌شد و گاهی هم در خانه‌های بعضی از اعضاء جبهه روی مخالفت با قرارداد همکاری می‌کردیم.

**دکتر محمد مصدق**

**امضاء دادستان ارتش سرلشکر آزموده**

**امضاء سر تیب کیهان خدیو - امضاء سروان شادان**

**س -** اخطار دادستان ارتش به جناب آقای دکتر محمد مصدق:

**س -** توجه بفرمائید سؤالاتی که می‌شود مربوط به کشته شدن مرحوم سپهبد رزم‌آرا است، و از جناب عالی به عنوان مطلع سؤال می‌شود، همواره توجه به این موضوع بفرمائید.

**ج -** به هیچ وجه از این بابت نه صحبتی شده نه من اطلاعی دارم این صفحه و دو صفحه دیگر را که قبلاً در مقابل سؤال‌هایی که شده و آنها را امضاء نمودم امضاء می‌نمایم. **دکتر محمد مصدق**

**س -** جناب عالی وقتی قانون عفو و آزادی خلیل طهماسبی قاتل مرحوم رزم‌آرا از مجلس دوره هفدهم گذشت ذی‌نظر بودید یا خیر؟

**ج -** نه با این قانون، و نه با قانونی که راجع به ضبط املاک قوام از مجلس گذشت هیچ کدام موافق نبودم.

چون که این دو قانون برخلاف اصول و تجزیه و تفکیک قوای ثلاثه از مجلس گذشته بود، و یکی از جهات مخالفت بعضی اعضاء جبهه ملی با من روی همین اصل بود، و روزی هم که خلیل طهماسبی را به منزل من فرستادند می‌خواستند که عکسی بیندازند، من به هیچ وجه حاضر نشدم که با او عکس بیندازم.

**دکتر محمد مصدق**

**س -** خلیل طهماسبی را پذیرفتید یا خیر؟

**ج -** من در اطاقم نشسته بودم، هرکس می‌آمد من می‌پذیرفتم.

**س -** از لحاظ قوه مجریه، جناب عالی عکس‌العمل مخالفی در مورد عفو و آزادی خلیل طهماسبی

بروز دادید یا خیر؟

منظور این است جناب‌عالی که می‌فرمائید قانون عفو و آزادی خلیل طهماسبی برخلاف اصول و تجزیه و تفکیک قوای ثلاثه بود خودتان به عنوان رئیس دولت یا یکی از وزراء به نمایندگی دولت مثلاً وزیر دادگستری آیا هیچ عکس‌العمل مخالفی ولو با اعتراض شفاهی در مجلس شورای ملی ابراز داشتید یا نه؟

ج - تعجب می‌کنم از آقای سرلشکر آزموده از من چنین سؤال می‌کند و نمی‌دانند که دولت دست‌نشانده مجلس شورای ملی بود و مأمور اجرای قوانینی که از مجلس می‌گذشت، در این صورت چه وظیفه‌ای داشت که غیر از

دکتر محمد مصدق

(و همان امضاءهای مذکور).

### دنباله جواب از صفحه ۳

ج - سکوت کار دیگری انجام دهد دولت وظیفه داشت که قانون مجلس شورای ملی را توشیح و به دفتر شاهنشاهی بفرستد و شاهنشاه هم روی همین اصل که قانون باید توشیح فرمایند آن توشیح فرمودند. اگر اعتراضی هم می‌شد می‌بایست از طرف دربار شاهنشاهی بشود که شاهنشاه دست‌نشانده مجلس مؤسسان بود نه مجلس شورای ملی.

سه صفحه را امضاء کردم و این جواب سؤال را که در این صفحه که چهارم است امضاء می‌نمایم.

دکتر محمد مصدق

س - به ناچار برای ضبط در پرونده، این اعلام به جناب‌عالی می‌شود خارج از موضوع اصلی از اطلاعاتی که راجع به قتل رزم‌آراء از جناب‌عالی کسب می‌گردد اینک تعجب فرمودید سرلشکر آزموده چنان سؤالی کرد به نظر می‌رسد اگر سرلشکر سؤالی نماید که با اصل قانون اساسی و قوانین عادی مغایرت داشته باشد زیاد تعجب ندارد، تعجب وقتی است که جناب آقای دکتر محمد مصدق جوابی می‌دهند که هر طفل دبستانی مخالف آن جواب را با قانون اساسی درک می‌نماید. جناب‌عالی خوب می‌دانید و اساساً در زمان نخست‌وزیر خود همواره تکیه روی این موضوع می‌کردید که قوه مجریه یعنی رئیس دولت و وزراء مسئول و جواب‌گوی هر جریانی هستند اصل شصت و چهارم متمم قانون اساسی مقرر می‌داد:

(وزراء نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند).

این قسمت، پاسخ آن قسمت از جواب شما است که فرمودید قانونی که از مجلس گذشت اگر باید اعتراض شود بر عهده دربار شاهنشاهی بود. به نظر سرلشکر آزموده این فرمایش جناب‌عالی موجه نیست و البته مقصود مباحثه هم نیست فقط این عرایض برای ضبط در پرونده می‌شود، و اما اینکه فرمودید دولت دست‌نشانده مجلس است و هر قانونی مجلس تصویب نماید دولت مکلف به اجرای

آن است فرمایش بسیار اصولی و قانون و بدون چون و چراست. منتهی به نظر سرلشکر آزموده چنین می‌رسد که آنچه را مجلس تصویب می‌نماید و به صورت قانون درمی‌آید از دو صورت خارج نیست یا لویحی است که دولت تقدیم مجلس می‌نماید و تصویب آن را تقاضا می‌کند و پس از تصویب مجلس به صورت قانون درمی‌آید یا طرح‌هایی است که نمایندگان رأساً تنظیم نموده و با مطرح کردن در مجلس و تصویب در مجلس به صورت قانون درمی‌آید به نظر سرلشکر به نظر سرلشکر آزموده وقتی طرحی را نمایندگان رأساً

**سه امضاء (همان امضاءها)**

#### دنباله سؤال از صفحه ۴

**س -** تنظیم می‌نماید، از جمله طرح عفو و آزادی خلیل طهماسبی، اگر دولت آن را مخالف قانون اساسی بداند و خود موافق نباشد در برابر آن طرح عکس‌العمل به خرج می‌دهد، و حداقل تذکر می‌دهد که دولت مخالفت این طرح است، حال اگر می‌فرمائید بنده یعنی سرلشکر آزموده نمی‌فهمم، البته نظر جناب عالی صحیح تر ظاهراً باید باشد چه بسا اینجانب نمی‌فهمم، و عرض شد منظور مباحثه نیست و منظور از سؤال قبلی روی همین استنباط بود که سؤال شد آیا در برابر قانون عفو و آزادی خلیل طهماسبی جناب عالی که رئیس دولت بودید یا یکی از وزراء از جمله وزیر دادگستری عکس‌العمل مخالفی کردند یا خیر، حال که فرمودید این استنباط صحیح نیست و حتی تعجب از سؤال فرمودید بنده معذرت می‌خواهم، و استفاده کردم و عرض هم ندارم، اینک با اجازه جناب عالی نواب صفوی احضار می‌شود تا در حضور جناب عالی در موضوع قتل رزم‌آرا اگر توضیحاتی دارد بیان نماید.

**ج -** بنده اقرار می‌کنم که از حضرت عالی انتظاری بیش از آنچه که می‌بایست داشته باشم عرض نمودم، جناب عالی دادستان ارتش هستید و به طوری که در دادگاه سلطنت‌آباد هم عرض کردم هرچه بفرمائید مختارید.

این مطالبی که راجع به قانون اساسی طرح فرمودید مربوط به مجلس شورای ملی است که دولت یا وزیری به وظیفه خود عمل نکند یا نکند، تشخیص آن را مجلس شورای ملی باید بدهد نه دادستانی ارتش، دولت و شاهنشاه بر طبق قانون اساسی موظف به اجرای قوانین هستند، نه دولت می‌تواند با اجرای قانونی مخالفت کند، و نه شاهنشاه حق و تو دارند که بتوانند اجرای قانون را به تأخیر بیندازند و مباحثات راجع به اصول قانون اساسی با خود مجلس شورای ملی است، که حتی می‌توانند به عنوان تفسیر خود قانون اساسی را هم تغییر دهند، هم چنان که در خیلی از موارد این کار شده و از آن جمله ازدواج خود اعلیحضرت است که مجلس شورای ملی قانون اساسی را تفسیر کرد. چهار صفحه را امضاء کردم و این صفحه را هم که دنباله آن صفحات است امضاء می‌کنم.

**دکتر محمد مصدق.**

س - به هر جهت توضیح نفرمودید در جریان گذشتن قانون عفو و آزادی خلیل طهماسبی پیش از آن که به صورت قانون دربیاید دولت شما اظهار نظر روی طرح نمایندگان آورد یا خیر؟ ملاحظات فرمودند آخر صفحه را شماها امضاء کنید و امضائی که کردند خط کشیدند.

**همان امضاءها) ۳۴/۱۰/۱۶**

ج - به هیچ وجه نظر ندارم و خاطر من نیست. دکتر محمد مصدق در این موقع که ساعت ۱۲ بود سیدمجتبی نواب صفوی در دفتر دادستان ارتش حضور به هم رسانید و در حضور جناب آقای دکتر محمد مصدق سؤالات زیر به عمل آمد.

### سؤال از نواب صفوی

س - از شما سؤال می شود این شخص را که مقابل شما نشسته اند می شناسید یا خیر؟

ج - بله می شناسم، آقای دکتر مصدق السلطنه می باشد.

**سیدمجتبی صفوی**

س - در توطئه قتل مرحوم سپهبد رزم آرا چه اشخاصی دست داشتند و قبل از کشته شدن آن مرحوم تجویز قتل کردند؟

ج - آیت الله کاشانی، آقای مصدق السلطنه، آقای حائری زاده، آقای دکتر بقائی، آقای شایگان، آقای نریمان، آقای حسین فاطمی، آقای عبدالقدیر آزاد، آقای شمس قنات آبادی، آقای نصرالله کریمی، آقای کریم آبادی، آقای علی زهری، آقای حسین مکی، آقای حاج ابوالقاسم رفیعی، آقای حاج سیدهاشم حسینی، آقای سیدعبدالحسین واحدی، بنده، آقای خلیل طهماسبی، آقای حاج احمد آقایی، آقای حاج عباس نوشاد، آقای موسویان تاجر بازار، آقای سیداحمد واحدی (که فقط خبر داشت) و سایر آقایان مذکور در فوق خبر داشتند و تجویز می نمودند.

**سیدمجتبی نواب صفوی.**

**ملاحظات:** وقتی سیدمجتبی نواب صفوی وارد اتاق شد و سؤال بالا به عمل آمد، آقای دکتر محمد مصدق فرمودند: حالا می فهمم می خواهید پرونده سازی کنید، آرزو به دل شما می ماند. و موقعی که به نواب صفوی گفته شد پاسخ خود را بخواند گوش های خود را گرفته، چشم های خود را برهم گذاشتند.

**امضاء سرلشکر آزموده**

**امضاء سرتیپ کیهان خدیو**

### سؤال از سیدمجتبی نواب صفوی

س - شما بر صحت گفته خود چه دلایلی مبنی بر اینکه آقایانی را که نام بردید معاونت در قتل مرحوم سپهبد رزم آرا داشته اند از جمله آقای دکتر مصدق السلطنه.

**دادستان ارتش سرلشکر آزموده - امضاء کیهان خدیو**

**امضاء سروان شاداب**

ج - رأی و تجویز کردن آقای کاشانی و آقای مصدق السلطنه علنی و صریح بود نسبت به اینکه

تیمسار سپهبد رزم‌آرا را بایستی از بین برد، و او دست [نشانده] انگلیس‌ها است. مثل اینکه آقای مصدق‌السلطنه صراحتاً در مجلس بیان کردند در پشت تریبون مجلس، و به اضافه رأی ایشان با جبهه ملی و آقای کاشانی در این خصوص یکی بود و دکتر بقائی و آقای حسین مکی در ملاقاتی که در منزل حاج‌محمود آقائی با بنده از زمان نخست‌وزیری و حیات آقای تیمسار رزم‌آرا با بنده کردند صریحاً این رأی را بیان نمودند، و نیز سایر آقایان مذکور جبهه ملی و هم چنین آقای شمس قنات‌آبادی، آقای نصرالله کریمی و آقای کریم‌آبادی این رأی مذکور، یعنی تجویز از بین بردن تیمسار رزم‌آرا را صریحاً و کراً بیان می‌کردند، و به طور کلی آراء و افراد جبهه ملی در این خصوص یکی بود.

و آقای کاشانی هم در منزل حاج‌ابوالقاسم رفیعی صراحتاً این رأی را پیش روی بنده و آقای سیدهاشم حسینی بیان کردند و سایر آقایان مذکور هم به شرحی که عرض شده بود کمک می‌کردند و تجویز می‌نمودند.

در ساعت ۱۲/۳۰ به تحقیق از آقای دکتر محمد مصدق خاتمه داده شد.

**امضاء دادستان سرلشکر آزموده**

**امضاءها: کیهان خدیو. سروان شاداب»**

(محمد ترکمان، اسرار قتل رزم‌آرا، صص ۴۰۰ - ۳۹۳)

### بازجویی از خلیل طهماسبی قاتل رزم‌آرا

«در تاریخ ۱۳۳۴/۱۰/۱۷

در ساعت ۱۱ صبح روز ۱۳۳۴/۱۰/۱۷ خلیل طهماسبی در دفتر دادستان ارتش حاضر به شرح زیر از او تحقیقات به عمل آمد.

**س -** قبل از کشته شدن مرحوم سپهبد رزم‌آرا شخص شما در مورد قتل ایشان با چه اشخاصی ملاقات کردید توجه داشته باشید سؤالات روی قتل مرحوم رزم‌آرا است نه روی جریانات دیگر، مقصود این است چه اشخاصی تجویز قتل رزم‌آرا را کردند و از اینکه رزم‌آرا باید کشته شود و از بین برود اطلاع داشتند، دقیقاً مراتب را بیان نمائید.

**ج -** فقط کاشانی که در منزلش اجتماعاتی می‌کرد، اجتماعاتی می‌شد، او مردم را علیه حکومت وقت مخصوصاً رزم‌آرا تحریک می‌کرد. موقعی که من می‌خواستم بروم پی این کار آن که مرا تجویز برای این کار می‌کرد آقای نواب صفوی و سیدعبدالحسین واحدی بودند و سه روز قبل از رفتن پی این کار من با کاشانی ملاقات کرده و به او قضیه را گفتم، آن هم گفت برو ولی اسم مرا نبر، این بوده که من می‌دانستم و یک مجلسی هم که چند وقت قبلش در منزل حاج‌محمود آقائی تشکیل شد که وکلای اقلیت در آنجا ظهر و شب اجتماع کرده بودند، و شبش را آقای نواب من را پی دکتر بقائی



فرستاد و او را آوردم در همین منزل، مذاکرات در مورد همین قتل، یعنی تصمیم به قتل رزم‌آرا با آقای نواب مذاکراتی کرده بودند و من که به منزل آمدم با دکتر بقائی، از قرار دکتر ظهر نرسیده بود و صحبت‌هایی که ظهر شده بود البته ایشان نبودند، و شب هم مختصری آقای نواب و همین چند نفری که من آنجا دیدم: مکی، دکتر فاطمی.

و از قرار همه و کلاً ظهر مفصلاً که من نبودم صحبت‌ها را کرده بودند، شب من به اتفاق بقائی رفتم که شب مکی و دکتر فاطمی خاطر هم هست بودند، یکی دو نفر از وکلا نیز بودند که خاطر من نیست...  
س - شما مطلبی را که گفتید حاضرید روبروی حاج‌سیدابوالقاسم کاشانی و سایرین بگوئید یا خیر؟

ج - بله حاضرم.

---

---

س - اسلحه‌ای که با آن سپهبد رزم‌آرا را به قتل رساندید چه اشخاصی در جریان تهیه آن دخالت داشتند؟

ج - من فقط اسلحه را از آقای نواب گرفتم، ولی مطلبی که آقای نواب در دادگاه گفتند راجع به اسلحه که اسلحه به وسیله حسن زرگر تهیه کرده بودند از این موضوع اطلاع ندارم.

س - به وسیله چه شخصی دکتر مصدق را ملاقات کردید، در کجا ملاقات شد مذاکرات چه بود؟  
ج - شخصی به نام علی آقا بود که شغلش سیم‌کشی بوده که از علاقه‌مندان آقای کاشانی بود، چند روز که من از زندان آمدم بیرون از همان منزل کاشانی ایشان یعنی همان علی آقا دو سه روز با من بود، ایشان تلفن می‌کردند و وقت می‌گرفتند و من به اتفاق ایشان و برادرم تقی طهماسبی به دیدن همین آقایان می‌رفتم و به وسیله همین علی آقا به آقای دکتر مصدق تلفن شده بود وقت گرفتند و ما رفتیم به دیدن ایشان، البته در ملاقات با آقای مصدق من و برادرم تقی طهماسبی ملاقات کردیم و من مورد اجرای احکام اسلام با ایشان صحبت کردم و تقاضای آزادی نواب صفوی را از ایشان نمودم، ایشان گفتند اگر آقای نواب صفوی شرط کنند که بروند در مسجد مشغول نماز خود شوند و مردم را نصیحت و به راه اسلام دعوت کنند به این شرط ممکن است ایشان آزاد شود، در غیر این صورت ممکن نیست. بنده عرض کردم خدمت آقای دکتر مصدق که ایشان نماز که می‌خوانند که وظیفه واجب هر مسلمان است، ولی امر به معروف و نهی از منکر هم وظیفه واجب هر فرد مسلمانی است، ایشان گفتند: امر به معروف مانع انجام وظیفه مأمورین دولت می‌شود و من گفتم اتفاقاً اگر هر فرد مسلمان خود را مؤدب به آداب اسلام بنماید و همین امر به معروف و نهی از منکر به مأمورین دولت هم کمک خواهد کرد، در همین حدود صحبت شد.

امضاء خلیل طهماسبی»

(محمد ترکمان، اسرار قتل رزم‌آرا، صص ۴۱۱ - ۴۰۸)

### در منزل اللهیار صالح

«رزم‌آرا با استفاده از آشنایی قبلی که با صالح داشت از او خواسته بود در منزل خود وسیله ملاقات محرمانه او و مصدق را فراهم سازد... در حوالی ساعت ده جمعه شب سوم تیرماه ۱۳۲۹ در منزل صالح انجام... و نه تنها به جانی نرسیده بود بلکه کدورت‌های بیش‌تری را سبب گشته بود... روز دوشنبه ششم تیرماه ۱۳۲۹. (مجلس شورای ملی) دکتر مصدق با استفاده از وقت قبلی اللهیار صالح صحبت خود را... به ملاقات سپهبد رزم‌آرا و خودش، با تأکید بر اینکه ملاقات به تقاضای رزم‌آرا صورت گرفته بود، اشاره و مطالب را افشاء کرد. صالح که هنگام دادن نوبت صحبت خود به مصدق تصور نمی‌کرد او ماجرای ملاقات محرمانه را علنی سازد و به علت سوابق آشنایی که با رزم‌آرا داشت و به او قول داده بود موضوع محرمانه بماند، از وضع پیش آمده نزد خود شرمند بود و فکر می‌کرد حتماً رزم‌آرا این وقت گرفتن او و دادن آن به مصدق را تبانی و توطئه‌ای تصور نموده است و از نظر اخلاقی ناراحت و از افشاگری مصدق گله‌مند بود، به طوری که تعریف می‌کرد تا روز ترور سپهبد رزم‌آرا هم فرصتی پیش نیامده بود تا سوء تفاهم را بر طرف و خود را از ناراحتی درونی خلاص نماید.» (خسرو سعیدی، اللهیار صالح، جلد ۱، صفحات ۱۵۲ - ۱۵۱)

### خشم هواداران امریکا از سیاست دولت رزم‌آرا

«رزم‌آرا دست به اقداماتی زد که هدف آن خارج کردن امریکائیان از صحنه سیاست ایران بود: قطع برنامه‌های صدای امریکا که از آغاز سال ۱۳۲۹ از رادیو تهران پخش می‌شد، مخالفت با اعزام چند گردان سرباز ایرانی به جبهه جنگ کره، بازگرداندن افسرانی که برای گذراندن دوره آموزشی به امریکا اعزام شده بودند، پایان دادن به خدمت ماکس تورنبرگ و مستشاران امریکایی سازمان برنامه، در اجرای این سیاست بود. واکنش امریکا خودداری از اعطای ۲۵۰ میلیون لیره [۲۵ میلیون دلار] وام به ایران بود.» (عبدالرضا هوشنگ مهدوی، در حاشیه سیاست خارجی، ص ۱۹)



## قضیه سربازی و تاتر سعدی

سرشار - آقای جعفری کی سربازی رفتید؟  
جعفری - سربازی؟ - همون سال ۱۳۱۹ رفتم سرباز نقلیه شدم. خدمت شما عرض کنم که،  
نقلیه ام دم گارد (گار) ماشین دودی بود.<sup>(۱)</sup>  
سرشار - سرباز نقلیه یعنی چی می راندید؟  
جعفری - نه تو اداره نقلیه سربازی می کردم...  
سرشار - پس خودتان نرفتید؟ شمار را بردند نظام وظیفه؟ خودتان که نمی خواستید بروید  
سربازی؟  
جعفری - چرا، خودمون رفتیم. به حساب از روی بی کاری رفتیم نقلیه. وقت سربازیم نشده  
بود هنوز. یه سال مونده بود. باید بیست ساله برم سربازی، من نوزده رفتم اونجا اسم نوشتم.  
بعد دیدیم تعلیم سخته فرار کردیم.  
سرشار - این هم مدرسه بود؟  
جعفری - به خاطر همین هم سربازیم چار سال طول کشیده از بسکی در رفتم.» (ص ۴۷)  
سرشار - آقای جعفری چگونه سیاسی شدید؟  
جعفری - من هیچ وقت سیاسی نبودم. اون وقت تو محل ما، وقتی کسی چار کلاس درس  
خونده بود و صاف صاف راه می رفت و یه کتاب می زد زیر بغلش، می گفتن سیاسی شده!  
مثلاً صدایش می زدن: «ممد سیاسی!» ما که از اونا نبودیم.

۱. گار برگرفته از کلمه فرانسو Gare و گار ماشین دودی به معنی ایستگاه راه آهن است.

سرشار - درست، پس چطور افتادید توی کار سیاست؟  
 جعفری - خدمت شما عرض کنم که، ما یه موقع جوون بودیم دیگه. می رفتیم اینور اونور با برویچه‌ها یه خُرده مشروب و اینا می خوردیم. من البته تا بیست و سه چار ساله شدن فقط چند دفعه مشروب خوردم. سیگار هیچ وقت نکشیدم. اون شَبم که مشروب خوردیم، بچه‌ها گفتن: «بریم تماشاخانه، بریم یه سینمایی، تماشاخونه‌ای جایی!» گفتیم: «بریم!» رفتیم طرف لاله‌زار. به حساب سینماها و تماشاخونه‌ها همه اونجا بودن دیگه. رفتیم و انتخاب کردیم کجا بریم. گفتیم بریم تماشاخونه فردوسی. حالا ما نمی‌دونستیم تماشاخونه فردوسی یا سعدی مال کیه، چیه، چه جوریه، خدمت شما عرض کنم، رفتیم اونجا، تا رفته از در بریم تو، یارو گفتش که --  
 سرشار - چند سالتان بود؟

جعفری - تقریباً بیست و سه چار سالم بود.<sup>(۱)</sup> بله -- یارو گفتش: «چیکار داری؟» گفتیم: «یه بلیط پنج تومنی بده.» پنج تومن خیلی پول بود اون موقع. گفت: «نداریم.» گفتیم: «یه ده تومنی بده.» گفت: «نه، امشب افتخاریه.» مام حُب پنج‌سیری رو با سیراب خورده بودیم کله‌مون گرم بود. گفتیم: «افتخاریه، از ما افتخاری تر کی؟! مام افتخاری میریم تو دیگه!»

۱. در روزنامه کیهان، ۲۸ مرداد ۱۳۶۹، چاپ تهران، در مقاله‌ای زیر عنوان «کودتای ۲۸ مرداد، اقدام مشترک اوباشان، سازمان سیا و دربار پهلوی» سندی با شماره یک چاپ شده است که تاریخ این رویداد را ۲۱ اسفند ماه ۱۳۲۶ نشان می‌دهد. برای متن کامل ر.ک. به سند شماره ۱ صص ۳۸۸ - ۳۹۴.

[سند شماره ۱. ص ۳۹۰] «شعبان جعفری، چاقوکش حرفه‌ای

اولین سند مربوط به وی در تاریخ ۱۳۲۶/۱۲/۲۱ باز می‌گردد در زمانی که نام‌برده را به جرم فحاشی در تماشاخانه فردوسی (به تصور اینکه سربازی را می‌گذراند) جلب و به دژبانی برده‌اند که در گزارش نام وی «شعبان معروف به بی‌مُخ» ذکر گردیده است. متن کامل سند شماره یک در زیر آمده است:

اداره: ستاد ارتش

دایره: شعبه ۲ رکن ۲

ریاست اداره بازپرسی ارتش

گزارش دژبانی مرکز حاکی است که در ساعت ۹/۳۰ روز ۱۳۲۶/۱۲/۲۱ سرباز وظیفه شعبان معروف به بی‌مُخ با لباس غیرنظامی در تماشاخانه فردوسی نسبت به مأمورین تماشاخانه فحاشی نموده است که به وسیله مأمورین به دژبانی جلب گردیده. مقتضی است قدغن فرمایید سرباز نام‌برده تنبیه و با ارسال پیشینه خدمتی او نتیجه را گزارش دهند.

از طرف رئیس ستاد ارتش - سرلشکر خسروانی

در سال ۱۳۲۷ شعبان بی‌مُخ از تهران به لاهیجان فرار می‌کند و در آنجا نیز مزاحمت‌های فراوانی را برای اهالی ایجاد می‌نماید یکی از تلگراف‌های واصله به ستاد ارتش در مورد نام‌برده بدین شرح است. سند (۲)

۱۳۲۷/۷/۱۲

ستاد ارتش - چند ماه به طوری که معلوم است شعبان بی‌مُخ معروف قراراً به لاهیجان آمده مزاحم اهالی و از هر حیث شرارت می‌نماید. تمنا دارد امر فرمایید مقررات نظامی در باب او اجر گردد

محمد محمودی...

رفتیم تو، رفتیم تو و اون یارو ممیزه که بلیط پاره می‌کنه، بلند شد که ببیند ما چرا اومدیم تو، ما نشستیم سر جای اون -- هرچی یارو گفت: «بلند شین!» گفتیم: «بلند نمی‌شیم!» دید ما سر و صدا می‌کنیم، کله‌مونم گرمه، رفت بیرون و با یه سروان دژبان اومد. اون وقت من سرباز نقلیه بودم. یه بلیز و یه فرنچ نظامی تنم بود ولی خب پاگون و گتر و کمر و زنگال نداشتم. اونا رو درآورده بودم، همین جور ساده می‌رفتم. اون دژبانه اومد و یواشکی با اشاره گفت: «پاشو بیا بیرون.» منم با اشاره گفتم: «نه اینجا خوبه راحت.» هرچی اشاره کرد، گفتم: «نمیام، راحت.» بعد اومد در گوش من گفت: «اگه نیای به زور می‌بریمت!» گفتم: «نمی‌تونم منو ببری. من سرباز نیستم، من شخصی هستم. تو تو کار من نمی‌تونی دخالت کنی!»...

خلاصه، یه دفعه تماشاخانه شلوغ شد و اینا از اینور در رفتن و تو سالن شلوغ شد... بالاخره درد سرتون ند، فهمیدن سربازم. گفت: «بریم دژبان!» حالا چه جووری رفتیم... ما رو انداختن تو مجرد... دفتری رئیس دژبان بود. خُب، شب که شلوغ شده بود فهمیده بود دیگه. گفته بود: «این سرباز دیشبی رو بیارین.»... گفتم: «قربان بنده از حال طبیعی خارج بودم. حالا می‌بینم اینجا هستم.» گفت: تحویل جزیره خارکش بدین.» اون وقت تبعیدیا رو می‌فرستادن جزیره خارک. می‌دونین که؟

سرشار - بله.

جعفری - اون وقت خیلی از تبعیدیا رو می‌فرستادن اونجا. دو تا مأمور واسه ما تهیه کردن، یه حکم ماشین کردن که ما رو تحویل رکن دو ستاد ارتش بدن. حالا ستاد ارتش کجاست؟ تو همون چارراه پایین دژبان. شما اونجاها را باید بدونین.

سرشار - سوم اسفند؟

جعفری - آره سوم اسفند. بعد خلاصه، اینا دو تا سرباز گذاشتن عقب سر ما، دو تا سرباز گذاشتن جلو. به این نمک قسم... بعد دیدم دو تا سربازایی که دارن جلو میرن همین جور دارن میرن. من خُب زندانیشون بودم، می‌دونستن، خُب باید اقلأً گاهی برگردن منو نیگا کنن. من همین جووری زیر چشمی نیگاشون می‌کردم، برگشتم یهو دیدم دو تا سرباز عقبیام نیستن. مام همی جووری وایسادییم یه خُرده سوت زدیم و غزل خوندیم و رفتیم خونه... اون وقت بچه‌ها یه روزنامه اطلاعات یا کیهان آوردن. دیدم با خط درشت اون بالا نوشته که شعبان بی‌مُخ دیشب تماشاخونه فردوسی را بهم زده، (عبدالحسین) نوشین و (عبدالکریم) عموئی ام اونجا نمایش «مردم» رو می‌دادن.<sup>(۱)</sup> منم اصلاً روحم اطلاع نداشت که

۱. نقل از کتاب «رفقای بالا» نوشته منوچهر کیمرام، صص، ۱۷۰ - ۱۷۱:

«... عبدالحسین نوشین بعد از شهریور ۱۳۲۰ به حزب توده ایران پیوست و هم‌زمان رهبری گروهی از هنرمندان ادامه پاورقی در صفحه بعد

این نمایش علیه شاهه.

سرشار - نمی دانستید چه نمایشی روی صحنه است؟

جعفری - اصلاً نمی دونستم شاه چیه، مصدق چیه، داستان چیه، بعد - -

سرشار - پس بدون اینکه بدانید چه خبر است، کاسه و کوزه‌شان را به هم ریختید؟»

(صص ۶۰ - ۵۷)

خانم سرشار به جای پرسش از شعبان جعفری در مورد چگونگی جزییات ماجرا، همه چیز را رها می‌کنند و از گردن کلفت و بزنی بهادر شهر می‌پرسند چه نمایشی روی صحنه بوده است؟ انگار آقای شعبان جعفری از شیفته‌گان هنر تاتر و نمایش‌شناسان خبره آن سال‌ها بوده است و اطلاعات و دانشی گسترده در زمینه هنرهای نمایشی داشته و دارد و خانم سرشار خواسته‌اند خوانندگان را از نظرات ایشان بی‌نصیب نگذارند.

شعبان جعفری می‌گوید: «سربازی من چار سال طول کشید».

او در سال ۱۳۱۹ در سن نوزده سالگی به سرباز رفته است. با حساب خودش در سن ۲۳ سالگی خدمتش می‌باید تمام شده باشد. در سن «تقریباً بیست و سه و چار سالگی» به تماشاخانه فردوسی رفته است.

با یک حساب غیر شعبان جعفری، تاریخ به هم ریختن تماشاخانه فردوسی می‌باید سال ۱۳۲۴ بوده باشد. حال آنکه تاریخ صحیح واقعه اسفند ماه ۱۳۲۶ است!

هدف از طرح این سند با مقدمه روزنامه کیهان، و پرونده شعبان جعفری را قطور جلوه دادن چیست؟ چنانچه شعبان جعفری به تحریک دیگران دست به این عمل زده است، می‌بایست مشخص شود چه جریانی در این کار دست داشته است؟ و چنانچه به دلیل حماقت ذاتی او بوده که این درگیری در تماشاخانه فردوسی اتفاق افتاده است، چه ضرورتی داشته است که این سند با مقدمه روزنامه کیهان آورده شود؟

اطلاعات ارائه شده در متن و زیرنویس توسط خانم سرشار که مثل بیش‌تر موارد هیچ‌گونه اشاره‌ای به منبع و مأخذ آنها نشده است، نادرست است.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

توده‌ای را بر عهده گرفت و با همکاری دو نفر از تجار ثروتمند بازار (وثیقی و عمویی) تئاتر فردوسی، نخستین تئاتر با صحنه‌گردان ایران را در کوچه معروف به ملی بین لاله‌زار و فردوسی دایر کرد و در آنجا چند نمایشنامه خارجی از جمله (مستنطق)، (ولین) و مردم (توپاز) را با موفقیت روی صحنه برد - -  
نوشین بعد از تعطیل تئاتر فردوسی در ۲۸ آبان ۱۳۳۱ تئاتر سعدی را با پیس «اوژنی گراند» اثر بالزاک افتتاح کرد.

«نوشین بعداز تعطیل تئاتر فردوسی در ۲۸ آبان ۱۳۳۱ تئاتر سعدی را با پیس «اوژنی» اثر بالزاک افتتاح کرد.» (زیرنویس ص ۶۰)

نگاهی به روزنامه اطلاعات در همان زمان‌ها، بسیاری از نکته‌ها را روشن می‌کند. البته ذکر این نکته شاید لازم باشد که تاریخچه تاتر سعدی به نوعی به بخشی از کارنامه جریان نهضت ملی به رهبری دکتر محمد مصدق مربوط می‌شود.

### «ساعتی در تاتر فردوسی [سعدی]

نمایشنامه «در زوایای حرم» - برنامه فعلی فردوسی [سعدی] یکی از برنامه‌های جالب توجهی است که از پیشرفت فن تاتر در ایران حکایت می‌کند. هنرپیشگانی که در این برنامه شرکت کرده‌اند و در سایر برنامه‌های این تماشاخانه نیز شرکت داشته‌اند مخصوصاً محتشم که در صف اول هنرمندان زبردست جای دارد همگی نقش خود را به طور جالبی بازی کرده و مهارت تحسین‌انگیزی نشان می‌دهند.

موجب مسرت است که تئاتر تدریجاً در کشور ما وضع و عنوان جدی پیدا کرده و مقامی را که شایسته است اندک اندک احراز می‌نماید. راست است که کم‌تر اتفاق می‌افتد یک نمایش هنری مخصوصاً با فقدان وسایل فنی و مادی کاملاً از هر نقصیه‌ای بر کنار باشد ولی بعضی نقائص جزئی هرگز از قدرت و زحمت هنرمندان ایرانی نخواهد کاست و هنرپیشگان این کشور روز به روز به موفقیت‌های بیش‌تری نائل خواهند گردید.» (اطلاعات، یکشنبه دوازدهم خرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۳۳، سال بیست ششم)

### «دیشب در مقابل تاتر سعدی تظاهراتی به عمل آمد

دیشب در مقابل تاتر سعدی از ساعت ۵ بعدازظهر مردم اجتماع کرده بودند. مطابق اعلاناتی که قبلاً این تاتر منتشر کرده بود نمایشنامه «شنل قرمز» می‌بایستی که دیروز برای اولین بار نمایش داده شود، برای عده‌ای از رجال و نمایندگان مجلسین نیز کارت دعوت فرستاده شده بود که برای دیدن این نمایش حضور یابند.

ولی دیروز یک ساعت ظهر به تماشاخانه اطلاع رسید که بنابه مقتضیات اجتماعی از اجرای برنامه موقتاً خودداری به عمل آورند، رئیس تماشاخانه به تکاپو افتاد ولی کوشش او نتیجه‌ای نداد ناچار به دادستان تهران شکایت کرد و پس از آن به مجلس رفته و تحصن اختیار نمود.

از ساعت ۵ بعدازظهر مدعوین و تماشاچیان و یک عده دیگر که در هر جنجالی شرکت دارند رفته رفته در مقابل تاتر اجتماع کردند و می‌خواستند وارد شوند، از طرف دیگر مأمورین انتظامی نیز در



سالن را بسته و مانع ورود آنان می‌شدند. اجتماع مردم در حدود ساعت هفت و نیم بعد از ظهر به قدری زیاد شد که عبور و مرور از خیابان قطع گردید و ماشین‌هایی که از خیابان شاه‌آباد عبور می‌کردند مجبور شدند که مسیر خود را تغییر بدهند، در این بین عده‌ای از موافقین و مخالفین تأثر شروع به صحبت کردند و جمعیت هر دم زیادتر می‌شد.

بالاخره مأمورین انتظامی برای جلوگیری از وقوع حوادث ناگوار احتمالی شروع به متفرق کردن مردم نمودند و ماشین آب‌پاش آتش‌نشانی شروع به پاشیدن آب نمود، هنرپیشگان تأثر می‌خواستند به هر نحوی که ممکن است برنامه را اجرا کنند و حتی بیانیهای نیز صادر کرده و در آن رفتار شهربانی شکایت کرده بودند ولی بالاخره پس از چند ساعت اجتماع با وجود مذاکراتی که بین مسئولین تماشاخانه و شهربانی به عمل آمد پیس «شنل قرمز» اجرا شد و مردم متفرق گردیدند. اظهار می‌شد که چند تن از هنرپیشگان تاتر سعدی نیز از طرف شهربانی دستگیر کرده‌اند ولی در تماسی که خبرنگار اداره با مقامات مسئول گرفت معلوم گردید که شایعه فوق صحت نداشته و هیچ‌کس دستگیر نشده است.

فقط به قرار اطلاع زد و خورده‌های مختصری بین مردم و قوای انتظامی رخ داده که منجر به زخمی شدن عده‌ای گردیده است. ضمناً آقایان عمویی، خاضع، خیرخواه و امینی که از گردانندگان تأثر می‌باشند امروز در مجلس شورای ملی تحصن اختیار کرده‌اند.» (اطلاعات، پنجشنبه بیستم و سوم آبان ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۶۷، سال بیست ششم)

### «امروز مصاحبه با هنرپیشگان تأثر سعدی در پشت نرده‌های مجلس شورای ملی برگزار شد

طبق دعوتی که قبلاً آقای عمویی مدیر تأثر سعدی از مخبرین جراید به عمل آورده بود... ساعت ده صبح امروز عده‌ای از مخبرین جراید برای شرکت در مصاحبه به بهارستان آمدند ولی مأمورین بازرسی به اطلاع آنها رسانیدند که ورودشان به صحن مجلس میسر نیست و افراد خارجی حق ورود به باغ بهارستان را ندارند. متحصنین و مدیر تأثر برای کسب اجازه به مقامات مسئول مراجعه کردند...

و بالاخره اجازه ورود به آنان داده نشد هنرپیشگان و مدیر تأثر سعدی پشت نرده آمده و همانجا مصاحبه کوتاهی با نمایندگان جراید به عمل آوردند. ابتدا عمویی از اینکه مخبرین جراید را به مجلس راه نداده‌اند اظهار تأسف کرد و بعد نامه کمیسیون اصلی نمایش وزارت کشور را به مخبرین جراید نشان داد و تصویر آن را بین ایشان توزیع کرد.

طبق این نامه در تاریخ ۳۰/۶/۴ اجازه اجرای نمایشنامه (باز پرس یا شنل قرمز) به امضای نمایندگان وزارت فرهنگ، وزارت کشور و شهربانی کشور صادر شده بود، سپس عمویی دستور رزم‌آرا

نخست‌وزیر اسبق را نیز که راجع به افتتاح تأثر سعدی بود توزیع کرد و بعد گفت: با وجود چنین اسنادی به ما اجازه کار نداده‌اند.

امینی یکی از هنرپیشگان اظهار داشت: مدیر تأثر سعدی و هنرپیشگان تماشاخانه تصمیم گرفته‌اند که اگر تا آخر وقت روز جمعه به کار آنان رسیدگی به عمل نیاید دست به اعتصاب غذا بزنند. در این وقت خیرخواه از مخبرین جراید تشکر کرد و مصاحبه پایان یافت.

### توضیحات رئیس شهربانی

پیش از ظهر امروز آقای سرلشکر مزینی رئیس شهربانی نیز توضیحات زیر را درباره تعطیل شدن تأثر سعدی در اختیار خبرنگاران جراید گذاشت: با وجود اینکه یک سال است تأثر سعدی افتتاح گردیده ولی تاکنون پروانه و اجازه نمایش از طرف وزارت کشور و شهربانی به صاحب تأثر داده نشده است و فقط در موقع افتتاح تأثر از طرف رئیس موقت دولت وقت مرحوم رزم‌آرا دستوری بدین شرح صادر گردید:

به طوری که حضوراً دستور داده شد از امروز (۲۹/۷/۲۷) دستور باز شدن تأثر سعدی داده شده و مأمور مخصوصی در آنجا بگمارد که اگر از اصول قانونی و مقررات تخلف گردید آن وقت جلوگیری شده و بازخواست شوند. این دستور از طرف نخست‌وزیر به اداره اماکن عمومی شهربانی ابلاغ شده و بدون صدور اجازه نامه کتبی تأثر سعدی با پیس (بادبزن خانم و ویندرمیر) افتتاح می‌شود.

چند ماه بعد از طرف مأمورین کارآگاهی اطلاع می‌رسد که عده‌ای از هنرپیشگان و کارگردانان تأثر سعدی در آن مکان مشغول تبلیغ مرام کمونیستی هستند و در ساعات مختلف چند تن از لیدرهای حزب منحل توده در دفتر تأثر حضور یافته و مذاکراتی درباره عملیات آینده می‌نمایند. فوراً از طرف سرتیپ دفتری رئیس شهربانی وقت گزارش عملیات به مرحوم رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت ابلاغ می‌شود و فوراً وی دستور می‌دهد که از دادن نمایش جلوگیری شود. این آگهی در سه نوبت در تمام روزنامه‌های تهران چاپ می‌شود و نظر به این که تماشاخانه سعدی از طرف وزارت کشور تقاضای پروانه ننموده از این جهت نمی‌تواند نمایش بدهد.

این موضوع همین طور ادامه داشت تا اینکه در یک ماه قبل در موقعی که اینجانب به سمت رئیس شهربانی منصوب شدم چند روز بعد مدیر تأثر سعدی درباره افتتاح تأثر سعدی مذاکراتی به عمل آورد. به او گفته شد در صورتی که شما تعهد نمائید که از این به بعد در آن تماشاخانه تبلیغ مرام کمونیستی ننموده و از شرکت افراد حزب منحل توده جلوگیری به عمل آورید و در ضمن تقاضای صدور اجازه‌نامه برای تأثر نمائید فوراً تأثر سعدی افتتاح خواهد شد.

ولی چندی بعد مدیر تأثر سعدی از دادن چنین تعهدی خودداری نموده و بدون اجازه مأمورین مربوط قصد داشت تأثر سعدی را افتتاح نماید نظر به اینکه اجازه نامه‌ای در دست نداشت و طبق

ماده ۳ و ۴ اماکن عمومی که می‌گوید: «افتتاح مؤسسات مزبور قبل از صدور پروانه ممنوع می‌باشد در صورت افتتاح شهرداری موظف است که هر مؤسسه که مشمول این آئین‌نامه است در صورتی که بدون پروانه افتتاح شود از دائر نمودن آن جلوگیری به عمل آورده و متخلف را تعقیب نماید.»

از طرف مأمورین انتظامی از به معرض نمایش گذاشتن (شنل قرمز) جلوگیری به عمل آورده و اکنون از قرار اطلاع بدون هیچ دلیل بارزی مدیر و عده‌ای از هنرپیشگان تأثر مزبور در عمارت مقدس مجلس شورای ملی تحصن اختیار نموده‌اند در صورتی که هیچ دلیلی برای تحصن آنان باقی نیست و هر آینه مدیر تأثر سعدی چنین تعهدی را سپرده و اجازه‌نامه از طرف شهرداری و وزارت کشور تقاضا کند فوراً مورد موافقت قرار خواهد گرفت.» (اطلاعات، دوشنبه بیستم و هفتم آبان ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۷۰، سال بیست و ششم)

#### «نامه سرگشاده هنرپیشگان تأثر سعدی به نخست‌وزیر

امروز صبح از طرف مدیر و هنرپیشگان تأثر سعدی که هنوز در مجلس متحصن می‌باشند نامه مفصلی که حاکی از جریان اخیر اقدامات دولت درباره تأثر سعدی بود به عنوان (نامه سرگشاده هنرپیشگان و مدیر تأثر سعدی به نخست‌وزیر) بین نمایندگان مجلس و مخبرین جراید توزیع گردید.

نام‌برندگان طی نامه مذکور خاطر نشان کرده‌اند که چنانچه تا روز دوشنبه ۱۱ آذر ماه (فردا) به تقاضای آنها رسیدگی نشود مجدداً دست به اعتصاب غذا خواهند زد.» (اطلاعات، یکشنبه دهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۷۹، سال بیست و ششم)

#### «چرا از افتتاح تأثر سعدی جلوگیری شد

**مجلس سنا - آقای خواجه‌نوری:** همان روزی که این مأموریت به جناب آقای دکتر قاسم‌زاده و بنده محول شد به اتفاق مدیر تأثر سعدی رفتیم به وزارت کشور، ابتدا با آقای دکتر قاسم‌زاده به دیدن آنها رفتیم حال آنها بود چون چند روز بود روزه گرفته بودند ما با آنها صحبت کردیم و پس از مذاکرات زیاد قرار بر این شد که روز یکشنبه گذشته کمیسیونی در شهرداری تشکیل بشود و رؤسای مسئول ادارات مربوطه در آن حضور یابند روز یکشنبه آقای دکتر قاسم‌زاده تب داشت و نتوانست حضور پیدا کند بنده خودم تحقیقاتی کردم و استنباط و عقیده خود را اکنون به عرض مجلس می‌رسانم.

بر بنده این طور معلوم شد که نمایش‌نامه از طرف کمیسیون صلاحیت‌دار تصدیق و تصویب شده ولی می‌گویند اضافه بر تصویب نمایش‌نامه پروانه مخصوص برای تأثر باید تحصیل شود و می‌گویند پروانه برای این کار در دست آنها نیست ولی در زیر همان پیس نوشته شده این نمایش‌نامه را

می‌توانند در تآثر سعدی نمایش بدهند مطلب دیگر که مورد توجه است اینست که این تماشاخانه سعدی بدون این پروانه خاصی که می‌گویند مدتی نمایش داده.

استنباط بنده اینست که شهربانی اشکال در کار می‌کند و دلیلش هم اینست می‌گویند یک عده‌ای از هنرپیشه‌ها فعالیت توده‌ای دارند و می‌گویند اینجا مرکزی خواهد شد که اشخاص را به عنوان تمرین جمع کنند و تبلیغ نمایند.

به عقیده بنده این حرف صحیح نیست زیرا در دیوار و تخته که تقصیر ندارند و شهربانی بایستی مراقبت کند که برخلاف نمایش نامه حرف دیگری در آنجا زده نشود و اگر شهربانی معتقد است آنها در آنجا مخفیانه فعالیت می‌کنند از لحاظ رسیدگی که محل بهتر از سایر جاها است و اگر آنها را از اجتماع در این محل جلوگیری کنند آنها در محل‌های دیگر به این کار می‌پردازند در این صورت جلوگیری از نمایش تآثر سعدی به عقیده بنده غیرقابل موجه است.

بنده مخالف سخت‌گیری نسبت به کسانی که فعالیت توده‌ای دارند نیستم ولی اگر این امر توأم با ارشاد و هدایت نباشد درست نتیجه معکوس می‌دهد.

بنده شنیده‌ام از اول عید تا به حال ۹۰۰ کتاب تبلیغی توده‌ای چاپ شده و بین مردم توزیع گردیده ولی دولت هیچ اقدامی در مقابل آن نکرده است و باز هم سخت‌گیری بدون ارشاد و هدایت مردم نتیجه معکوس خواهد داشت بنده در فامیل‌ها و اغلب خانواده‌ها دیده‌ام جوانان با نهایت حرارت تبلیغ کمونیستی می‌کنند و کسی هم آنها را هدایت و نصیحت نمی‌کند. به هر حال در مورد جلوگیری از نمایش تآثر سعدی این عمل غیرموجه است.» (اطلاعات، چهارشنبه بیستم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۸، سال بیست و ششم)

### «قضاتی که مأمور رسیدگی به واقعه پنجشنبه شده‌اند با مدیران جراید و هنرپیشگان تآثر سعدی تماس گرفتند

امروز آقایان خواجه‌ای، عالمی و اشرف سمنانی که از طرف آقای نخست‌وزیر مأمور رسیدگی به واقعه پنجشنبه ۱۴ آذر شده‌اند به مجلس شورای ملی آمده و ابتدا با هنرپیشگان و بعد با مدیران جراید متحصن تماس گرفتند. آقای عمویی مدیر تآثر سعدی جریان واقعه آن طور که شده بود و میزان خسارت و اموال غارت شده تآثر را برای آقایان شرح داد و لیست اثاثیه و لباس‌ها و اشیاء به سرعت رفته را در اختیار آنان گذاشت. بعد قضات فوق‌الذکر به اطاق مدیران جراید متحصن رفتند و در آنجا به ایشان گفته شد که آیا شما سمت باز پرس نیز دارید یا نه؟ گفتند خیر. جواب داده شد چون می‌خواهید دلایل ما را در مورد غارت روز پنجشنبه استماع کنید و استماع این قبیل دلایل از وظایف دادسرا و باز پرس دادسرا است بنابراین باید سمت باز پرس داشته باشید.

بدین ترتیب قرار شد که آقایان برای حل این قضیه به دولت رجوع کرده و مجدداً برای تحقیق در

مجلس حاضر شوند.» (اطلاعات، چهارشنبه بیستم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۸، سال بیست و ششم)

### «برای رسیدگی به کار تأثر سعدی»

امروز به اطلاع آقای عموی مدیر تأثر سعدی رسید که جلسه مربوط به رسیدگی به کار تماشاخانه ایشان روز چهارشنبه در شهربانی تشکیل خواهد شد. در این جلسه آقایان دکتر معظمی و مکی از طرف مجلس شورای ملی و خواجه‌نوری و دکتر قاسم‌زاده از طرف مجلس سنا شرکت خواهند جست. آقایان عماد ممتاز از طرف وزارت کشور و معاون شهربانی نیز به نمایندگی از طرف دولت حضور پیدا خواهند کرد.» (اطلاعات، شنبه بیست و سوم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۰، سال بیست و ششم)

### «قرار شد مدیر تماشاخانه مجدداً تقاضای صدور پروانه بکند»

کمیسون رسیدگی به پرونده تأثر سعدی در حضور آقایان دکتر قاسم‌زاده و خواجه‌نوری سناتورهای منتخب از مجلس سنا و آقایان مکی و دکتر معظمی و کلای منتخب از مجلس شورای ملی و معاونین شهربانی و رؤسای اداره اماکن عمومی تشکیل شد... عقیده عمومی بر این قرار گرفت که کارت نخست‌وزیر وقت مرحوم رزم‌آرا که بدون هیچ‌گونه مجوز قانونی اجازه دادن نمایش را به آن تماشاخانه داده بود به عنوان پروانه تأثر نمی‌تواند محسوب بشود و در صورتی که مدیر تأثر سعدی مجدداً تقاضای صدور پروانه از وزارت کشور را نماید هیچ‌گونه مانعی در پیش نخواهد بود و فوراً پروانه نمایش برای ایشان صادر خواهد شد. آقایان مکی و دکتر معظمی نظر دادند که دادن پروانه اشکال قانونی ندارد و قرار شد شخصاً مطالعه و صورت جلسه‌ای تهیه نماید تا به امضاء چهار نفر نماینده مجلسین برسد و ضمناً مراتب به مدیر تأثر سعدی اعلام شد که تقاضای صدور پروانه برای تأثر سعدی بکند.» (اطلاعات، شنبه سی‌ام آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۵، سال بیست و ششم)

### «تأثر سعدی افتتاح خواهد شد»

به قرار اطلاع آخر وقت امروز اداره کل شهربانی طی نامه شماره ۱/۴۶۶۶۲ مورخه ۱۳۳۰/۱۰/۱۲ به وزارت کشور کتباً اطلاع داده است که صدور پروانه و افتتاح تأثر سعدی از نظر اداره کل شهربانی اشکالی ندارد.» (اطلاعات، پنجشنبه دوازدهم دی ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۰۶، سال بیست و ششم)

### «هیأتی تعیین شد تا درباره تأثر سعدی»

#### با اولیای وزارت کشور و شهربانی مذاکره و اقدام کنند

ساعت چهار بعدازظهر دیروز چند نفر از نمایندگان مجلس و عده‌ای از مدیران و خبرنگاران

جراید و معاریف و جمعی از هنرپیشگان طبق دعوت آقای عمویی مدیر تاتر سعدی در آن تماشاخانه حضور یافتند.

آقای عمویی پس از اظهار تشکر از روزنامه‌نگاران و سایر مدعوین تاریخچه تأسیس تاتر سعدی را بیان داشت و آن‌گاه اشاره به اقدامات اخیر شهربانی درباره تاتر سعدی که منجر به تحصن هنرپیشگان آن تاتر گردید نمود و گفت در حال حاضر با اینکه از طرف عموم نسبت به افتتاح مجدد تاتر سعدی ابراز علاقه شده و کمیسیون‌های مختلفی هم که برای رسیدگی به کار تاتر سعدی تشکیل گردیده جلوگیری از افتتاح تاتر را غیرقانونی دانسته و حتی خود آقای نخست‌وزیر در ملاقاتی که بنده و هنرپیشگان تاتر از ایشان نمودیم دستور صریح رسیدگی به این کار را داده‌اند مع الوصف وزارت کشور و اداره کل شهربانی تاکنون به تقاضاهای مکرر ما ترتیب اثر نداده‌اند و هنوز تاتر در حال بلاتکلیفی است.

آقای عمویی در دنباله سخنان خود گفت تنها تشویق و استقبال بی‌نظیر مردم از برنامه‌های تاتر سعدی ما را وادار به ادامه فعالیت خود می‌نماید و هم اکنون تاتر سعدی برای همین برنامه ۱۴۸ هزار ریال بلیط فروخته که در دست مردم می‌باشد و با اینکه شهربانی طی اعلامیه‌ای به خریداران بلیط اخطار نمود که برای وصول بهای بلیط‌های خود به دفتر تاتر سعدی مراجعه کنند تا امروز حتی یک نفر برای دریافت بهای بلیط به گیشه تاتر مراجعه نکرده است.

پس از آقای عمویی، آقایان خیرخواه، الموتی، دکتر شاهکار و خانم تربیت هر یک در اطراف وضع تاتر سعدی و لزوم توجه دولت صحبت کردند و سرانجام خانم تربیت و آقایان سعید نفیسی، آشتیانی‌زاده، دکتر شاهکار، عباس نراقی، زین‌العابدین رهنما، مصطفی الموتی، گرمسیری، هادی خلعت‌بری، نیکپور نائینی و محمد قوامی شیرازی انتخاب شدند که با اولیای وزارت کشور و اداره کل شهربانی تماس گرفته و ترتیبی دهند که هرچه زودتر موجبات صدور پروانه و افتتاح تاتر فراهم گردد.» (اطلاعات، شنبه چهاردهم دی ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۰۷، سال بیست و ششم)

### «به تاتر سعدی پروانه داده شد»

پروانه تاتر سعدی در کمیسیون نمایشات وزارت کشور طی نامه شماره ۹۱۵ مورخه ۳۰/۱۰/۱۶ به نام آقای عبدالکریم عمویی صادر و پس از امضاء نمایندگان وزارت کشور و وزارت فرهنگ و اداره شهربانی به ایشان ابلاغ گردید.» (اطلاعات، دوشنبه شانزدهم دی ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۰۹، سال بیست و ششم)

### «فردا شب تاتر سعدی افتتاح می‌شود»

به طوری که قبلاً اطلاع دادیم هفته گذشته پروانه تاتر سعدی از طرف شهربانی صادر گردید و

فردا شب تآثر مزبور گشایش خواهد یافت. آقای عمومی مدیر تآثر سعدی از نمایندگان مجلسین و مدیران جراید و جمعی از محترمین برای مشاهده برنامه تآثر دعوت نموده است.» (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و چهارم دی ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۱۶، سال بیست و ششم)

### «شنل قرمز در تئاتر سعدی»

پیرمردی هفتاد و هشت ساله در دهکده دوره افتاده «اریساری» به دست قاتلی گمنام به قتل رسید و به دنبال آن قضات خونخوار و جاه‌طلب دادگستری که برای رسیدن به آرمان‌های پلید خویش در انتظار تحقق چنین وقایع نوظهور بی‌طاقت و کم‌حوصله بودند گرفتار وبای خودپرستی و بی‌ایمانی شدند و از میان مردم آزاده و شرافتمند کوهستان «اریساری» جوانی را به دام اتهام و زندان کشیده و کانون سعادت خانواده او را فرو ریختند. مادام «واگره» زن جاه‌طلب دادستان بخش بیش از سایرین آرزو می‌کرد که شوهرش در محاکمه تماشائی بر وکیل مدافع جوانک بی‌گناه چیره‌گشته و متهم را تسلیم تیغه گیوتین کند. «موزون» باز پرس واقعه با نماینده بخش زد و بند سیاسی داشت و برای رسیدن به مقام مستشاری دادگاه حتی از نهیب وجدان و انتقام روزگار نمی‌هراسید و به لطائف‌الحیل مقدمات محکومیت متهم را فراهم می‌کرد... اما چه بهتر که آن ماجرا را شخصاً در روی سن تآثر سعدی ببینید و بر قلم توانای «اوژن بریو»<sup>\*</sup> نویسنده معروف فرانسوی و هنرمندان تآثر تحسین فرستید و احساسات یک کاتولیک متعصب و یک مادر فداکار و چگونگی درهم ریختن بنای سعادت یک خانواده خوشبخت را مثل تابلوئی زنده در فاصله چند متری خویش به رای‌العین تماشا کنید. دیشب پیس شنل قرمز برای اولین بار در تئاتر سعدی که دوره زمستانی خود را شروع کرده است در حضور وزیر دربار و رئیس مجلس سنا و عده‌ای از نمایندگان مجلسین و روزنامه‌نگاران بدین ترتیب اجرا شد و در همه جا با تمجید حضار روبرو گردید.» (اطلاعات، پنجشنبه بیست و ششم دی ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۱۸، سال بیست و ششم)

### «معامله عشق با طلا»

خلاصه نمایشنامه‌ایست که از دیشب در تآثر سعدی بر روی سن آورده شده است. بالاخره سر و کله، گرانه پیدا شد اندام قطور و لباس نیمه مندرس و قیافه خشک و طمع‌کار او درست مثل سوداگر نفع‌پرست جلوه می‌کرد. وقتی از طلا سخن می‌گفت، مثل آنکه از فرشته خوشبختی تمجید می‌کرد، بکروشو، رفیق ملاکش می‌گفت: دوست عزیز، فقط طلا باعث خوشبختی آدمیزاد است.

\*. بریو Brieux (ëjen brië)، ۱۹۳۲ - ۱۸۵۸، نمایش‌نامه‌نویس فرانسوی. بیش‌تر نوشته‌هایش مربوط به مسائل زندگی خانوادگی و اجتماعی است. از نمایش‌نامه‌های معروفش جامه قرمز (۱۹۰۰)، و تیره‌روزان (۱۹۰۱) است. (دایرة‌المعارف فارسی) مصاحب.

طلا خوشبختی می آورد، طلا بزرگ می شود، سود می دهد و حرارت می بخشد، طلا مایه زندگی ماست. من طلا را بیش از هر چیز می پرستم بیچاره «گرانده» عاقبت فدای طلا شد. «اوژنی» دختر او که زنی نیکوکار بود، چهل سکه از طلاهای پدرش را با عشق پاک عوض کرد سکه های پدرش را با احساسات و دوستی فروخت و جوانی را که دوست می داشت با آن سکه ها صاحب هستی و مال نمود و در ازای این معامله پدرش سخته کرد و مرد.

دخترک ساده لوح پیش خود فکر می کرد حالا که پدر و طلا را با عشق معاوضه نموده لاقل دارای شوهری خواهد شد که همانند قهرمان افسانه ها مثل فرشته ها و شاهزادگان داستان های خیالی، محبوب و دوست داشتنی است، اما سکه ها رفت و فرشته محبوب او نیز تغییر ماهیت داد. بیچاره «اوژنی» که پدر طماعش از دستش رفت، فرشته محبوبش او را ترک گفت، مادرش نیز مرد و تنهایش گذاشت و خودش نیز عاقبت به دیر پناه برد، اما در آخرین لحظات یک فداکاری دیگر هم کرد که کلیه تماشاچیان تاتر سعدی را تکان داد.

بهتر است خودتان این فداکاری را به چشم ببینید، زیرا این صحنه از نمایش «اوژنی گرانده» واقعاً جذاب و تماشائی بود. هنرمندان تاتر سعدی دیشب اولین نمایش دوره سوم تاتر سعدی را به روی صحنه آوردند، آقای وزیر دربار، نایب رئیس مجلس شورای ملی و عده ای از نمایندگان مجلس و جمعی از رجال و ارباب مطبوعات بنا به دعوت آقای عبدالکریم عمویی مدیر تاتر در تماشاخانه حضور یافته و پیس «اوژنی گرانده» را پس از استماع گزارش آقای عمویی تماشا کردند.

هنرمندان همه خوب نقش خود را ایفاء نمودند مخصوصاً آقای خیرخواه و بانو مهرزاد و بانو عاصمی که چندین بار نسبت به آنان از طرف تماشاچیان ابراز احساسات شد. نمایشنامه در چهار پرده از رمان بالزاک اقتباس شده و میزانشن نیز از آقای خیرخواه می باشد. (اطلاعات، پنجشنبه بیست و نهم آبان ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۵۵، سال بیست و هفتم)





## ملاقات‌های شهبان جعفری با دکتر محمد مصدق

جعفری - همون قبل از ۱۴ آذر اونوقتا بود. همه میدونن. تو مجلسم گفتن<sup>(۱)</sup>  
سرشار - مطمئن هستی چینی عکسی در نشریه‌ای چاپ شده تا بگردم پیدایش<sup>(۲)</sup> کنم؟  
(عکس شماره ۷/۱)

جعفری - صد در صد، هر چی فرستادم نتونستن پیداش کنن. من انقد عکس تو باشگاهم  
داشتم که تمامش از بین رفت. تمامش آتیش زدن. اصلاً فیلمای منو، همه چیزای منو، همه  
رو بردن. اینه که در عین حال من چیزی دستم نیست، هیچی دستم نیست. عرض کردم این  
عکسایی که من به شما دادم تا تو این کتاب چاپ کنی که چیزی نیست. اینا رو همه از تو  
خونه بر و بچه‌ها برام فرستادن. هنوز دو سه تا عکس دیگه هست که باید از جایی پیدا کنن و  
واسم بفرستن.

سرشار - سعی می‌کنم پیدایش کنم به شرطی که باشد. داشتید می‌گفتید که مصدق را  
دوست داشتید. آن روز دم مجلس چه می‌کردید؟

جعفری - آخه ما هر روز همه جا بودیم. اون روزها افتاده بودیم تو مبارزه سفت و سخت. تو  
انتخابات انتخابات و چند دفعه دم مسجد فخرالدوله درگیری پیدا کردیم واسه خاطر  
اون.<sup>(۳)</sup> (سند شماره ۷/۲)\*

---

۱. ر.ک به پیوست شماره ۷ صص ۳۹۸ - ۳۹۹. [صورت جلسه مذاکرات مجلس، جلسه ۲۱۲، روز سه‌شنبه ۱۹ آذر ماه ۱۳۳۰].

۲. روز ۴ مهرماه ۱۳۳۰ دکتر مصدق برای گزارش اقدامات خود در مورد نفت در مجلس حضور یافت ولی جلسه به علت عدم حضور اکثریت تشکیل نشد. مصدق به میدان بهارستان رفت و نطق خود را برای مردم ایراد کرد و گفت: «هر جا مردمند مجلس همانجاست». تنها عکسی که دکتر محمد مصدق را روی شانه مردم نشان می‌دهد، مربوط به همین روز است.

۳. عنوان صفحه اول روزنامه آتش، ۲ بهمن ۱۳۳۰: اسناد زنده مداخله دولت در انتخابات/ دیروز چاقوکشان

سرشار - شما اولین بار مصدق را کی دیدید؟  
جعفری - اولین بار - - والا خدمت شما عرض کنم که - - با این حائری زاده یه دفعه رفتیم  
خونه‌ش.

سرشار - چه سنی داشتید؟ چه سالی بود؟  
جعفری - والا نمی‌دونم، از این تاریخ ماریخا سر در نیارم.  
سرشار - تقریبی بگوید: مثلاً چند ساله بودید؟ کی بود؟ یک چیزی که یادتان بیاورد در چه  
دوره‌ای بود؟ دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق بود؟ قبل از نخست‌وزیری او را دیدی؟ چه  
زمانی بود؟

جعفری - نه. نه. موقعی که نخست‌وزیر بود. شب با حائری زاده و آزاد رفتیم تو خونه‌ش،  
ایشونم زیر پتو خوابیده بود. تا رفتیم نشستیم گفتن هندرسن<sup>(۴)</sup> داره میاد. فوری بلند شد  
و گفت: «شما برین بیرون» رفت یه پرونده اون بالا بود آورد گذاشت بغل دستش و نشست  
اونجا که هندرسن - سفیر کبیر امریکا بود مثل اینکه - بیاد ببیندش. همون موقع اومدیم  
بیرون دیگه.

سرشار - در آن جلسه دکتر مصدق با شما حرف زد؟ چه گفت؟  
جعفری - نه، تا سلام علیک کردیم و نشستیم و با اونا صحبت رو شروع کرد که گفتن  
هندرسن اومده. بعد این آزاد یزدی بود، یه لهجه شیرین یزدی ام داشت. وقتی رفتیم بیرون  
گفت: «دیدی جعفری؟ تا ما اونجا بودیم زیر پتو خوابیده بود و مریض بود. همینکه هندرسن  
اومد از زیر پتو پرید بیرون!» (صص ۹۹ - ۹۷)

شعبان جعفری نخستین بار طرز آشنایی و رابطه خود با دکتر مصدق را در سال ۱۳۲۸ (تاریخ  
جعلی را خانم سرشار معین کرده است) چنین می‌گوید:  
«حُب می‌رفتیم مردم و جمع می‌کردیم رأی بدن دیگه<sup>(۵)</sup> ...»

ادامه پاورقی از صفحه قبل  
مسلط بر انتخابات تهران بودند/ دیروز در چند حوزه انتخابی آراء کسانی را که به مخالفین رای داده بودند پاره  
کردند و آنها را شدیداً مضروب ساختند/ دیروز یک نفر از ترس چاقوکش‌ها رأیش را خورد.»  
«در مقاله روزنامه آخرین نبرد، ۶ آذر ماه ۱۳۳۰، به صاحب امتیازی شهناز اعلامی زیر عنوان «چاقوکشان زمینه  
انتخابات دوره هفدهم را فراهم می‌کنند. معماران مدینه فاضله مصدق چه کسانی هستند» به این همکاری  
اشاره شده است.

\*. سند مزبور، کلیشه مطالبی است که در زیرنویس خانم سرشار (بالا) توضیح داده شده است.  
۴. لوی وسلی هندرسن (Loy Wesley Henderson) در فاصله شهریور ۱۳۳۰ تا دی ۱۳۳۳ سفیر کبیر  
امریکا در ایران بود.  
۵. انتخابات مجلس شانزدهم در مهر ماه ۱۳۲۸ انجام شد و در ۳ آبان همان سال شمارش آراء انجام گردید.

حُب پیش کاشانی که می‌رفتیم یواش یواش دیگه با مصدق و با دور وریای مصدق و با اینا دیگه رابطه پیدا کردیم و رفتیم تو اینا. می‌رفتیم به حساب طومار درست می‌کردیم و از این کارا. خیلی زحمت می‌کشیدیم.» (ص ۷۸)

شعبان جعفری از آنجا که مثل بیشتر موارد در این گفتگو، قصد بیان حقیقت ماجرا ندارد مدعی شده که در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، به اتفاق حائری‌زاده و آزاد (عبدالقدیر) به ملاقات دکتر مصدق رفته است ولی با آمدن هندرسن سفیر دولت امریکا، محل را ترک کرده‌اند. خانم سرشار نیز طبق معمول، در مقابل این جعلیات سکوت کرده است. عبدالقدیر آزاد نماینده مجلس، یکی از اعضای فراکسیون اقلیت و از مخالفان سرسخت و رقیب دکتر محمد مصدق که از همان نخستین روزهای صدارت دکتر مصدق، به مخالفت علنی با وی برخاسته بود، نمی‌تواند پنهانی، آن هم به اتفاق آدمی چون شعبان جعفری به دیدار نخست‌وزیر برود.

نگاهی به تاریخ ملاقات‌های سفیران امریکا از جمله هندرسن با دکتر محمد مصدق، جعلیات شعبان جعفری با همکاری خانم سرشار را به خوبی برملا می‌کند. تردیدی نیست که شعبان جعفری با دکتر مصدق ملاقات یا ملاقات‌هایی داشته است و احتمالاً مورد عنایت هم قرار گرفته است. اما زمان این ملاقات‌ها به احتمال زیاد در همان اوایل حکومت ملی برای تجهیز گارد ملی «اوباشان» بوده است. اگر خانم سرشار مشاوران فهیمی در کنار خود می‌داشت، کتاب اینگونه آشفته تدوین نمی‌شد. آوردن نقل قول زیر به رغم تکراری بودن، برای نشان دادن اینکه خانم سرشار به سادگی می‌توانست از چنین اشتباهاتی پیشگیری کند، ضروری است:

«جمال امامی، سیدمحمدعلی شوشتری، عبدالقدیر آزاد روز ۳۱ شهریور ۱۳۳۰ اعلام کردند چون در خارج از مجلس تأمین جانی ندارند در خانه ملت متحصن می‌شوند.» (زیرنویس ص ۹۵)

طبق ادعای اگر چه نادرست خانم سرشار آقایان ۳۱ شهریور ماه ۱۳۳۰ در مجلس متحصن

---

ادامه پاورقی از صفحه قبل  
روزنامه باختر امروز شماره ۷۴، سال چهاردهم ۳ آبان ۱۳۲۸ در مقاله «آخرین پرده کمدی انتخابات چاقوکش‌ها در اطراف صندوق چکار دارند؟» از حضور شعبان بی‌مخ و حسین رمضان یخی در محل شمارش آراء خبر می‌دهد. برای خواندن متن کامل مقاله، ر.ک. به پیوست شماره ۲ صص ۳۹۴ - ۳۹۳.

می‌شوند. بگذریم از اینکه ایشان تاریخ پایان تحصن را ذکر نمی‌کند اما بنا به گزارش روزنامه اطلاعات نمایندگان اقلیت در ۲۸ بهمن ماه ۱۳۳۰ از تحصن خود دست می‌کشند.

اولین ملاقات دکتر محمد مصدق با سفیر امریکا هندرسن، در سوم مهر ماه ۱۳۳۰ انجام گرفته است. بنابراین شعبان جعفری چگونه می‌توانسته است همراه با نمایندگان اقلیت که آن زمان در تحصن به سر می‌برده‌اند به ملاقات دکتر محمد مصدق برود تا با آمدن هندرسن ناچار شوند جلسه را کنند؟

بگذریم از اینکه شعبان جعفری نیز از بیست و سوم آذر ماه ۱۳۳۰ تا اواخر بهمن ماه ۱۳۳۰ در زندان به سر می‌برده است.

چگونه می‌توان مدعی شد عبدالقدیر آزاد بعد از خارج شدن از تحصن که تقریباً همزمان است با آزادی شعبان جعفری از زندان، همراه با شعبان به ملاقات دکتر محمد مصدق رفته‌اند؟ خانم سرشار می‌نویسد: «هندرسن از شهریور ۱۳۳۰... سفیر کبیر امریکا در ایران بوده است.» به آخرین ملاقات گریدی سفیر وقت در ۲۳ شهریور ماه ۱۳۳۰ در ادامه گزارشات ملاقات با سفیر امریکا مراجعه کنید.

### «نمایندگان اقلیت بعد از ظهر دیروز پایان تحصن خود را اعلام داشتند»

بر حسب دعوت نمایندگان اقلیت مجلس شورای ملی از ساعت چهار و نیم بعد از ظهر دیروز به تدریج عده‌ای از مدیران و خبرنگاران جراید داخلی و مخبرین خبرگزاری‌های جراید خارجی در عمارت مجلس شورای ملی حضور یافته و در سرسرای تحتانی ساختمان بهارستان اجتماع کردند. مقارن ساعت پنج و نیم آقای جمال امامی خطاب به مدیران و خبرنگاران جراید اظهار داشت: منظور از مزاحمت امروز این بود که اولاً از طرف نمایندگان اقلیت از ارباب جراید و مخبرینی که در جریان تحصن نسبت به ما ابراز عنایت فرمودند تشکر کنم و ضمناً به اطلاع آقایان برسانم که امروز تقریباً هفتاد و چند روز است که به منظور انجام وظیفه ملی خود و پشتیبانی از جراید ملی در مجلس متحصن شده‌ایم و چون فردا روز آخر دوران مجلس شورای ملی است و دیگر تکلیف نمایندگی به عهده ما نیست نمایندگان اقلیت به تحصن خود خاتمه خواهند داد.

البته آقایان مسبقند که دولت عملاً دو ماه است مجلس شورای ملی را برای فرار از جواب استیضاح به وسیله عمال خودش تعطیل کرده است بعضی از رفقا عقیده داشتند که ما روز اول بهمن یعنی همان روزی که تاریخ جواب دولت به استیضاح نمایندگان اقلیت بود و دولت برای ادای جواب در مجلس حاضر نشد ما به تحصن خود خاتمه بدهیم ولی ما برای این که به تکالیف ملی خود عمل کرده باشیم و به امید آنکه شاید روزی مجلس اکثریت بیاید و دولت جواب استیضاح ما را بدهد و از طرفی برای اینکه از مدیران جراید غارت شده پشتیبانی کرده باشیم در مجلس شورای ملی تا امروز

ماندیم... من الان نمی‌دانم دوره هفدهم کی و به چه کیفیتی افتتاح خواهد شد ولی امیدوارم که نمایندگان که به مجلس می‌آیند مانند نمایندگان اقلیت کوشا باشند که وظیفه ملی و وجدانی خود را به نحو شایسته‌ای انجام دهند به هر حال مقصود من این بود که به اطلاع آقایان برسانم که ما فردا به تحصن خود خاتمه خواهیم داد ولی عمل ما دلیل قطع همکاری ما با آقایان ارباب جراید که در مجلس متحصن می‌باشند نیست بلکه همکاری و هم‌آهنگی ما مثل سابق کاملاً ادامه خواهد داشت. بعد از بیانات آقای جمال امامی آقای شوشتری اظهار داشت: آقای جمال امامی مطالب کلی را به عرض آقایان رساندند ولی من خواستم در تأیید و دنباله سخن ایشان نکاتی را یادآور شوم. چون دولت دکتر مصدق طبق قوانین مشروطیت از آن روزی که برای جواب استیضاح در مجلس حاضر نشد دیگر دولت قانونی و دولتی که مورد اعتماد نمایندگان ملت باشد نیست بلکه برخلاف قوانین مشروطیت و مقررات جاری کشور این دولت فعلی یک حکومت خودسر و خودمختار است بنابراین من صراحتاً می‌گویم هر قرارداد و عهدنامه و پیمانی که این دولت با خارجی‌ها منعقد نماید مورد قبول ملت ایران نیست و نخواهد بود و این‌گونه معاهدات بر خلاف مقررات کشور بوده و ملت ایران این تعهدات را برای خود الزام‌آور نمی‌داند زیرا هر قرارداد و معاهده‌ای بایستی طبق قانون اساسی و موافقت مجلس و منطبق با قانون اساسی کشور ما باشد نه به این کیفیتی که دولت فعلی می‌خواهد عمل کند؟ مطلب دیگر راجع به انتخابات تهران است طبق اطلاعات و مدارکی که در دست می‌باشد قریب ۸۶ هزار رای اضافی در صندوق‌های تهران ریخته شده زیرا آرای حقیقی بیش از پنجاه هزار نمی‌باشد. به هر حال آقایان در تمام جهات آزادی داشته‌اند آزادی در انتخابات آزادی در نظارت صندوق‌های آزادی در پر کردن صندوق‌ها از آراء قلابی آزادی در چگونگی قرائت آن تا توانستند انتخابات تهران را به آن کیفیتی که مایل بودند درآوردند... مردم ایران خواهند فهمید که خدمت‌گزار واقعی آنها کی بود و خائنین به مسلک و ملت چه کسانی هستند. ما جز خدمت مردم و عنایت پروردگار به هیچ چیز دیگری توجه نداشته و نداریم و هدف و آرزوی ما رستگاری و نجات مملکت از وضع پریشان فعلی است. پس از خاتمه بیانات آقای شوشتری و صرف چای مدیران و خبرنگاران جراید به تدریج عمارت بهارستان را ترک کردند.» (اطلاعات سه‌شنبه بیست و نهم بهمن ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۴۶، سال بیست و ششم.

### کاندید شدن عبدالقدیر آزاد\*

«بلافاصله در تالار مجلس جلسه علنی، جلسه سری برای ابراز تمایل به نخست‌وزیر آینده تشکیل شد و آقای حکمت اعلام رای نمود و پس از جمع‌آوری آرا نتیجه از این قرار بود: عده حاضر

\*. «عبدالقدیر آزاد سردبیر روزنامه آزاد که در دو صفحه (یک ورق) منتشر می‌شد سیاسی و انتقادی بود که مورد توجه آزادی‌خواهان قرار داشت.» ص ۱۳، خاطرات سیاسی حسین مکی.

در جلسه ۱۰۰ نفر، ۷۹ نفر رای آقای دکتر مصدق و آقایان سیدضیاءالدین طباطبائی، قوام‌السلطنه، دکتر سجادی و عبدالقدیر آزاد هر یک دارای ۱ رأی بودند و ۱۷ نفر هم ورقه سفید علامت امتناع دادند.» (اطلاعات، شنبه هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۰۴، سال بیست و پنجم)

### کابینه مصدق، جدا شدن عبدالقدیر آزاد

«۱- اجرای قانون صنعت نفت در کشور.

۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.

وزرای او عبارت بودند: حکیم‌الدوله (بهداری)، یوسف مشار (پست و تلگراف)، باقر کاظمی (خارجه)، جواد بوشهری (راه)، محمد وارسته (دارایی)، علی هیئت (دادگستری)، فرمند (کشاورزی)، سپهبد نقدی (جنگ)، سرلشکر زاهدی (کشور)، امیر تیمور کلالی (کار)، و دکتر سنجابی (فرهنگ). از این وزرا فقط دو نفر عضو جبهه ملی بودند و علاوه بر این بعضی از آن میان سوابق خوبی نداشتند. این امر (تشکیل کابینه مصدق و معرفی وزرا) موجب انتقاد شدیدی در داخل جبهه ملی و خارج از آن میان هواداران دکتر مصدق گردید. در میان رهبران جبهه اکثر ناراضی بودند ولی عبدالقدیر آزاد به شدت اعتراض کرد و معتقد بود کابینه فقط از اعضای جبهه و احزاب وابسته به آن تشکیل شود، منجمله حزب استقلال دو وزیر در کابینه داشته باشد. در نتیجه از جبهه خارج و به صف مخالفان سرسخت آن پیوست.» (انور خامه‌ای، خاطرات سیاسی، ص ۹۰۱)

### «مجلس شورای ملی

ناطقین قبل از دستور گفتند: رای دیوان لاهه بی‌ارزش است

### عبدالقدیر آزاد درباره دولت صحبت کرد

جلسه علنی مجلس شورای ملی در ساعت ده صبح امروز به ریاست سردار فاخر حکمت تشکیل شد. آقای شوشتری به عنوان تذکر صورت جلسه گفت: آقایان دکتر طاهری و مخبر فرمند و دکتر بقائی که مأمور رسیدگی به اسناد شرکت سابق شده‌اند چون از طرف مجلس انتخاب نشده‌اند این امر یک مداخله اجرائی است که شایسته قوه مقننه نیست...

**مردم از حق خود دفاع خواهند کرد - آقای عبدالقدیر آزاد گفت:** آقایان، اجرائی که دیوان داوری لاهه راجع به شکایت انگلیس صادر کرده مطلعید، این رائی که دیوان لاهه صادر کرده رائی است ظالمانه و بر خلاف حقوق بشریت و خودمختاری منشور ملل متحد... ما برای رائی که دیوان داوری لاهه صادر کرده ارزش قائل نیستیم و زیر بار این رأی نمی‌رویم و تا آخرین سرحد امکان برای حق حاکمیت خود ایستادگی خواهیم کرد و انگلیسی‌ها هم باید بدانند که نتیجه این تشمت و فعالیت‌ها غیر از اینک روز به روز نفرت ملت ایران را نسبت به خود شدیدتر کنند بهره دیگری نخواهند برد...

کابینه‌هائی که تا به حال تشکیل شده برای اغلب آنها اسمی پیدا کرده‌اند به کابینه مشیرالدوله می‌گفتند کابینه امید، کابینه سیدضیاء را کابینه سیاه اسم گذاشتند و کابینه سردار سپه را کابینه قدرت می‌گفتند. من هر قدر فکر کردم که به کابینه آقای دکتر مصدق چه اسمی بگذارم که مناسب با طرز عمل و کاری باشد، جز کلمه هو کلمه دیگری پیدا نکردم و به عقیده من اگر اسم این کابینه را کابینه هو بگذاریم مناسب‌ترین کلمه می‌باشد. (اسلامی: گفتن این حرف در این موقع صلاح نیست.) زیرا از روزی که این کابینه تشکیل شده یک قدم راجع به اصلاح امور اقتصادی، اجتماعی، قضائی و غیره برداشته است. محور تمام کار مملکت به دست یک عده اشخاص غیرمسئول افتاده و هرج و مرج، بی‌نظمی و دزدی سرتاسر کشور را فراگرفته (حائری‌زاده: این بازی‌ها در سابق نبود؟) در مقابل جلوگیری از این مقاصد کابینه مصدق در روزنامه‌ها بنای هو را گذاشته و هفته‌ای دو سه هفته‌ای میتینگ تشکیل می‌دهد. تجربه هفتاد دو ساله زندگی آقای دکتر مصدق و اعضای کابینه‌اش منتهی به این شده که میتینگ و هو بزرگ‌ترین دردها را دوا می‌کند و دواي جميع دردها است. (حائری‌زاده: دکتر مصدق به کار بزرگی دست زده، این حرف‌ها را نباید زد.)

هیتلر وقتی زمام‌دار شد برای سرگرم کردن ملت آلمان هر روز یک جنجال تازه‌ای راه می‌انداخت. یک روز مردم را علیه حزب سوسیالیست آلمان برمی‌انگیخت، یک روز علیه حزب [ناخوانا] و یک روز جدال با کمونیست‌ها را به میان می‌آورد و یک روز غارت اموال یهودی‌ها را و جوانان حساس نازی هم عربده‌جویان کف می‌زدند و زنده باد هیتلر می‌گفتند. ولی یک روز همان مردم خود را مواجه با جنگ دیده و روز دیگر یک آلمانی مغلوب و [ناخوانا] و بیچاره.

آقای دکتر مصدق و اعضاء کابینه او همان رویه هیتلری را پیش کشیده، هر روز یک سرگرمی تازه‌ای برای هو و جنجال پیدا کرده و سر مردم را گرم می‌کنند. مردم را از پشت کسب و کار به میدان بهارستان می‌کشاند میتینگ می‌دهند، فحش می‌دهند و زنده باد می‌گویند... چند روز قبل قضیه اسناد شرکت نفت مانند بمب در سراسر کشور صدا کرد. گفتند ده هزار پرونده راجع به خیانت اشخاص در اداره اطلاعات شرکت نفت موجود است که مربوط به ده هزار خائن است ولی تمام قضایا در اطراف سه نفر دور زد آن سه نفر عبارت بود از روزنامه طلوع، روزنامه صدای وطن و جواهر کلام بقیه خائنین معلوم نشدند. آقایان به نظر دارند روزی که این اسناد پیدا شد دو نفر مأمور رسیدگی به اسناد شدند یکی معزی یکی پاکروان. این پاکروان اصفهانی است پدرش اسمش صادق خان است پیشکار صارم‌الدوله است. خواهر این پاکروان زن بشارت است. خود این پاکروان مستخدم شرکت سابق نفت بوده و در همان اداره مطبوعات شرکت نفت که این همه سر و صدا راه انداخته، خدمت می‌کرده است. حالا درست دقت بفرمائید که یک چنین پاکروانی آمده علیه شرکت نفت و خائنین قد علم کرده است. این پاکروان از دوستان صمیمی آقای دکتر بقائی است، ایامی که آقای دکتر بقائی در زندان بود هفته‌ای دو سه مرتبه به ملاقات ایشان می‌آمد و از طرف شرکت نفت هدیه برای آقای



دکتر بقائی می‌آورد. نام این پاکروان در دفتر زندان ثبت است. مکرر این پاکروان جعبه‌های مشروب از طرف شرکت نفت سابق برای آقای دکتر بقائی هدیه آورده است و شب‌های عدیده در خانه همین پاکروان با حداد و حسن عرب به می‌گساری مشغول بوده‌اند حالا همین پاکروان و دکتر بقائی می‌آیند فقیه‌زاده را هو می‌کنند که با حداد نهار خورده، دوازده تومان پول مهمانی داده‌اند. کابینه آقای دکتر مصدق تا به حال فقط میتینگ داده و در روزنامه‌ها مردم را هو کرده‌اند، خدا کند که نتیجه کابینه ایشان مانند حکومت هیتلر برای ملت ایران خطرناک نباشد و به هرج و مرج داخلی خاتمه پیدا نکند و ملت ایران گرفتار مصیبت‌های بزرگ‌تری نشود.» (اطلاعات، یکشنبه شانزدهم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۱، سال بیست و ششم)

### مصدق رفته زیر پتو

«مجلس شورای ملی - نطق و کنفرانس - آقای [عبدالقدیر] آزاد گفت:... دکتر مصدق رفته زیر پتو و لحاف دراز کشیده، مقدرات مملکت را به عمال انگلیس سپرده و آنها تحت لوای میتینگ و کنفرانس و اعمال دیگر، آزاد گذاشته در عین حال می‌گویند من می‌خواهم نفت را از انگلیسی‌ها بگیرم. من مسئولیت تمام این حوادث و کشتارها را بر عهده دولت می‌دانم و دولت را مقصر و مسئول معرفی می‌کنم و از مجلس خواستارم فوراً تکلیف دولت را معلوم کند... اگر این دولت چندی دیگر بماند نه آن که نفت را نمی‌تواند از انگلیسی‌ها بگیرد بلکه کشور را هم در چنگال انقلاب خواهد انداخت و بزرگ‌ترین مصیبت را به مردم وارد خواهد ساخت... آقای دکتر که برای کشته شدن مردم به دست نظامی و پلیس گریه و زاری می‌کرد، چطور شده حالا که خودشان نخست‌وزیرند زن و مرد را به آتش مسلسل می‌بندند، حکومت نظامی اعلام می‌کنند و روزنامه‌ها را ۱۰ تا ۲۰ تا بدون محاکمه توقیف می‌نمایند...» (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و پنجم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۹، سال بیست و ششم)

### «سفیر کبیر امریکا و انگلیس امروز از نخست‌وزیر ملاقات کردند...»

ملاقات سفیر امریکا - ساعت ده امروز آقای دکتر گریدی سفیر امریکا در کاخ نخست‌وزیری آقای دکتر مصدق را ملاقات نموده و درباره روابط دو کشور مذاکره نمودند.» (اطلاعات، چهارشنبه یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شماره ۷۵۰۸ سال بیست و پنجم)

### «ملاقات سفیر کبیر امریکا با نخست‌وزیر»

روز پنجشنبه ساعت ده صبح آقای سفیر کبیر امریکا در تهران به منزل آقای دکتر مصدق رفته و با ایشان ملاقات به عمل آورد.» (اطلاعات، شنبه بیست و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شماره ۷۵۱۵، سال بیست و پنجم).

**«ملاقات مصدق - گریدی»**

ساعت چهار و نیم بعد از ظهر دیروز آقای دکتر گریدی سفیر آمریکا در عمارت بهارستان آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر را ملاقات نمود و مذاکرات در حدود یک ساعت به طول انجامید.» (اطلاعات، سه‌شنبه هفتم خرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۲۹، سال بیست و پنج)

**«ملاقات مصدق با گریدی»**

دیروز صبح چند تن از وکلای جبهه ملی آقای نخست‌وزیر را در منزل شخصی ایشان ملاقات نمود. سپس در ساعت ده و نیم طبق وقت قبلی که قبلاً تعیین شده بود، «هنری گریدی» سفیر آمریکا برای ملاقات آقای دکتر مصدق به منزل ایشان رفت و تا حدود ظهر مذاکراتی میان آن دو جریان داشت.» (اطلاعات، شنبه یازدهم خرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۳۲، سال بیست و پنجم)

**«ملاقات سفیر کبیر آمریکا با نخست‌وزیر»**

طبق وقتی که قبلاً تعیین شده بود امروز ساعت شش بعد از ظهر آقای «هنری گریدی» سفیر آمریکا در تهران آقای دکتر مصدق را در مجلس ملاقات نمود.» (اطلاعات، یکشنبه دوازدهم خرداد ۱۳۳۰، شماره ۷۵۳۳، سال بیست و پنجم)

**«گریدی از نخست‌وزیر ملاقات نمود»**

امروز ساعت ۱۱ صبح دکتر گریدی سفیر کبیر آمریکا در منزل شخصی آقای نخست‌وزیر را ملاقات کرد. این دیدار یک ساعت به طول انجامید و از مذاکرات فی‌مابین اطلاعی به دست نیامده. اما خبرنگاران خارجی کوشش کردند از آقای سفیر کبیر اطلاعاتی درباره این ملاقات به دست آورند.

از قرار معلوم مذاکرات سفیر کبیر آمریکا با آقای نخست‌وزیر در اطراف مسائل مهم جاری و قضایای مربوط به اجرای قانون ملی شدن نفت و کنفرانس نفت که از هفته آینده رسماً آغاز خواهد شد بوده است.» (اطلاعات، پنجشنبه بیست و سوم خرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۴۳، سال بیست و پنجم)

**«امروز دکتر گریدی نخست‌وزیر را ملاقات کرد»**

ساعت ۱۱ صبح امروز بنا به وقتی که قبلاً تعیین شده بود آقای دکتر گریدی، آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر را در حالی در تخت‌خواب بودند (... در عکس ملاحظه می‌شود) ملاقات نمود. یک نفر آمریکائی به عنوان مترجم درین ملاقات حضور داشت و مذاکرات آنها یک ساعت و ربع به طول انجامید.» (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و هشتم خرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۴۷، سال بیست و پنجم)

### «سفیر امریکا به نخست‌وزیر توصیه کرد

به طوری که خبرنگاران خارجی امروز بعدازظهر گزارش داده‌اند دکتر گریدی سفیر امریکا در ملاقات امروز بامداد خویش به آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر توصیه کرده‌اند که شایسته است در آبادان اقداماتی نشود که احتمالاً سبب تعویق یا قطع مذاکرات بین نمایندگان شرکت سابق نفت و دولت ایران در تهران گردد. آقای دکتر مصدق در پاسخ سفیر کبیر اظهار داشته‌اند در آبادان آرامش حکمفرما است و هیچ‌گونه دلیلی برای تأخیر مذاکرات در تهران نیست.» (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و هشتم خرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۴۷، سال بیست و پنجم)

### «در ملاقات دیروز سفیر کبیر امریکا با نخست‌وزیر...»

تهران - آشیتدپرس - دکتر هنری گریدی سفیر امریکا در ایران ساعت ده و نیم صبح جمعه (دیروز) بار دیگر از دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران تقاضا کرده که بر سر موضوع ملی شدن نفت ایران تجدیدنظر نمائی کرده و سبب شود که پالایشگاه بزرگ آبادان به فعالیت خود ادامه دهد.» (اطلاعات، شنبه هشتم تیرماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۵۴، سال بیست و ششم)

### «امروز گریدی با نخست‌وزیر ملاقات و نیم ساعت مذاکره نمود

آقای دکتر گریدی سفیر امریکا ساعت ده بامداد امروز آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر را ملاقات نموده و مدتی با ایشان به مذاکره پرداخت، مذاکرات مزبور قریب نیم ساعت به طول انجامید.» (اطلاعات، شنبه دهم تیرماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۵۶، سال بیست و ششم)

### «اظهارت دکتر مصدق به سفیر کبیر امریکا...»

تهران - آشیتدپرس - دکتر هنری گریدی سفیر امریکا در تهران، ظهر امروز آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر را ملاقات نمود و پیام مستر ترومن رئیس جمهور امریکا را به ایشان تسلیم داشت.» (اطلاعات، دوشنبه هفدهم تیرماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۲، سال بیست و ششم)

### «ملاقات گریدی با مصدق

«پریروز هریمن توضیحاتی از دولت خواست - ... به قراری که خبرنگار اداره کسب اطلاع کرده قبل از ظهر یکشنبه آقای گریدی در ملاقاتی که با نخست‌وزیر به عمل آورده از طرف آقای هریمن توضیحاتی بیش‌تری درباره نظریاتی که از طرف دولت ایران ابراز شده بود خواست.» (اطلاعات، سه‌شنبه هشتم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۸۰، سال بیست و ششم)

**«مقارن نیم بعد از ظهر سفیر کبیر امریکا به خانه مصدق آمد»**

... نیم بعد از ظهر دیروز وقتی که جلسه فوق‌العاده هیأت دولت و هیأت مختلط پایان یافت... در ضمن اینکه خبرنگار روزنامه مشغول صحبت با آقای دکتر فاطمی بود، سفیر کبیر امریکا از اتومبیل پیاده و به خانه دکتر مصدق وارد گردید. وقتی سفیر کبیر به داخل منزل نخست‌وزیر رفت سؤال شد: آیا دکتر گریدی برای اطلاع از جواب دولت ایران آمده است یا کار دیگر دارد؟

دکتر فاطمی اظهار کرد: هرچه هست مربوط به نفت است» (اطلاعات، سه‌شنبه هشتم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۸۰، سال بیست و ششم)

**گریدی دکتر مصدق را ملاقات کرد**

«... امروز نیز مقارن ساعت ده بامداد آقای گریدی شخصاً از آقای دکتر مصدق در منزل ایشان ملاقات نموده و مدتی راجع به قضایای نفت مذاکره نمودند. مذاکرات امروز آقایان دکتر مصدق و دکتر گریدی قریب چهل دقیقه به طول انجامید...» (اطلاعات، پنجشنبه هفتم شهریور ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۰۵، سال بیست و ششم)

**ملاقات‌های گریدی با نخست‌وزیر**

«ساعت ۹ صبح امروز آقای دکتر گریدی سفیر کبیر امریکا در منزل آقای نخست‌وزیر حضور به هم رسانیده و تا ساعت ده صبح با آقای نخست‌وزیر مشغول مذاکره بود.» (اطلاعات، سه‌شنبه نوزدهم شهریور ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۱۵، سال بیست و ششم)

**«ملاقات‌های سفیر کبیر امریکا با نخست‌وزیر»**

آقای دکتر گریدی سفیر کبیر امریکا ساعت ۸ بامداد امروز برای انجام مراسم تودیع به منزل آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر رفته و مدتی با ایشان مشغول مذاکره بود.» (اطلاعات، شنبه بیست و سوم شهریور ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۱۷، سال بیست و ششم)

**«گریدی امروز رفت»**

امروز صبح پیش از آنکه دکتر گریدی سفیر کبیر امریکا و خانمش در فرودگاه حاضر شوند عده زیادی از سفراء و وزراء مختار و نمایندگان سیاسی خارجی و جمعی از رجال و محترمین و دوستان سفیر کبیر امریکا در میدان فرودگاه حاضر شده بودند. دکتر گریدی و خانمش ۶ و نیم صبح به فرودگاه وارد شدند و مورد استقبال جمعیت بدرقه‌کنندگان قرار گرفتند دسته‌های گلی از جانب چند خانم به خانم دکتر گریدی داده شد... هواپیما ساعت ۷ و پنج دقیقه به پرواز درآمد و بدین

ترتیب مراسم خداحافظی انجام یافت و دکتر گریدی و خانمش خاک ایران را ترک نمودند...  
دکتر گریدی هنگام خداحافظی به خبرنگار ما در فرودگاه گفت من با یک دنیا امید و آرزو به ترقی و سعادت ایران کشور شما را ترک می‌کنم و امیدوارم بتوانم احساسات ایران دوستی را که هنگام اقامت در ایران در من به وجود آمده پیوسته ذخیره نگاه داشته و بتوانم خود را دوست ایران و ایرانیان بدانم...

با اینکه انتظار می‌رفت آقای لوی هندرسن سفیر کبیر جدید امریکا به تهران وارد شود بنا بر خبر تلگرافی که دیروز رسید ورود وی به تهران چند روز به تأخیر افتاده است. از قرار معلوم علت تأخیر ورود ایشان لزوم تصویب انتصاب جدید نام برده از طرف کنگره امریکا می‌باشد.  
خبر دیگری که امروز ظهر به دست ما رسید حاکی است که کمیسیون خارجی مشترک سنای امریکا امروز [۲۷ شهریور ماه] انتصاب مستر هندرسن را به سمت سفارت کبیر امریکا در ایران به تصویب رسانیده است بنابراین احتمال می‌رود در ظرف چند روز آینده از محل فعلی مأموریت خویش (دهلی) به ایران عزیمت نماید. (اطلاعات، چهارشنبه بیست و هفتم شهریور ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۲۱، سال بیست و ششم)

#### «سفیر کبیر جدید امریکا امروز وارد تهران شد»

آقای «لوی هندرسن» سفیر کبیر تازه امریکا در ایران که انتصاب وی به این مقام در روز سه‌شنبه هفته گذشته از طرف سنای امریکا تصویب شده به اتفاق همسرش بعد از ظهر امروز با هواپیما وابسته نظامی سفارت وارد تهران گردید... (اطلاعات، شنبه سی‌ام شهریور ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۲۲، سال بیست و ششم)

#### «نخستین ملاقات سفیر کبیر امریکا با نخست‌وزیر»

به قرار اطلاع ساعت شش بعد از ظهر دیروز آقای هندرسن سفیر کبیر امریکا در دنبال ملاقاتی که دیروز با آقای کاظمی وزیر امور خارجه به عمل آورده بود در منزل آقای نخست‌وزیر با ایشان ملاقات نمود. این نخستین باری بود که سفیر کبیر جدید امریکا پس از ورود به تهران از آقای دکتر مصدق ملاقات به عمل آورد و این ملاقات که جنبه آشنائی و تشریفاتی داشت قریب یک ساعت به طول انجامید. خبر دیگری نیز حاکی است که عصر دیروز متن استوارنامه آقای هندرسن از واشنگتن واصل شده است... (اطلاعات، چهارشنبه سوم مهر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۲۶، سال بیست و ششم)

#### «سفیر کبیر امریکا نخست‌وزیر را برای دومین بار ملاقات نموده است»

ساعت چهار بعد از ظهر دیروز آقای هندرسن سفیر کبیر جدید امریکا در تهران برای دومین بار با

آقای نخست‌وزیر ملاقات به عمل آورده در این ملاقات جز مترجم کسی حضور نداشت.» (اطلاعات، شنبه ششم مهر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۲۸، سال بیست و ششم)

### «ملاقات‌های سفیر کبیر آمریکا با نخست‌وزیر»

ساعت ده و نیم صبح امروز آقای هندرسن سفیر آمریکا برای سومین بار با آقای نخست‌وزیر در منزل ایشان ملاقاتی به عمل آورد. حدس زده می‌شود که در این ملاقات که قریب یک ساعت طول کشید درباره شکایت انگلستان به شورای امنیت مذاکراتی به میان آمده باشد.» (اطلاعات، دوشنبه هشتم مهر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۳۰، سال بیست و ششم)

### اولین ملاقات پس از بازگشت از سفر\*

«آقای دکتر فاطمی در کنفرانس مطبوعاتی امروز اطلاعات زیر را در اختیار خبرنگاران گذاشت: (۱) ملاقات آقای هندرسن سفیر کبیر آمریکا با آقای نخست‌وزیر اولین ملاقاتی بود که بعد از بازگشت آقای نخست‌وزیر از سفر آمریکا و مصر انجام گرفته و ملاقات ساده‌ای بوده است. درین ملاقات راجع به قرضه ایران از آمریکا و مسئله نفت مذاکراتی شده.» (اطلاعات، پنجشنبه هفتم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۷۷، سال بیست و ششم)

### ملاقات‌های سفیر کبیر آمریکا هندرسن با نخست‌وزیر

«آقای دکتر فاطمی در کنفرانس مطبوعاتی امروز اطلاعات زیر را در اختیار خبرنگاران گذاشت... (۱۰) در مذاکراتی که بین آقای نخست‌وزیر و سفیر کبیر آمریکا راجع به انصراف دولت از اخراج خبرنگار نیویورک تایمز شد.» (اطلاعات، شنبه شانزدهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۴، سال بیست و ششم)

### «ملاقات‌های سفیر آمریکا از نخست‌وزیر»

ساعت ۱۱ صبح امروز آقای هندرسن سفیر آمریکا با آقای نخست‌وزیر را در منزل ملاقات نمود مدت ملاقات سه ربع ساعت طول کشید.» (اطلاعات، سه‌شنبه هشتم بهمن ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۲۸، سال بیست و ششم)

---

\*. علت قطع ملاقات‌های سفیر آمریکا با محمد مصدق (منبع روزنامه اطلاعات): صبح روز یکشنبه چهاردهم مهر ماه ۱۳۳۰، آقای مصدق نخست‌وزیر برای شرکت در شورای امنیت به نیویورک عزیمت کردند. بعدازظهر روز جمعه اول آذر ماه ۱۳۳۰، آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر ایران از سفر نیویورک - مصر وارد تهران شدند. ملاقات زیر احتمالاً، دیروز چهارشنبه ششم آذر ماه ۱۳۳۰، (تعطیل رسمی، رحلت حضرت محمد و شهادت امام حسن) انجام گرفته و سخنگوی دولت زمان (ملاقات) عامداً مطرح نکرده است.

**«ملاقات سفیر امریکا از نخست‌وزیر»**

ساعت ۱۱ صبح امروز آقای هندرسن سفیر کبیر امریکا در منزل آقای نخست‌وزیر ملاقاتی با ایشان به عمل آورد که یک ساعت و یک ربع مدت آن طول کشید.» (اطلاعات، دوشنبه بیست و یکم بهمن ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۳۹، سال بیست و ششم)

**«ملاقات سفیر امریکا با نخست‌وزیر»**

ساعت ۵ بعدازظهر مستر هندرسن سفیر کبیر امریکا آقای نخست‌وزیر را ملاقات نمود. این ملاقات در حدود دو ساعت به طول انجامید.» (اطلاعات، سه‌شنبه ششم بهمن ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۵۲، سال بیست و ششم)

**«سفیر کبیر امریکا نخست‌وزیر را ملاقات کرد»**

ساعت ۱۱ امروز نیز آقای لوئی هندرسن سفیر کبیر امریکا در منزل آقای نخست‌وزیر حضور یافت و با ایشان ملاقات به عمل آورد. این ملاقات یک ساعت و ربع طول کشید.» (اطلاعات، دوشنبه دوازدهم بهمن ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۵۷، سال بیست و ششم)

## در باب داریوش فروهر

«سرشار - در روزنامه راهنمای ملت<sup>(۱)</sup> راجع به همکاری شما و عشقی و فروهر نوشته، این کدام فروهر است؟

جعفری - همون فروهری که تازه کشتنش دیگه!

سرشار - داریوش فروهر؟

جعفری - بله. تو این دعوا مرافعه‌هایی که به حساب برای انتخابات و اینا می‌شد، ایشونم می‌اومد جلو. احمد (زیبایی معروف به) عشقی بود، فروهر بود، اون امیر (زرین‌کیا معروف به) موبور بود چند تایی بودن.

سرشار - ولی داریوش فروهر که یک چهره سیاسی ملی است!

جعفری - بعداً چهره سیاسی شد. خدا بیامرز دوش اولاش آدم شلوغی بود...

سرشار - با داریوش فروهر هم رابطه داشتید؟ یعنی با دسته او هم بودید؟

جعفری - نه، حُب وقتی با مصدق بودیم، اونم با مصدق بود دیگه.

سرشار - او را از نزدیک دیده بودید؟

---

۱. روزنامه راهنمای ملت ناشر افکار حزب توده، مورخ جمعه ۱۷ آبان ۱۳۳۰ در مقاله‌ای با عنوان «آیا شاگردان مدارس با هم جنگ دارند یا دولت با شاگردان مدارس، پدران، مادران، اطفال خود را از چاقوی دولتی شعبان بی‌مُخ و عشقی و فروهر رها سازید» برای خواندن متن مقاله ر.ک. به پیوست شماره ۴ ص ۳۹۵. [از پیوست شماره ۴ صفحه ۳۹۵]. «... رئیس شهربانی به دستور مقامات قدرت طلب عده‌ای از چاقوکشان معروف شهر مثل شعبان بی‌مُخ و عشقی و چند عنصر پست مثل فروهر را با عده‌ای کاردکش به دبیرستان‌ها حمله‌ور ساخته و تاکنون به نام اختلاف مسلکی دانش‌آموزان که همواره بوده است عده بسیاری را از پای انداخته است!»



جعفری - بله بابا، آشنا بودیم، با هم صحبت می‌کردیم. خدا بیامرز دش. (صص ۹۱ - ۹۰)

### شخصیت داریوش فروهر از زبان خودشان

«فروهر از همه ماها جوان تر است. در سال آخر نهضت ملی حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم را تشکیل داد، حزبی با تمایلات شدید ملی حتی می‌توان گفت شوونیسم. همین اسم بلند بالا خود نماینده دامنه آرزوهای ملی پایه گزاران آن است. از همان اول اعضای این حزب بر عکس حزب ایران حادثه‌جو و اهل زد و خوردند. بارها با دسته‌های عضو حزب توده ایران گلاویز می‌شدند. با تشکیل جبهه ملی این حزب هم همبستگی خود را به آن جبهه اعلام داشت ولی فروهر خیلی جوان و تازه کار بود و در آن بالاها کم دیده می‌شد.

پس از ۲۸ مرداد بر او چه گذشته است؟ متأسفانه من نمی‌دانم ولی در تشکیل جبهه ملی دوم حضور دارد و فعالیت زیادی می‌کند، ولی مثل هر تازه‌آمده‌ی جاه‌طلب حرکتی نامنظم دارد. در این جبهه که دسته‌بندی یکی از فعالیت‌های اصلی بود فروهر و حزبش محل خاصی دارند. گاهی با دکتر صدیقی، گاهی با شاهپور بختیار و زمانی با دکتر سنجابی می‌پیوندند. احساسات ملی شدید او ملات [ملاط] اصلی بقای او در جبهه است و اگر همیشه علاقه خاصی به او داشته‌ام، با وجودی که اعمالش را نمی‌پسندیدم و عقایدش را بچگانه می‌دانستم، به علت همین ملی بودنش بود. من معنی پان ایرانیسم را درک نمی‌کردم، چه اگر پان که مفهوم کل را در بر دارد در مقابل عربیسم که همه عرب‌زبانان را در برمی‌گرفت قرار داشت و او با «ایرانیسم» می‌خواست تمام مردمی که را فارسی حرف می‌زنند در تحت یک حکومت درآورد آن وقت «ادعای هفده شهر قفقاز» بی‌معنی می‌شد، چه اکثر این شهرها مردمی ترک‌زبان داشتند و اگر متصرفات قبلی ایران را در نظر داشت که موضوع گنج کهنه می‌شود، چون علاوه بر قفقاز، افغانستان و پاکستان پای عراق، ترکیه، مصر و حتی سواحل یونان را پیش می‌کشید به هر حال اسم دهن پر کنی بود بدون اینکه بتواند مفهوم مشخصی داشته باشد. تشکیلات نظامی و **طریقه نازیسم داشت\*** البته بیش تر شبیه به بازی‌ای کودکانه بود ولی خبر از روحیه‌های مخصوصی می‌داد که دور از دیکتاتورمنشی نبود و با تربیت دموکراتیک فرق داشت.» (خطرات مهندس احمد زیرک‌زاده «پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی» به کوشش دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی و دکتر خسرو شهیدی. صص ۲۱۷ - ۲۱۶)

### شخصیت‌های ملی درون جبهه ملی از جمله داریوش فروهر

«خراج سرلشکر مزینی از ریاست شهربانی ظاهراً برنامه‌های ضد توده‌ای را به تعویق انداخت، اما

\*. به یکی از شعارهای «آقایان»، پان ایرانیست‌ها آن دوره توجه کنید: «پان ایرانیسم گورکن بلشویسم».

این برنامه به هر صورت در دستور کار جبهه ملی قرار داشت انحصارطلبی دانشجویان عضو جبهه ملی بهانه لازم را برای دارودسته مظفر بقائی، ملکی به منظور حمله و هجوم به دانشگاه تهران به سردمداری شعبان بی‌مُخ و امیر موبور [امیر زرین‌کیا] و عشقی فراهم کرد. دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران، بورژوا لیبرالی که همدست اساتید جبهه ملی بود، کار تحصیل و امور صنفی دانشجویان عضو و هوادار حزب توده ایران را به اختلال و مزاحمت و اخراج تهدید می‌کرد. این شخصیت علمی بر خلاف اسمش که از سیاست و سیاسی نمودی داشت، می‌گفت دانشجویان باید فقط تحصیل کنند. سیاست از درس جدا است! راست گفته‌اند «که گاه نام زنگی نهند کافور!» از طرفی در همان روزها حملات گستره‌ای علیه دانش‌آموزان مدارس تهران که اکثریت آنان از هواداران حزب توده ایران و در سازمان جوانان دموکرات مجتمع بودند، از طرف طرف حزب پان‌ایرانیست، پزشک‌پور، فروهر و علی‌خانی صورت می‌گرفت. این ولگردان هرزه بزن بهادر تحت نام دکتر مصدق، ملهم از عقاید معلول و مفلوک نتوفاشیسم، کرد و چماق به دست به دانش‌آموزان حمله می‌کردند. منشی‌زاده رئیس حزب سومکا و علی سپهر گرداننده گروهک فاشیستی سوسیالیست آریا، در این هرزه درآئی‌ها و سفاکی‌ها، دار و دسته فروهر را همراهی می‌کردند.

روزگار چه تجربه‌ها باید به آدم بیاموزد. این فاشیست‌های عرق‌خور سیاه‌مست، در این گونه حمله و هجوم‌ها از حمایت دارودسته شمس قنات‌آبادی به نام مجمع مسلمانان مجاهد! برخوردار بودند. مطالعه روزنامه «دموکرات اسلامی»! ارگان شمس قنات‌آبادی که برای پوشاندن منظور و هدف‌های ننگین خود از اسم آیت‌الله کاشانی سود می‌جست، در حالی که روح آن روحانی رقیق‌القلب از این وحشی‌گری‌ها بیزار بود» (رسول مهربان\*، گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، ص ۳۲۷)

### «بر اثر منازعه بین پان‌ایرانیست‌ها و افراد حزب منحل توده

#### دو نفر دانش‌آموز با چاقو مجروح شده‌اند

آمل - اواخر هفته گذشته چند نفر از اعضای حزب پان‌ایرانیسم که از تهران به صفحات شمال رفته بودند با جیبی که با پرچم ایران تزئین شده و علامت حزب در جلوی آن مشخص بود در آمل علیه افراد حزب منحل توده تظاهراتی می‌کنند و بر اثر مشاجراتی که با آنها روی می‌دهد، در نتیجه دو نفر از دانش‌آموزان سال اول و دوم دبیرستان پهلوی به نام پرویز روشن طبری و عبدالله نیک‌راد با ضربات چاقو مجروح گردید و در بیمارستان بستری و تحت درمان قرار می‌گیرند مأمورین مداخله نموده آرامش را برقرار ساخته و به تعقیب قضیه پرداخته‌اند.» (اطلاعات، شنبه ششم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۷۹۴، سال بیست و ششم)

\*. رسول مهربان: «نگارنده که خود عمری را در جبهه ملی تباه کرده است.» رسول مهربان، گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، ص ۲۸۴.

«مأمورین انتظامی مانع از تشکیل جشن شدند در نتیجه تصادمی روی داد

که ضمن آن دو نفر از افراد پلیس و ۶ نفر از افراد حزب ملت ایران مجروح و ۱۳ نفر دستگیر شدند

دیروز هم در تجریش تظاهراتی روی داد که در نتیجه آن ۶ نفر بازداشت شدند

روز پنجشنبه ۲۹ خرداد حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم تصمیم داشت جشنی به عنوان «روز کارگران» در محل حزب واقع در میدان بهارستان کوچه نظامیه برقرار نماید و برای شرکت در این جشن دعوت‌هایی نیز برای اشخاص فرستاده شده بود. ولی حکومت نظامی که این اقدام را مغایر با مقررات حکومت نظامی می‌دانست چند کامیون پلیس در میدان بهارستان مستقر نموده و ورود و خروج اشخاص را به تمام کوچه‌هایی که به محل حزب ملت ایران راه داشت تحت نظارت گرفت. در حدود ساعت هشت و ربع بعد از ظهر سر و صدای زیادی در محل جمعیت توام با کف زدن و شعارهایی بلند شد به طوری که عده‌ای از کسانی که در میدان بهارستان گرد آمده بودند سعی کردند بلکه خود را به محل حزب برسانند.

اما مأمورین انتظامی هم چنان به شدت ممانعت به عمل می‌آوردند. خبرنگار اداره که خود ناظر حادثه‌ای که در این روز اتفاق افتاده بوده جریان امر را چنین گزارش می‌دهد: از صبح در محل حزب فعالیت زیادی برای برپا کردن این جشن برقرار بود ساعت ۴ بعد از ظهر که محل حزب برای جشن آماده می‌شد، دو کامیون پلیس به محل حزب آمد و به کارگردانان حزب اخطار شد که چون حکومت نظامی در تهران برقرار است، بایستی از انعقاد جشن منصرف شوند و آن به موقع دیگری موکول کنند. کارگردانان حزب هم چنان به کار خود ادامه دادند و مأمورین انتظامی هم چون نمی‌توانستند وارد منزل شده و از کار آنها جلوگیری نمایند، لذا از ورود و خروج اشخاص به محل حزب جلوگیری کردند. وقتی ساعت شروع جشن فرارسید افراد معدودی که در محل حزب بودند جشن را شروع کردند و تا ساعت ۹ وضع به همین منوال ادامه داشت. در این موقع این افراد معدود که از ۱۰ نفر متجاوز نبودند با لباس‌های اونیفورم از محل حزب خارج شده و با دادن شعار به طرف میدان بهارستان حرکت کردند.

در میدان بهارستان - عده‌ای از افراد حزب که برای شرکت در جشن آمده بودند به علت ممانعت مأمورین انتظامی در میدان بهارستان گرد آمده بود بودند. بالاخره یکی از این افراد بر دوش یکی از رفقایش بالا رفت و شروع به صحبت کرد. چون به تدریج تعداد آنها زیادتر می‌شد و در همین موقع عده‌ای هم از افراد اونیفورم‌پوش به آنها ملحق شدند وضع صورت غیرعادی پیدا کرد و مأمورین انتظامی در صدد متفرق کردن آنها برآمدند آنها هم به مقاومت پرداختند و در نتیجه زد و خورد شروع شد. در موقعی که خود را ناگزیر به ترک میدان بهارستان دیدند با سنگ به افراد پلیس حمله کردند در این گیر و دار ۱۲ نفر از مأمورین انتظامی و ۶ نفر از افراد پان ایرانیسم مجروح شدند. از طرف مأمورین انتظامی ۱۳ نفر دستگیر شده که فعلاً در بازداشت به سر می‌برند. بعد از این واقعه

وضع به حال عادی بازگشت ولی از ورود و خروج اشخاص به کوچه‌هائی که به محل حزب ملت ایران منتهی می‌شد جلوگیری به عمل می‌آمد.

**دیروز در میدان تجریش -** دیروز هم عده‌ای از افراد پان‌ایرانیسم در میدان تجریش اجتماع کرده و شروع به تظاهرات کردند و وقتی که مأمورین انتظامی در صدد متفرق کردن آنها برآمدند بعضی در صدد مضروب کردن افراد پلیس برآمدند که با کمک مأمورین انتظامی متفرق شدند. در این واقعه نیز ۶ نفر دستگیر شدند.

اسامی کسانی در واقعه پنجشنبه دستگیر شده‌اند: **داریوش فروهر**، منصور ارباب، داراب زهری، کوچک رضائی، ایرج علی‌آبادی، حسین فرزند مرتضی‌قلی، فریدون فرزند حسین، مهدی فرزند غلامرضا، حسن فرزند علی، شجاع فرزند سیدعلی، حسین فرزند مرتضی، علی فرزند حسن، سلیمان‌قلی فرزند عزیزالله. (اطلاعات، شنبه سی و یکم خرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۳۸، سال بیست و ششم)

### «با کارد کمال را به قتل رساند و امروز متهم در دادگاه جنائی محاکمه شد»

#### این قتل به نزاع توده‌ای‌ها و پان‌ایرانیست‌ها در شهر بابل ارتباط دارد

ساعت نه و نیم بامداد امروز شعبه سوم دادگاه جنائی به ریاست آقای بیوک آصف‌زاده تشکیل شد تا به اتهام علی طاهری معروف به رحیم‌گرگه که در بابل شغل مسگری دارد رسیدگی کند. رئیس دادگاه به «علی طاهری» گفت: تو متهم هستی که در شب ۳۱ شهریور ماه سال جاری در «پیس محله» بابل با کارد کمال فروردین را مقتول و برادرش جمال را که به کمک او آمده بود مضروب کرده‌ای... تو به بازپرس گفته‌ای که در بابل همه کس در پشت سر مرا رحیم‌گرگه می‌گویند در صورتی که هیچ جرات ندارد در رویم چنین لقبی به من بدهد زیرا اگر بشنوم کسی به من رحیم‌گرگه خطاب می‌کند با کارد شکمش را پاره پاره می‌کنم...

سپس نماینده دادستان شروع به صحبت کرد و ضمن تشریح ادعای اظهار داشت صرف‌نظر از اینکه یک عده به نام حزب منحل توده و پان‌ایرانیست خواب و خیال از مردم بابل و مازندران سلب کرده‌اند ولی من می‌خواستم به عرض قضات دادگاه برسانم که همه مردم ایران در پناه قانون زندگی می‌کنند...

سپس آقای بنی‌مهد وکیل متهم شروع به دفاع کرد و ضمن تشریح مخالفت دو دسته مخالف و زیانی که این جریان برای مملکت دارد اظهار کرده موکل من آن شب می‌خواسته برای تعویض لباس به خانه برود که عده‌ای توده‌ای سر او می‌ریزند و با چوب به وی حمله می‌کنند و هیچ دلیلی موجود نیست که موکل من کمال فروردین را زده باشد. (اطلاعات، چهارشنبه سوم دی ماه ۱۳۳۱، شماره

«امروز در میدان بهارستان زد و خورد شدیدی در گرفت

که عده‌ای طی آن زخمی شدند

۴ نفر به وسیله پلیس دستگیر شدند، عده‌ای از محرکین واقعه به وسیله جیب فرار کردند

تظاهرکنندگان قصد داشتند در مقابل مجلس میتینگ بدهند

ولی زد و خورد مانع از برقراری میتینگ شد

ساعت ده امروز در میدان بهارستان زد و خورد شدیدی بین چند دسته از احزاب مخالف در گرفت که طی آن ۳ نفر زخمی و ۴ نفر دستگیر گردیدند. جریان زد و خورد از این قرار بود: از ساعت نه و نیم عده‌ای مرکب از ده پانزده زن و چهل پنجاه نفر مرد در ابتدای خیابان صفی‌علیشاه اجتماع کرده و قصد داشتند درباره قانون جدید انتخابات و هم چنین لزوم شرکت زنان در انتخابات در جلو مجلس تظاهر نمایند... به طوری که گفته می‌شد در نظر داشتند میتیگی دایر کنند و درباره قانون انتخابات سخنرانی نمایند. اما چند دقیقه به ساعت ده ناگهان قریب ۲۰ نفر از پان‌ایرانیست‌ها وارد میدان بهارستان شدند و غفلتاً زد و خورد بین آنها و این دسته شروع شد و در قسمت غربی میدان و ابتدای خیابان شاه‌آباد قریب هفتاد هشتاد نفر در یک لحظه دست به گریبان شدند.

بعضی‌ها با چوب‌دستی‌های متحدالشکل به سر و روی هم می‌زدند و بعضی نیز با مشت و لگد یکدیگر را مضروب می‌کردند... و بالاخره پس از یک ربع ساعت افراد پلیس موفق شدند که از زد و خورد تظاهرکنندگان جلوگیری نمایند.

سه نفر در این حادثه زخمی شدند و بلافاصله به وسیله مأمورین به بیمارستان اعزام گردیدند و چهار نفر نیز که محرکین واقعه تشخیص داده شدند به کلانتری جلب گردیدند. موقعی که پاسبان‌ها در صدد توقیف آنان برآمدند عده‌ای به وسیله جیب به طرف شاه‌آباد فرار کردند و یک کامیون پلیس نیز به تعقیب آنها پرداخت. تا ساعت یازده و نیم اوضاع بهارستان و اول خیابان شاه‌آباد در اثر این حادثه متشنج بود و بعضی از کسبه حتی تا مدتی بعد از زد و خورد نیز دکاکین خود را بسته بودند.» (اطلاعات، پنجشنبه یازدهم دی ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۹۰، سال بیست و هفتم)

«دانش‌آموزی به دست دانش‌آموز دیگر مجروح شد

بابل - چند روز قبل در دبیرستان شاهپور بابل بین دو نفر از دانش‌آموزان بر سر اختلاف مسلکی نزاعی روی داد. علی عمران که از جوانان پان‌ایرانیست می‌باشد با دشنه به «ستار اوصیاء» حمله کرد و دست چپ و پهلوی وی را به سختی مجروح ساخت. آقای کاظم بیگی مدیر دبیرستان ضارب و مضروب را به پاسبان پست تحویل داد و پرونده امر از شهربانی به بازپرسی شعبه منتقل گردید، فیروزیان باز پرس قرار بازداشت علی عمران ضارب را طبق قانون جدید صادر کرد و پرونده به دادگاه احاله گردید. طرفداران و اقوام ستار اوصیاء در دادگاه اجتماع نمودند و از آقای دادستان مجازات

ضارب را خواستار شدند.» (اطلاعات، چهارشنبه هفدهم دی ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۷۹۵، سال بیست و هفتم)

**چهار نفر از دانشجویان توقیف گردیدند  
بعد از ظهر دیروز رئیس شهربانی و فرماندار نظامی به دانشگاه رفتند  
امروز در دانشکده ادبیات زد و خورد شد**

«در زد و خورد صبح دیروز دانشگاه مأمورین انتظامی اجازه دخول به دانشگاه را نداشتند ولی چون احتمال می‌رفت مجدداً بعد از ظهر وقایعی رخ دهد مأمورین انتظامی پس از تماس با مقامات مسئول وارد دانشگاه شدند و هم رئیس شهربانی و هم فرماندار نظامی هر دو به دانشگاه رفتند و از عده‌ای از دانشجویان بازجوئی کردند و در نتیجه چند نفر از آنها و جمعی از کارگران چاپخانه دانشگاه توقیف شدند...

**در دانشکده ادبیات - در تعقیب وقایع روز گذشته امروز در دانشکده ادبیات زد و خوردی روی داد که بیش از ۵ نفر طی آن مجروح شدند و با آمدن مأمورین انتظامی زد و خورد خاتمه یافت و نزدیک ظهر نیز چند نفر دانشجو و افراد خارجی که می‌خواستند به دانشکده وارد شوند و حامل چوب و کارد بودند دستگیر شدند. آقای فروهر یکی از رهبران پان‌ایرانیست‌ها در موقع ورود به دانشکده ادبیات دستگیر گردید.» (اطلاعات، پنجشنبه هیجدهم دی ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۹۶، سال بیست و هفتم)**



## بخش فراموشی تاریخ معاصر وقایع بیست و سوم تیر ماه ۱۳۳۰

سرشار: «شاید برای عده‌ای این پرسش پیش آید که «چرا مصاحبه با شعبان جعفری؟ پاسخ من روشن است: بسیاری درباره سال‌های پر آشوب ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ و رویدادهای ۱۴ آذر، ۳۰ تیر، ۹ اسفند و ۲۸ مرداد گفته‌اند و نوشته‌اند، ولی هنوز اهل قلمی از زبان و دید کسی که آن لحظات پر تنش را در خیابان زیسته، داخل معرکه و میان گود بوده چیزی ننوشته است... من دنبال گردآوری آگاهی‌های سیاسی - اجتماعی از منظری نوین بودم، نه ثبت و ضبط فرهنگ لوطی‌گری یا جنوب شهری که امیدوارم پژوهش‌گران مردم‌شناس هرچه زودتر به این مهم نیز بپردازند» (ص یازده، پیش‌گفتار)

این ادعا غیرعلمی و به قول معروف عوام‌فریبانه است. بررسی و تحقیق تاریخی با کار پلیسی و گردآوری اطلاعات از شهود و متهمان، فرق دارد. چنانچه این فرضیه من درآوردی را بپذیریم، مدعی می‌باید حداقل تسلطی نسبی بر تاریخ این دوره داشته باشد تا بتواند از پس کار برآید. خانم سرشار چگونه می‌تواند وقایع ۲۳ تیر ۱۳۳۰ را که به مراتب از وقایع ۱۴ آذر برجسته‌تر بوده است از قلم بیندازد و آنگاه ادعا کند ابداع و ابتکار ایشان در زمینه وقایع تاریخ معاصر این مملکت باید به نام وی ثبت گردد؟

ناشی بودن خانم سرشار در استفاده از واژه «مردم‌شناسی» خود دلیلی بر ناآگاهی ایشان برای رسیدن به «منظری نوین» است. درباره مقوله (به قول ایشان) «فرهنگ لوطی‌گری یا جنوب شهری» از سال‌های پیش تاکنون، «پژوهش‌گران» مقاله‌ها و کتاب‌هایی بعضاً ارزشمند نوشته‌اند؛



گیرم که خانم سرشار از وجود چنین پژوهش‌هایی بی‌اطلاع بوده‌اند و تصور می‌کنند با کشف شخصیتی تاریخی همچون «شعبون خان» ملقب به «بی‌مُخ» کاری کارستان انجام داده‌اند و در مقام نویسنده‌ای برجسته، پرداختن به «این همه» را به دیگران نیز توصیه کرده‌اند.

### وقایع بیست و سوم تیر ماه ۱۳۳۰

#### «هریمن در فرودگاه مهرآباد در باره مسافرت خود به خبرنگاران توضیحاتی داد

درست ساعت ۱۱ صبح هواپیمای چهار موتوره (نیروی هوایی آمریکا) حامل مستر اورل هریمن مشاور مخصوص آقای ترومن رئیس جمهور آمریکا در فرودگاه به زمین نشست. با آقای هریمن خانم ایشان و آقای ویلیام رانتری رئیس اداره یونان و ترکیه و ایران در وزارت خارجه آمریکا و ولتر لوری کارشناس نفت که سابقاً در اداره همکاری اقتصادی اروپا کار می‌کرده همراه بودند. (اطلاعات، یکشنبه بیست و سوم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۷، سال بیست و ششم)

#### «تظاهرات دیروز منجر به اغتشاش و خون‌ریزی شد

خبرنگاران ما قدم به قدم به دنبال حادثه رفته و جزئی‌ترین نکات را برای خوانندگان تشریح کرده‌اند  
این گزارش جالب حاوی علل حادثه، تعداد مقتولین و مجروحین  
نظریات سخنگویان دولت و اعلام حکومت نظامی است

عصر دیروز از طرف جمعیت مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت و دستجات وابسته به آن تظاهراتی در خیابان‌های تهران به عمل آمد که منجر به زد و خورد گردید. در نتیجه چند نفر مقتول و عده‌ای مجروح شدند. قبل از ساعت ۵ بعد از ظهر تظاهرکنندگان در میدان فردوسی اجتماع نمودند و در حدود ساعت ۶ شروع به حرکت دسته جمعی کردند. خط سیر جمعیت میدان فردوسی، سفارت انگلیس، چهارراه اسلامبول، بانک ملی، خیابان سپه، لاله‌زار، اکباتان، سعدی، مخبرالدوله شاه‌آباد، بهارستان بود. در پیشاپیش و طرفین تظاهرکنندگان یک جیب شهربانی و یک جیب متعلق به دژبانی حرکت می‌کرد و در میان این دو، کامیون حامل افراد پلیس در حرکت بودند. تقریباً در جلوی تظاهرکنندگان کامیونی که یک دکل نفتی بزرگ در روی آن قرار داشت دیده می‌شد. بر این دکل بلندگوهایی قرار داشت که توسط آن تظاهرکنندگان شعار می‌دادند. بعد از این کامیون، صفوف دوچرخه سواران و بانوان و دوشیزگان و بالاخره کارگران در حرکت بودند. تظاهرکنندگان عموماً چوب‌های قطوری در دست داشتند که آن را با پرچم سه رنگ ایران پوشانیده بودند. هنگامی که جمعیت به نزدیک سفارت انگلیس رسید از چند اتومبیل سیار حامل بلندگو متوالیاً شعارهای ضد استعماری که غالباً مبنی بر تعرض به ورود هریمن نماینده مخصوص رئیس جمهوری آمریکا بود داده می‌شد. مأمورین انتظامات دمونستراسیون در طرف افراد دست به دست یکدیگر داده از

ورود اشخاص خارجی ممانعت به عمل می‌آوردند. در میان تظاهرکنندگان چند تصویر و کاریکاتور [هریمن] که بر روی پارچه‌های بزرگ ترسیم شده بود به نظر می‌رسید. جمعیت... بالاخره از خیابان شاه‌آباد به طرف مجلس سرازیر شدند.

**مقدمات زد و خورد قبلاً فراهم شده بود** - مأمورین انتظامی که از قبل از شروع تظاهر وقوع حوادثی را پیش‌بینی می‌کردند در تمام مدت تظاهرات کاملاً مراقب جریان بودند و چندین کامیون پاسبان در نقاط مختلف مسیر توقف کرده بود. به قرار اطلاع چند روز قبل عده‌ای از تظاهرکنندگان به میل‌سازی امیدوار واقع در خیابان منوچهری مراجعه کرده و سفارش ساخت عده [تعداد] زیادی چوب قطور و متحدالشکل را می‌دهند و چون به شهربانی گزارش شده بود که حزب ایران و حزب زحمتکشان در خطر می‌باشند از طرف اداره شهربانی چند کامیون حامل پاسبان در مقابل حزب زحمتکشان و عده‌ای نیز در جلوی حزب ایران قرار داده شد تا در صورت بروز واقعه اقدامات لازم را به عمل آورند.

**زد و خورد چگونه شروع شد؟** هنگامی که کامیون حامل دکل نفت از مقابل کوچه حزب ایران عبور کرد و صفوف بانوان در حال گذر بود ناگهان عده‌ای از تظاهرکنندگان به بلندگوی ساکت حزب ایران حمله‌ور شدند و با چوب و سنگ آن را خورد کردند و شیشه‌های اطراف آن را نیز درهم شکستند عده‌ای نیز قصد خورد کردن تابلوی حزب ایران را داشتند ولی این عمل میسر نشد و جمعیت در حالی که پرچم‌ها را از چوب‌ها جدا کرده بودند ناگهان به طرف حزب زحمتکشان حمله‌ور شدند. در اینجا اولین مداخله پاسبان‌ها شروع شد و افراد پلیس ابتدا سعی کردند تا جلو مهاجمین را سد کنند و چون این عمل ممکن نشد ناچار به استعمال گازهای اشک‌آور مبادرت کردند... پاسبان‌ها که ابتدا دستور تیراندازی نداشتند در مقابل سنگ و چوب هجوم‌کنندگان مجبور به عقب‌نشینی شدند...

**ارتش کمک کرد** - ساعت هفت و نیم بعدازظهر نیروی ارتش چون تعداد افراد پلیس کافی نبود به کمک پاسبان‌ها رسید... تانک‌ها تا ساعت ده بعدازظهر در خیابان‌های شاه‌آباد، سرچشمه و بهارستان در حرکت بودند...

**اعتراض هواداران جمعیت صلح** - جمعیت ایرانی هواداران صلح در نامه‌ای که برای نخست‌وزیر و روزنامه اطلاعات نوشته است به اشغال دبیرخانه از طرف قوای انتظامی اعتراض کرده و تقاضا کرده‌اند هرچه زودتر محل مزبور تخلیه شود.

**مجروحین و مقتولین** - تعداد مقتولین طبق اطلاع که به دست آورده‌ایم ۱۱ نفر بوده است... رئیس بیمارستان شهربانی صبح امروز به خبرنگار ما اظهار داشت در جریان دیروز ۵۹ نفر پاسبان و افسر شهربانی که مصدوم شده بودند... در بیمارستان امیراعلم مسئول بیمارستان به خبرنگار ما اظهار داشت در حادثه دیشب قریب به ۳۰ نفر مجروح زن و مرد به این بیمارستان آوردند... در

بیمارستان زنان... فقط یک نفر... در بیمارستان شفا از مجروحین دیروز ۱۰ نفر به این بیمارستان شفا مراجعه نمودند... در بیمارستان پرفسور مخبر فرهمند... ۱۰ نفر از مجروحین را به این بیمارستان آوردند... در بیمارستان سینا... ۷۰ نفر زخمی و مصدوم به آنجا مراجعه کردند... در بیمارستان شیر و خورشید... ۲۵ نفر زخمی... در بیمارستان رازی... چند نفر بستری و دو نفر از آنها صبح امروز فوت نموده‌اند و بقیه پس از زخم‌بندی مرخص گردیدند. در گورستان، آخرین خبری که ظهر امروز منابع رسمی و پزشکان قانونی... راجع به تعداد مقتولین به خبرنگار ما دادند این بود که تا آن موقع ۱۱ جسد به مسگرآباد برده شده است.

**محرکین دستگیر شده‌اند** - از طرف اداره کار آگاهی اقدامات لازم برای دستگیری محرکین به عمل آمد و کسانی که در این تظاهرات مردم را اغوا می‌نمودند شبانه دستگیر و به اداره شهربانی فرستاده شده‌اند.

**فیلم‌هایی که از تظاهرات دیروز گرفته شده بود توقیف گردید** - به قراری که اطلاع یافته‌ایم امروز بامداد از طرف مأمورین شهربانی چند حلقه فیلمی که در جریان تظاهرات و زد و خورد دیروز به وسیله عکاسان و فیلم‌برداران کمپانی‌های فیلم‌برداری امریکا گرفته شده بود توقیف گردید.

**توقیف روزنامه به سوی آزادی** - دیشب از طرف مأمورین شهربانی از انتشار روزنامه به سوی آزادی جلوگیری به عمل آمد و خبر توقیف آن را صبح امروز به مدیران اعلام نمودند...

**سخنگوی دولت درباره حوادث دیروز چه می‌گوید** - درباره حوادث دیروز تهران سخنگوی دولت در جواب پرسش مخبرین داخلی و خارجی اظهار داشت که «بدون تردید عوامل شرکت سابق نفت در جریان زد و خورد دیروز توانستند عناصر افراطی را آلت مقاصد پلید خود قرار دهند و بهترین دلیل برای اثبات این مطلب این است که به قرار معلوم رادیو لندن دیروز صبح از حوادث خونین عصر تهران خبرهایی منتشر کرده به علاوه تبلیغات کمپانی نفت که مدت‌هاست در دنیا از هرج و مرج و آشوب ایران غوغائی به پا نموده و خوشبختانه در جبهه وحدت آهنین ملت ایران نتوانسته است کوچک‌ترین رخنه و خللی وارد آورد و دیروز که مستر هریمین نماینده رئیس جمهوری امریکا به تهران وارد شد می‌خواست نمونه‌ای از تبلیغات چند ماهه خود را به مرحله اجرا و آزمایش درآورده باشد...

**اعلامیه حکومت نظامی** - از ساعت پنج و نیم بعدازظهر دیروز عده‌ای به قصد اغتشاش و اختلال نظم عمومی دست به تظاهراتی زده‌اند... اخبار این حادثه به دولت رسید و بلافاصله دستور اقدامات جدی برای حفظ نظم و امنیت صادر گردیده است. به علاوه از ساعت ۲۴ (دوازده بعدازظهر دیشب) اعلام حکومت نظامی را در شهر و حومه تصویب نموده و مقررات منع اجتماعات و منع عبور و مرور در شهر و مواد دیگر قانون حکومت نظامی بلافاصله به موقع اجرا گذاشته شد.» (اطلاعات، دوشنبه

## «اعلامیه شماره ۱ فرمانداری نظامی تهران»

طبق تصمیم و تصویب نامه شماره ۱۹۳۷۱۴ مورخ ۳۰/۴/۲۳ هیأت وزیران و به موجب امریه شماره ۱۲۵۶۲ مورخه ۳۰/۴/۲۴ وزارت جنگ برای مدت یک هفته حکومت نظامی در شهر تهران و حومه برقرار می‌گردد و تمام مقررات قانونی حکومت نظامی از ساعت یک روز ۳۰/۴/۲۴ به موقع اجرا گذارده خواهد شد و در این که بنابر امر دولت به فرمانداری نظامی تهران و حومه منصوب گردیده ضمن اعلام حکومت نظامی از کلیه هم‌وطنان محترم انتظار دارد که از لحاظ تأمین آسایش عمومی اصول و مقررات قانون حکومت نظامی را کاملاً رعایت نموده و برای صیانت انتظامات عمومی با مأمورین انتظامی کمک و مساعدت فرمایند.»

**سرلشکر علوی مقدم**

**فرمانداری نظامی تهران و حومه»**

(اطلاعات، دوشنبه بیست و چهارم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۸، سال بیست و ششم)

## پیرامون وقایع ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰

**کابینه هو و جنجال**

**«مجلس شورای ملی**

**نطق و کنفرانس**

[عبدالقدیر] آزاد گفت: راجع به حوادث روز یکشنبه تیر می‌خواهم مختصری به عرض آقایان برسانم که وضع کشور فوق‌العاده مغشوش و هرج و مرج است و اگر آقایان نمایندگان علاج فوری ننمایند ممکن است اوضاع وخیم‌تر شود. من در چند روز قبل در نطق قبل از دستور خود گفتم که کابینه دکتر مصدق کابینه هو و جنجال است.

من این حرف را بدون مطالعه نزد من از سالیان دراز که من به طرز فکر و سلیقه آقای دکتر مصدق آشنائی دارم ایشان در کارهای مثبت عاجزند و در سیاست منفی و میتینگ و نطق و مقاله استادند و مهارت فوق‌العاده دارند، ایشان یک منقد بسیار خوب و عالی هستند ولی صد دینار از ایشان کار مثبت ساخته نیست.

از روزی که زمامدار شدند جنبه سیاست منفی ایشان قوی‌تر از مثبت ایشان در کارها بوده است و به جای اینکه نخست‌وزیرند و قادر به هر کار مثبت قانونی هستند و باید در صدد رفع مشکلات برآیند، میتینگ‌ها و مجالس نطق‌ها را تقویت می‌کنند، ولی ایشان غافل از این هستند که همه چیز انحصاری ایشان و رفقای ایشان نیست. همین کاری را که ایشان و رفقای ایشان می‌کنند ممکن است دیگران بهتر از ایشان بکنند.

وقتی که به مردم یاد دادید که پیشرفت امور و مقاصد مشروع و یا غیر مشروع با هو و جنجال و رجاله‌بازی و زنده باد و مرده باد انجام می‌یابد، مخالفین و رقبای ایشان هم با همان حربه مجهز

می‌شوند و ممکن است بهتر از ایشان حربه را به کار ببرند.

اگر آقایان به چند ماه پیش مراجعه کنند می‌بینند قبل از اینکه میتینگ و نمایش‌ها از طرف رفقای آقای دکتر مصدق در تهران و بعضی نقاط دیگر شروع شود توده‌ای‌ها قدرت تظاهر نداشتند و میتینگ و نمایشی از طرف آن‌ها داده نمی‌شد. وقتی که مکی، بقائی و شمس قنات‌آبادی همه روزه در تهران و نقاط خارج بنای میتینگ و کنفرانس را گذاشتند توده‌ای‌ها هم به میدان آمدند و همانند آنها هر روز به شکلی تظاهر کرده و به اسمی در خیابان‌های تهران و سایر شهرستان‌ها نمایش و میتینگ دادند.

آقایان وقتی که امور کشور از موازین عقل و منطق خارج شود، وقتی که جریان کار به دست یک عده رجاله و اشخاص غیرمسئول بیفتد و در عقبه ترور و تهدید یک عده لوطی بخواهند مملکت را بچاپند، یک عده دیگر هم پیدا شده، با همان حربه وارد میدان می‌شوند و گاهی هم می‌شود که بهتر رل خود را بازی می‌کنند.

تقریباً سه ماه است که کشور ایران تبدیل به میدان نطق و کنفرانس شده همه روزه مردم را از کار بی‌کار کرده احساسات عامه را تهییج می‌کنند و از این تهییج توده‌ای‌ها بهتر استفاده کرده‌اند تا آقای دکتر مصدق و رفقای ایشان.

در روز جمعه ۱۴ تیرماه [۱۳۳۰] حزب توده با یک عده دوچرخه‌سوار در شهر نمایش داد تا اول خیابان شاه‌آباد، و هیچ حادثه رخ نداد به خیابان شاه‌آباد که رسیدند از حزب زحمتکشان دکتر بقائی یک عده‌ای بیرون آمده به آنها حمله کرده و چند نفر مجروح شدند.

در نمایشی که روز یکشنبه [۲۳ تیرماه ۱۳۳۰] دادند، در السنه و افواه افتاده که حزب توده نمایش خواهد داد احتمال دارد چندین قتل به وقوع پیوندد، این صحبت چند روز قبل از نمایش میان مردم شایع بود، دولت چرا وقوع حادثه را پیش‌بینی نکرد؟

دولت چرا احتیاط لازم را به عمل نیاورد، ظاهراً معلوم نیست، ولی در باطن امر آنچه مسلم است اینست که دستگاه دولتی به این جریانات کمک کرده است. نمایش دهندگان از خیابان شاه‌آباد بدون هیچ حادثه‌ای منظم آمدند وقتی که به اوایل شاه‌آباد رسیدند ابتدا بلندگوی حزب ایران فریاد مرده باد حزب توده، بلافاصله بلندگوی حزب دکتر بقائی فریاد مرده باد حزب توده مثل اینکه با هم تباری داشتند پس از فریاد این حرف از حزب ایران ۱۰، ۱۲ نفر و از حزب زحمتکشان در حدود ۲۰۰ نفر با **کارد و چاقو به اینها حمله کردند.** (کشاورز صدر: خیر آقایان آنجاسی نبود)

آنها هم به اینها حمله کردند چون حزب زحمتکشان و حزب ایران کم بودند فرار کردند بعد جنگ آنها با پلیس آغاز شد و عملیات حزب ایران و حزب زحمتکشان نشان می‌داد که مأمور بودند آتش را روشن کنند و مأموریت خودشان را هم خوب انجام دادند.

در اینجا دولت مسئول است جریان عمل روشن می‌کند که عمال دولت هم بی‌میل نبودند یک

چنین نمایشی داده شود زیرا اگر دولت می‌خواست به وسیله همان تانک و سربازی که بعد از وقوع حادثه به میدان آورده، قبلاً می‌توانست از آمدن آنها به خیابان‌ها جلوگیری کند و نگذارد از محل خود خارج شوند. دکتر مصدق رفته زیر پتو و لحاف دراز کشیده، مقدرات مملکت را به عمال انگلیس سپرده و آنها تحت لوای میتینگ و کنفرانس و اعمال دیگر، آزاد گذاشته در عین حال می‌گوید من می‌خواهم نفت را از انگلیسی‌ها بگیرم.

من مسئولیت تمام این حوادث و کشتارها را بر عهده دولت می‌دانم و دولت را مقصر و مسئول معرفی می‌کنم و از مجلس خواستارم فوراً تکلیف دولت را معلوم کند.

متهمین حادثه یکشنبه را تعیین و به مجازات برساند و یقین داشته باشند اگر این دولت چندی دیگر بماند نه آن که نفت را نمی‌تواند از انگلیسی‌ها بگیرد بلکه کشور را هم در چنگال انقلاب خواهد انداخت و بزرگ‌ترین مصیبت را به مردم وارد خواهد ساخت.

تعجب من اینست آقای دکتر مصدق که همیشه با حکومت نظامی مخالفت می‌کرد، با توقیف روزنامه‌ها بدون محاکمه عصبانیت نشان می‌دهد، آقای دکتر که برای کشته شدن مردم به دست نظامی و پلیس گریه و زاری می‌کرد، چطور شده حالا که خودشان نخست‌وزیرند زن و مرد را به آتش مسلسل می‌بندند، حکومت نظامی اعلام می‌کنند و روزنامه‌ها را ۱۰ تا ۲۰ بدون محاکمه توقیف می‌نمایند؟

گویا آقای دکتر این کارهای زشت را برای دیگران بد می‌دانند و برای خودشان خوب. (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و پنجم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۹، سال بیست و ششم)

#### «تاکنون عده‌ای بازداشت شده‌اند»

تاکنون عده‌ای از افراد مختلف به عنوان تحریک و دخالت در واقعه یکشنبه ۲۳ تیر از طرف مأمورین آگاهی و کارآگاهی شهربانی کل کشور تحت تعقیب و مورد بازجوئی قرار گرفته‌اند شهربانی کل کشور از افشای اسامی آنان به علت آن که بازجوئی به مرحله نهائی نرسیده و جرمشان مشخص نشده است خودداری نمود و به قرار اطلاع از طرف فرمانداری نظامی در ظرف دیروز و امروز افرادی که مورد سوءظن بوده‌اند تحت بازجوئی قرار گرفته‌اند که در صورتی که جرمشان تحقق یافت در دادگاه‌های مربوطه تحت محاکمه قرار گیرند. رقم حقیقی تعداد بازداشت شدگان مسلم نیست ولی به قراری که شایع است تعداد آنان از ۵۰ نفر متجاوز است. (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و پنجم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۹، سال بیست و ششم)

#### «مقتولین، مجروحین و بازداشت شدگان»

به قرار اطلاعی که مخبر ما امروز از مقامات رسمی به دست آورده است تعداد صحیح مقتولین

واقعه یکشنبه تا به حال ۱۳ نفر می‌باشند که یکی از آنها از افراد پلیس است. درباره تعداد مجروحین هنوز آمار قطعی در دست نیست ولی ۴ نفر از ۲۳ نفری که دیروز در بیمارستان سینا بستری بودند تا امروز مرخص شده‌اند و از ۱۹ نفر بقیه وضع دو نفر که گلوله به حدود شکم آنها اصابت کرده است خطرناک می‌باشند...

طبق خبری که شهربانی به مخبر ما داد ۸۸ نفر تا امروز بازداشت بودند که از این عده ۶۲ نفرشان به علت اخلاف نظم عمومی در روز یکشنبه تحت تعقیب واقع شده بودند. ولی پس از بازجویی و رسیدگی به پرونده‌های آنها از طرف دادیاران دادسرای تهران و بازپرس مخصوص دادسرا: ۱۲ نفر از تظاهرکنندگان که مدرکی بر علیه آنان در دست نبود به قید التزام آزاد شدند و بقیه با معرفی کفیل و تأدیه وجه ضمانت آزاد گردیدند.

**مجروحی که دیروز فوت کرد -** به قرار اطلاع یکی از مجروحین واقعه یکشنبه به نام معرفت فرزند نعمت‌الله دیروز صبح در منزل خود واقع در صفی‌علیشاه فوت کرد. او از منزلش برای خرید هندوانه به خیابان آمده و داخل جمعیت شده بود و در اثر ضربات چوب مقتول گردید. (اطلاعات، چهارشنبه بیست و ششم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۷۰، سال بیست و ششم)

### پیرامون وقایع ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰ «من دخالت نمی‌کنم»

#### «مجلس شورای ملی

#### ساعت ده و نیم امروز اکثریت حاصل شد

نخست‌وزیر ساعت ۹ و نیم به مجلس آمد و در میان سکوت و کلا نطق خود را ایراد کرد...

**نطق نخست‌وزیر...** به شاهنشاه عرض کردم من رئیس شهربانی را قبول نمی‌کنم تا خودتان تعیین بفرمائید. روی این اصل چند روز بعد آقای سرلشکر زاهدی آمدند و گفتند اعلیحضرت همایونی می‌فرمایند سرلشکر بقائی چطور است؟ من عرض کردم در این امر دخالت نمی‌کنم هر کسی را خودشان صلاح می‌دانند تعیین بفرمایند. بعد از این آقای سرلشکر بقائی رفت شهربانی و تصدیق‌نامه‌ای که سی سال پیش بنده در آذربایجان به ایشان داده بودم بیرون آورده و آن را برای من فرستادند و گفتند همان کسی هست که مورد اطمینان خود شما هم هست و شما به او تصدیق‌نامه داده‌اید. من بعد به آقای سرلشکر زاهدی گفتم آقای سرلشکر بقائی بسیار آدم مال‌اندیشی هستند که سی سال پیش چنین تصدیق‌نامه‌ای از من گرفته‌اند. ایشان رفتند در شهربانی و مشغول کار شدند.

همه می‌دانند که در روز اول ماه مه عده‌ای از عمال بعضی دستجات سیاسی نگران بودند و هم‌چنین در روزی که عده‌ای با دوچرخه رژه دادند باز این نگرانی حاصل بود. من به تمام مأمورین گفتم که شما می‌بایست به قدر کافی قوه داشته باشید. شما نمی‌بایست شلیک کنید مگر وقتی که

لازم باشد. آن هم با اجازه، البته مأمور جز، حق ندارد شلیک کند...

دستور دادم شلیک نباید بشود مگر با اجازه رئیس شهربانی و خود من. البته من در شهر بودم و با وسایل بلندگو و تلفن آقای رئیس شهربانی با من مربوط بود و می توانست در صورت لزوم کسب دستور کند و شلیک کند و اگر لازم بود اشخاص را به جای خود بنشانند. در روز ۲۳ تیرماه که آقای سرلشکر بقایی رئیس شهربانی بود.

از نظر اینکه ذهن اعلیحضرت را مشوب نکنند، من در کار شهربانی به هیچ وجه دخالتی نکردم و دیدیم که وقایع ۲۳ تیر در این شهر به میان آمد و اکنون که گزارش هیأت تفتیشیه رسید، گفته شده که مأمورین شهربانی عده زیادی را مقتول کرده اند و عده ای از مأمورین شهربانی در پست خود نبوده اند.

سرلشکر بقایی در خانه خود نشسته بود و من صراحتاً می گویم تا این دولت سر کار هست اشخاصی را که برخلاف مقررات در روز ۲۳ تیر ماه به اشخاص بی گناه شلیک کرده اند مجازات خواهد کرد و اگر دولت موفق نشود که این اشخاص بی پرnsیب را که به قول خودشان دستورات عمل هم به طور سابقه داشته اند، مجازات کند دیگر در این مملکت هیچ کس قادر نیست نظامات را برقرار کند. دولت باید همیشه جنبه عدل را رعایت کند، دولت نباید نگاه کند که فلان دسته موافق دولت است و فلان دسته مخالف دولت، فقط عدالت را باید نگاه کند و تا عدالت را مستقر نکند دیگر دولت مفهومی ندارد و هرج و مرج در مملکت ایجاد می شود.» (اطلاعات، یکشنبه هفدهم شهریور ۱۳۳۰، شماره ۷۶۱۳، سال بیست و ششم)

### «متن نامه آقای سرلشکر بقایی به آقای دکتر مصدق»

تهران به تاریخ ۱۳۳۰/۴/۲۹ جناب آقای نخست وزیر

مرقومه شماره ۱۰۰۰۷ مورخ ۳۰/۴/۲۷ مینی بر تغییر این جانب از شغل ریاست شهربانی عز وصول بخشید. چون مرقوم فرموده بودند این جانب نتوانسته ام وظائف خود را انجام بدهم برای روشن شدن ذهن آن جناب و مردم بی غرض و دفاع از حیثیت سربازی که با سال ها فداکاری تحصیل گردیده است توضیح می دهم.

اگر منظور از عدم انجام وظیفه مربوط به واقعه اسفناک ۲۳ تیر ماه است که قطعاً مستحضر هستند فقط سه روز قبل از واقعه مزبور به ریاست شهربانی منصوب شدم و چون میتینگ روز ۲۳ مسبوق به سابقه بود در این خصوص دستورهای لازم از طرف جناب آقای وزیر کشور که سمت ریاست شهربانی را نیز قبل از این جانب داشتند داده شده بود، و هنگام واقعه نیز خودشان به شهربانی تشریف آورده و به تکمیل دستورهای مربوطه می پرداختند و پرونده متصدیان امر حاکی بر اقدام و پیش بینی های لازم می باشد و اگر از اعمال این جانب پس از واقعه مزبور عدم رضایتی برای



آن جناب حاصل گردیده است بر حسب ضرورت به عرض جناب آقای دکتر فاطمی معاون نخست‌وزیری که از طرف آن مقام ابلاغ می‌نمودند در توقیف جرائد و اشخاص برخلاف مقررات بود این جانب معذور از انجام آن بودم و اگر هم فرض شود در وضع خاصی که آن جناب قرار گرفته‌اند برای رد اعتراضات نمایندگان محترم مجلسین و مردم اقدامات و عکس‌العمل‌هایی برای تسکین اذهان عامه ایجاب می‌نماید که منجر به از بین بردن و یا فداکاری‌هایی باشد از لحاظ معمول به جریانات سیاسی که در غالب کشورها متداول است پسندیده و مقبول خواهد بود لکن مشروط به آن که به هدف مقدس نائل شوید نه آن که با حیثیت سربازی این جانب بدون رعایت مقررات اداری اقدام به عمل بفرمائید که نه تنها اینجانب بلکه جامعه با حال تعجب انزجار خودشان را در گوشه و کنار ابراز دارند.

زیرا مردم با هوش ایران نسبت به این قبیل پیش‌آمدها با دقت لازم قضاوت‌های صحیح می‌نمایند و فقط تأسف در اینجاست در لحظاتی که آن جناب با تلاش‌های مختلف برای تشدید وجهه ملی مشغول اقدام هستید بروز این گونه دستورات اگر برای این جانب فرضاً قابل تحمل باشد یقین دارند عناصر مفسده‌جو برای ایجاد اخلال و توسعه شکاف بین مردم از این واقعه و نظایر آن حداکثر استفاده را می‌نمایند.

بنابراین فعلاً در قبال تمام تظاهراتی که به وسیله جراید و رادیو به زبان‌های مختلف و لطمه و تهمت‌های ناروایی که به اتکاء قدرت آن مقام شامخ اعمال نموده‌اند از نظر مصالح و علاقه ملی و ارتشی خود بهتر از این اقدامی نداشته فقط اکتفا به درج این نامه در جراید کشور نموده و قضاوت جریان امر را به افکار و اذهان هم‌میهنان عزیز که بهترین مشوق این جانب در خدمت‌گزاری است واگذار می‌نماید.

**سر لشکر بقائی**

(اطلاعات، یکشنبه سی‌ام تیرماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۷۳، سال بیست و ششم)

### «اعلامیه فرمانداری نظامی تهران»

پیرو اعلامیه شماره یک سابق به استحضار ساکنین محترم تهران و حومه می‌رساند که مقررات حکومت نظامی در ساعت ۱ صبح دوشنبه ۳۱ تیرماه خاتمه می‌باید. فرمانداری نظامی خود را موظف می‌داند از تشریک مساعی و همکاری صمیمانه هموطنان عزیز با مأمورین انتظامی که با نهایت متانت مقررات فرمانداری نظامی را مراعات فرموده سپاس‌گزاری نماید. یقین است با توجهی که اهالی محترم به موقعیت حساس کشور دارند از ادامه این رویه خودداری نفرموده بدین طریق علاقه قلبی خود را نسبت به کشور اثبات خواهند فرمود.

**فرماندار نظامی تهران و حومه**

**سر لشکر علوی مقدم**

(اطلاعات، یکشنبه سی‌ام تیرماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۷۳، سال بیست و ششم)

### «دستور نخست‌وزیر درباره سرلشکر بقایی»

این دستور از طرف آقای نخست‌وزیر امروز به وزارت جنگ صادر شده است: «چون آقای سرلشکر بقائی رئیس سابق شهربانی مسئول حفظ انتظامات شهر تهران بود و به علت عدم مراقبت مشارالیه وقایع ناگوار و اسف‌آور بیست و سوم تیرماه به وقوع پیوسته دستور فرمائید مشارالیه فوراً دادگاه نظامی تشکیل و ترتیب محاکمه علنی ایشان داده شود. **نخست‌وزیر محمد مصدق**» (اطلاعات، یکشنبه سی‌ام تیرماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۷۳، سال بیست و ششم)

### «امروز صبح خانواده مقتولین و مجروحین حادثه ۲۳ تیر

#### در مقابل بهارستان اجتماع نمودند

ساعت ۹ بامداد امروز عده‌ای از بانوان و دوشیزگان و جوانان و کارگرانی که اقوام و خویشاوندشان در واقعه خونین ۲۳ تیرماه مقتول و یا مصدوم و یا زندانی شده بودند در جلو مجلس گرد آمده و تظاهراتی درباره آزادی محبوسین و مجروحین و مجازات محرکین و مسببین واقعه ۲۳ تیرماه به عمل آوردند و در حالی که شعارهایی در دست داشتند در جلو درب مجلس اجتماع نمودند. فوراً از طرف مأمورین انتظامی اقدامات احتمالی برای بروز وقایع غیرمترقبه به عمل آمد و دو کامیون حامل افراد نظامی در جلوی در مسجد سپهسالار استقرار یافت و بیست تانک و عده‌ای سرباز به شهر آمد و در اکثر خیابان‌های شمالی شهر در حرکت بود و تانک‌ها پس از رژه از جلوی در بهارستان به همین منوال به مقر خود بازگشتند...  
مقارن ساعت ۱۲ متظاهرين از جلوی درب مجلس متفرق شدند.» (اطلاعات، سه‌شنبه اول مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۷۵، سال بیست و ششم)

### «یکی دیگر از مجروحین واقعه ۲۳ تیر فوت کرد»

امروز صبح یکی دیگر از مجروحین که در زد و خورد روز ۲۳ تیر گلوله‌ای به شکمش اصابت کرده بود در بیمارستان سینا درگذشت.» (اطلاعات، سه‌شنبه اول مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۷۵، سال بیست و ششم)

### «رئیس دیوان کیفر از رسیدگی به حوادث ۲۳ تیر خودداری نمود»

آقای معقول رئیس دیوان کل کیفر که از طرف وزارت دادگستری مأمور رسیدگی به واقعه ۲۳ تیر شده بود به قرار اطلاع به واسطه کارهای زیادی که دارند با اینکه دیروز در شهربانی حضور یافته و مقدمات رسیدگی را فراهم نموده بودند از قبول این مأموریت معذرت خواسته‌اند.» (اطلاعات، یکشنبه ششم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۷۹، سال بیست و ششم)

## «مجلس سنا»

## در نطق‌های قبل از دستور

## واقعه بیست و سوم تیر مورد مذاکره قرار گرفت...

صدها کشته و زخمی - آقای کمال هدایت اظهار کرد: بنده در نظر داشتیم روز شنبه که آخرین جلسه دوره ما بود و تعطیل را شروع می‌کردیم عرایضی بکنم و چون امروز اطلاع دادند که جلسه خواهد بود لذا تصمیم گرفتم مطالب خود را امروز عرض کنم. آقایان مستحضر هستند که هر کس در هر حرفه و کاری که هست آخر سال بیلان عملیات خودش را نظر می‌اندازد تا ببیند در عرض سال چه کرده است، من می‌خواهم یک نظر اجمالی به بیلان کار خودمان بیندازیم تا ببینیم در این یک سال چه کرده‌ایم، در این یک سال من خیال می‌کنم بیش از هر یک از پارلمان‌های دنیا حرف زده‌ایم و مشاعره کرده‌ایم.

دو سه مرتبه من گفتم در موقعی که جلسات سنا تشکیل می‌شود و نطق قبل از دستور ایراد می‌گردد این نطق‌ها برای مملکت خیلی مفید است. ولی با جدائی محسوسی که بین پارلمان و دولت‌ها بوده است و هنوز هم متأسفانه هست البته نطق‌های قبل از دستور و تذکرات ما مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

روز ۲۳ تیر در این میدان بهارستان ۱۰۰ نفر کشته و ۵۰۰ نفر زخمی شدند و اشخاصی اکنون در این شهر هستند که نمی‌دانند کشته شدگان آنها کجا دفن شده‌اند و یک چنین امر خطیری در هر کجای دنیا اتفاق افتاده بود سراسر آن مملکت یک پارچه آتش می‌گرفت و انقلاب سراسر مملکت را می‌گرفت ولی در اینجا دولت ما همین طور ساکت نشسته و نگاه می‌کند.

در موقعی که مجلس اول به توپ بستند من در همین جا بودم و به قدر ۲۳ تیر آن روز آدم کشته نشد. آقای صادق در آن روز آنجا بودند و دیدند آن روزی که لیاخوف مجلس را به توپ بست به اندازه بیست و سوم تیر آدم کشته نشد.

سکوت دولت ممکن است به طوری به ضرر و زیان مملکت تمام شود که تا کسانی که به سکوت گذرانیده‌اند روزی به محاکمه دعوت شوند.

چطور می‌شود که در شهر تهران عده‌ای را قتل عام کنند ولی کسی حرف نزند. من به نام اهالی تهران حرف خود را می‌زنم و می‌گویم که دولت غفلت کرده است با این که معتقدم مصدق السلطنه در عمر خود به این مملکت خدمت کرده ولی به طور صراحت می‌گویم که اطرافیان او به او خیانت کرده‌اند.

بروید و به این امر رسیدگی کنید و بدانید این حرفی را که من امروز می‌زنم در آینده انعکاس خواهد داشت.

برادران و خواهران من کشته شده‌اند و در این شهری که ۴۰۰ سال است اجداد من به خاک

رفته‌اند چطور می‌شود من این وقایع را ببینم ولی این حرف‌ها را نزنم همین طور ساکت باشم. اما قسمت دیگر اینست که مطالبی را که ما مخصوصاً در عرض یک سال گفته‌ایم دولت باکمال خونسردی تلقی کرده است...» (چهارشنبه نهم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۸۱، سال بیست و ششم)

### «حادثه ۲۳ تیر تهران در بجنورد تجدید شده»

چند روز قبل میتینگی در شهرستان بجنورد از طرف جمعیت هواداران صلح در میدان باغ (بش قارداش) برپا می‌گردد در ضمن جریان میتینگ عده‌ای از اهالی شهر خصوصاً افراد ایل شادلو به مخالفت برخاسته و تظاهراتی علیه میتینگ دهندگان می‌نمایند و در نتیجه زد و خورد شدید بین دو دسته واقع می‌گردد که در نتیجه چندین نفر زخمی و مجروح می‌گردند ولی با مراقبت مأمورین انتظامی زد و خورد خاتمه یافته و آرامش برقرار می‌گردد لیکن در تعقیب جریان زد و خورد آن روز امروز صبح جمع کثیری از اهالی بجنورد در تلگرافخانه متحصن گردیدند و نمایندگان خراسان را برای گزارش جریان و مخابره تلگراف حضوری به تلگرافخانه دعوت نمودند...» (اطلاعات، چهارشنبه بیست و سوم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۹۲، سال بیست و ششم)

### «متن گزارش کمیسیون منتخبه مجلس سنا درباره حادثه ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰»

**مقام معظم ریاست مجلس سنا - بر حسب دستور مجلس سنا امضاء کنندگان ذیل روز دوشنبه ۲۴ تیرماه در مجلس در کمیسیون متشکله از آقایان ملک‌مدنی، ذوالفقاری، حائری‌زاده و نریمان، نمایندگان مجلس شورای ملی و دو نفر از آقایان وزراء آقای سنجابی و آقای امیرعلائی برای رسیدگی به واقعه ۲۳ تیر حاضر شده آقایان تیمسار سرلشکر بقائی رئیس کل شهربانی و سرتیپ همایون فر رئیس انتظامات، اقدامات و عملیات شهربانی و دولت و وزیر کشور را طبق اوراق و محتویات پرونده توضیح دادند. توضیحات رئیس انتظامات بر طبق اطلاعاتی که به شهربانی رسیده بود روز ۱۱ تیر شهربانی کل کشور به مقامات نخست‌وزیری و وزیر کشور گزارش داده که در خانه صلح تصمیم گرفته‌اند میتینگی در ۲۳ تیر بدهند که ممکن است زد و خوردی واقع شود.**

آقای دکتر مصدق فرموده‌اند که گزارشات شهربانی را نزد من نیاورند، عصبانی می‌شوند، بدهند وزیر کشور. آقای وزیر کشور به شهربانی شفاهاً ابلاغ می‌نماید که بر حسب امر نخست‌وزیر از میتینگ و تظاهرات نباید جلوگیری شود.

شهربانی در ۱۳ و ۱۵ و ۱۸ تیر مجدداً گزارش می‌دهد که طبق تصمیم کمیته خانه صلح که اعضاء حزب منحلّه توده هستند، پانصد نفر با اسلحه گرم و پنج شش هزار نفر با اسلحه سرد (نوع اسلحه را هم توضیح می‌دهد با چوب سفید کوتاه که قطعه آهنی در رأس چوب نصب شده و مشت‌های آهنی بوکس و گلوله‌های آهنی و کارد) حاضر کرده‌اند و پانصد نفر با اسلحه گرم در دو طرف جمعیت برای

حمله و دفاع حرکت خواهند کرد و ممکن است به واسطه مضاربه دوچرخه‌سوارهای چپی‌ها با طرفداران آقای کاشانی و احزاب دست راستی زد و خوردی پیش آید تکلیف چیست؟ وزیر کشور دستور داده است که جلوگیری نکنند. بعداً نیز سه مرتبه این اخبار تأیید می‌شود و بالاخره روز ۲۰ تیر سرلشکر بقائی را وزیر کشور به شهربانی معرفی می‌نماید و ایشان نیز خود را به ولایات و ادارات تابعه معرفی می‌نماید ولی به حضور اعلیحضرت همایونی و به نخست‌وزیری معرفی نمی‌شوند.

روز شنبه ۲۲ تیر بر طبق تقاضای رئیس انتظامات جلسه‌ای از نماینده ستاد و ژاندارمری در شهربانی تشکیل و در این موضوع مطالعه می‌شود و مخصوصاً می‌گویند به احزاب دست راستی امر شود با این آقایان تماس نگیرند.

سرلشکر بقائی اظهار می‌دارد من احزاب را نمی‌شناسم و به وظایف شهربانی هم هنوز آشنا نیستم. طبق دستور خودشان، احزاب را خود آقای وزیر کشور اقدام می‌نمایند. و چون من به امور شهربانی هنوز بینا نیستم تیمسار سرتیپ همایون فرطی وظایفی که دارید عمل کنید. اگر با من کاری داشتید مراجعه نمایند و الا دستورات همان است که جناب آقای وزیر کشور داده‌اند. علی‌هذا این کمیسیون عین نقشه ۷ خرداد را با اضافه دو گروهان در نظر گرفته که به موقع عمل بگذارد.

روز شنبه صبح آقای وزیر کشور، علی‌زاده رئیس یک دسته از اشخاص مسلح احزاب را در دفتر وزارت کشور پذیرفته و به او دستوراتی داده‌اند.

یک بلندگو هم از طرف یکی از احزاب دست راستی در خیابان شاه‌آباد بوده است که مرده باد توده‌ای‌ها می‌گفته و طبق استنطاق آقای روحی از یکی از مجروحین که مشارالیه اظهار داشته بلندگویشان را با سنگ از صدا انداختیم و معلوم است که این گفتگو متعلق به احزاب دست راستی بوده اما دویست نفری که موجب شروع نزاع شده‌اند شهربانی تعمداً تا کنون صورت نمی‌دهد ولی آنچه از خارج استنباط و استعلام شده است از زحمتکشان و حزب ایران و شاید چند نفر از جبهه کار بوده‌اند که استنطاقات اداره آگاهی مؤید این نظر است در هر حال پس از زد و خورد و قتل و جرح که حمله از طرف طرفداران صلح شروع شده است.

دولت و وزارت کشور مسئول این پیش‌آمد است زیرا پس از وصول گزارش شهربانی پانصد نفر با اسلحه گرم برای این میتینگ حاضر کرده‌اند، وظیفه دولت بالاخص وظیفه وزیر کشور این بوده که از این میتینگ جلوگیری نماید یا اقلأً پانصد نفر مسلح به اسلحه گرم را دستگیر و معلوم نماید این اشخاص را کی مسلح کرده و بدون جواز، اسلحه از کجا به آنها رسیده و طبق قانون اشخاص را تعقیب نماید.

ولی متأسفانه دولت و وزیر کشور فقط و فقط به اتکاء آزاد بودن میتینگ هیچ اقدامی نکرده است

بدیهی است که دادن میتینگ مستلزم پانصد نفر مسلح با اسلحه گرم و پنج شش هزار نفر با اسلحه سرد نبوده است.

وزیر کشور وظیفه‌دار بوده که واقعه را قبل از وقوع پیش‌بینی کرده و دستور بدهد که اشخاص مسلح هر حزب و جمعیتی را جلب و عمق قضا یا راکشف نماید و در خاتمه اگر چه شهربانی کل هنوز نام ۲۰۰ نفر که موجب این نزاع شده‌اند معرفی نمی‌کند ولی با تماس و دستورات وزیر کشور با احزاب بیش تر قصور و تقصیر ایشان را مدلل می‌دارد. (به استنطاقات متهمین در آگاهی مراجعه شود). به علاوه چند روز قبل از واقعه چند کمیسر را تغییر داده و افسرهای سابق ارتش را به جای کلانترهای سابق منصوب نموده‌اند که از آن جمله است فرخوندی [فرخندی] کلانتر ۲ و عبدی کلانتر ۳ که فرخندی درهای کلانتری را بسته و بعد از بام دفاع نمود در حالی که باید در محل زد و خورد حضور داشته جلوگیری کرده باشد و عبدی جلو بانک ملی ایستاده و به نام حفظ بانک وظایف خود را انجام نداده است.

این افسرها چند روز قبل از تعیین سرلشکر بقائی در قسمت‌های دیگر منتقل شده و احکام آنها به امضاء آقای وزیر کشور است و نیز سرتیپ سیاسی را از حفظ انتظامات معزول نموده و حکم انتقال او را به خانه‌اش می‌فرستند، در موقعی که او همان ساعت فوت کرده است و کسانی که به اوضاع داخلی شهربانی مطلع هستند می‌دانند که اگر سرتیپ سیاسی که فی‌السابق در سر شغل خود بود واقعه واقع نمی‌شد و وزیر کشور متعمداً این شخص را معزول کرده است که نقشه صد درصد عملی شود.

در این واقعه اداره شهربانی کل به وظیفه خود عمل نموده به این معنی که تمام جریان و جزئیات را از ده روز قبل از وقوع کشف و به دولت اطلاع داده ولی دولت تصمیم اتخاذ ننموده و در موقع زد و خورد نیز تا وقتی که طرفداران صلح که مسلح بوده‌اند افسران را با گلوله مجروح و حتی اسلحه بعضی‌ها را گرفته‌اند معامله به مثل نکرده و حتی یک افسر را که با اسلحه سرد به سرش زده‌اند و بیهوش شده اسلحه کمری او را جبهه کار از چپ‌ها گرفته و به شهربانی تحویل داده‌اند.

علیهذا در این واقعه تقصیر متوجه شهربانی و سرلشکر بقائی نیست زیرا سرلشکر بقائی منحصراً از صبح دوشنبه در شهربانی وارد کار شده است ولی تمام اوامر و دستورات از طرف وزیر کشور صادر می‌شده است و حتی سرلشکر بقائی اظهار داشته است من چون وارد وظایف عمومی شهربانی نیستم و جزئیات را نمی‌دانم رئیس انتظامات مسئول و باید طبق دستور آقای وزیر کشور عمل نمایند با مراتب معروضه فوق مشارالیه نیز در این واقعه مرتکب قصور و تقصیری نشده است.

**سیدمهدی فرخ، روحی،**

**عبدالمهدی طباطبائی و سپهبد امیراحمدی»**

(اطلاعات، شنبه بیست و ششم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۹۴، سال بیست و ششم)

### «گزارش هیأت بازرسی به حادثه ۲۳ تیر

آخر وقت امروز در پاکتی لاک و مهر شده تسلیم وزارت دادگستری گردید. مطابق این گزارش در حادثه مزبور ۱۹ نفر مقتول و ۱۴۹ نفر مجروح گردیده‌اند

به طوری که خوانندگان گرامی استحضار دارید. پس از حادثه ۲۳ تیر هیأتی مرکب از آقایان شهشهانی مدیر کل ثبت و باقر وکیلی معاون دیوان کیفر و شمس‌الدین عالمی دادیار دادرسی استان یک و دو، مأمور رسیدگی به جریان حادثه و تعیین مسببین آن گردید.

این هیأت از تاریخ پنج مرداد ماه سال جاری تا قبل از ظهر امروز هر روز از ساعت ۷ و نیم صبح تا ۸ بعدازظهر در اطاق کتابخانه اداره شهربانی تشکیل جلسه می‌دادند و مشغول تحقیق و بازجوئی از اشخاص مورد نظر از کارگر، پاسبان گرفته تا رئیس شهربانی و وزیر کشور وقت بودند تا سر انجام پس از ۲۷ روز تحقیق و مطالعه در آخرین ساعت اداری امروز نتیجه مطالعات در پرونده بازجوئی حادثه ۲۳ تیر که اوراق آن بالغ بر هزار برگ می‌باشد گزارشی در پانزده یا شانزده ورق تهیه و در پاکتی لاک و مهر شده به آقای دکتر سمیعی کفیل وزارت دادگستری که ضمناً ریاست بازرسی کل کشور را نیز عهده‌دار هستند تسلیم گردید.

به قرار اطلاع در این گزارش مأمورین دولتی و دستجاتی که در ایجاد حادثه ۲۳ تیر دخیل بوده و مقصر می‌باشند با ذکر علل قصور و یا سوءنظر آنها تعیین و معرفی شده‌اند و هم‌چنین در این گزارش مجموع مقتولین در حادثه ۲۳ تیر با ذکر نام و نشان ۱۹ نفر می‌باشند. مطابق این گزارش در حادثه بیست و سه تیر ۷۳ نفر افرادی عادی و ۷۶ نفر پاسبان مأمور شهربانی مجروح و مضروب گردیده‌اند. در این گزارش ادعا شده که در حادثه مزبور مقتول مجهول‌الهویه و ناشناس وجود نداشته و اگر در بدو امر چند نفری ناشناس بوده‌اند در این گزارش نام و نشان آنها تحقیق و تعیین گردیده است. در آخرین ساعت خبرنگار اداره برای کسب اطلاعات بیش تری به اعضای هیأت بازرسی حادثه ۲۳ تیر مراجعه نمود.

آقای وکیلی اظهار داشت: ما یک گزارش جامع و کاملی تهیه نموده‌ایم که مستقیماً به آقای دکتر سمیعی کفیل وزارت دادگستری تسلیم خواهد شد و اگر قبل از مطالعه تصمیم به انتشار آن باشد بایستی وزارت دادگستری منتشر کند.» (اطلاعات، سه‌شنبه دوازدهم شهریور ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۰۹، سال بیست و ششم)

### «گزارش هیأت مأمور رسیدگی به حادثه ۲۳ تیر

هیأتی مرکب از آقایان شهشهانی مدیر کل ثبت و باقر وکیلی معاون دیوان کیفر و شمس‌الدین عالمی دادیار دادرسی استان یک و دو، به عنوان اعضای هیأت در تاریخ ۵ مرداد از طرف آقای هیئت وزیر دادگستری که ریاست بازرسی کل کشور را عهده‌دار بود مأمور رسیدگی به جریان حادثه

۲۳ تیر شد.

این هیأت از همان تاریخ شروع به کار کرد و تا دیروز مشغول رسیدگی و تحقیق بود به طوری که در شماره دیروز اطلاع دادیم هیأت مزبور نتیجه تحقیقات و مطالعات خود را طی گزارشی به آقای دکتر سمیعی کفیل وزارت دادگستری که ضمناً ریاست بازرسی کل کشور را نیز عهده می‌باشد تسلیم نمود که اینک متن آن به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد.

### ریاست معظم بازرسی کل کشور

بر حسب ابلاغ شماره ۳۵۹۰ - ۳۰/۵/۵ هیأت بازرسی کشور مأمور گردید درباره امور ذیل رسیدگی و نظریه خود را اعلام دارد.

۱) افسران شهربانی و مأمورین ذی‌ربط تا چه حد اطلاعات قبلی از کیفیت و قصد نمایش دهندگان داشته و چه تدابیر احتیاطی برای جلوگیری از حدوث فجایع محتمله و اختلال امنیت اتخاذ نموده و از لحاظ این وظیفه قصور یا تقصیری شده است یا نه.

۲) هنگام حدوث واقعه مأمورین شهربانی و وسائل ممکنه را بدون استعمال اسلحه برای حفظ نظم به کار برده‌اند و بالاخره ناچار از استعمال سلاح شده‌اند یا نه.

۳) مسببین حقیقی از کدام دسته جمعیت بوده‌اند.

در تاریخ ۳۰/۵/۵ بازرسی در اداره شهربانی حاضر و پرونده‌های مربوطه مطالعه گردید و از تاریخ ۳۰/۵/۸ متدریجاً پرونده‌ها و سوابق امر طبق فهرست زیر به نظر هیأت رسیده است.

۱- نامه شماره ۱۹۱۷۰ - ۱ - ۳۰/۵/۸ اداره کارآگاهی به ضمیمه رونوشت گزارشی حاکی از کلیه اطلاعات قبلی اداره کارآگاهی (از صفحه ۳ تا ۱۱).

۲- پرونده اداره کارآگاهی که به دادرسی ارتش ارسال شده و پس از ملاحظه هیأت از کلیه مدارک آن رونوشت تهیه و در پرونده بایگانی است از صفحه ۱۲ تا ۸۱.

۳- پرونده پلیس انتظامی از صفحه ۸۳ تا ۹۸ حاکی از اعلام اطلاعات قبلی شهربانی و تصمیمات متخذه برای جلوگیری وقایع احتمالی است.

۴- پرونده متمم پلیس انتظامی متضمن گزارش کلاتتری‌ها از صفحه ۹۸ تا ۱۳۷.

۵- پرونده اداره آگاهی که در اختیار باز پرس دادسرای تهران بود و اخیراً به دادرسی ارتش ارسال گردیده است خلاصه آن از صفحه ۱۳۸ تا ۱۵۴.

پس از بررسی و مذاقه پرونده‌های مزبور مبادرت به اخذ توضیحات و کسب اطلاع از اشخاص گردیده است.

۱) مأمورین اداره کارآگاهی که در محل وقوع حادثه حاضر و ناظر بوده‌اند.

۲) افسران و افراد پلیس انتظامی که در محل حادثه حضور داشته‌اند.

۳) تیمسار عظیمی فرمانده دژبانی مرکز و افسران و افراد نظامی که در مجلس متمرکز بوده و یا



بعداً وارد عمل شده‌اند.

۴) چون عده‌ای از آقایان سناتورها و نمایندگان مجلس شورای ملی مدتی از اشتغال هیأت بازرسی برای رسیدگی به واقعه ۲۳ تیر نیز تعیین شده بودند به منظور استفاده از اطلاعات آقایان مذکور نیز به وسیله هیأت بازرسی اقدامات قانونی معمول گردید.

۵) عده‌ای از مدیران و مخبرین جراید.

۶) کلیه افرادی که مستقیماً مراجعه و اطلاعات خود را در دسترس هیأت گذارده و یا به نحوی از انحاء کسب اطلاع از آنها لازم به نظر رسیده است.

در ضمن رسیدگی به پرونده‌های زیر نیز مورد بررسی قرار گرفته است

۱- پرونده میتینگ اول ماه مه سال ۱۹۵۱. [دهم اردیبهشت ۱۳۳۰]

۲- پرونده میتینگ هفتم خرداد ماه ۱۳۳۰.

۳- پرونده مزبور به منازعه هواداران صلح و ساکنین اطراف میدان امین‌السلطان.

۴- پرونده نزاع حسن عرب و افراد منتسب به هواداران صلح در تاریخ ۱۷ و ۲۱ تیر ماه ۱۳۳۰.

۵- قسمتی از پرونده مربوط به سرقت اسلحه و توزیع آن برای ایجاد اغتشاش که در دادرسی ارتش مورد رسیدگی و تعقیب می‌باشد.

۶- اوراق توقیف شده از خانه صلح که در مخزن اداره کل شهربانی موجود بود ملاحظه به اضافه تحقیقاتی از اشخاص ذی‌ربط در کارخانه‌های سیار و چیت‌سازی و بیمارستان شهربانی به عمل آمده است.

#### اطلاعات قبلی مأمورین شهربانی

۱) در تاریخ ۳۰/۴/۱ یکی از مأمورین کارآگاهی اطلاع می‌دهد که اعضاء منتسب به حزب توده و مدیران جراید منتسب به شرکت سابق نفت و افرادی از (جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت) و هواداران صلح جلسه تشکیل، که اسناد مکشوفه از شرکت نفت را مجعول قلمداد، و نمایندگان دادگاه بین‌المللی را به ایران برای رسیدگی بخواهند و به این منظور میتینگ سیاری برای ایجاد اغتشاش و خونریزی نیز ترتیب بدهند مسیر میتینگ میدان فردوسی، خیابان ناصرخسرو، خیابان بوذرجمهری، سیروس، سرچشمه، میدان بهارستان اعلام شده است، دستور تحقیق در اطراف گزارش به منظور تعیین تاریخ میتینگ صادر گردیده است.

۲) در ۳۰/۴/۱۶ تاریخ میتینگ مذکور روز یکشنبه ۳۰/۴/۲۳ و ساعت ۵ بعدازظهر اعلام شده است.

۳) اطلاعیه دیگری در تاریخ مزبور مبنی بر اینکه توده‌ای‌ها در صدد تهیه میتینگ بزرگ در روز ۳۰/۴/۲۳ در تهران می‌باشند از ناحیه ستاد ارتش واصل گردید. در ذیل این گزارش رئیس کارآگاهی نوشته اطلاع می‌رسد ممکن است عده‌ای از توده‌ای‌ها برای روز مزبور اسلحه همراه بردارند فوراً

مراتب را به اطلاع سرکلانتری برسانید که برای روز ۲۳ تیر مقدمات کار را فراهم کنند و به اشکال برنخورند.

۴) در تاریخ ۳۰/۴/۱۹ مأمورین گزارش می‌دهند که در ساعت ۲۱ روز ۳۰/۴/۱۸ جلسه ایالتی حزب منحل توده در منزل سپهری تشکیل و محمدعلی شریفی راجع به اهمیت میتینگ ۳۰/۴/۲۳ سخنرانی و اظهار داشته باید نسبت به حملات روز جمعه طرفداران دکتر مصدق و دکتر بقائی عکس‌العملی نشان داده و نسبت به امور مادی و مالی میتینگ تصمیماتی اتخاذ و ضمناً بنا شد که ۶۰۰ نفر از کارگران چیت‌سازی و سیمان به عنوان مأمورین انتظامات مسلح شده و در جلو و وسط و عقب جمعیت شرکت نمایند و علاوه ۲۰۰ نفر از کارگران راه‌آهن مجهز در پیاده‌رو بین تماشاچیان خواهند بود تا در موقع لازم به مأمورین انتظامی [میتینگ دهنده] کمک نمایند. ۳۰۰ نفر مأموریت دارند هر گاه زد و خوردی شروع شد به چاپخانه شاهد و [دفتر حزب] زحمتکشان و روزنامه سیاسی «کیه به کیه» حمله نمایند.

۵) گزارش ۳۰/۴/۱۹ حاکیست که چون در تظاهرات ۳۰/۴/۷ هواداران صلح‌آمیز جبهه ملی علیه آنان اقدام و مخالفت‌هایی نموده‌اند میتینگ دهندگان در صدند که در تظاهرات ۳۰/۴/۲۳ در هر محلی که از اعضای طرفداران جبهه مزبور کسانی را دیدند به هر وسیله که باشد زد و خوردی ایجاد و آنان را مضروب نمایند.

۶) در تاریخ ۳۰/۴/۱۶ گزارش رسیده که فدائیان اسلام و جمعیت مجاهدین در نظر دارند مبادرت به اختلال میتینگ ۲۳ تیر نمایند.

۷) گزارش ۳۰/۴/۲۰ دلالت دارد که ۲۶ هزار نشان برای جمعیت هواداران صلح تهیه شده و ۱۸۰ هزار تومان وجه برای این منظور تخصیص داده شده که در مرکز و شهرستان‌ها اعضای جمعیت به سینه خود در روز ۲۳ تیر نصب نمایند.

۸) گزارش ۳۰/۴/۲۰ حاکی است که در ساعت ۱۸ روز ۳۰/۴/۱۶ جلسه‌ای تشکیل و نامه‌ای به عنوان نخست‌وزیر تنظیم که آقایان مصطفی لنگرانی و پرتو علوی به نخست‌وزیر تسلیم نمایند.

۹) گزارش مورخ ۳۰/۴/۲۱ حاکی است که در منزل آقای صبحی جلسه تشکیل و مذاکراتی به عمل آمده است.

۱۰) ضمن نامه شماره ۴۶۲ - ۳۰/۴/۲۰ آقای نامور دبیر جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت اعلام نموده که روز ۲۳ تیر میتیگی داده خواهد شد و ممکن است مانند روز جمعه ۱۴ تیر مورد حمله واقع شوند.

۱۱) در تاریخ ۳۰/۴/۲۲ مأموری گزارش داده که دوچرخه‌سوارانی که روز یکشنبه در شهر گردش می‌کرده‌اند حسن عرب را غافل‌گیر نموده و او را مضروب نموده‌اند، عرب‌زاده (حسن عرب) ۳۰ نفر چاقوکش آماده کرده تا در میتینگ ۲۳ تیر انتقام‌جوئی نمایند.

- ۱۲) در روز ۳۰/۴/۲۲ اطلاع داده شده که ۵۰۰ نفر از افراد میتینگ دهندگان مسلح بوده و ۲۰۰ نفر از آنها مأمورند که چاپخانه شاه و [دفتر] حزب زحمتکشان را به هم بریزند.
- ۱۳) در روز ۳۰/۴/۲۲ گزارش رسیده عده‌ای فدائیان اسلام و جمعیت مجاهدین قصد داشته‌اند در میتینگ ۲۳ تیر جمعیت هواداران صلح اخلاص کنند.
- آقای آیةالله کاشانی دستور داده از اقدامی که ممکن است منجر به اختلال نظم و آرامش گردد خودداری شود.
- ۱۴) گزارش ۳۰/۴/۲۳ حاکی است که نمایش دهندگان در مقابل کلوب سابق حزب توده تابلو حزب را نسب خواهند نمود.
- ۱۵) در تاریخ ۲۳ تیر گزارش رسیده که حزب عدالت که تصمیم گرفته بود میتینگ را به هم بزند از این خیال منصرف شده و هیچ‌گونه تظاهری نخواهد کرد.
- مقامات و مأمورینی که اطلاعات مربوطه اصولاً به آنها اعلام می‌گردیده است**
- ۱- وزارت دربار شاهنشاهی.
  - ۲- نخست‌وزیری که بنابه اظهار رئیس اداره کارآگاهی و تحقیقاتی که به عمل آمد چند روز پس از تصدی جناب آقای دکتر مصدق طبق دستور معظم‌له مقرر گردیده به تسلیم گزارش به وزیر کشور اکتفا شود.
  - ۳- وزیر کشور.
  - ۴- رئیس اداره کل شهربانی.
- قسمتی از گزارش‌های مزبور که محتاج به اقدامات احتیاطی بود به پلیس انتظامی نیز اعلام می‌شده است و باید توجه داشت که در مقدمه کلیه میتینگ‌ها و دموونستراسیون‌ها نظائر این قبیل اطلاعات به شهربانی رسیده ولی حادثه‌ای رخ نداده است.
- تدابیر احتیاطی - قسمتی از اطلاعات فوق‌الذکر در تاریخ ۳۰/۴/۲۲ و قسمت دیگری در تاریخ ۳۰/۴/۲۳ به اداره سرکلانتری و پلیس انتظامی اعلام گردیده ولی قسمت مذکور (سرکلانتری) علی‌الرسم قبل از وصول اطلاعات مذکوره بر اساس تصمیمات احتیاطی میتینگ هفتم خرداد برنامه‌ای تنظیمی نمود که از ساعت ۱۴ روز ۳۰/۴/۲۳ به وقوع اجرا گذارده شده (برنامه مذکور متضمن چهارده ماده که حاکی از حدود وظائف مأمورین انتظامی بوده و رونوشت آن پیوست گزارش گردیده است) طبق تحقیقاتی که از تیمسار سرلشکر بقائی، تیمسار سرتیپ ایروا، تیمسار سرتیپ ارتا، تیمسار سرتیپ همایون‌فر، آقای معزی و آقای بهرامی به عمل آمده و اطلاعی که از رئیس رکن دو ستاد ارتش سرهنگ پاکروان رسیده در تاریخ ۳۰/۴/۲۲ کمیسیونی مرکب از اشخاص فوق‌الذکر و رئیس ژاندارمی در شهربانی تشکیل و مذاکراتی در اطراف تدابیر احتیاطی بدون تنظیم صورت مجلس به عمل آمده که به طور کلی نتیجه تحقیقات انجام یافته از اعضاء کمیسیون مذکور این است**

که نسبت به خصوصیات برنامه از طرف آنها امعان نظری شده است.

**جریان واقعه** - از ساعت شانزده روز ۳۰/۴/۲۳ تیر ماه افراد (جمعیت مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت در ایران) تدریجاً در میدان فردوسی اجتماع و در ساعت ۱۷/۵ با در دست داشتن شعارهای مختلف به ترتیب زیر طبق عکس‌های شماره ۱ الی ۱۰ ضمیمه گزارش به حرکت درآمدند.

(۱) در راس جمعیت پرچم‌داران و افراد نظامی جمعیت.

(۲) عده‌ای از هیأت مدیره جمعیت.

(۳) بانوان و دوشیزگان وابسته به جمعیت.

(۴) کامیون حامل ماکت (دکل) نفت و بلندگو که تعدادی از افراد کادر انتظامی نیز طرفین آن را گرفته و در اطراف قسمت‌های فوق‌الذکر افراد انتظامی نیز حضور داشته و به علاوه عده‌ای دست به دست یکدیگر داده و آنها را از طرفین و عقب محصور نموده بودند.

(۵) سندیکاها و افراد کارگران وابسته به جمعیت مزبور.

جمعیت پس از پیمودن قسمتی از خیابان فردوسی در ساعت ۱۷ و چهل دقیقه مقابل سفارت انگلیس (عکس شماره ۱۱) رسیده و پس از دادن شعارهایی به حرکت خود ادامه و در ساعت ۱۸ به چهارراه فردوسی و ۱۸/۳۵ وارد توپخانه شده‌اند پس از طی خیابان سعدی در ساعت ۱۹ به میدان مخبرالدوله رسیده و به طرف شاه‌آباد حرکت نمودند.

طبق اطلاع عده‌ای بلندگوهای مربوط به احزاب جبهه کار و ایران شعارهایی در زمینه طرفداری از دولت می‌دادند که با ورود میتینگ دهندگان قطع گردیده و در حدود ۱۹ و پانزده دقیقه مأمورین انتظامی سرهنگ پور تیمور معاون اداره سرکلانتری، سرهنگ رستگار رئیس اداره سرکلانتری، سرهنگ رسائی، ستوان یک افشار، ستوان یک باقرزاده، سروان افشار، ستوان یک گلستانه و شش کامیون افراد پاسبان که در پیشاپیش جمعیت حرکت می‌نمودند به میدان بهارستان رسیدند و قبلاً نیز سرهنگ پور تیمور کلانتر ۱۴ و سی نفر پاسبان در مقابل حزب زحمتکشان و سرهنگ دادخواه کلانتر ۴ و سی پاسبان در مقابل کوچه ظهیرالدوله استقرار یافته بودند. پرچم‌داران جمعیت در این موقع وارد میدان بهارستان شدند.

مستفاد از مجموع تحقیقات و بازرسی‌های انجام یافته این است که جریان میتینگ تا رسیدن به میدان بهارستان بدون هیچ‌گونه حادثه‌ای برگزار گردید در همین لحظه بر اثر مواجهه با تظاهرات مخالفت‌آمیز عده‌ای که در مدخل میدان بهارستان و خیابان اکباتان گرد آمده بودند منازعه آغاز و در همان زمان به ترتیب مذکور نزاع کوچک‌تری در مدخل کوچه‌های امیرخان سردار و ظهیرالدوله به وقوع پیوسته که این نزاع فاصله‌ای بین جلوداران جمعیت و افراد دیگران موقتاً ایجاد نمود.

در این موقع افراد پلیس که مقابل لفافه سابق رسیده و قسمتی دیگر در محاذات بیمارستان

شهربانی بودند بر اثر مشاهده زد و خورد متوقف و عده‌ای پیاده به طرف جمعیت برای جلوگیری از نزاع روی آورده و در مقام تفرقه جمعیت برآمدند به نظر می‌رسد که در این هنگام زد و خورد بر اثر مداخله پلیس متوقف گردید ولی عده دیگری از افراد جمعیت با استفاده از چوب‌های پرچم و سنگ و آجر و شکستن درخت‌های خیابان به کمک رفقای خود شتافته و به تصور اینکه مأمورین انتظامی طرف نزاع بوده و به منازعه در سایه حمایت آنها رخ داده، سرهنگ رستگار و پور تیمور و عده‌ای از افراد پلیس را مورد حمله قرار داده عده‌ای نیز در تعقیب افراد فراری و به طرف حزب زحمتکشان حمله‌ور شده که مواجهه با مقاومت و دفاع سرهنگ پور تیمور و سی پاسبان مقابل حزب مذکور شده‌اند. بقیه در شماره آینده. (چهارشنبه سیزدهم شهریور ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۱۰، سال بیست و ششم)

### گزارش هیأت مأمور رسیدگی به حادثه ۲۳ تیر

#### بقیه از شماره دیروز

پاسبان‌های متمرکز که در مقابل کوچه ظهیرالدوله نیز در این موقع به کمک رفقای خود که در منازعه درگیر بودند شتافته و همین هنگام به وسیله ستوان مشرف مباردت به استعمال گاز اشک‌آور گردید که با انفجار آن و ایجاد همه‌مه در بین جمعیت و فرار تماشاچیان و شدت زد و خورد افسرانی که در میدان بهارستان حاضر بودند ابتکار عمل را از دست داده و بدون توجه به مسئولیت و موقعیت خود، افراد را به حال خود گذاشته و هر یک به عنوانی میدان منازعه را ترک کردند و قسمت عمده پاسبان‌ها نیز بلادرنگ با استفاده از کامیون‌هائی که در اختیار داشتند به سرعت فرار کردند (عکس شماره ۱۵ ساعت ۱۹ و ۲۳ دقیقه) جمعی نیز به طرف خیابان صفی‌علیشاه و کوچه‌های فرعی شاه‌آباد رفته و متواری گردیدند. مأمورین و پاسبان‌های کلانتری دو که نقاط مختلف میدان بهارستان به نگرانی ایستاده بودند با مشاهده این جریان طبق دستور سرهنگ فرخندی و کلانتر خود به کلانتری پناهنده شده و با بستن درب کلانتری از پشت بام به عنوان حفظ اسلحه و اموال دولتی و اخافه و ارباب جمعیت چند تیر به هوا شلیک کردند. در این موقع جمعیت میتینگ دهندگان قسمت شمالی میدان بهارستان را اشغال و سخنرانی خود را آغاز نمودند و پاسبان‌های فراری در مقابل کلانتری دو متوقف و بنابه دستور رئیس اداره سرکلانتری و افراد پلیس سوار متمرکز در خیابان مسجد سپهسالار و چاپخانه مجلس برای تفرقه جمعیت وارد عمل شده و از طرف دیگر پاسبان‌هائی که به سمت سرچشمه سرازیر شده بودند مجدداً جمع‌آوری و در دنبال پلیس سوار وارد عمل گردیده و با شروع تیراندازی شدید از مدخل خیابان‌های نظامیه به طرف جمعیت پیشروی و در مقابل بیمارستان شهربانی با جمعیت مصادف شده و میتینگ دهندگان را به طرف خیابان شاه‌آباد رانده قسمت اعظم تلفات جمعیت در همین موقع رخ داده و با سرنگون شدن ستوان یکم آتشبار افسر سوار (که فعلاً به حالت اغماء در بیمارستان شهربانی بستری است) و استعمال گاز

اشک‌آور پلیس سوار مجبور به عقب‌نشینی شد و نیروهای افراد پلیس پیاده نیز به طرف کلانتری دو بازگشت نمودند. مقارن با این احوال قوای نظامی به فرماندهی تیمسار عظیمی از طرف سرچشمه و میدان مخبرالدوله به میدان بهارستان نزدیک شده و پس از استقرار در میدان بهارستان جمعیت را متفرق در این موقع افراد پلیس به تعاقب جمعیت در خیابان‌ها و کوچه‌های فرعی پرداخته و متأسفانه تعدادی از آنها از حدود وظیفه خارج و مبادرت به انتقام‌جویی‌های بی‌مورد نمودند که منجر به تلفاتی نیز گردیده (پرونده کلاسه ۲/۳۸۶ شعبه دو آگاهی) و فیلم‌های جمع‌آوری شده از طرف هیأت بازرسی که زنده‌ترین شاهد این ماجرا و مؤید جریان واقعه به شرح مذکور است ضمیمه گزارش می‌باشد و به این ترتیب جریان تأثرآور این حادثه که منجر به تلفاتی به شرح زیر شده خاتمه یافته است.

**مقتولین -** تعداد تلفات مطابق آخرین آمار رسمی ۱۵ نفر بوده که فقط هویت شش نفر آنها اعلام گردیده و بقیه به نام مجهول‌الهویه به خاک سپرده شده‌اند. تحقیقات هیأت طبق ضمیمه پرونده به این نتیجه رسیده که ۱۸ نفر مقتول شده‌اند بر تعداد مزبور یک نفر پاسبان را نیز باید افزود.

**[مضروبین و مجروحین -]** از افراد مختلفه ۷۳ نفر مضروب و مجروح گردیده که ۴۵ نفر در بیمارستان‌ها بستری شده‌اند و عده‌ای نیز اصولاً به بیمارستان‌ها مراجعه ننموده‌اند. از افسران و افراد پلیس طبق صورت منضم به پرونده ۷۶ نفر مضروب و مجروح گردیده که چند نفری نیز بستری می‌باشند.

**تصور مأمورین -** در برنامه تنظیمی طریقه عمل افراد در صورت بروز پیش آمد غیرمترقبه و تکلیف تیراندازی معین نگردیده در صورتی که در برنامه میتینگ اول ماه مه نسبت به این موضوع مهم توجه دقیق مشمول گردیده است و برای تفرقه جمعیت و جلوگیری از حوادث ناگوار علاوه بر استفاده از اتومبیل آب‌پاش و گاز اشک‌آور و باطوم صریحاً دستور داده شد که به فرض اجتناب‌ناپذیر بودن استعمال اسلحه بدون کسب دستور از مرکز به هیچ وجه مبادرت به استعمال اسلحه گرم ننمایند و بالاخص که این امر انطباق کامل با مقررات پیش‌بینی شده در باب استعمال اسلحه توسط مأمورین نظمیه در قانون مصوب ۱۳۲۵ قمری که مبنای اقدام مأمورین شهربانی در این قبیل موارد است دارد و این قصور و مسامحه متوجه اشخاص زیر است.

۱- مأمورین اداره سرکلانتری که با وجود سوابق فوق‌الاشعار این امر را مسکوت برقرار نموده‌اند.  
 ۲- رئیس پلیس انتظامی تیمسار سرتیپ همایون‌فر که سمت ریاست مستقیم اداره سرکلانتری را داشته.

۳- تیمسار سرلشکر بقائی که سمت ریاست فائقه و مستقیم نسبت به ادارات و دوایر تابع شهربانی را داشته و معترف است که کمیسیون مورخه ۳۰/۴/۲۲ با حضور او به منظور اتخاذ

تصمیمات لازم برای برقراری انتظامات تشکیل گردیده (تحقیقات مورخه ۱۳۳۰/۵/۳۰) معذک برنامہ مزبور را با وجود ارائه تیمسار همایون فرط طرح نموده و بالنتیجہ از اطلاعات قبلی شہربانی و اعضاء کمیسیون استفادہ نشدہ بہ علاوہ بہ موجب مادہ ۳ قانون فوق الاشعار کہ مقرر می‌دارد (رئیس و صاحب‌منصبان ضبیطہ - - باید مراقب و مواظب تامہ را داشتہ باشند کہ عمال ضبیطہ نظمیہ و غیرہ با کمال احتیاط در موارد فوق‌الذکر اقدام نمودہ و بدون ضرورت مبرم بہ استعمال اسلحہ مبادرت نمایند و دو نفر اخیرالذکر کہ بہ وسیلہ بی‌سیم و تلفن با مأمورین مربوطہ ارتباط و بہ چگونگی امر واقف بودہ بعد معذک دستوری در این باب صادر نکرد و بالنتیجہ بہ تکلیف قانونی خود عمل ننمودہ‌اند.

۴- سرہنگ رستگار رئیس ادارہ سرکلانتری کہ طبق قسمت ۱۲ برنامہ تنظیمی بایستی با عدہ خود (مأمورین انتظامی مراقب میتینگ) حرکت نماید و سمت فرماندہی را داشتہ و در غیاب نام‌بردہ سرہنگ پور تیمور معاون ادارہ سرکلانتری فرماندہ جلودار عہدہ‌دار مسئولیت او بودہ و طبق مادہ ۳ و ۴ قانون مذکور بہ تکلیف خود عمل ننمودہ‌اند.

۵- چون طبق گزارش شماره ۳۱۳۸ - ۳۰/۴/۲۴ تیمسار سرتیپ عظیمی فرماندہ دژبانی مرکز ققط افسران زیر (سرہنگ پور تیمور معاون سرکلانتری، سرگرد فیروزی، سرگرد واثقی، سروان آرامش، ستوان یکم آتشبار، ستوان یک لطفی) در میدان بہارستان باقی مانده و مشغول انجام وظیفہ بودہ‌اند و از طرف دیگر سرہنگ رستگار و سرہنگ سعیدی و سرہنگ رسائی علاوہ بر اشخاص مزبور ظاہراً مجروح شدہ و بقیہ افسران کادر فرماندہی سرہنگ پور تیمور و سرہنگ سعیدی (بہ موجب برنامہ) در ہنگام ورود قوای نظامی نبودہ و فرار کردہ‌اند بنابراین قاصر در انجام وظیفہ شناختہ می‌شوند.

۶- سرہنگ امیری کلانتر ۱۳ کہ در ساعت وقوع نزاع مقابل پمپ بنزین با عدہ خود متوقف بودہ و با وجود صدور دستور حرکت عزیمت افراد بہ محل منازعہ شخصاً از حضور خودداری سپس با اتومبیلی کہ در اختیار او بود، سرہنگ سعیدی را بہ بیمارستان بردہ و سرہنگ دادخواہ کلانتر ۴ کہ در مقابل کوچہ ظہیرالدولہ با عدہ خود متمرکز و ہنگام وقوع نزاع بہ جای انجام وظیفہ با افراد خود در کفاشی خیابان شاہ‌آباد نزدیک کوچہ امیرخان سردار پناہندہ شدہ است. سرہنگ فرخندی کہ پس از شروع زد و خورد بہ شرح مذکور در جریان واقعہ با افراد خود بہ کلانتری رقتہ و درب کلانتری را بستہ است و بہ وظائف قانونی خود عمل ننمودہ‌اند.

**استعمال اسلحہ -** تکلیف استعمال اسلحہ در این حادثہ و نظائر آن بہ موجب مادہ ۴ قانون مصوب ۱۳۲۵ قمری کہ عیناً نقل می‌گردد تعیین گردیدہ.

مادہ ۴ - (در مواردی کہ دستہ‌ای از عمال ضبیطہ و نظمیہ - - برای اطفاء [ناخوانا] شورش احضار می‌شوند استعمال اسلحہ با رعایت شرایط زیر جایز است

۱) اقدام به استعمال اسلحه منوط به اجازه صاحب‌منصب ضابطه‌ایست که اسکات شورشیان به عهده او واگذار شده و او هم حکم به استعمال اسلحه را وقتی خواهد داد که به وسایل دیگر ثمری نبخشیده باشد -) و در این مورد شرایط استعمال اسلحه موجود نبوده است. اما افراد پلیس که در محل منازعه درگیر و دار عمل شده و از وسائلی که در دسترس داشته‌اند (گاز اشک‌آور، باطوم) استفاده نموده و دسترس به فرماندهان خود نداشته و ناگزیر از انجام وظیفه انفرادی گردیده و برای دفاع شخصی خود مبادرت به تیراندازی کرده‌اند عمل آنان مشمول ماده ۱ قانون مزبور است. ولی افرادی که بعد از ختم غائله و ورود قوای نظامی مبادرت به انتقام‌جویی و اشخاص را مضروب و مجروح کرده‌اند که حتی در موردی (پرونده کلاسه ۳۸۶ - ۲) منجر به قتل گردیده در حدود مقررات قابل تعقیب می‌باشند.

### علل و عوامل بروز حادثه

#### ۱- زد و خوردهای قبلی

الف. پرونده شماره ۵۲۳۱ - ۳۰/۴/۱۵ - ۳۰ کلانتری ۶ مربوط به زد و خورد عده‌ای در خیابان مولوی.  
 ب. پرونده شماره ۳۸۹ - ۳۰/۳/۲۷ - ۳۰ مربوط به اتهام محمد مهاجر و غیره.  
 ج. پرونده شماره ۳۲۲۴ - ۳۰/۳/۲۷ - ۳۰ مربوط به اتهام محمد پیمانی و غیره.  
 د. پرونده ۱۲۰ - ۱۶۷ مربوط به اتهام دوازده نفر به ایراد ضرب نسبت به حسن عرب.  
 هـ. پرونده ۲۲ - ۳۰/۳/۳۰ - ۲۱۳ [۹] به اتهام عده به ایراد ضرب نسبت به حسن عرب.  
 و. اختلاف موجود بین کارگران کارخانه چیت‌سازی که منجر به منازعات مکرر آنها شده و بالنتیجه دسته اقلیت ۵۳ نفر به علت عدم سازش موقتاً کارخانه را ترک کرده‌اند.  
 این وقایع و زد و خوردها که قبل از ۲۳ تیر اتفاق افتاده زمینه مساعد از نظر کینه‌توزی و انتقام‌جویی برای وقوع حادثه فراهم آورده به این معنی که پیش‌بینی جمعیت میتینگ دهندگان از لحاظ چوب از همین نظر بوده که در صورت بروز زد و خورد عاجز از مقابله نباشند و همین آمادگی افراد جمعیت به نوبه خود از علل خاصه وقوع حادثه است.

۲ - تبلیغات - تبلیغات وسیعی و دامنه‌داری از لحاظ امکان وقوع حوادث خونین در تهران و غیرقابل اجتناب بودن آن مدتی قبل از وقوع حادثه آغاز و تا نزدیک‌ترین دقایق بروز واقعه ادامه داشت و قطع نظر از اطلاعات واصله از طرف کارآگاهان در این مورد و مقالات مطبوعات داخلی و خارجی اظهار اطلاع عده [عده‌ای] از کسبه خیابان شاه‌آباد دایر به این که یکی دو ساعت قبل از شروع میتینگ اشخاص ناشناسی در پیاده‌روهای خیابان مذکور در رفت و آمد بوده و عده [عده‌ای] نیز با مراجعه به آنها وقوع حادثه را پیش‌بینی و آنان را تشویق به تعطیل مغازه‌های خود می‌کردند کاملاً جالب دقت و توجه است. این تبلیغات که با مهارت عجیبی از کلیه منابع از داخلی و خارجی انتشار یافت به میتینگ دهندگان از یک طرف و احزاب جمعیت‌های دیگر از طرف دیگر تلقین



می نمود که زد و خورد و کشتار روز ۲۳ تیر حتمی الوقوع و اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین مقدمات اندک تماس جزئی و برخوردی کافی بود که چنین حادثه و فاجعه هولناکی به وجود آورد.

**۳- فرار افسران و مأمورین انتظامی -** فرار افسران و افراد به شرحی که قبلاً اشاره شده خود به خود موجب تشجیع افراد جمعیت به ادامه زد و خورد و توسعه دامنه اغتشاش گردیده زیرا با توجه به تحقیقات انجام یافته به نظر می‌رسد که میتینگ دهندگان فاقد اسلحه گرم بوده و گرچه در این واقعه یک نفر پاسبان به وسیله گلوله مقتول گردیده ولی برای انتساب عمل مزبور به میتینگ دهندگان دلیل به دست نیامده است.

**۴- [قصور در انجام وظیفه -]** با توجه به قصور اشاره شده در تنظیم برنامه و صدور دستورات با وجود اینکه طبق یکی از مواد برنامه مقرر شده که عده‌ای پلیس سوار در اول شاه‌آباد (محل منازعه) استقرار یابد این عده به خیابان نظامیه منتقل و این نقیصه با گماردن افراد دیگری جبران نشده است.

**۵- [عدم همکاری مأمورین آگاهی -]** با اشاره به اینکه مأمورین کارآگاهی که در محل نزاع حضور داشته و شخصاً هیچ یک از افراد وارد در منازعه را نشناخته و اداره آگاهی کسی را معرفی نکرده و مأمورین پلیس انتظامی نیز در همان هنگام کسی را دستگیر ننموده‌اند معذالک تحقیقات هیأت بازرسی تاکنون به این نتیجه رسیده که در روز بیست و سوم تیرماه عده‌ای از افراد منتسب به حزب نهضت ملی کارگران کارخانه شماره ۵ ونک مضروب و مجروح که به بیمارستان‌ها مراجعه نموده و معترفند در جریان میتینگ در محل بروز حادثه (میدان بهارستان) حضور داشته و از طرف جمعیت میتینگ دهنده مورد حمله واقع گردیده‌اند گو اینکه انتساب خود را به حزب نهضت ملی تکذیب نموده‌اند ولی ضمناً امضاکنندگان اعلامیه مندرج در روزنامه اطلاعات مورخ ششم تیرماه ۱۳۳۰ مربوط به حزب مزبور اسامی آنها دیده می‌شد و یکی از افراد فوق‌الاشعار که نامش در اعلامیه ذکر نشده (کمال زارع) و در بیمارستان سازمان برنامه بستری بوده و هدایائی از ناحیه سرلشکر ارفع رهبر حزب مزبور دریافت داشته که این امر مستند به گواهی رؤسای قسمت‌های بیمارستان و اطباء صالح می‌باشد. بنابراین مسلم است که وجود عده‌ای از افراد حزب نهضت ملی که برخی از آنها سمت نمایندگی کارگران را دارا و در مخالفت با افراد میتینگ دهنده سوابقی داشته‌اند از عوامل بروز نزاع می‌باشد. اظهار نظر قطعی قضائی محتاج به ادامه تحقیقات با اختیارات زیادتری است که خارج از وظائف بازرسی بوده و مسلم است با ادامه تحقیقات از طرف مراجع تعقیب صلاحیت‌دار حقایق بیش‌تری کشف خواهد شد. اصول کلیه پرونده‌ها پس از مطالعه به مراجع مربوط عودت داده شده اینک پرونده اقدامات هیأت که مشتمل بر ۸۲۴ برگ می‌باشد پیوست تقدیم می‌شود. **حسین**

**شهشهانی، باقر و کیلی، شمس‌الدین عالمی**

(پنجشنبه چهاردهم شهریور ۱۳۳۰، شماره ۷۶۱۱، سال بیست و ششم)

## «نامه سرلشکر ارفع درباره قسمتی از گزارش کمیسیون بازرسی

در مورد واقعه ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰

از اداره روزنامه اطلاعات تقاضا دارم شرح زیر را در تعقیب گزارش کمیسیون بازرسی در مورد واقعه ۲۳ تیر امر به درج فرمایند.

### سرلشکر ارفع

هیأت بازرسی مأمور رسیدگی به حادثه ۲۳ تیر در ضمن گزارش خود نامی از اینجانب برده و حضور چند نفر از اعضاء جمعیت نهضت ملی ایران را در میدان بهارستان یکی از علل بروز واقعه معرفی کرده‌اند علیهذا لازمست توضیح داده شود که واقعه ۲۳ تیر به قراری که در کلیه جراید تهران و حتی اعلامیه‌ای که دولت روز بعد از واقعه انتشار داد در اثر حس کینه‌توزی میتینگ دهندگان که از چند روز قبل از واقعه مسلح و حاضر بودند به وقوع پیوسته و آن که امروز هیأت بازرسی تحت تأثیر بعضی از نزدیکان آقای نخست‌وزیر، من و حزب نهضت ملی را در این واقعه نام برده روی خوشی است که به عوامل کمونیست نشان داده شده اینجانب در مدت زندگانی خود اهل بازی‌های پنهانی نبوده‌ام و حتی مخالفین و دشمنانم صراحت گفتار مرا نتوانسته‌اند انکار نمایند.

اکنون هم صریحاً اعلام می‌دارم من با نفوذ کمونیسم در ایران مخالف و تا پای جان با آن مبارزه خواهم نمود ولی در واقعه ۲۳ تیر نهضت ملی به هیچ وجه مداخله نداشته است و اگر افرادی برای تماشای قدرت کمونیست‌ها به بهارستان رفته و در آنجا مورد حمله قرار گرفته و مجروح شده‌اند دلیل شرکت و دخالت نهضت ملی در واقعه نیست و ارسال شیرینی و کارت اینجانب نمی‌تواند دلیل شود که افراد نهضت ملی عامل بروز اغتشاش بوده‌اند. من از خداوند متعال خواستارم که مسئولین سرنوشت کشور به جای اینکه دائماً در فکر تصفیه حساب‌های خصوصی باشند خطر بزرگی که ملت ایران و استقلال ما را تهدید می‌کند در نظر گرفته به عوض مجامله و مسالمت با بیگانه پرستان که بیش تر باعث اغفال جوانان کشور خواهد شد در فکر جلوگیری و مبارزه با مزدوران اجنبی که هر روز به نامی و هر مدت به اسمی فعالیت‌های ضد ایرانی خود را ادامه می‌دهند باشند.» (سه‌شنبه نوزدهم

شهریور ۱۳۳۰، شماره ۷۶۱۵، سال بیست و ششم)



## وقایع چهاردهم آذر ۱۳۳۰ از زبان شعبان و پرسش‌های «سنجیده» خانم سرشار!

«جعفری - تا شد روز ۱۴ آذر. داستان ۱۴ آذر و شما نمی‌دونم اطلاع دارین یا ندارین؟<sup>(۱)</sup>  
سرشار - بله. روز ۱۴ آذر که شما رفتید به چندین روزنامه و خانه صلح حمله کردید.<sup>(۲)</sup>  
جعفری - بله همون ۱۴ آذر. خدمت شما عرض کنم که توده‌ای‌ها اون سرهنگ نوری شاد رو  
تو خیابون فردوسی زدن کشتن. بعد پسرش علی نوری شاد - الانم فکر کنم باید تو سن خوزه  
(San jose) باشه - اومد پیش من و گفت: «آقا بابامو زدن اونجا کشتن!» باباشم اونجا رئیس  
کلانتری جلو مجلس بود. ما پا شدیم ده بیست تا رو جمع کردیم رفتیم اونجا که دیدیم **بعله  
نعش تو خیابون افتاده**. علی‌ام افتاده زار و زار گریه می‌کنه. گفتیم: «کی کشتش؟» گفت:  
«توده‌ایا» حالا می‌خوان بیان نعشو ور دارن، این توده‌ایا سنگ می‌پرونن و شلوغ می‌کنن و  
نمی‌دارن. خیلی پررو و زیاد شده بودن. نمی‌داشتن نعش اینو وردارن. ما رفتیم خلاصه یه  
خُرده به اینا پریدیم و نعشو گذاشتیم تو ماشین دادیم بردن. بعد چند تایی به ما گفتن:  
«آقای جعفری، خانه صلح اونجاست تو خیابون فردوسی!» گفتیم: «بچه‌ها بریم خانه صلح!» و  
ریختیم اون تو. رفتیم تو خانه صلح و خلاصه یه مشت لباس‌های روسی و چکمه‌های روسی  
و کبوتر سفید و خیلی چیزها اون تو بود... رفتیم طرف خیابون اسلامبول. توی کیویسکا

---

۱. در کتاب «شادکامان کاخ مرمر، سراب جانشین پسر» نوشته خسرو معتضد، جلد ۲، صص ۶۹۰ - ۷۱۱  
ماجرای روز ۱۴ آذر از دیدگاه این نویسنده به تفصیل نوشته شده است.  
۲. نقل از «روزشمار تاریخ، از مشروطه تا انقلاب اسلامی» نوشته باقر عاقلی، جلد اول، ص ۴۵۷:  
«روزنامه‌های به سوی آینده، بدر، نوید، آزادی، فرمان، آتش، سیاسی و طلوع و خانه صلح و تئاتر سعدی مورد  
هجوم قرار گرفتند.» همچنین ر.ک. به کتاب «خواب آشفته نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران» نوشته  
محمدعلی موحد، جلد ۱، صص ۳۹۳ - ۳۹۴.

(کیوسک‌ها)<sup>(۱)</sup> پر بود از چیزهای (نشریات) توده‌ای. من به بچه‌ها گفتم: «هر جا که از این چیزهای کمونیستی و کلوپ و از ایناست به من نشون بدین!» حالا یه دو هزار نفری دور ما جمع شدن... خلاصه ما اونجا اونا رو یه خُرده با بچه‌ها زیر و روش کردیم. البته من خودم اونجا فرمون می‌دادم جلو نمی‌رفتم.

سرشار - چرا جلو نمی‌رفتید؟

جعفری - من فرموده بودم...

سرشار - آیا دست دکتر فاطمی توی این کار بود؟

جعفری - نه! گمان نکنم.

سرشار - چون در یکی از روزنامه‌ها خواندم که این کار حمله به مطبوعات مخالف دولت را به دستور و با همراهی دکتر فاطمی کردید<sup>(۲)</sup>

جعفری - من که تماسی با فاطمی نداشتم، شاید عده‌ای از دور و وریای من آدمای اون بودن!

سرشار - به روزنامه «آتش» هم حمله کردید؟ مال سیدمهدی میراشرفی؟

جعفری - «آتش» زیاد نمی‌نوشت.

سرشار - ولی روز ۱۴ آذر آنجا را هم به هم زدید؟ روزنامه «آتش» را...؟

جعفری - فکر نمی‌کنم. «آتش» رو نه. یادمه «آتش» رو ما نزدیم.

سرشار --- و حتی شنیده‌ام روزنامه «آتش» عکس شما را با دکتر فاطمی چاپ کرده بود.

قضیه آن عکس‌ها چیست؟

جعفری - چاپ کردن که چی؟

سرشار - خودم ندیدم. فقط شنیدم یا جایی خواندم که روزنامه «آتش» هم عکس شما را با

دکتر فاطمی چاپ کرد و نوشت شعبان جعفری این کار را زیر نظر دکتر فاطمی کرده است.

جعفری - حُب وقتی کسی با مصدق بود، فاطمی رَم می‌دید ولی اون با این که ما با فاطمی

کار بکنیم دوتا ست.

سرشار - نه زیر نظرش. یعنی مثلاً او به شما گفته بود که بروید روزنامه‌های دست راستی

مخالف دولت را هم بزنیید؟

۱. برگرفته از کلمه فرانسه...

۲. روزنامه آخرین نبرد، شماره ۴۳۹، جمعه ۲۲ آذر ماه ۱۳۳۰ در ص ۴ تحت عنوان «یک تذکر قانونی» می‌نویسد: «به طوری که اطلاعات نوشته است شهربانی کسانی را که در عمارت روبروی مجلس متحصن شده و از دست چاقوکش‌های دولتی پناه برده بودند توقیف کرده است. ما هرچه کتب قوانین را برهم زدیم اولاً علت حبس مردم تماشاگر و یا نه بالاتر از آن شرکت کننده در تظاهرات پنجشنبه و ثانیاً بر فرض ورود اتهام، علت مداخله بازپرس نظامی را نفهمیدیم. خیلی مسخره است شعبان بی‌مُخ و حسین فاطمی و رضا چاخان و اکبر سه‌کله و سرهنگ عبدی و امیر تیمور کلانی [کلالی] آزادند و مردم مضروب و مجروح و پناهنده محبوس...»

جعفری - اصلاً و ابداً. فاطمی به ما چیزی نگفته بود.

سرشار - مطمئن هستی؟ چون روزنامه‌های توده‌ای هم نوشتند شما به دستور دولت مصدق این کارها را کردید.<sup>(۱)</sup>

جعفری - صد در صد مطمئنم. من خودم رو اصل اون سرهنگ نوری شاد که کشتنش رفتم، بعدشم یه دل پُری از این روزنامه‌ها که برای من می‌نوشتن داشتم.

سرشار - پس چند تا از روزنامه‌های دست راستی هم که این میان دم و دستگاه‌شان به هم ریخت، اشتباهی شد؟

جعفری - ممکنه «شورش» بود. مال کریم‌پور شیرازی! ولی اون که دست راستی نبود! او بدتر از همه بود. حالا اون کریم‌پور شیرازی یه داستان سوایی داره، بعداً براتون میگم. بله، خدمت شما عرض کنم که، کجا بودم یادم رفت؟

سرشار - رفتید امیریه، روزنامه «مردم» - -

جعفری - بله روزنامه «مردم» و دیگه اونجا بچه‌ها همه رو از بیخ و بُن کندن و بردن. هیچی، بعد همه داغون شدن و ما از اونجا رفتیم. البته پلیس و ملیس و بساط و اینا بود ولی هیچ‌کدوم جلو نمی‌اومدن. بعد ما رفتیم منزل. رفتیم منزل و اتفاقاً دو سه روز بعد از ۱۴ آذر<sup>(۲)</sup> رادیو رو وصل کرده بودن به مجلس شورای ملی. جمال امامی و سیدمحمدعلی شوشتری و (سیدمهدی) پیراسته و عبدالقدیر آزاد که چند وقت بود اونجا بست نشسته بودن،<sup>(۳)</sup> همینجا پشت تریبون مجلس داد می‌زدن: «فرمانده هنگ حمله قوای

۱. روزنامه آخرین نبرد به صاحب امتیازی شهناز اعلامی به جای روزنامه توقیف شده به سوی آینده در می‌آمد. در شماره یکشنبه ۱۷ آذر ماه ۱۳۳۰ (مسلسل ۴۳۴) ص ۲ این روزنامه در مقاله «کین و نفرت بر حکومت مردم‌کش» با استناد به مذاکرات مجلس چنین آمده است:

«... عصر ۱۴ آذر شهربانی دکتر مصدق با کمال وقاحت اعلام داشت که اهالی شرافتمند و میهن‌پرست تهران که به ماهیت این عناصر (پسران و دختران دانشجو) کاملاً پی برده‌اند با نیروی انتظامی در تمام موارد همکاری نموده عناصر اخلاک‌گر را به سزای اعمال خود رساندند. شهربانی کل وظیفه خود می‌داند که از معاضدت و همکاری بی‌مانند مردم شرافتمند تهران تشکر نموده...»

روزنامه اصناف ارگان مقامات روحانی طرفدار دکتر مصدق با اشاره به قتل و کشتار دانشجویان و دانش‌آموزان نوشت «سگ‌گشی ادامه دارد» بدین طریق از یک طرف دولت مصدق در اعلامیه رسمی خود چاقوکشان و عربده‌جویان، شعبان بی‌مُخ و اصغر خال‌دار را به عنوان «مردم شرافتمند تهران» قالب زده و از جنایت و غارتگری آنها «ابراز تشکر» می‌کند و از طرف دیگر روزنامه‌های دولتی دانشجویان و دانش‌آموزان را «سگ» خطاب نموده و کشتار دسته جمعی آنان را «سگ‌گشی» خوانده است...» برای نمونه‌های دیگر از این نوشته‌ها ر. ک. به پیوست شماره صص ۳۹۵ - ۳۹۶.

۲. ۱۷ آذر ۱۳۳۰.

۳. جمال امامی، سیدمحمدعلی شوشتری، عبدالقدیر آزاد روز ۳۱ شهریور ۱۳۳۰ اعلام کردند چون در خارج از مجلس تأمین جانی ندارند در خانه ملت متحصن می‌شوند.

دولتی شعبان بی‌مُخ تمام شهر را آتش زد.» و از این حرفا. اینا همه رو تو رادیو می‌گفتن و پخش می‌شد تو تهران. ما گفتیم: «بچه‌ها، همین روزا ما رو می‌گیرن!»  
 سرشار - در مذاکرات مجلس آن روز آمده است که جمال امامی گفته: «شعبان جعفری روی لیست حقوق شهربانی است و ماهی سیصد تومان از شهربانی حقوق می‌گیرد.»<sup>(۱)</sup>  
 جعفری - نه. همچی چیزی نیست.

سرشار - این را توی روزنامه‌ها نوشتند. یعنی جمال امامی با این تذکر خواسته بگوید که دولت مصدق و دستگاه شما را حمایت می‌کرده تا این کارها را بکنید. برای این چه جوابی دارید؟

جعفری - من بارها گفتم که هیچ وقت صنار از هیچ سازمانی پول نمی‌گرفتم، هیچ وقت. اصلاً اون موقع که اینا این چیزا رو دارن میگن، من با دربار و شاه مربوط نبودم.  
 سرشار - درست است. امامی هم می‌گوید «دولت» نه «دربار» یعنی مصدق نه شاه.

جعفری - آخه دستگاه واسه چی به من پول بده؟

سرشار - که بروید شلوغ کنید، مخالفان دولت را بزنید و...

جعفری - نخیر هیچ وقت. نه. اصلاً و ابداً این چیزاها نبود. ما طرفدار آیت‌الله کاشانی بودیم و مصدق. اون موقع اصلاً این بساط تو تهران بود که عده‌ای طرفدار مصدق و کاشانی بودن و عده‌ای مخالفشون و همش سر انتخابات و اینا دعوا و مرافعه و بگیر و ببند و اینا بود.

سرشار - پس این حقوق ماهیانه سیصد تومانی که جمال امامی می‌گوید درست نیست؟

جعفری - برای چی دادن؟ شهربانی به من سیصد تومن پول برای چی می‌داده؟

سرشار - باج؟

جعفری - آخه شهربانی که به کسی باج نمیده خانوم. شهربانی خودش باج می‌گیره! نه جداً اینو میگم. شهربانی؟ اصلاً و ابداً صنار، جون شما، نه به من می‌داد، نه من می‌رفتم پول بگیرم. اون وقتم اگه من ماهی سیصد تومن از شهربانی می‌گرفتم که برم شلوغ کنم که می‌شدم مأمور شهربانی!

سرشار - شاید برای خاطر همین به شما لقب «سرتیپ» و «سرهنگ» داده بودند!

جعفری - اون مال بعدِ ۲۸ مرداده!

سرشار - بله، حق دارید...

سرشار - برگردیم سراغ بست‌نشین‌های مجلس.

جعفری - آره، هی حرف تو حرف می‌ادا! یادمه اینا بست‌نشسته بودن ما با یه جمعیتی راه

افتادیم رفتیم در مجلس و اونجا برای جمال امامی و اینا شعار دادیم و بهشون فحش دادیم: «کی مُرده، کی مُرده/ جمال کله گنده» یا «کی می‌زاد، کی می‌زاد/ عبدالقدیر آزاد» یا سیدممدعلی شوشتری / - «این یکی لغتش بده دیگه نمیگیم. خلاصه از این حرفا.

سرشار - قرار نیست سانسور کنید!

جعفری - عجب‌گیری افتادیم‌ها! می‌گفتیم: «سیدممدعلی شوشتری/ یه سولاخ و سیصد مشتری»

سرشار - چرا این عده توی مجلس بست نشسته بودند؟

جعفری - اینا مثل اینکه بست نشسته بودن برای خاطر دعوای شاه با مصدق. یعنی به طرفداری از شاه - - علیه مصدق

سرشار - مسعود بهنود در کتابش می‌نویسد شما با جمال امامی و همفکرانش و علیه مصدق بودید،<sup>(۱)</sup> جوابتان چیست؟

جعفری - بی‌خود می‌گه، من اون موقع با مصدق بودم چون می‌دیدم که کاراش بد نیست. کاراش خوب بود. خوب کار می‌کرد. ایشونو بالاخره می‌دیدم کارای خوب می‌کرد، مام بالاخره رفتیم دنباله‌رو ایشون شدیم دیگه. تا حتی تا اونجا می‌رفتیم که می‌زدیم پای جونمون.

سرشار - راستی؟

جعفری - بله. من اصلاً درست یادمه که خدابیارمزد مصدق رو من آن روز دم مجلس رو کولم گذاشتم. ایشون رو کول من بود، عکسشم تو روزنامه چاپ کردن، سپردم برام بفرستن.

سرشار - کدام روز؟

جعفری - همون قبل از ۱۴ آذر اون وقتا بود. همه‌م می‌دونن. تو مجلسم گفتن.<sup>(۲)</sup>  
سرشار - مطمئن هستید عکسی در نشریه‌ای چاپ شده تا بگردم پیدایش کنم؟<sup>(۳)</sup> (عکس شماره ۷/۱)

جعفری - صد در صد، هرچی فرستادم نتونستن پیداش کنن. من انقد عکس تو باشگاهم داشتم که تمامش از بین رفت. تمامش آتیش زدن.» (صص ۹۷ - ۹۱)

۱. «از سیدضیاء تا بختیار»، نوشته مسعود بهنود، انتشارات جاویدان، تهران. صص ۳۴۲.

۲. ر.ک. به پیوست شماره ۷ صص ۳۹۸ - ۳۹۹.

۳. روز ۴ مهر ماه ۱۳۳۰ دکتر مصدق برای گزارش اقدامات خود در مورد نفت در مجلس حضور یافت ولی جلسه به علت عدم حضور اکثریت تشکیل نشد. مصدق به میدان بهارستان رفت و نطق خود را برای مردم ایراد کرد و گفت: «هر جا مردمند مجلس همانجاست». تنها عکسی که دکتر محمد مصدق را روی شانه مردم نشان می‌دهد، مربوط به همین روز است.

عکس شماره ۷/۱.



### در باب مرجع استناد\*

«وقتی رحیمی خواب زده را که می‌گفت با شنیدن خبر تسلیم ارتش، به مدرسه علوی آمده تا از مهندس بازرگان - نخست‌وزیر منتخب رهبر انقلاب - دستور بگیرد و از صبح تا به حال منتظر است، با هویدا و نصیری و دیگران جلو دوربین نشانند، او می‌دید که نصیری از «خدایگان بزرگ ارتشتاران فرمانده شاهنشاه آریامهر» با عنوان «شاه» یاد می‌کند و به خبرنگاران می‌گوید «همه تقصیرها با شاه بود». رحیمی به یاد می‌آورد که این همان نصیری ۲۵ سال پیش است. وقتی فیلم این مصاحبه از تلویزیون پخش شد، همسر تیمسار سطوتی (معروف به قزاق) چادر به سر کرد و خود را به مدرسه علوی رساند، او می‌خواست رهبر انقلاب را ببیند سرانجام یکی از روحانیون پای صحبت او نشست. زن می‌گفت «من دو نوه دارم که پدرشان (یعنی دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دکتر مصدق) را شاه تیرباران کرد، مبدا انقلاب، دو نوه دیگر مرا یتیم کند.» ساعتی بعد از آن اولین دادگاه انقلاب تشکیل جلسه داد و علاوه بر نصیری، خسرو داد [منوچهر خسرو داد] (فرمانده نیمروز و متهم اصلی کشتار ۱۷ شهریور) و ناجی (اولین فرمانداری نظامی کشور) سپهبد رحیمی، داماد خانم سطوتی را هم به اعدام محکوم کرد.» (مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازرگان. ص ۹۸)

**حاصل ازدواج فرزندی به نام علی** - «دکتر حسین فاطمی در بهار سال ۱۳۲۹ در اوج مبارزات با دوشیزه «پریوش سیطوتی» ازدواج کرد که حاصل این ازدواج فرزندی به نام «علی» است. علی تا سال ۱۳۳۲ در تهران بود و بعداً به اتفاق مادرش به انگلستان رفت و تحصیلاتش را در دبیرستان و دانشگاه گذراند. در زمینه اقتصاد به تحصیلاتش ادامه داد و دکترای خود را در این رشته به پایان رساند و آقای دکتر علی فاطمی فعلاً به وکالت مشغول است و مادرش نیز با او است.» (بهرام افراسیابی، خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، زیرنویس ص ۱۳۱)

جناب مستطاب بهنود: دکتر حسین فاطمی را دارای دو فرزند!!، و بهرام افراسیابی دکتر فاطمی را دارای یک فرزند می‌دانند. جناب بهنود «سطوتی» می‌نویسد و افراسیابی «سیطوتی». شلختگی!

**ایستادگی فاطمی در برابر استعمارگران** - «فاطمی در دوران کوتاه وزارت خود، آنچنان محکم با هندرسون و خارجیان استعمارگر روبرو شده، آنچنان قاطع در روزنامه خود باختر امروز، آنها را رسوا کرده بود، که حق داشت مخفی شود و خود را به فرمانداری نظامی تسلیم نکند.» (مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار، ص ۳۹۵)

**وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲** - «گروهی که می‌بایست فردا صبح، صحنه‌یی چنین آماده را، با اطمینان

\*. شخصیت این مرجع «مسعود بهنود» نیازی به گفت و گو نیست، نوشته‌هایش معرفی نامه کاملی از اوست.

از موافقت ارتش و شهرداری فتح کنند. پس از ساعات منع عبور و مرور، با اجتماع در برابر خانهٔ سیدمحمد بهبهانی - نظیر نهم اسفند - در سکوت خیابان‌ها فریادهای «زنده باد شاه» سر دادند. شاه در هتل آمباسادور رُم نومید و خسته، زودتر از دیگران از سر میز شام برخاست. صبح آن روز او برای اجاره خانه‌یی در حومه رُم اقدام کرده بود.

تظاهرکنندگان شاه‌دوست، به سرپرستی شعبان جعفری در برابر خانهٔ بهبهانی لحظه به لحظه زیاد می‌شدند، در حالی که در پامنار و در نزدیکی خانهٔ آیت‌الله کاشانی نیز طیب و شمس قنات‌آبادی گروهی را جمع کرده بودند. اینها تمام کسانی بودند که در سی تیر سال پیش کفن پوش، علیه قوام، در خیابان‌ها به راه افتاده بودند. شبی چنین سرنوشت‌ساز...» (همانجا، صص ۳۸۵ - ۳۸۴) انتقادات از رژیم سابق! - «اینک [بعد از ۲۸ مرداد] در هیاهوی شهرهایی که از دود اتومبیل‌های قدیمی خارجی، تمام مارک اروپائی و امریکائی، امکان نفس همه را می‌برید؛ محلات قدیمی و باغچه‌ها و حوض‌ها جای خود را به معماری «ب ساز و بفروش» و کاریکاتورهای کاخ سفید می‌داد. جین و سیگار وینستون و موهای بیتل‌وار - با سپاهیان انقلاب سفید - وارد روستاها می‌شد. مصرف مواد مخدر بیداد می‌کرد. قهوه‌خانه‌ها و نقالان جای خود را به لیدو و مولن‌روژ و چاتانوگا، ریویرا، سورنتو می‌دادند. جوانان روستاها اگر مصدر افسران ارتش نبودند بلیت بخت‌آزمایی فروش، شیشه پاک‌کن، جیب‌بر، سرگردان در برابر تئاترها و سینماهای لاله‌زار بودند. زورخانه‌ها همه، جز یکی آن هم متعلق به «شعبون بی‌مخ» به پاداش تاج‌بخشی در کودتا، برای هنرنمایی در برابر میهمانان شاه و هنرپیشگان و تاجران و مستشاران خارجی، بسته و بی‌پهلوان، فیلم‌های مبتذل امریکائی، همزمان با اکران (پرده) در صدها سینما، بت‌های صادراتی هالیوود را به صورت قهرمانان ملی درمی‌آورد. جان وین به جای رستم، الیزابت تیلور به جای رودابه، الویس پریشلی به جای رودکی می‌نشست. ترانه‌های بازاری به جای غزل‌های حافظ زمزمه می‌شد. در شهر غمی به جز غم «الیسون» نبود که از «پیتون پلیس» بیرون می‌رفت.»

همان طور که قبلاً اشاره شد، نمایندگان اقلیت در اعتراض به وقایع چهاردهم آذر، روز شانزدهم آذر ماه ۱۳۳۰ در مجلس متحصن شدند، نه آن طور که خانم سرشار نوشته‌اند ۳۱ شهریور ماه ۱۳۳۰ (یعنی دو ماه و نیم قبل از آن وقایع). (اطلاعات، یکشنبه هفدهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۵، سال بیست و ششم)

شعبان جعفری، با هدایت خانم سرشار، مدعی است دلیل تحصن نمایندگان اقلیت «دعوی شاه با مصدق، یعنی به طرفداری از شاه... علیه مصدق» بوده است. حال آنکه اسناد موجود خلاف این ادعا را نشان می‌دهد. ای کاش به جای ثبت اشعار ملی میهنی «سیدممدعلی شوشتری / یه سولاخ و

سپید مشتری» برای جلب توجه و رضایت خاطر برخی خوانندگان لُپین مسلک، خانم سرشار روزنامه‌نگار و محقق، حداقل با مراجعه به آرشیو یکی از روزنامه‌های آن زمان، قضیه نعش سرهنگ نوری شاد را روشن می‌ساختند.

### قضیه «نعش سرهنگ نوری شاد» و سکوت خانم سرشار

«سرهنگ دوم صادق نوری شاد در روز پنجشنبه [۱۴ آذر] هنگامی که در میدان بهارستان، سعدی انجام وظیفه می‌کرده مورد حمله و هجوم قرار گرفت و در اثر اصابت سنگ به سرش زخمی گردید و چون جراحی شدید بود به بیمارستان پانصد تختخوابی منتقل گردید و دیروز [جمعه ۱۵ آذر ماه] صبح بر اثر خونریزی مغزی درگذشت. افسر متوفی که در سال ۱۲۷۷ شمسی متولد شده... در سال ۱۳۳۰ که به درجه سرهنگ دومی نایل آمد. وی در ادارات کارآگاهی و سرکلانتری خدمت کرده و آخرین شغل او در اداره بازرسی بود. سرهنگ نوری شاد دارای همسر و پنج فرزند بود.» (اطلاعات، شنبه شانزدهم آذرماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۴، سال بیست ششم)

### «امروز وقایع و تصادمات متعددی در تهران رخ داد

که منجر به مجروح شدن عده کثیری گردید

مرحله اول وقایع با عملیات تظاهرکنندگان در حدود دانشگاه شروع شد

ولی پس از تصادمی که در بهارستان میان دو جمعیت مخالف رخ داد

ابتکار عملیات به دست جمعیت دیگر افتاد

تعداد مجروحین در حدود ۱۰۰ نفر تخمین شده ولی جراحات همه آنها شدید نیست محل

خانه صلح و چند روزنامه مورد هجوم جمعیت قرار گرفت

چند روز قبل اعلامیه‌ای به امضای «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران و سازمان دانش‌آموزان ایران» منتشر شد که در آن اعلام شده بود روز پنجشنبه میتینگ سیاری به عنوان اعتراض به اخراج چند نفر دانشجو که طبق تصمیم اولیای مدارس اخراج شده بودند بر پا خواهد شد. در این اعلامیه از کلیه دانشجویان دعوت کرده بودند که در جلو دانشگاه اجتماع کنند تا پس از تشکیل شدن صفوف آنها در میدان بهارستان تظاهراتی بنمایند. در اعلامیه منتشره نوشته شده بود که این تظاهرات از جانب اولیای دانشجویان تأیید و حمایت می‌شود. پس از انتشار این اعلامیه، شهربانی کل کشور به عنوان تذکر، پریروز شرحی به وسیله رادیو پخش کرد... و طی آن اعلام داشت شهربانی کل با علم به اینکه پدران و مادران دانشجو هرگز رضایت به چنین تظاهرات بی‌موقع و برخلاف مصلحت و امنیت نداده و نخواهند داد، مجوزی برای چنین تظاهراتی وجود ندارد بنابراین والدین دانشجویان باید فرزندان خود را با نصایح لازم هدایت و رهبری نمایند...

اعلامیه دیگری نیز در تأیید مطالب اعلامیه اول دیشب از طرف شهربانی کل صادر شد که دیشب و امروز به وسیله رادیو و جراید صبح انتشار یافت، در این اعلامیه دوم قید شده بود که دستجات مختلف که قصد دادن میتینگ را دارند باید منحصراً در میدان فوزیه اجتماع نمایند و مجدداً خاطر نشان شده بود که از تظاهرات در خیابان‌ها و یا در بهارستان جلوگیری خواهد شد و مسئولیت هر نوع پیش‌آمد سوئی به عهده تظاهرکنندگان است. از صبح امروز تعدادی زیادی مأمورین انتظامی از افراد پلیس و واحدهای ژاندارمری و سرباز که برای استقرار نظم و همکاری با مأمورین انتظامی در اختیار شهربانی گذاشته شده بود در خیابان‌های حدود دانشگاه استقرار یافته بودند...

**اولین زد خورد در حدود دانشگاه -** چون مأمورین انتظامی از عبور اجتماع کنندگان که معلوم بود قصد دارند به طرف بهارستان بروند جلوگیری می‌کردند در نزدیکی دانشگاه تصادماتی میان تظاهرکنندگان و مأمورین انتظامی صورت گرفت از جمله اینکه پلیس متوسل به اتومبیل‌های آب‌پاش شده بود و تظاهرکنندگان با سنگ و چوب به مأمورین انتظامی حمله کرده و چند سنگ به طرف رانندگان اتومبیل‌های آب‌پاش افکندند که بالنتیجه به یکی از رانندگان اصابت کرد و او را شدیداً مجروح و بی‌هوش ساخت... تظاهرکنندگان... به طرف بهارستان عزیمت نمودند...

**دومین زد و خورد -** دومین زد و خورد در حوالی سه‌راه شاه روی داد و در اثنای آن دو دختر دانش‌آموز زخمی شدند که به وسیله مأمورین شهربانی به بیمارستان اعزام گردیدند...

**در داخل مجلس چه گذشت -** ... در این هنگام یکی از کارمندان چاپخانه مجلس سراسیمه وارد شد و خود را به دفتر گارد مجلس رسانید و به فرمانده گارد اظهار داشت تظاهرکنندگان خود را اواسط خیابان شاه‌آباد رسانیده‌اند و الان وارد میدان بهارستان خواهند شد. فرمانده گارد بلافاصله با شهربانی و لشکر ۱ تماس گرفت و از آنها کمک خواست... در این موقع سیل جمعیت تظاهرکنندگان به بهارستان رسید و دورا دور میدان را احاطه کرد و سخن‌گویان آنها مشغول سخنرانی شدند و پی در پی شعارهایی می‌دادند بلافاصله در حدود ۲۰۰ نفر پاسبان و عده زیادی سرباز در جلو در ورودی مجلس حاضر شدند... ناگهان در قسمت جنوب غربی میدان بین جمعیت تظاهرکنندگان و افراد مخالف زد و خوردی درگرفت... در این موقع آقای سرتیپ دانش‌پور معاون شهربانی خود را به بهارستان رسانید و با یک ماشین جیب که دستگاه فرستنده و گیرنده در آن نصب بود به مأمورین شهربانی دستورات لازم را می‌داد مقارن ساعت ده و ربع عده‌ای پلیس سوار از خیابان وزارت فرهنگ به قصد متفرق نمودن جمعیت وارد بهارستان گردید... در این موقع زد و خورد شدیدی بین طرفین درگرفت که منجر به زخمی شدن چندین پاسبان و سرباز گردید ولی بالاخره قوای پلیس توانست جمعیت تظاهرکنندگان را از میدان خارج نماید...

**جریان عملیات دچار تحول گردید -** در مرحله اول جریان تظاهرات امروز ابتکار عملیات در دست همان جمعیتی بود که در حدود دانشگاه اجتماع کرده بودند ولی پس از تصادمی که در

بهارستان رخ داد وضع و قیافه عملیات تغییر یافت. در نتیجه این تصادم با احساسات و هیجان جمعیتی که در اطراف بهارستان بودند به طور شدیدی تهییج شد و ابتکار عملیات تدریجاً به دست همین جمعیت که از اقدامات جمعیت تظاهرکنندگان دستخوش هیجان شدید شده بود افتاد و از این مرحله به بعد تقریباً ابتکار عمل در دست این عده بود...

**هجوم به تأثر سعدی** - پس از تصادمی که در میدان بهارستان اتفاق افتاد تظاهرکنندگان مخالف در اول خیابان شاه‌آباد اجتماع نموده و پس از یک سخنرانی کوتاه و دادن شعار یک نفر پیش‌نهاد کرد که به طرف محل تأثر سعدی برویم... جمعیت [احساسی] به طرف محل تأثر سعدی که در خیابان شاه‌آباد قرار دارد حرکت کردند... با اعزام تعدادی کامیون حامل سرباز به مقابل محل تأثر سعدی از خراب شدن تأثر جلوگیری نمودند فقط قسمت جلو مدخل تأثر آسیب دید. جمعیت ضمناً به محل روزنامه بدر که در بالای محل تأثر سعدی قرار داشت رفتند و میزها و صندلی‌ها و اثاثیه دفتر روزنامه را شکسته و قسمتی را به وسط خیابان‌ها ریختند... مقصد جمعیت در این موقع محل جمعیت صلح (خانه صلح) بود که مورد حمله و هجوم جمعیت قرار گرفت و کلیه اثاثیه و صندلی‌ها شکسته شد و ظاهراً مقداری اوراق مهم نیز به دست جمعیت افتاده که هنوز اطلاع جامع و کامل درباره این موضع به دست نیامده است. جمعیت که در این موقع دچار هیجان شده بودند علاوه بر شکستن اثاثیه محل جمعیت صلح مقدار زیادی از کتاب‌ها و مجلات و روزنامه‌ها را که در اتاق‌های محل جمعیت انباشته شده بود طعمه حریق ساخت... جمعیت تظاهرکنندگان به طرف محل روزنامه به سوی آینده و نوید آزادی که در همان خیابان واقع بودند رفتند و اثاثیه آن دو روزنامه را نیز شکسته و از حیز انتفاع انداختند.

**هجوم به چند روزنامه دیگر** - در همین حال که یک عده از جمعیت تظاهرکنندگان به سمت خیابان فردوسی عزیمت کردند عده‌ای دیگری به طرف خیابان سعدی رهسپار شدند... و اداره روزنامه‌های آتش، طلوع، سیاسی و فرمان را مورد هجوم خود قرار داده و اثاثیه آنها را شکستند و از حیز انتفاع انداختند. محضر ۱۲۴ که در مجاورت روزنامه طلوع بود نیز مورد هجوم جمعیت قرار گرفت... به طوری که هیچ چیز از لوازم محضر مزبور سالم باقی نماند... جمعیت پس از انجام این عملیات تدریجاً کوچک‌تر و کم‌تر می‌شد و به صورت چند دسته کوچک‌تر درآمد که دو دسته از آنها به طرف خیابان نادری رفته و چند کتاب‌فروشی چوبی «کیوسک» را خراب کرده کتاب‌ها را آتش زدند این کتاب‌ها از نوع کتبی بوده که از احزاب چپ طرفداری می‌کرد و حتی درباره این کیوسک‌ها نیز گفته می‌شد که محل بعضی ملاقات‌ها و مذاکرات مشکوک می‌باشند... جمعیت در خیابان خیام در ایستگاه اتوبوس‌های شمیران اجتماع کردند و ناطق جمعیت اظهار داشت... به محل روزنامه چلنگر برویم... اطلاعی از جریان عملیات جمعیت پس از این مرحله نرسید...

**تعداد مجروحین چیست** - در ضمن تصادمات امروز عده‌ای مجروح شدند ولی تعداد حقیقی

مجروحین تا کنون معین نشده در حدود ۱۰۰ تا ۱۲۰ نفر احتمالاً مجروح شده‌اند... سرتیپ دانش پور معاون شهربانی... مورد حمله ناگهانی یک نفر ناشناس واقع شد که با چاقو به سرتیپ دانش پور حمله کرد و فرار نمود بر اثر این حمله... جراحت سختی به صورت (سرتیپ دانش پور) معاون شهربانی وارد شد.» (اطلاعات، پنجشنبه چهاردهم آذرماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۳، سال بیست و ششم)

### «تأثیر اغتشاش پیروز در پارلمان

#### نمایندگان مخالف دولت امشب جلسه خواهند داشت

#### هفت تن از مدیران جراید در مجلس متحصن شده‌اند...

امروز عده‌ای از مدیران جراید در مجلس شورای ملی متحصن شدند و همان طور که در اعلامیه خود متذکر شده‌اند علت تحصن ایشان اعتراض به واقعه پیروز و شکایت از عدم تأمین جانی و مالی می‌باشد که به وسیله عناصر مشکوک سلب گردیده است. از طرف اداره بازرسی مجلس اطاق روزنامه‌نگاران در اختیار متحصنین قرار داده شد و از امشب به بعد در مجلس اقامت خواهند داشت. ساعت یک بعدازظهر اعلامیه زیر از طرف مدیران مزبور منتشر شده است.

«هموطنان گرامی: روز پنجشنبه ۱۴ آذرماه ۱۳۳۰ دویست نفر از ارادال و اوباش تحت حمایت پلیس به ادارات جرائد ریخته و کلیه اثاثیه و آرشیو و دفاتر مالی و اداری را غارت نموده و در و پنجره را شکسته و آتش زده و قصد جان نویسندگان و کارمندان جرائد ملی ما را داشته‌اند که چون تصادفاً در آن موقع کسی در اداره نبوده موفق به انجام مقاصد پلید خود در نابودی نویسندگان و مدیران جرائد نشده‌اند و چون اکنون امنیت جانی و مالی از مدیران و نویسندگان سلب شده و عده‌ای نیز دچار خسارات هنگفت مالی شده‌اند از این رو تصمیم گرفته‌ایم تا موقعی که این اوضاع هرج و مرج ادامه دارد و دولت و قوای شهربانی اجامر و اوباش را تحت حمایت خود قرار می‌دهد در خانه ملت متحصن باشیم. تحصن هم‌چنان ادامه خواهد داشت تا زمانی که موافق اصول قانون اساسی آزادی عمومی تأمین گردد.

قانون اساسی خون‌به‌های افراد آزاده و رشید ایران بوده است و مطبوعات همیشه پرچم‌دار و نگهبان فداکاری اصول حریت بوده است و امروز همه آزادی‌ها در اثر اختناق اخیر دولت و حکومت رجاله و اوباش به خطر افتاده است و تا زمانی که به همه جهت امنیت عمومی و آزادی تأمین نگردد تحصن ادامه خواهد داشت.

هاشمی حائری مدیر روزنامه طلوع، عمیدی نوری مدیر روزنامه داد، فری پور مدیر روزنامه صدای مردم، میراشرافی مدیر روزنامه آتش، پاینده مدیر مجله صبا، بیوک صابر مدیر روزنامه سیاسی، شاهنده مدیر روزنامه فرمان، یزدان‌بخش مدیر روزنامه پیک ایران» (اطلاعات، شنبه

شانزدهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۴، سال بیست و ششم)

«چهار نفر از افراد مسئول و مطلع در اطراف حادثه روز پنجشنبه توضیح می‌دهند تا ظهر امروز ۳۰۲ نفر از طرف شهربانی بازداشت شده‌اند مجروحین مأمورین انتظامی از ۶۰ نفر تجاوز نمی‌کند ولی حال ۴ نفر آنها خطرناک است

در حین انجام مراسم تشییع جنازه مرحوم سرهنگ نوری شاد افسر شهربانی خبرنگار ما موفق شد با چند نفر از مسئولین امور که از جریان حادثه پیروز مطلع بودند، مصاحبه‌ای به عمل آورد و از آنان توضیحات و اطلاعات در این باره کسب کند.

**یک مقام مسئول شهربانی چنین گفت:** در تمام صحنه‌های زد و خورد پیروز نیروی نظامی نهایت مراقبت را به عمل آورد که از هر گونه پیش‌آمد سوئی که منجر به تلفات جانی مردم بی‌گناه گردد جلوگیری شود و واقعاً اگر فداکاری و گذشت نیروی پلیس نبود معلوم نبود نتیجه این حادثه چه می‌شد. پیروز بیگانه‌پرستان می‌خواستند در پناه اشخاصی به عنوان مادران و پدران دانشجویان که صدی هشتاد و پنج آنها کارگران کارخانه چیت سازی و دخانیات و سیلو بودند بزرگ‌ترین قدرت خود را نشان دهند و تاکتیک آنها این بود که زنان و دختران را جلو بیندازند و مقاصد شوم خود را عملی کنند... به همین لحاظ مجموعاً ۴۸ نفر از مأمورین شهربانی از پاسبان و افسر به سختی مجروح شده و حال ۴ نفر از آنها خطرناک می‌باشد و عجب اینجا است که همین دختران و زنانی که بایستی درس عفت و نجابت بیاموزند با دشمنه و کارد به ۴ نفر از پاسبانان حمله کرده و به سختی آنها را مجروح نموده‌اند\*

**معاون اول شهربانی:** خبرنگار اداره با تماسی که با آقای سرتیپ دانش پور معاون اول شهربانی گفت جراحی که روز پنجشنبه به من وارد شد چندان مهم نبود و جریان از این قرار بوده هنگامی که در میدان بهارستان به مأمورین انتظامی دستورات لازم را می‌دادم ناگهان شخص ناشناسی با چاقو به من حمله کرد... تا ساعت ده صبح امروز طبق آمار دقیقی که هم اکنون به دست من رسیده ۳۰۲ نفر از دستجات مختلف که محرک حوادث شناخته‌اند بازداشت گردیده‌اند و برای اینکه هرچه زودتر به کار آنها رسیدگی شود و موجبات آزادی کسانی که بی‌جهت توقیف شده‌اند فراهم گردد صبح امروز کمیسیونی در شهربانی با حضور دادستان نظامی و رؤسای ادارات آگاهی و کارآگاهی مشغول رسیدگی به هویت و علل بازداشت توقیف شدگان گردیدند که البته بعداً نتیجه کار آنها معلوم خواهد شد. ولی تعداد مجروحین و مصدومین افراد شهربانی مطابق آمار بین ۵۴ و ۵۷ نفر می‌باشد که در بیمارستان شهربانی بستری هستند ولی از تعداد مجروحین افراد متفرقه و تظاهرکنندگان هنوز آمار حقیقی به دست نیامده است.

**معاون نخست‌وزیر آقای دکتر فاطمی:**\*\*\* ... نام این افراد را که برخلاف مقررات جاری کشور

\*. توجه داشته باشیم که اینها حرف‌های «یک مقام مسئول شهربانی» دولت ملی است!  
 \*\*. مصاحبه هنگام تشییع جنازه سرهنگ نوری شاد در خیابان چراغ برق انجام گرفته است.

مرتکب این گونه اعمال می‌شوند فقط می‌توان یاغیان شهری گفت، زیرا روز پنجشنبه گذشته تمام قوانین و اصول اجتماعی مملکت زیر پا گذاشته شد و این افراد حادثه جو و بیگانه پرست از هر دسته و جمعیتی که باشند بایستی از هم اکنون بدانند که حکومت دکتر مصدق با تمام قوا سعی خواهد کرد که از این به بعد هوای نفس در مملکت جای قانون را نگیرد و آشوبگرانی که می‌خواهند از راه بلوا و اغتشاش، افکار مردم را مرعوب کنند از این به بعد با اعمال مقررات قانون به هیچ وجه اجازه رشد و نمو داده نخواهد شد زیرا حکومت مصدق عقیده دارد تمام عقاید و آراء در کار قانون قابل تقدیس و احترام است و نمی‌توان با بلوا و اغتشاش و زد و خورد بر نظریات مردم مسلط شوند.

ملت ایران امروز بیدارست و از این تظاهراتی که دست اجنبی در آن دخالت دارد وحشت و اضطراب به خود راه نمی‌دهد و هم چنان در مقابل این عناصر مقاومت خواهند کرد و در آینده هم جز اجراء قانون و اطاعت از مقررات و اصول جاری مملکت به هیچ دسته و حزب و جماعتی اعم از راست و چپی اجازه اغتشاش و گل آلود کردن آب داده نخواهد شد.

**یکی از وزراء چنین گفت:** در حادثه پریروز از آن نظر که دولت حسن نیت خود را نشان بدهد و حتی المقدور نظم و آرامش را رعایت کند منتهای مدارا و بردباری را به خرج داد و تا آخرین دقایق زد و خورد اجازه تیراندازی به افراد انتظامی نداد و حال آن که تظاهر کنندگان قبلاً مجهز برای شورش و بلوا بودند و چوب و چماق و سنگ را قبلاً ذخیره کرده بودند و در چندین نقطه شهر با مأمورین نیز زد و خورد کردند و نهایت کوشش را نمودند که مسئولیت آن را متوجه مأمورین انتظامی کنند در هر صورت بروز این گونه اعمال باعث تأسف دولت است زیرا در این موقع که افراد مملکت بایستی سرگرم نهضتی که در پیش دارند باشند این اتفاقات ناگوار را جز به تحریک عده‌ای مفسده‌جو چیز دیگری نمی‌توان دانست.» (اطلاعات، شنبه شانزدهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۴، سال بیست و ششم)

**«از ۳۰۲ نفری که تا دیشب توقیف بودند به غیر از ۵۸ نفر بقیه آزاد شدند از این عده ۳۰ نفر در دادرسی ارتش محاکمه خواهند شد»**

طبق اطلاعاتی که خبرنگار روزنامه، امروز از مقامات رسمی شهربانی کسب کرده است ۳۰۲ نفر در حادثه روز ۱۴ آذر به وسیله مأمورین انتظامی جلب شده بودند که شب گذشته باز پرس نظامی در اداره کل شهربانی به اتهام آنان رسیدگی نمود و چون ۳۸ نفر آنها از محرکین و آشوب‌طلبان تشخیص داده شدند قرار توقیف آنان صادر گردید بقیه به شرح زیر آزاد شدند. ۱۸ نفر به قید کفیل، ۲۰ نفر به قید التزام که از حوزه قضائی تهران دور نشوند و ۲۲۶ نفر بقیه که دانش‌آموزان و اطفال پانزده شانزده ساله بودند بدون قید و شرط تحویل اولیایشان شدند.

در مورد ۳۸ نفر اول یکی از معاونین شهربانی گفت دلایل قاطع و کافی در دست است که این عده از اعضای حزب منحلۀ توده بوده و به همین جرم تحویل دادرسی ارتش می‌شوند. یک مقام رسمی



دادرسی اظهار داشت پرونده ۵۸ نفر از شهربانی به این اداره ارسال شده است که برای ۲۸ نفر آنها دستور داده شده به قید سپردن کفیل آزاد شوند و چون هنوز کفیل معرفی نکرده‌اند لذا در توقیف باقی هستند اما ۳۰ نفر بقیه که از اعضای حزب منحلۀ توده بوده و سوابق شرارت و آشوب‌گری دارند محاکمه خواهند شد.» (اطلاعات، یکشنبه هفدهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۵، سال بیست و ششم)

### «پانزده نفر از وکلای اقلیت در مجلس متحصن شده‌اند»\*

آقایان نمایندگان اقلیت که از دیشب بنا بر تصمیمی که در جلسه دیروز خود گرفته‌اند در مجلس متحصن شده‌اند به قرار ذیل است:

جمال امامی، آزاد، شوشتری، پیراسته، دولتشاهی، نصرتیان، پناهی، صفائی، ثقة‌الاسلامی\*\*، سندی، عزیز زنگنه، امیرقاسم فولادوند، غضنفری، پالیزی، تیمورتاش. بعضی آقایان اعضای اقلیت که در تهران یا در جلسه‌ای که تصمیم به تحصن گرفته شده نبودند هنوز عملاً به متحصنین نپیوسته‌اند و نمایندگان اقلیت منتظر ورود و شرکت آنان در تحصن می‌باشند.» (اطلاعات، یکشنبه هفدهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۵، سال بیست و ششم)

### «به مدیران روزنامه‌های متحصن پیوسته‌اند»

عده دیگری از مدیران و صاحبان روزنامه‌ها به شرح زیر به عنوان ابراز همدردی با مدیران روزنامه‌هایی که ادارات روزنامه‌هایشان غارت شده در تحصن شرکت کرده و مراتب را طی بیانیه‌ای اعلام داشته‌اند. سیدعلی بشارت مدیر صدای وطن، حسن آموزگار مدیر زندگی، جهان بانویی مدیر فردوسی، سرهنگ خجسته مدیر خجسته، سرهنگ یمینی مدیر آرام، مهندس پور اعتضادی مدیر زلزله، سیاوش فروغ مدیر فروغ آسیا، امان‌الله فروغ سردبیر فروغ آسیا، اصغر عضدی مدیر عضدی، صدر منجمی مدیر حمایت.» (اطلاعات، یکشنبه هفدهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۵، سال بیست و ششم)

### «سه نفر از قضات مأمور رسیدگی به واقعه ۱۴ آذر شدند»

از طرف آقای نخست‌وزیر سه نفر از قضات زیر تعیین شدند که به واقعه ۱۴ آذر رسیدگی نموده و

\*. شعبان جعفری در این فرصت، ۱۶ آذر تا ۲۳ آذر (تاریخ دستگیری) بوده، که با دوستان اشعار ملی میهنی را در مقابل مجلس شورای ملی سر داده‌اند.

\*\* توضیح اطلاعات: «نام آقای موسی ثقة‌الاسلامی نماینده مجلس در صورت نمایندگان متحصن در مجلس اشتبهاً چاپ شده بدین وسیله تصحیح می‌شود.» (اطلاعات، چهارشنبه بیستم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۸، سال بیست و ششم)

گزارش لازم را به ایشان بدهند، آقای خواجوی مستشار دیوان عالی کشور، آقای اشرف سمنانی رئیس شعبه ۹ دادگاه استان ۱ و ۲، آقای شمس‌الدین عالمی مستشار استان ۱ و ۲، (اطلاعات، یکشنبه هفدهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۵، سال بیست و ششم)

### «مجلس شورای ملی

#### اغتشاش روز پنجشنبه مورد مذاکره واقع شد

#### جمال امامی، آشتیانی‌زاده و آزاد ناطقین قبل از دستور جلسه امروز بودند...

جلسه علنی مجلس شورای ملی در ساعت ده و پانزده دقیقه صبح امروز... تشکیل گردید...  
**روش حکومت - آشتیانی‌زاده:** حوادث ۱۴ آذر دومین لکهٔ بدنامی را بر دامن آقای دکتر مصدق زد و دست‌های این پیرمرد محترم را شاید بدون رضای خودش در خون بی‌گناهان فرو برد. اولین حادثه تیرباران بی‌گناهان در فاجعهٔ ۲۳ تیرماه بود. کمیسیونی که برای تحقیق در علت اساسی فاجعه ۲۳ تیر تشکیل شد نتوانست مسئولیت و مداخله عمدی پلیس و دستگاه‌ها و احزاب دولتی را در فاجعه کتمان کند. دکتر مصدق قتل عام ۲۳ تیر را به گردن وزیر کشور و رئیس شهربانی وقت انداخت و گفت سرلشکر بقائی را شاه منصوب کرده و توطئه به وسیله شهربانی تنظیم شده و او خود از جریان فاجعه بی‌اطلاع بوده است. بعد از چندی وزیر کشور یعنی سرلشکر زاهدی را به جرم شرکت در توطئهٔ ۲۳ تیر از کار برکنار نمود و دستور محاکمه سرلشکر بقائی را داد. هنوز بیش از ۶ ماه از آن فاجعه و قتل عده‌ای [۷۰۰ نفر]\* مردم بی‌گناه تهران [که پلیس و سرباز و چاقوکش‌های دولتی کشتند] نمی‌گذرد که روز ۱۴ آذر جنایت دیگری به وقوع پیوست که افتضاح ننگ آن سراسر عالم را فراگرفت. این بار دیگر آقای دکتر مصدق نباید بگویند از ماجرا خبر نداشته‌اند، روزنامه نیمه رسمی کیهان در شب فاجعه اطلاع داد که **تصمیم تیراندازی با حضور نخست‌وزیر گرفته شده است.** ما تصور می‌کردیم تحریکات عمدی شهربانی در سرتاسر شهر و عصبانی کردن جوان‌ها و ریختن چاقوکش‌ها به دبیرستان‌های دخترانه و پسرانه و هجوم اوباش هر روز به جوان‌های بی‌گناه مردم تهران بر اثر سیاست جنایت‌آلود و خشن سرلشکر مزینی است. ولی معلوم شد که سیاست تحریک عمومی، و هجوم اجامر و اوباش، تجهیز چاقوکش و غارت منازل و مغازه‌های کسبه و پیشه‌وران بی‌گناه و مصدوم کردن مخالفین دولت ریشه عمیق‌تری دارد و مربوط به ریاست شهربانی نیست، نقشهٔ ترور کردن، خفه کردن، ترساندن، تهمت زدن و فحش دادن به نام توده‌ای و نفتی به هر کس که مخالف دولت است و به طور کلی نابود کردن هر ذی‌روحي که نفس بکشد در واقع شعار این

\*. پاراگراف‌های داخل کروشه [ ] این متن از «به نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس جلسه ۲۱۱ روز یکشنبه ۱۷ آذرماه ۱۳۳۰. سیدحسین مکی، پس از خلع ید (کتاب سیاه جلد چهارم) صص ۳۰۶-۲۹۵». اضافه شده است. در متن گفتار عبدالقدیر آزاد توضیح بیش‌تری راجع به این مسئله خواهم داد.

حکومت است. جلوگیری از میتینگ و تظاهرات دستجات مختلف از ابتکارت دولت آقای دکتر مصدق است.

شاه سابق وقتی که به لقب سردار سپه و ریاست وزرائی رسید و می‌خواستند با دست او در مملکت جمهوری بسازند، مردم به پشتیبانی از مدرس و مخالفت با جمهوری روز دوم فروردین آن میتینگ بزرگ و تظاهرات عظیم فراموش نشدنی را بر ضد جمهوری برپا کردند و تمام میدان بهارستان و محوطه داخل مجلس از جمعیت پر شده بود اما تارئیس دولت به نفسه مورد حمله قرار نگرفت و بر سر و شانه‌اش سنگ و آجر نزدند فرمان حمله به یک فوج نظامی که همراه خود آورده بودند، در حالی که با تربیت ارتشی و خوی نظامی که سردار سپه داشت انتظار می‌رفت که خیلی از آنچه که شد بکند و در آخر فاجعه با حساب دقیق معلوم شد که مجروحین تعدادشان از ۱۲ نفر و مقتولین از ۲ نفر تجاوز نمی‌کند. حالا بفرمائید که چطور شد، حکومت سردار سپه آن روز را باید دوره دیکتاتوری نامید و حکومت شما را با این قتل عام‌های پی در پی و ایجاد رژیم پلیس و ارباب، دوره مشعشع آزادی و حکومت قانونی بنامیم. مگر آقای دکتر مصدق حکومت‌های ساعد و صدراشرف را برای جزئی‌ترین خطائی به باد حمله و انتقاد نمی‌گرفتید؟ تمنا دارم بفرمائید در کدام از این ادوار مردم تهران چنین روزهای خون‌آلودی را دیدند؟

آقای دکتر مصدق تحمل ندارد مخالفینش حرف بزنند، چیز بنویسند، میتینگ بدهند، تظاهر کنند؟ اگر شما معتقدید که قاطبه مردم پشتیبان شما هستند پس چرا از میتینگ مخالفین جلوگیری می‌کنید؟ چرا چاقوکش تجهیز می‌کنید؟ چرا آدم می‌کشید؟ چرا در کمال ناجوانمردی کامیون‌های پلیس را بر روی انبوه مردم اعم از زن و مرد و بچه حتی در پیاده‌روها می‌رانید؟

اگر مردم طرفدار شما هستند از چند هزار نفر جوان چه ترسی دارید؟ تمام مردم تهران روز پنجشنبه دیدند که کامیون‌های پلیس، چاقوکش‌های معروف و لات‌های جنوب شهر را بار می‌کردند و آنها را مجهز به چوب و چماق کرده و در میان صفوف دانشجویان گسیل می‌کردند و چون چاقوکش‌ها جرئت حمله نداشتند پاسبان‌ها و سربازها به کمک آنها با قنداق تفنگ و سرنیزه سر و دست مردم را می‌شکستند تا چاقوکش‌ها بتوانند مردم را بزنند. مسخره‌تر از تمام این قتل و غارت‌ها از یک طرف اظهار تشکر شهربانی از چاقوکش‌ها به عنوان مردم شرافتمند پایتخت است و از طرف دیگر اقرار آقای نخست‌وزیر به غارت روزنامه‌ها و... و تعهد ایشان به پرداخت غرامت آنها است. [بنده خودم با این آقای ارباب مهدی حالا اگر بترسد و انکار کند نمی‌دانم گمان می‌کنم که ارباب مهدی مرد است و انکار نمی‌کند با این آقای دکتر کاسمی از خیابان سعدی سرازیر شدیم مقابل روزنامه طلوع که رسیدیم دیدیم قریب ۵۰، ۶۰ نفر از مردم معلوم‌الحال چماق و چوب و پایه میز و صندلی و همه چیز همه‌گونه آلات صلح‌طلبی دستشان بود و پشت سر آنها سه کامیون پلیس و نظامی مقابل درب روزنامه طلوع که رسیدند با آن چوب‌ها زدند درب را شکستند و به زور وارد شدند.

نمایندگان: آقای ارباب صحیح است؟

ارباب مهدی: صحیح است درست می‌گویند.

صفائی: ولی آقا اینها یک زنده بادهائی هم می‌گفتند - زنگ رئیس.]

شهربانی کل کشور از چاقوکش‌ها به عنوان اهالی شرافتمند پایتخت اظهار تشکر کرد که خانه و مسکن مردم را غارت کردند، جرائد را چاپیدند، کلوب و احزاب را آتش زدند و مردم را کشتند! وظیفه شهربانی در تمام ممالک دنیا جلوگیری از شرارت چاقوکش‌ها، حفظ انتظامات و ممانعت از دزدی و جنایت است. در ایران شهربانی مشوق چپاول و دزدی است، این شهربانی که هنرش کشتن مدرس، فرخی و ارازی است، این شهربانی که کارش حبس و تبعید خود دکتر مصدق، حائری‌زاده و ملک‌الشعراء بهار است، این شهربانی که کارش آمپول هوا زدن به مردم و تربیت پزشک احمدی است و علناً هم محرک ضرب و قتل و چپاول مردم به دست چاقوکش‌ها است به چه کار مملکت می‌خورد؟

[صفائی: به همین کاری که کردند.]

شما می‌گوئید ما می‌خواستیم با حزب توده مبارزه کنیم. خاک بر سر آن تشکیلاتی که برای مبارزه با یک جمعیت در پناه لچاره و چاقوکش قرار گیرد. چشم آن مسئولین و امنیت عمومی روشن که برای حفظ انتظامات چاقو و چماق به دست حسن سه کله و تقی یتیم و عبدل درازه می‌دهند.

[فرامرزی: شعبان بی‌مُخ را نگفتید.]

و آنها را به جان پسران و دختران بی‌گناه شهر می‌اندازند، شما می‌گوئید می‌خواهیم با حزب توده مبارزه کنیم، آیا مغازه رادیو فروشی و دکان خیاطی و اداره روزنامه آتش، طلوع، فرمان و داد هم از مراکز حزب توده بودند؟

[ثقة الاسلام: مرتجع بودند.]

کدام خراب شده و جهنم دره‌ای در دنیا وجود دارد که دولت تا این درجه از مردم سلب امنیت کند؟ عابر بدبختی که بی‌خیال به خانه‌اش می‌رود از کجا پیش‌بینی کند که ناجوانمردانه کامیون را در پیاده‌رو خواهند انداخت و عمداً مردم را زیر گرفته، بکشد. این چه ننگ و رسوائی است؟ این چه بازی است که درآورده‌اید؟

چه وقت این تعزیه شیر و فضا تمام می‌شود؟ کی دکان نفت را تخته خواهید کرد که مردم آسوده شوند؟ حقیقت مطلب و محرک شما در این آژان‌گشی‌ها فقط انتخابات است. من هفته پیش گفتم که دولت با راه انداختن چاقوکش و کمک پلیس در صدد خفه کردن و ترساندن مخالفین خود می‌باشد و چنان که ملاحظه کردید روز پنجشنبه این پیش‌بینی درست از آب درآمد. شما نمی‌خواهید با حزب توده مبارزه کنید، اسم حزب توده و مارک کمپانی نفت خود یک نوع دکان سیاسی شده است هر کس که مخالف دولت بود یک مهر توده‌ای و یا نفتی به او می‌زنید و چاقوکش بر او می‌فرستید تا زندگی او را به هم بریزید، مگر ممکن است در شهری که دولت خودش ترور می‌کند زندگی کرد؟ هیچ

کس دیگر در تهران تأمین ندارد. هر جوانی که کتاب زیر بغلش باشد به اسم توده‌ای او را می‌زنند. هر متنفسی که بر ضد سالوس‌های دولت حرف بزند لجن‌مالش می‌کنند. نباید اجازه داد که با این مقدمات حکومت لجاره و اجامر و اوباش را در این مملکت برقرار کنید. حق ندارید که به خاطر موفقیت نامزدهای دولتی در انتخابات مردم بی‌گناه را به خاک و خون بکشید.

[گفتید می‌خواهم عوائد نفت را بگیرم نشد بعد آمدید گفتید خوزستان را می‌خواهم آباد کنم. خوب بروید آباد کنید. حقیقت مطلب و محرک شما در این آدم‌کشی‌ها فقط انتخابات است.]  
بیش از هزار عکس از منظر دل خراش فاجعه روز پنجشنبه برداشته‌اند و این عکس‌ها خود اسناد غیرقابل انکاری بر محکومیت دستگاه انتظامی پلیس و دولت در ایجاد فاجعه چهاردهم آذر است. در این عکس‌ها مردم شرافتمندی که شهربانی از آنها تشکر کرده است خوب دیده می‌شوند. قیافه چاقوکش‌های به نام در حال نعره زدن و چماق بلند کردن به خوبی مشهود است. همه دیدند [روزنامه‌کیهان که یک جریدهٔ محافظه‌کار و نیمه دولتی است. فرامرزی: دروغ است.]

یادداشت‌های تأثرآوری از جنایات پلیس و سربازها منتشر کرده بود. کیهان علناً اعتراف کرده بود که [چاقوکش‌ها در حمایت پلیس به سر و روی مردم بی‌گناه و عابر خیابان ریختند و آنها را مضروب و مجروح کردند. من شنیدم که وقتی دکتر مصدق خبر مرگ یک افسر شهربانی را شنیدند گریه کردند. [صفائی: دروغ است.]

من هم گریه کردم و من هم از این خبر متأثر شدم. ولی آیا از شنیدن خبر قتل چندین دختر و پسر معصوم آقای دکتر مصدق نیز متأثر شدند یا نه؟ این پاسبان‌ها و افسران چه تقصیری دارند تقصیر متوجه دستگاه حاکمه است که آنها را وادار به چنین اعمال جنایت‌آمیزی می‌کند. اما پلیس‌ها نباید انتظار داشته باشند که وقتی با کمک چاقوکش‌ها به جان مردم بی‌دفاع می‌افتند و با باتوم و قنداق تفنگ سر و مغز و گردن آنها را خرد می‌کنند به طرف آنها گل پرتاب کنند. مسلماً مردم نیز از خود دفاع می‌کنند و در این میان افسر پلیس هم مضروب می‌شوند و عدهٔ زیادی از خود مردم هم کشته می‌شوند، باید محرکین این فاجعه را جستجو کرد که موجب مرگ مردم بی‌گناه این مملکت می‌شوند. این که شما جنایات روز ۱۴ آذر را زیر سرپوش مبارزه با حزب توده مخفی می‌کنید مردم عادی می‌فهمد که جز تدلیس و نیرنگ چیز دیگری نیست. هاشمی حائری، آتش، فرمان، داد و سایر جرائد با حزب توده بستگی نداشتند که آنها را غارت کرده‌اید...

مطلب دیگر راجع به هنرپیشگان تأثر سعدی است که مدت زیادی است در اینجا متحصن هستند. اگر دولت صلاح نمی‌داند که تأثر در مملکت باشد همه را ببندند، و اگر این طور نیست کار این عده را درست کنند تا پی کار خود بروند. بنابه تصدیق تمام مردم این عده از بهترین هنرپیشگان کشور هستند و من استدعا می‌کنم که آقایان لطف بفرمائید تا آنها بروند و کار خود را ادامه دهند...

**هدف ما از ملی شدن نفت - جمال امامی:** ... وقتی ما می‌آئیم و می‌گوئیم حزب توده را بر ما مسلط نکنید و از آن جلوگیری کنید، منظورمان اسم حزب توده که نیست یعنی ت و ده بلکه مفهومش این است که اگر اینها مسلط شوند متعرض جان و مال و ناموس و آزادی و حقوق ما خواهند شد. حال اگر اسم حزب توده را برداشتند و دولت بیاید و این کارها را بکنند من دیگر متوسل به کی شوم.

دولتی که با پول من و شما برای حفظ نوامیس ما ایجاد شده، اگر بیاید و این کار را بکند آخر من دیگر به چه کسی پناه ببرم؟ این را دولتی می‌کند که رئیسش پیشوای ملیون است. ما پرروز که شنیدیم جلو حزب توده را گرفته‌اند تصمیم گرفتیم بیائیم و شهربانی را تقویت کنیم خوب شد که نکردیم.

چون بعد دیدیم که در جهنم ماری است که از آن باید به غاشیه پناه ببریم. آقایان شما اهل این شهر هستید به من بگوئید بینم آیا روزنامه‌های طلوع، داد، سیاسی فرمان و جانسپاران و آتش جراید توده‌ای هستند؟ شما می‌دانید آن وقتی که این آقایان جبهه ملی کم و بیش با حزب توده همکاری می‌کردند، این جراید با حزب توده مبارزه می‌نمود. شما با حزب توده مبارزه نمی‌کنید و بعد جراید ضد توده‌ای را هم غارت می‌کنید. پس بیائید بگوئید ما کلیه مخالفین خود را غارت می‌کنیم. کجای دنیا، دول کمونیسم، نازیسم مردم را غارت می‌کند. [این دولت باندیتسیم است و غارت می‌کند.]

بلندگوهای شهربانی فریاد می‌زد که هنگ حمله تحت فرماندهی تیمسار شعبان بی‌مُخ حمله می‌کند. (خنده نمایندگان - یک نفر از نمایندگان: خنده ندارد. واقعاً گریه دارد).

به جان شما آقایان شرم‌آور است آقا، چند بار من گفته‌ام دولت که احتیاج به شعبان بی‌مُخ ندارد شما قوای تأمینیه و آژان نظامی دارید، دیگر چه احتیاجی به چاقوکش دارید.

در زمان مرحوم رزم‌آرا یک روز آقای دکتر بقائی آمد اینجا و گفت چاقوکش‌ها می‌خواهند ما را غارت کنند. من پا شدم و به رزم‌آرا گفتم آقا تو دولتی چرا چاقوکش می‌فرستی؟

بند چند دفعه عرض کردم که توده‌ای‌ها را قانون شما قدغن کرده است، ممنوع کرده است، چرا جلوی‌ش را نمی‌گیرید؟ اگر خانه صلح اگر مال توده است نباید بگذارید افتتاح شود. اگر بد است پیشوای سیاسی و پیشوای روحانی شما و چند نفر از اعضاء جبهه ملی که در آن عضو بودند. پس آنها را هم بسوزانید.

یک روز قبل از پیش‌آمد این حادثه دو نفر از اعضای جبهه ملی\* از آنجا استعفا دادند پس لابد این قضایا را می‌دانستند. اگر برخلاف قانون است چرا باید تشکیل بشود و دولت بعد برود که آنجا را

\*. حائری‌زاده و شایگان.

آتش بزند؟] آخر چهار دیواری تأثر سعدی را که آتش زده‌اند، تقصیر ندارد، اگر او توده‌ای است تار و مارش کنید نه اینکه خانه مردم را آتش بزنید، آخر این خیمه‌شب‌بازی را برای کی درمی‌آورید؟ تمام دستگاه دولت عضو خانه صلح‌اند. [اهالی مملکت مگر کورند؟ مگر کردند؟ مگر اینها را نمی‌دانند؟ تمام دستگاه شما عضو جمعیت صلح‌طلبان است، آن وقت تا وقتی که جمعیت صلح‌طلبان خیانت به کشور می‌کند برای این آقایان اهمیت نداشت ولی از روزی که مخالف منافعشان است اهمیت دارد. آن روزی که آن را مخالف مصالح شخصی خودشان تشخیص دادند آتش می‌زنند، آن هم دولت این که مسخره است آقا این را چه می‌گوئید]

علت این است که آن روزی که اعمال اینها تنها خیانت به کشور بود عیب نداشت ولی آن روزی که آنها مخالف مصالح شخصی آقایان و انتخابات آنها هستند آنجا را آتش می‌زنند.

معروف است حاج میرزا آقاسی علاقه مفرطی به احداث قنوات داشت. روزی بر سر چاه قناتی ایستاده بود، شنید که مقنی می‌گوید بر پدر میرزا آقاسی لعنت، که از اینجا آب در نمی‌آید. صدا زد مؤمن، اگر برای میرزا آقاسی آب در نمی‌آید، برای تو که نانی درمی‌آید.

حال قضیه نفت ما با این آقایان مصداق این مثل شده است. ما آمدیم نفت را ملی کردیم به ملت هم گفتیم نان تو ممزوج به پنیر خواهد شد. نه تنها پنیر به او ندادیم نان را هم گرفتیم اما اگر نان مردم گرفته شد در عوضش یک دسته‌ای خیلی چیزها عایدشان شد و حالا دیگر ول کن معامله نیستند.

فرانسوی‌ها مثلی دارند که می‌گویند اشتها با خوردن زیاد می‌شود. [لاپتی وین آن مائژان<sup>(۱)</sup>] نفت تمام شد و حالا نوبت انتخابات شده و از این راه استفاده می‌کنند.

[این مملکت را به هم ریختند حالا فرض کنید این هم یک جور حل بشود مگر این جنغولک‌بازی تمام می‌شود، یک جنغولک‌بازی دیگری فراهم می‌کنند و همه را وصل می‌کنند به نفت و می‌گویند که انگلیسی‌ها را بیرون کردیم. آقا مگر هدف ما این بیرون کردن چند تا مهندس انگلیسی بود؟ خیر آقا، هدف ما تحصیل عایدی بیش تری بود. هر کس الان بگوید چرا تنها منبع عایدی مملکت را خوابانید، فوراً می‌گویند آهای این نوکر استعمار است. حالا اینها می‌خواهند خوزستان را آباد کنند. بزک نمیر بهار میاد...

این عکسی که می‌بینید از کسی است که ۳۶ دفعه دزدی کرده [از خانه ؟] ۸ دفعه هم اتومبیل دزدیده [یک سال و نیم در بندرعباس بوده و اخیراً شهربانی او را وادار به روزنامه‌نویسی کرده و شهربانی به او حقوق می‌دهد تا به من فحش بدهد. [آزاد: شیره‌کش خانه هم دارد.]

1. L' appétit vient en mangeant.

فرامرزی: خویش و قوم من که نیست. چرا از من عذر می‌خواهید؟

پیراسته: اسمش چیست.

یک نفر از نمایندگان: مدیر روزنامه جانسپاران.

جمال امامی: جانسپاران اشخاص شریفی هستند گوش کنید، این یکی از روزنامه‌هائی است که

به آقایان کمک می‌کند. گوش بدهید! اینک رونوشت یک حکم را می‌خوانم

«مورخه ۱۳۳۰/۸/۲۰»

موضوع

شماره

### وزارت کشور

### شهربانی کل کشور

قسمت اداره گزارش، دایره شعبه

محترماً به عرض عالی می‌رساند تیمسار سرتیپ نخعی ریاست اداره انتظامی و سرکلانتری اظهار می‌نماید که تیمسار معظم ریاست شهربانی کل کشور مقرر فرموده از ۱۵ آبان ماه ۱۳۳۰ شعبان جعفری با ماهی ۳۰۰۰ ریال حقوق از اعتبار محرمانه استخدام گردد. برای استحضار خاطر مبارک گزارش عرض تا هر نوع امر و مقرر می‌فرمائید اطاعت گردد.

رئیس اداره حسابداری  
محرمانه - خدائی»

و این همان تیمسار شعبان بی‌مُخ و سرهنگ چاقوکشان است. [یک نفر از نمایندگان: عجب محرمانه بود] این تیمسار سرتیپ شعبان بی‌مُخ است که خانه مردم را غارت می‌کرده است و در مقابل این خدمات با ماهی ۳۰۰۰ ریال در شهربانی استخدام شده است آخر می‌خواهید چه بکنید؟ این چه وکالتی است به اینکه بیائید بنشینید اینجا افتخار می‌کنید. ...

برای مردم کار تهیه کنید - عبدالقدیر آزاد: ... در ۲۳ تیرماه یعنی روزی که هریمین نماینده مخصوص رئیس جمهور آمریکا به تهران وارد شد، نمایش مصنوعی که مقدمات آن با نظر وزیر کشور تهیه دیده شده بود ظاهر گردید و سپس مردم بیچاره و بینوا را به باد گلوله بسته صدها مردمی که از شهرستان‌ها با دادن پنجاه و شصت تومان به تهران آورده بودند مقتول و مجروح نمودند.

[روز ۲۴ تیر ماه یک روز بعد از حادثه خونین قتل عام، ناصرالشریعه سرداری به قم رفته بود در مراجعت می‌گفتند در اتوبوس ما دو نفر زخمی بودند که از تهران به قم می‌رفتند در بین راه می‌گفتند ما ۸ نفر بودیم آمدیم به تهران ۶ نفر از ما کشته و مفقود شد دو نفر زنده برمی‌گردیم به قم. در آن روز یک عده مردم بیچاره گرسنه را از دهات به شهر آورده به هر یک ۵۰، ۶۰ تومان داده بعد آنها را به باد مسلسل و تفنگ بسته به قتل رسانیدند و جنازه آنها را به قزوین برده دفن نمودند و زن و بچه آن بیچارگان هنوز خیال می‌کنند که شوهر و پدرشان در تهران زنده و مشغول کار است و حال آنکه دسته‌ای غدار و بی‌رحم اعضای کابینه دکتر مصدق آنها را با کمال ناجوانمردی در خون



خود آغشته و تا ابد بی پدر و بی شوهر نموده است]]\*

آن روز دکتر مصدق می‌خواست نشان بدهد که ایران در لب پرتگاه کمونیستی است و اگر آمریکا با این نقشه او موافقت نکند ایران کمونیست می‌شود. برای آنکه این دروغ را به حلق آمریکا فرو کند آن‌الم‌شنگه را راه انداخته ۳۰۰ نفر زن و مرد را در جلو مجلس در خون آغشته نمود و بعد هم یک نفر را به جرم این که در این قضیه دخالت داشته توقیف نکرد و به چنگال عدالت تسلیم ننمود [و کمیسینی از مجلسین سنا و شورا تشکیل داد که به این جرم رسیدگی نماید آنها استنکاف نموده بعد آقای شهشپهانی را مأمور رسیدگی کرد و گزارش داد قضیه لوث شد.] و همین عدم تعقیب مجرمین بهترین دلیلی است که دولت مسبب اصلی آن حادثه بوده است. حادثه روز پنجشنبه ۱۴ آذرماه رقت‌آورتر از حادثه ۲۳ تیرماه است روز پنجشنبه چندین دختر و پسر و افسران شهربانی مقتول و مجروح گردیده چندین تجار تخانه و مؤسسه و ادارات روزنامه غارت یا آتش گرفته سوخت.

تمام مردم این شهر شاهد و ناظر بودند که این قتل و غارت را دستگاه شهربانی و چند نفر از عمال جبهه ملی و حزب زحمتکشان فرمان داده اداره می‌کردند.

مکی با اتومبیل به چهارراه مخبرالدوله آمده به شعبان بی‌مُخ دستور می‌داد. شعبان بی‌مُخ می‌گفت من مأمور خانه صلح هستم و این طرف ناحیه مأموریت من نیست. کاظم‌زاده خرم‌آبادی که تازه از خرم‌آباد آمده و [جائی هم بلد نیست] می‌گفت من در گوشه میدان بهارستان ایستاده بودم دیدم از طرف کوچه وزارت فرهنگ جمعی با شعار حزب زحمتکشان بیرون آمده به پاسبانان سواره گفتند حمله کنید به طرف توده‌ای‌ها!

به محض آنکه این فرمان صادر شد پاسبان‌های سوار با شمشیر حمله به جمعیت کرده هرکس جلوشان می‌رسید مجروح می‌کردند.

شمس قنات‌آبادی در جلو جمعیت افتاده با چوب و چماق به مردم حمله می‌کرد [و ناظر غارت و آتش زدن مؤسسات بود] و همین که جمعی برای غارت یا آتش زدن مؤسسه‌ای یا اداره روزنامه‌ای وارد محلی می‌شدند پاسبانان خط زنجیر می‌بستند نمی‌گذاشتند کسی داخل آن محل شود. پس از

\*. قضیه متن‌های داخل دو کروشه ([ [ ]) بدین قرار است: به دلیل عدم اعتماد به بعضی از نویسندگان، گزارش خبرنگار پارلمانی روزنامه اطلاعات (گفتار عبدالقدیر آزاد نماینده مجلس) را با کتاب سیدحسین مکی تحت عنوان «کتاب سیاه جلد چهارم، پس از خلع ید، چاپ اول ۱۳۶۲، انتشارات نشر ناشر» صص ۳۱۰-۳۰۸. مقایسه شد. معلوم گردید، سیدحسین مکی متن مزبور را از روزنامه اطلاعات برداشته و با دخل و تصرفی در آن، به جای ذکر منبع اصلی خیر یعنی «روزنامه اطلاعات»، آن را زیر عنوان «نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس روز یکشنبه ۱۷ آذر ماه ۱۳۳۰ جلسه ۲۱۱) آورده است.

این تغییرات را بدین شکل مشخص کرده‌ام که مطالب اضافه شده به متن (اطلاعات) را با یک کروشه ([ ]) و مطالب حذف شده از متن اطلاعات با دو کروشه ([ [ ]) نشان داده می‌شود.

آنکه مؤسسه یا اداره روزنامه آتش می‌گرفت یا غارت می‌شد و آن اشخاص بیرون می‌آمدند، خط زنجیر پلیس از هم گسیخته می‌گردید. [در ۲۳ تیر ماه دولت می‌خواست به وسیله آن قتل عام به امریکایی‌ها بفهماند که ایران در لب پرتگاه کمونیستی است.] در پنجشنبه ۱۴ آذرماه دولت می‌خواست به امریکایی‌ها نشان بدهد که چگونه با کمونیست مبارزه می‌کند ولی عوض مبارزه با کمونیست رفتند روزنامه‌های ضد کمونیستی را غارت و چپاول نمودند. [بهترین دلیلی که دولت و طرفداران آن و اعضای جبهه ملی از این توطئه اطلاع داشتند استعفا دادن حائری‌زاده و دکتر شایگان از عضویت خانه صلح بود که دو روز قبل از حادثه در روزنامه‌ها انتشار یافت.]

آقای دکتر مصدق یا باید بگوید من از این قضایای بی‌اطلاعم یا باید بگویم با اطلاع من این حوادث خونین به ظهور پیوسته است.

اگر ایشان می‌گویند من اطلاع ندارم، چرا مسئولیت امنیت کشور را به عهده گرفته‌اند و استعفا نمی‌دهند؟ اگر می‌گویند من از این جریان اطلاع دارم چرا نخست‌وزیر نقشه آشوب آدم‌کشی و غارت اموال مردم را می‌کشد.

[تعجب من در این است که اگر آقای نخست‌وزیر با حزب توده مخالف است چرا آنها را دستگیر و تحت تعقیب قرار نمی‌دهد. قانون که به او اجازه داده، به علاوه هر وقت بخواهد برای جلوگیری توده قانونی به مجلس بیاورد مجلس که به ایشان رای می‌دهد در این صورت.]

علت آنکه ایشان توده‌های را آزاد گذاشته و هر روز یک الم‌شنگه راه انداخته پاسبان‌ها را به جان مردم می‌اندازند برای چیست؟ آقای دکتر مصدق که یک مرد اشراف و میلیونریست خیال می‌کند توده را با این کارها از بین می‌برد و حال آنکه از بین بردن توده و جلوگیری از کمونیست کار و نان تهیه کردن برای مردم است.

[از روزی که آقای دکتر مصدق وزیر شده کسب و تجارت از بین رفته مردم بیکار برای یک لقمه نان معطلند.] کارگر و دهقانی که روزی یک وعده غذاگیرش نمی‌آید لخت و عور به سر می‌برد، ایشان متوقع هستند که دست از شورش به عقیده خود بردارند و مؤدبانه از گرسنگی و سرما بمیرند و ایشان میلیون‌ها ثروت را روی هم انباشته نمایند؟ آقای دکتر مصدق اگر شما می‌خواهید جلو کمونیست و آشوب‌گران را بگیرید باید سیاست اقتصادی و نقشه اصلاحات شما روشن باشد. برای مردم نان، لباس و مسکن تهیه کنید نه آنکه به جای نان و لباس و مسکن هر روز خودتان آشوب برپا کرده عده‌ای را مقتول و مجروح نمائید که باعث لجاجت و سرسختی آنها بشود.

[آقای دکتر مصدق از اول تا به حال آنچه گفته و ادعا داشتند همه دروغ و عوام‌فریبی بوده است و هفت ماه نخست‌وزیری ایشان ثابت کرده که ایشان معتقد به هیچ یک از اصول مقدسه آزادی و قانون اساسی نیست مرام و عقیده ایشان گول زدن مردم است و بس.] (اطلاعات، یکشنبه هفدهم آذر

«امروز در مقابل تریبون مجلس بین تماشاچیان زد و خورد درگرفت  
تالار جلسه علنی مجلس ناظر جنجال و تظاهرات عجیب و بی‌سابقه بود  
همین که جمال امامی و سایر وکلای اقلیت داخل تالار شدند  
ناگهان عده زیادی برای ایشان کف زدند و سه نفر علیه آنان مرده باد کشیدند  
تظاهرکنندگان به طرف کریم‌پور شیرازی که له دولت تظاهر می‌کرد حمله بردند  
و در وسط تالار جلسه، زد و خورد شروع شد  
بین سربازان و تظاهرکنندگان هم مشاجره درگرفت و وکلا به سرعت تالار را تخلیه کردند  
موافقین دولت در خارج مجلس اجتماع کرده بودند و بیم آن می‌رفت که وقایع خونین در  
میدان بهارستان ایجاد شود

مکی برای کسانی که در جلوی مجلس جمع شده بودند سخنرانی کرد  
امروز قرار بود طبق معمول جلسه علنی مجلس شورای ملی در ساعت نه و نیم صبح منعقد شود  
و آقای نخست‌وزیر در جلسه شرکت کرده و در خصوص وقایع اخیر به نمایندگان مجلس توضیحات  
و گزارش بدهند... کسانی که طبق معمول برای تماشای جلسه می‌آمدند از وکلا طلب کارت ورودی  
می‌کردند موفق نمی‌شدند و نمایندگان معذرت خواسته و می‌گفتند کارت نداریم...  
نخست‌وزیر به مجلس آمد - تماشاچیان منتظر تشکیل جلسه بودند... در این موقع خبر آوردند  
که جلسه خصوصی تشکیل شد و موضوع اهانت به آقای کشاورز صدر مطرح گردیده. ساعت ده و ده  
دقیقه بود که اتومبیل آقای نخست‌وزیر از در چاپخانه وارد بهارستان شد...  
زنگ جلسه زده شد - به طوری که گفته می‌شده عده‌ای از وکلا با توجه به اوضاع عقیده داشتند  
که جلسه علنی نباید تشکیل شود زیرا بیم حوادث ناگهانی می‌رفت... ساعت یازده و بیست دقیقه  
زنگ جلسه زده شد...

صحنه عجیب - ساعت یازده و سی دقیقه ناگهان جمال امامی، پیراسته، صفائی، نصرتیان،  
شوشتری و دولتشاهی پشت سر هم وارد تالار جلسه شدند و با آمدن آنان ناگهان از لژ جراید و  
جایگاه تماشاچیان عده کثیری شروع به کف زدن کردند و فریاد می‌زدند زنده باد جمال امامی، زنده  
باد شوشتری و پیراسته وکلای اقلیت، مرده باد دکتر مصدق، مرده باد نخست‌وزیر.

سه نفر، یکی در لژ نوین و یکی در جایگاه تماشاچیان و کریم‌پور شیرازی هم از لژ جراید فریاد  
زدند: مرده باد جمال امامی، مرده باد نوکر انگلستان ولی صدای آنان در میان فریادهای مخالفین  
محو شده و به گوش نمی‌رسید. کریم‌پور از لژ جراید به لژ جایگاه نمایندگان سیاسی رفت و از آنجا  
دوباره شروع به تظاهر کرد. جمال امامی در وسط تالار خطاب به آنهایی که دست می‌زدند گفت: بس  
است، بس است آقا، پیراسته فریاد می‌زد مرده باد حکومت مصدق، مصدق مملکت را به سقوط  
می‌برد. این جوانکی که در لژ نوین بر له دولت تظاهر می‌کرد در این وقت مورد حمله عده‌ای واقع و او

راکتک می‌زدند ولی او خطاب به پیراسته می‌گفت: دزد، جاسوس، نوکر اجنبی. مجلس در این لحظه یک پارچه انقلاب شده بود، رئیس کرسی ریاست را ترک کرد، عده‌ای از وکلای تالار جلسه را پشت سر گذاشتند ولی عده‌ای هم هاج و واج در آن وسط ایستاده و به این تظاهرات مبهوتانه می‌نگریستند... در این موقع جوانک دیگری که در لژ تماشاچیان [نعره] مرده باد جمال امامی می‌کشید مورد حمله قرار گرفت و او هم کتک سختی خورد. اما کریم‌پور مدیر روزنامه شورش در لژ سیاسی هنوز فریاد می‌زد، مرگ بر جمال امامی، مرگ بر پیراسته و وکلای اقلیت، عده‌ای از جایگاه تماشاچیان برخاسته و به جانب او حمله کردند، یکی از حمله‌کنندگان فریاد می‌زد، الان ترا می‌کشم و با عصانیت هرچه تمام‌تر در حالی که مشتش را گره کرده بود به طرف کریم‌پور حمله برد و عده‌ای نیز پشت سر او به طرفش حمله بردند. کریم‌پور با قیافه وحشتناک از لژ سیاسی داخل تالار جلسه علنی پرید و بلافاصله از اکناف و اطراف عده‌ای به دنبال او داخل جلسه پریدند. یکی از حمله‌کنندگان زودتر از دیگران به او رسید و جلو تریبون یک کشیده محکم به گوشش زد. بلافاصله یک نفر دیگر همان نزدیکی گریبان او را گرفت ولی سربازان به دادش رسید و آن سه چهار نفر را با مشت و لگد از صحن تالار جلسه علنی بیرون بردند و کریم‌پور که بیم آن می‌رفت زیر دست و پای مخالفین جانش به خطر افتد از در تالار جلسه علنی به وسیله عده‌ای از وکلای بیرون برده شد. عده‌ای از مدیران جراید متحصن از جمله آقایان میراشرافی مدیر روزنامه آتش، مدیر روزنامه فردوسی عباس شاهنده و عده‌ای دیگر در لژ بانوان مرده باد می‌کشیدند و فریاد می‌زدند: زنده باد نمایندگان اقلیت مرده باد دکتر مصدق...

**در خارج مجلس چه خبر بود -** در این موقع در خارج مجلس عده‌ای از موافقین دولت گرد آمده بودند و وقتی که به اطلاع آنها رسید علیه دولت تظاهر شده پشت در ورودی اجتماع کرده و علیه وکلای اقلیت شروع به تظاهر کردند. چون بیم آن می‌رفت که بین دو دسته زد و خورد و قتل و خونریزی درگیرد فوراً کلیه درهای متصل به تالار جلسه علنی بسته شد و از خروج متظاهرين جلوگیری به عمل آمد و بالنتیجه تماشاچیان محاصره شدند ناطقین جمعیتی که در بیرون جلسه اجتماع کرده بودند شروع به سخنرانی کرده و به جمال امامی، پیراسته و کلیه نمایندگان اقلیت ناسزا می‌گفتند و مرده [زنده] باد مصدق می‌کشیدند. وقتی خارج مجلس چنین شد بلافاصله چندین کامیون پاسبان و نظامی به بهارستان آمد. جلوی مجلس و اطراف کسانی که در جلو در مجلس اجتماع کرده بودند محاصره کردند و سر تیپ دانش‌پور مرتباً از جمعیت خواهش می‌کرد که متفرق شوند ولی هیچ‌کس حاضر نبود از جلوی مجلس کنار برود و فریاد می‌زدند: مرده باد جمال امامی نوکر انگلیس مرده باد وکلای اقلیت نوکران کمپانی سابق. یکی از ناطقین فریاد می‌زد: مردم تهران، نوکران انگلیس با ایجاد واقعه روز پنجشنبه و مانور امروز می‌خواهند دولت ملی دکتر مصدق را ساقط کنند. امروز ۳۰۰ چاقوکش استخدام کرده و با گرفتن کارت ورودی آنها را به جلسه مجلس

برده‌اند! چاقوکشان جمال امامی امروز علیه مردی که انگلیسی‌ها را از این مملکت بیرون کرد عربده کشیدند، ما می‌خواهیم از آنها انتقام بگیریم.

**احتمال وقایع ناگهانی** - اوضاع به قدری وخیم بود که بیم ایجاد وقایع خونین می‌رفت... چون بیم آن می‌رفت که اگر متظاهرين و موافقين اقلیت از در عادی خارج شوند بین آنها و موافقين دولت زد و خورد درگیرد آنان را از در کتابخانه و چاپخانه بیرون کردند ولی تا ظهر تماشاچیان عادی هنوز در محاصره بودند.

**از دیاد جمعیت** - در این وقت در خارج مجلس و در میدان بهارستان هر لحظه جمعیت زیاد می‌شد و موافقين دولت گرد هم جمع می‌شدند... در این هنگام عده‌ای از وکلای مخالف دولت و روزنامه‌نگاران متحصن جلوی نرده‌ها ظاهر شدند و به مجرد ظهور آنان جمعیت شروع به تظاهرات مخالفت‌آمیز کرده و حتی چند نفر برای حمله به آنان به طرف نرده‌ها حمله کردند ولی پاسبان‌ها مانع دخول ایشان به باغ بهارستان گردیدند.

**مکی برای مردم نطق کرد** - در این موقع آقای مکی به قصد آرام کردن مردم اظهارت مؤثری ایراد نمود و جمعی از مردم به پیروی از تقاضای ایشان جلو مجلس را تخلیه نمودند.

**کتک‌کاری کریم‌پور و تیمور تاش** - موقعی که زد و خورد در جلسه علنی شروع شد وکلا تالار جلسه را به سرعت ترک کردند... کریم‌پور شیرازی که از دست مخالفین دولت فرار اختیار کرده بود به سرسرای مجلس رفت و وارد اطاق تنفس شد و در بین وکلا مرتباً فریاد می‌زد این چه وضعی است مرده باد وکلای اقلیت در این موقع تیمور تاش سر رسید و ناگهان بین او و تیمور تاش زد و خوردی درگرفت هر دو به شدت یکدیگر را می‌زدند و عده‌ای از وکلا به میان آمدند تا آنها را جدا کنند ولی تیمور تاش و کریم‌پور از هم جدا نمی‌شدند. عده‌ای از وکلای اقلیت در این وقت سر رسیدند و به طرف کریم‌پور و پشتیبانی از تیمور تاش به او حمله بردند اما جمال امامی سر رسید و کریم‌پور را از پشت سر بغل کرد و او را به اطاق کوچک شمالی جنب اطاق بردند و در را هم به روی او بستند... در این موقع تیمسار سپهبد یزدان‌پناه وارد اطاق نخست‌وزیر شد نخست‌وزیر به ایشان دستور داد که مخالفین انتظامات مجلس را بیرون کنند تا جلسه تشکیل شود و ایشان صحبت خود را بکنند... خبر رسیده بود که عده‌ای از بازار و مجتبعین مجلس ختم مرحوم سرهنگ نوری شاد می‌خواهند به حمایت دولت به سمت مجلس بیایند. برحسب دستور آقای نخست‌وزیر آقای دکتر فاطمی شرحی در این زمینه تهیه کرد و به تصویب نخست‌وزیر رسانید و از همان عمارت مجلس... دکتر فاطمی در رادیو به شرح زیر قرائت کرد: آقای نخست‌وزیر تقاضا دارند برای جلوگیری از تصادم و احتراز از هر گونه زد و خورد احتمالی... به مأمورین انتظامی دستور اکید داده شد که انتظامات را با کمال قوت حفظ نمایند و متخلفین از مقررات را به مجازات قانونی رسانند... و یک ربع بعد از ظهر زنگ تشکیل جلسه علنی زده شد.» (اطلاعات، سه‌شنبه نوزدهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۷، سال بیست و ششم)

«بالاخره مجلس با تشنج زیادی تشکیل شد  
ابتدا چند نفر از مخالفین و بعد نخست‌وزیر صحبت کردند  
تفصیل مذاکرات جلسه علنی.

یک و ربع بعد از ظهر زنگ جلسه زده شد...

آشتیانی‌زاده: عکس‌هایی دارم از عملیات روشنفکران در واقعه ۱۴ آذر که چگونه ادارات جراید را غارت کرده‌اند.

**پیراسته:** به تشکیل جلسه امروز اعتراض دارم زیرا ۳ نفر از عده حاضر کسر کرده‌اند. امروز روز اعلان حقوق بشر است اعلام می‌کنم که ملت ایران امنیت ندارد و سند دارم که این معاون نخست‌وزیر در اغتشاشات دست داشته است.

(اعتراض شدید نایب رئیس مجلس و عده زیادی از نمایندگان.)

قانون اساسی رعایت نمی‌شود و قوانین را رعایت نمی‌کنند، شما که قانون را رعایت نمی‌کنید.

**نایب رئیس مجلس:** آقای پیراسته، اخطار می‌کنم.

**پیراسته:** آقایان در مملکتی که کارمندان مجلس را به سمت تماشاچی آورده‌اند، در مملکتی که قانون اساسی و نظام‌نامه رعایت نمی‌شود در مملکتی که وکیل مجلس مصونیت ندارد.

(اخطار دوم نایب رئیس.)

آیا در حکومت دکتر مصدق باید امنیت در کشور نباشد؟ طفل ۱۲ ساله مدیر چلنگر را از پنجره بیرون انداخته و کشته‌اند، دلیلی دارم که دولت دست داشته است. اگر نمی‌ترسید اجازه بدهید من حرفم را بزنم. (**نایب رئیس** مرتباً زنگ می‌زند. مکی به سمت تریبون رفت پیراسته پائین آمد. آزاد و پیراسته و نصرتیان به نایب رئیس اعتراض شدید می‌کردند، **نایب رئیس** مرتباً زنگ می‌زد.)

**پیراسته:** روز اعلام.

**نایب رئیس:** متأسفم آقایان نمایندگان رعایت آئین‌نامه را نمی‌کنند.

**آزاد:** خودت رعایت نمی‌کنی.

**صفائی:** کارمندان مجلس را آورده‌اید برای تماشا؟

**نایب رئیس:** احترامی را که می‌خواهیم به اقلیت بگذاریم خود آقایان ما را وادار می‌کنند جلوی اقلیت را بگیریم.

(اعتراض جمال امامی به دکتر معظمی: آیا این کار سابقه داشت.)

**دکتر معظمی:** کارهای مملکت هیچ وقت سابقه نداشته.

**جمال امامی:** اعتراض دارم.

**نایب رئیس:** اگر به صورت جلسه اعتراضی دارید بیائید و بگوئید.

**جمال امامی:** من هم به فوریت جلسه اعتراض و هم به ریاست اعتراض دارم. اعتراض می‌کنم به

تغییر تابلوی حضار جلسه. (میان مکی و جمال امامی راجع به این موضوع بحث شد).  
**جمال امامی:** چون به این جلسه و رئیس آن اعتراض دارم اظهار می‌کنم. (و از تریبون پائین آمد).

**نایب رئیس:** جلسه وارد دستور می‌شود.

(وکلاى اقلیت فریاد زدند جلسه رسمیت ندارد - باید نطق قبل از دستور بشود. ما اسم نوشتیم چرا مجلس را خفه می‌کنید. اعتراض نمایندگان اقلیت ادامه داشت).

**نایب رئیس:** چون عده‌ای از تماشاچیان برخلاف آئین‌نامه رفتار کردند که من مجبور شدم جلسه را تعطیل کنم. حالا این جلسه بعد از برقراری نظم دنباله همان جلسه است و چون آقای نخست‌وزیر از سه ساعت پیش انتظار صحبت می‌کشند من خواهش می‌کنم یکی از آقایان قبل از دستور صحبت خود را بکند، آقای نخست‌وزیر نطق خود را بکنند.

**فرامرزی:** (خطاب به اقلیت) بگذارید مجلس تشکیل شود.

**نایب رئیس:** این جلسه ادامه جلسه پیش است و اعتراض آقایان وارد نیست. آقای نخست‌وزیر بفرمائید. نخست‌وزیر برخاست وکلای اقلیت بالاتفاق شروع به زدن روی میزها نمودند و فریاد می‌زدند: قبل از دستور.

**فرامرزی:** رئیس‌الوزراء هر موقع بخواهد می‌تواند حرف بزند.

نخست‌وزیر یک ساعت بعد از ظهر پشت تریبون رفت.

**نخست‌وزیر:** اگر هر فریادی بزنند و تخته‌ها را خورد بکنند ولی چند دقیقه تحمل کنید.

**اقلیت:** ما از شما یاد گرفته‌ایم. شما به ناحق و ناحق.

**نخست‌وزیر:** اگر تحمل نمی‌کنید من می‌روم در بیرون نطق خودم را می‌کنم.

**وکلاى اقلیت:** بروید بیرون.

**جمال امامی:** بلند شو برو بیرون هر کاری می‌خواهی بکن، جهنم که رفتی.

**شوشتری:** ما آزادی نداریم در ایران.

**نخست‌وزیر:** مردم تهران، شما اگر اینجا اجازه به من ندهید از مردم ایران.

(زنگ شدید رئیس و اعتراض شدید آزاد).

**نخست‌وزیر:** وقتی شما صحبت می‌کنید من عرضی نمی‌کنم، معمول مجلس شورای ملی این

است که وقتی شما صحبت می‌کنید من صحبت نمی‌کنم. اگر صحبت کنم شما نکنید باز هم اعتراضی نیست.

**جمال امامی:** شما هوچی هستید. نخست‌وزیر نیستید.

**نخست‌وزیر:** اگر این مسئله گفتن علیه نمایندگان مجلس نیست عرض نمی‌کنم.

**اقلیت:** خیر.

**نخست‌وزیر:** اگر هست احتیاجی به صحبت اینجا ندارد. اگر شما توانستید یک کلام حرف بزنید. **نایب رئیس:** آقای نخست‌وزیر، مطالب خود را بفرمائید. در اینجا قیل و قال نکنید. (فریاد آزاد). اگر شما مطلع به اصول پارلمانی بودید اقلیت شما نیستید. من با کمال احترام تمام مقررات و تمام عادات و سوابق پارلمانی را احترام می‌گذارم.

**جمال امامی:** عجب احترام می‌گذارید.

**نخست‌وزیر:** شما اول بیائید اینجا حرف خود را بزنید بعد من حرفم را می‌زنم. (نمایندگان: احسنت. نخست‌وزیر از تریبون پائین آمدند و به جای خود نشست و جمال امامی پشت تریبون رفت.)

#### اظهارات جمال امامی

**جمال امامی:** بنده بارها در این مجلس به آقایان نمایندگان محترم و دولت عرض کرده‌ام که مجلس را از تشکلهای خصوصی مصون بدارید، ولی بدبختانه این آقای نخست‌وزیر که وقتی در صف اقلیت بود این امر را مراعات نکرد و کشمکش‌های خارج را به داخل مجلس کشانید. طبق صورت جلسات ملاحظه خواهید فرمود که هر وقت تماشاچیان برای ایشان تظاهرات کردند من اعتراض کردم. امروز هم باز تماشاچیان تظاهرات کردند و من اعتراض کردم چون معتقدم مجلس باید خارج از این کشمکش‌ها باشد تا نمایندگان بتوانند وظایف خود را به نحو اعم و اکمل انجام بدهند. در خارج از مجلس من به آقای مکی عرض کردم به آقای نخست‌وزیر بگوئید امروز صلاح نیست مجلس تشکیل بشود نمایندگان احساساتی هستند و ممکن است اتفاقات سوئی پیش آید. (یکی از نمایندگان مخالف: وکلا را کتک زدند. نماینده دیگر: آقای تیمورتاش.)

**جمال امامی:** آقای نخست‌وزیر، شما هیچ وقت در عمرت نخست‌وزیری که مراعات قانون را بکند نبوده‌ای. اصلاً فردی نبودی که مراعات قانون را بکنی. شما مگر نبودی که رفتی جلو مجلس به مردم گفتی آنجا مجلس نیست اینجا مجلس است؟

**نخست‌وزیر:** حالا هم می‌گوییم.

**جمال امامی:** برو آقا، برو برای چاقوکش‌ها یا چاقوکش‌های شهربانی صحبت کن. حالا هم ما را تهدید می‌کنی؟ این نخست‌وزیر است یا هوچی؟ تمام اوراق تواریخ دنیا را ورق بزنید یک چنین نخست‌وزیر سابقه نداشته است. حالا آمده از ما رأی و پشتیبانی می‌خواهی؟ چه بگویم، رفتارش سکناتش، اعمالش را بگویم. مملکت را می‌خواهد به آتش بکشاند. من می‌دانستم این مرد از زنده باد و مرده باد خوشش می‌آید ولی نمی‌دانستم این قدر جاه‌طلبی باشد یک مرد ۷۰ و چند ساله‌ای که زود بیهوش می‌شود می‌رود در آمریکا شلنگ تخته می‌زند. یک روز دکان نفت باز می‌کند، این دکان تخته می‌شود، دکان انتخابات باز می‌کند، دکان انتخابات تخته می‌شود، دکان خبازی و دکان نعل‌بندی باز می‌کند، آقا در این هشت ماه چه کرده‌ای برای ملت ایران؟



آقایان من روی سخنم با ایشان نیست ایشان معتقد به این و آرامش مملکت نیست. خداوند هر وقت بخواهد یک ملت را از بین ببرد مرضی بین آنها شیوع می‌دهد. دکتر مصدق هم یکی از امراض است که خدا برای ملت ایران ایجاد کرده است. شما نمایندگان این ملت هستید زمام امور ملت در دست شما است، شماها تصمیم بگیرید او بی‌خود می‌گوید من او را می‌فرستم به خانه‌اش بنشینند. شنیدم گفته تلفن می‌کنم بازار تعطیل بشود و بیایند جلو مجلس. من از این کارها از میدان در نمی‌روم. شما برو با تمام قدرت خود و شهربانی و چاقوکش‌ها بیا جلو مجلس ببین آیا من از میدان در می‌روم. اما اگر می‌خواهی نظر ملت را نسبت به خودت بدانی استعفا بده برو توی خانه بنشین ببین اگر یکی از همین رفقاییت، یکی از همین نمایندگان اکثریت دنبال تو خواهند آمد. در هر صورت به جان شما این مقامی که الان شما دارید دنیا را بدهند ارزش ندارد. آدم بداند وجودش باعث سقوط و انقراض مملکت است باز سر جای خود بماند آخر آقا جان، از جان مملکت چه می‌خواهی؟ گفתי آمدم خلع‌ید کنم، خوب، خلع‌ید کردی و مملکت را به فلاکت انداختی و چشمه‌های درآمد مملکت را خشک کردی. گفתי من نخست‌وزیر انتخابات نیستم و به این قانون انتخابات اعتراض کردی. بعد آمدی گفתי می‌خواهم انتخابات را شروع کنم. آخر من به شما چه بگویم مگر چه گفته‌ای که از آن عدول نکرده‌ای؟ آخر این جنگ‌وکش‌بازی‌ها که الان برای انتخابات درست کرده‌ای هیچ جای دنیا سابقه ندارد؟ من کاندید انتخابات نیستم و دیگر به این قبیل مجالس نخواهم آمد. ولی شما ببینید این سابقه دارد در مملکت ما و در ممالک راقیه که در شب انتخابات تمام استانداران و فرمانداران را تعویض کنند؟ برای چی؟ برای اینکه چند نفر نابابی را که مردم میل ندارند وکیل شوند آنها را از صندوق در بیاورد. آخر آدم عاقل این کارها را می‌کند؟ مگر با خودت دشمنی داری؟ می‌توانی به مجلس توهین می‌کنی مجلس تصمیمی گرفته، رائی داده، می‌گوئی من این رأی را قبول ندارم و از فردا انتخابات را شروع می‌کنم.

خودت نشان بده در پارلمان‌های دنیا چنین سابقه‌ای بوده است؟ آمدی گفתי من زیر پا می‌گذارم و از فردا شروع می‌کنم. آقا، اقلاً این قدر نزاکت می‌داشتی که رعایت مقام وکلا را می‌کردی. شما چرا به اینها توهین کردی؟ این چه مرضی است. ۲۶ آذر هم می‌آید و ایشان شروع نکرده این بیچاره‌ها (اشاره به وکلای موافق دولت) با وجدان معذب طرفدار ایشانند. تعصب ایجاد شده نه اینکه معتقد به او باشند. حالا آمده‌ای که چه؟ آمده‌ای به ما چه بگوئی؟ شما چه گزارشی داری که بدهی؟ چه صحنه‌سازی تازه‌ای می‌خواهی بکنی؟ می‌خواهی بگوئی من نخست‌وزیر، بچه‌های مردم را کشتم و شهر را غارت کردم؟ آخر آقا شما نخست‌وزیر هستید که از این کارها جلوگیری کنید.

حالا آمده‌ای ما را تهدید می‌کنی که اگر نگذاری من صحبت کنم می‌روم بیرون با مردم صحبت می‌کنم. آقایان نمایندگان اقلاً تعصب صنفی داشته باشید ما هرچه باشد همگی وکیل هستیم و باید حیثیت خود را حفظ کنیم. اگر به حقوق یکی از شماها تخطی شود من اعتراض می‌کنم چون تعصب

صنفا داریم. آخر به تعصب صنفا شما بر نمی خورد این حرف ها که این آقا می زند؟ یعنی شما را داخل آدم نمی دانم. وای بر ما! اصلاً آقا آخر ایشان این کاره نیست، به قبله حاجات این کاره نیست. این مرد تمام عمرش را عوام فریبی کرده، این مرد این کاره نیست.

**نایب رئیس:** آقای جمال امامی چقدر می خواهید صحبت کنید؟

**جمال امامی:** مگر حدودی دارد؟

**نایب رئیس:** آقا مگر لایتناهی می خواهی صحبت کنی؟

**جمال امامی:** این صحبت ها که به عنوان قبل از دستور نیست. بنده که برای قبل از دستور اسم

نویسی نکرده ام. حالا چطور یست و مقررات چه می گوید مجلس باید تشخیص بدهد.

آدم کار زشت را محض لله نمی کند. دکتر این کار بدون استفاده گنااهش بیش تر است. آقای دکتر مصدق به خدا، به پیر، من دشمن شما نیستم. همیشه صلاح کار را به شما گفته ام ولی مملکت خود را بیش تر از شما دوست دارم به رأی العین می بینم در حکومت شما مملکت رو به انقراض می رود. والله تمام طرفداران شما عقیده شان همین است، چون از اول به اشتباه به شما گرویده اند. حالا دیگر رویشان نمی شود از شما رو برگردانند. آقایان نمایندگان شما باید نفع و ضرر مملکت را تشخیص بدهید دیگر برای مملکت چیزی باقی نمانده است همیشه گفته ام که ما توی سر هم می زنیم نفر سوم نفع می برد. مملکت رو به ویرانی گذاشته و ما با هم به جدال پرداخته ایم. آقای دکتر، این حرف هایی که الان می زنم درد دل طرفداران شماست. آقایان، دکتر مصدق تاکنون چندین دفعه به مجلس توهین کرده است. یک دفعه اینجا را دزدگاه خوانده، حالا هم می گوید من به مردم حرف هایم را در خارج از مجلس می زنم. می گویم یک دفعه هم همین کار را کرده است. آقایان، دکتر حسین فاطمی\* با من دشمنی دارد و به من اهانت می کند ولی من تاکنون به هیچ وجه به روی

\*. به نقل از سیدحسین مکی: «در روزنامه باختر امروز مقاله ای توهین آمیز و سرتاپا ناسزا بدون اطلاع دکتر فاطمی درج شده بود. جمال امامی هم به برادر خود که وکیل دادگستری بود وکالت داد که علیه دکتر فاطمی به دادگاه شکایت کند. این شکایت طوری به جریان افتاد که با تبانی با مأمورین ابلاغ یعنی بدون آنکه ورقه اخطار و یا احضار به روئیت دکتر فاطمی برسد به نام اینکه دکتر فاطمی از دریافت و روئیت آن امتناع نموده ابلاغ قانونی شده است محکمه شروع به رسیدگی کرد و غیاباً دکتر فاطمی را به سه ماه زندان محکوم نمود. حکم دادگاه هم به همان کیفیت اولیه ابلاغ قانونی شد. دو روز از صدور رأی دادگاه ابتدائی گذشت و چون اعتراضی نشده بود رأی قطعی گشت. شب عید نوروز ۱۳۲۹ مأمور اجرا و جلب دکتر فاطمی به دفتر او مراجعه کرد و دکتر فاطمی در آن موقع در دفترش نبود والا او را به زندان می بردند.

موضوع در جبهه ملی مطرح شد فقط یک راه باقی بود که جمال امامی از حق خود صرف نموده رضایت دهد تا اعاده دادرسی شده مجدداً از لحاظ جنبه عمومی رسیدگی و حکم صادر گردد. جبهه ملی از من خواست که در این مورد اقدام کنم و از جمال امامی رضایت نامه بگیرم. اتفاقاً در این موقع جمال امامی هم برای استفاده از تعطیل ایام نوروز به کشور مصر نزد علی دشتی که سمت سفیر ایران در آن کشور را داشت عزیمت نموده بود. روز ۱۴ فروردین در جراید خواندم که امامی از مصر بازگشته است. من تا آن موقع با امامی رفت و آمدی ادامه پاورقی در صفحه بعد

ایشان نیاورده و اعتراض نکرده‌ام. این آقای حسین فاطمی رفیق شعبان بی‌مُخ به من جاسوس می‌گوید. والله شرم و حیا و جوانمردی همه چیز از بین رفته است آن یکی می‌نویسد اینها پسر استوکند.\* ایشان بگوید پدرش کیست. آقای شوشتری می‌داند. آقا شما حافظ حقوق مردم هستید. شما برای حفظ ظاهر هم اگر بود و برای خاطر دکتر مصدق لاف‌زن نباید به من این طور علنی فحش بدهید. شما آقای دکتر مصدق پول دادید و دزدها را روزنامه‌نویس کردید که به ما فحش بدهند. شما حسین فاطمی را آوردید به ما فحش بدهد (یکی از نمایندگان: دکتر بقائی هم فحش می‌دهد). بلی، دکتر بقائی هم فحش می‌دهد ولی او وکیل است. پدرش با ما هم‌قطار بود ولی (خطاب به دکتر فاطمی) تو چه می‌گویی؟ تو از عناصر دولتی، تو چرا فحش می‌دهی؟

چه بگویم، فرنگی‌ها می‌گویند کلام نقره است و سکوت طلاست آقای دکتر مصدق این روزنامه باختر امروز را ببر توی رختخواب بخوان ببین حسین فاطمی چه نوشته. اگر شما خجالت نکشیدید، حالا باشد تا تصفیه حساب با ایشان بکنیم. آقا، این چه مملکتی است؟ وقاحت حدودی دارد، چرا

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

نداشتم و در جریان مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت همه روزه کشمکش داشتیم و روابط حسنه‌ای مطلقاً وجود نداشت. روز ۱۵ فروردین صبح زود به منزل امامی که در خیابان انظام‌السلطنه بود رفتم. به اتاق خواب جمال امامی که زیر کرسی نشسته بود وارد شدم. سلام کردم نگاهی کرد و به طور شوخی گفت تو دیگر چرا به منزل من آمده‌ای. من هم به طور شوخی گفتم وقتی طرم‌اح بن عدی حاتم طائی که از طرف امیر مؤمنان (ع) به سفارت نزد معاویه به شام رفته بود در پاسخ سؤال معاویه که برای چه کاری آمده طرم‌اح گفته بود آدم جان تو را از قالب بدنت بگیرم.

امامی گفت: به منزل من آمده‌ای توهین هم می‌کنی؟ گفتم این به طور شوخی بوده آمده‌ام سوغاتی بگیرم. گفت حالا چرا نمی‌نشینی خواستم کفش خود را از پا درآورم گفت خیر بنشین مگر اینجا وادی مقدس است که فخلع نعلیک باشد، نشستیم. گفتم سوغاتی چه آورده‌ای؟ امامی برخاست و یک قوطی حلبی مسقطی مسقط آورد و با کنسرو بازکنی در آن را باز کرد و گفت به جان تو فقط دو قوطی آورده‌ام یکی را برای تو باز می‌کنم. گفتم آن را نمی‌خورم سوغاتی دیگر می‌خواهم مجدداً برخاست و یک کراوات و یک دستمال و یک جفت جوراب آورد. گفتم این را هم نمی‌خواهم سوغاتی دیگر می‌خواهم گفت چه می‌خواهی؟ گفتم تو اول به من قول بده که هرچه از تو می‌خواهم به من بدهی تا من از این مسقطی بخورم. گفت بلکه تو بخواهی حکم قتل مرا بگیری. شوخی‌های دیگری هم رد و بدل شد بالاخره گفتم خیر آنچه من از تو می‌خواهم کاملاً در دست شماست و به اختیار شماست و اگر منعکس شود جوان مردی تو را می‌رساند. جمال امامی اصولاً بسیار مغرور و خودپسند بود گفت: بخور به روح حاج‌امام جمعه اگر در اختیار من باشد انجام خواهد داد. گفتم قلم و کاغذ بیاور. میزگردی در کنار اتاق بود برخاست و دسته کاغذی آورد گفتم بنویس من از دکتر فاطمی گذشتم! گفت: نگفتم حکم قتل مرا می‌خواهی بگیری مدتی بحث کردیم بالاخره امامی رضایت‌نامه را نوشت و به من داد. قدری مسقطی خوردم. در این هنگام دو نفر آذربایجانی به دیدن امامی آمدند، برخاستم و خداحافظی کردم. جمال امامی گفت چرا سوغاتی خود را نمی‌بری (دستمال و کراوات و جوراب) گفتم من همین کاغذ کافی است. گفت خیر اگر این را نبری آن کاغذ را به من پس بده. گفتم چشم سوغاتی دوم را هم می‌برم. بدین ترتیب ماجرا خاتمه یافت. حال نمی‌دانم که این رضایت کافی بود یا اعادهٔ دادرسی شد به هرحال دکتر فاطمی خلاص شد.

(سیدحسین مکی، پس از خلع‌ید «کتاب سیاه جلد چهارم»، (صص ۳۴۸-۳۴۶).

\* استوک ریچارد، رئیس هیأت بریتانیا در سال ۱۳۳۰ برای مذاکرات درباره مسائل نفت به تهران آمد.

اجازه می‌دهید که به ما فحش بدهند؟ شما که ۲۰ روزنامه دارید لاف‌زبان ظاهر را حفظ کنید و بگوئید غیرمستقیم فحش بدهند حماقت هم حدی دارد.

**اظهارات آقای فولادوند:** در کابینه دکتر مصدق من همیشه به ایشان احترام می‌گذاشتم من که پدرم در راه آزادی گلوله خورد و در زمان حکومت رزم‌آرا هم فحش ناموس داده‌اند ولی به خاطر ایشان به حکومت رزم‌آرا رای ندادم و من در دوره پانزدهم مجلس از آقای دکتر مصدق حمایت کردم ولی نمی‌دانم حالا من و سه برادر چه کرده‌ایم و مال کی را خورده‌ایم که گرفتار چاقوکش‌های دکتر مصدق شده‌ایم. آقایان نمایندگان قسم خورده‌اید حقوق مردم این کشور را حفظ کنید ما همه از این مجلس می‌رویم ولی نگذارید که آزادی که خون‌بهای پدران شماست از دست برود پدران ما اسلحه به دست و در راه آزادی قربانی داده‌اند نباید حاضر شوید که زحمات آنها تباہ و آزادی دستخوش زور و قلدری بشود. (آقای فولادوند علاوه کرد): آنچه مرا وادار به تحصن در مجلس شورای ملی کرد مربوط به امور خصوصی نیست زیرا اگر منظوری برای حفظ منافع شخصی داشتیم به خوبی می‌توانستیم خود را از هواخواهان دولت نشان بدهیم و آنچه را دیگران با چاپلوسی و تملق می‌خواهند به دست بیاورند کسب کنیم ولی هدف من خیلی بالاتر از مقام وکالت و مقصودم حمایت از آزادی است. روزی که دکتر مصدق می‌خواست زمام امور را به دست بگیرد همه ما با ایشان موافقت کردیم زیرا فکر می‌کردیم که ایشان در ردیف مؤتمن‌الملک و مستوفی‌الممالک هستند و امیدوار بودیم که ایشان نخست‌وزیری خواهند بود که به آمال و آرمان ملت ایران احترام بگذارند. آقای دکتر مصدق از قبول زمام داری دو هدف داشت یکی حفظ اصول پارلمانی و دیگری احیاء و حفظ حقوق کشور. در خصوص ملی کردن صنعت نفت به عقیده ایشان پیروز شده‌اند و من هم در این خصوص به ایشان تعرضی ندارم ولی آقای دکتر مصدق و هواخواهانش می‌خواهند آزادی را خفه کنند، نسبت به نمایندگان مجلس و سنن پارلمانی اهانت می‌کنند. آقایان حقیقت ممکن است مدت کمی مکتوم بماند ولی به طور قطع بدانید که برای همیشه حقیقت مکتوم نخواهد ماند و عاقبت آفتاب حقیقت از زیر ابر تجلی و تابش خواهد کرد و آن وقت است که به قول خواجه شیراز:

به بانگ خنگ بگوئیم آن حکایت‌ها که از نهفتن دیگ سینه می‌زد جوش

آقایان محترم آقای دکتر مصدق در صدد اجرای انتخابات دوره هفدهم برآمده و به قراری که سخن‌گویان دولت به دنیا اعلام داشته‌اند ایشان تصمیم دارند عمال دولت را از دخالت در انتخابات ممنوع و به مردم اجازه دهند که آزادانه رای خود را به کرسی پارلمان بنشانند ولی این جانب سؤال می‌کنم آیا کسی می‌تواند شرافتمندانه بگوید و اطمینان حاصل کند که با وجود عناصری که ما در اطراف دکتر می‌بینیم و تمام قدرت دولت را به دست گرفته و سلسله جنبان وقایعی مانند روز ۱۴ آذر بوده‌اند آیا ممکن است در فلان نقطه دور دست مردم آزادانه رای خود را به صندوق بریزند؟ آقای دکتر مصدق وقتی که این اعمال را در جلو چشم شما به نام مبارزه با حزب توده به حساب شما

می‌گذارند آیا می‌توانید باز هم بگوئید من به ملت ایران خدمت می‌کنم؟ آخر حزب توده با فرض وجود آن چه می‌تواند بکند که شما این طور به نام مبارزه با آنها مرتکب اعمال نفرت‌آوری می‌شوید؟ آیا معنی آزادی به عقیده شما فحاشی و ارباب و کلا و آتش زدن ادارات جراید (زنگ رئیس) و کتابخانه‌ها می‌باشد؟ آیا آزادی در حکومت شما این طور معنی می‌دهد که کسی از ترس چاقوکش در خیابان‌ها جرئت راه رفتن نداشته باشد؟ اینست معنی امنیت مملکت و آزادی؟

آقایان ما در چند ماه گذشته معنی حکومت پارلمانی و آزادی عقیده و حریت افکار را این طور که هیأت افراد دولت استنباط کردند دیدیم و مزه آن را چشیدیم و همین اکنون معنی آن بهشت موعودی که باید به دست همین آقایان و نامزدهای انتخابات دوره هفدهم تهیه شود می‌توانیم درک کنیم و ملت ایران هم می‌تواند به کنه این وعده‌های دکتر مصدق پی ببرد به هر حال من که زیر بار این حکومت فحاش نمی‌روم.

(زنگ رئیس) در این وقت آقای فولادوند اظهار داشت: که کتابفروشی سنجری را غارت کردند و صاحب این کتابفروشی تمام هستی او از بین رفته و شب قبل حتی برای شام شب محتاج بود و من ۲۰ تومان به او دادم تا بتواند برای خود و زن و بچه‌اش شام تهیه کند.

**اظهارات آقای پیراسته:** برای بنده خیلی مشکل و ناگوار است که با ارادتی که به شخص آقای دکتر مصدق با آن مقام علمی که دارند مخالفت کنم ولی چه باید کرد؟ موضوع مملکت است و ناچارم به خاطر وطن خود با دولت آقای دکتر مصدق مخالفت کنم.

اینک دلایل مخالفت خود را به طور خلاصه عرض می‌کنم. آنچه به نظر می‌رسد امروز ما ناظر وضع آزادی در ایران می‌باشیم و می‌بینیم با مردم ستم‌دیده چگونه رفتار می‌شود متأسفانه یا خوشبختانه این ایام که ملت ایران فاقد آزادی فردی و اجتماعی است مطابق تصویب‌نامه اعلامیه حقوق بشر می‌باشد و کشور ما هم یکی از آن ممالکی است که در این سازمان بین‌المللی عضویت دارد. اعم مطالب اعلامیه حقوق بشر عبارت است از آزادی فکر و عقیده و گفتار و برخوردار بودن از حمایت قانون می‌باشد که متأسفانه در ایران در وضع حاضر حتی نمایندگان مجلس هم از آن بی‌بهره هستند و به طوری که آقایان می‌دانند ما در وطنی قرار گرفته‌ایم که از ابتدائی‌ترین حقوق بشریت محروم هستیم بنده در قاموس فارسی لغتی سراغ ندارم که بتوان با آن لغت اوضاع امروز ما را تشریح و توضیح نمود. قریب هشت ماه است که دولت فعلی تشکیل شده و روزی که آقای دکتر مصدق زمام امور را در دست گرفت به مجلسین و مردم وعده داد که در ظرف چند روز دست کمپانی غاصب نفت را از ایران کوتاه نموده و روزی ۳۰۰ هزار لیتره منافع نفت را به جیب ملت ایران خواهد ریخت. مجلسین با این امید به دولت رأی اعتماد داد و مردم ایران هم که نیم قرن از مظالم این کمپانی غاصب غارت‌گر به ستوده آمده بود با جان و دل دولت را در این موضع تأیید کردند.

پس از آنکه به جای چند روز از ضرب‌الاجلی که معین کرده بود گذشت کم کم معلوم شد گذشته از

این که از عواید روزی ۳۰۰ هزار لیبره به خزانه مملکت وارد نشد عده‌ای از اطرافیان دولت هم مانند چپاول‌گران دست تعدی و تجاوز به بیت‌المال مردم دراز کردند و خود را زیر سپر نفت پنهان ساختند و از بودجه دولت چند نفر بد سابقه و بدنام‌ترین افراد را استخدام کردند و اوراقی به نام روزنامه به دست آنها منتشر کردند و آنچه در خور همان نویسندگان و حامیان آنان بود نثار کسانی کردند که با آنها اختلاف عقیده و سلیقه داشتند. آقایان اقلیت مجلس به پاس سوگندی که نزد ملت ایران یاد کرده بودند نمی‌توانستند ناظر این جریانات باشند هم‌چنین نویسندگان جرایدی که شرافت نویسندگی خود را از دست نداده بودند با اینکه تهدید می‌شدند شروع به مخالفت کردند. با این وصف وقتی که قضیه نفت ایران به شورای امنیت مراجعه شد و نخست‌وزیر عازم امریکا شد نمایندگان اقلیت با وجود مشاهده هزاران اعمال خلاف قانون سکوت اختیار کردند دولت رفت و به طوری که شما می‌دانید بدون کسب جزئی‌ترین موفقیتی مراجعت کرد و بعد به جای اینکه بیاید جوانمردانه حقیقت جریان امر را به نمایندگان ملت ایران گزارش دهد باز بنای اغفال و عوام‌فریبی را گذارد و مردم را با زنده باد و مرده باد خواست گول بزند ولی چون نمی‌توانستند همه را فریب بدهند و افکار عمومی دیگر زیر بار نمی‌رفت مردم شروع به اعتراض کردند.

شاید خود نخست‌وزیر قصد کناره‌گیری داشت ولی یک عده هوچی که در اطراف او بودند نگذاشتند آقای نخست‌وزیر کنار برود و چون با هو و جنجال و تهدید هم نتوانستند نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کنند دست به یک کار بی‌سابقه‌ای زدند که تصور آن هم امکان نداشت و آن واقعه روز ۱۴ آذر ماه بود در آن روز مردم تهران دیدند یک دسته از چاقوکشان معروف تحت ارشاد و راهنمایی پلیس مسلح به غارت و نهیب اموال ادارات جراید و حتی مغازه‌ها پرداختند. آقایان محترم! روز پنجشنبه ۱۴ آذر در پایتخت کشور با حضور مجلسین و تمام مراجع قانونی زیر نظر پلیس دولت مردم را غارت کردند و سرمایه نویسندگان فاضل و شجاع را از بین بردند و حتی چون محل مجله صبا تغییر کرده بود و چپاول‌گران سرمایه یک خیاط بیچاره را که در محل مجله صبا مشغول خیاطی بود به غارت بردند. در محل اداره روزنامه طلوع چند کمپانی و دفتر اسناد رسمی ۱۲۴ را چپاول نمودند اینها گناهشان این بود که محل کار آنها در مجاورت روزنامه طلوع بوده است. بعد اجامر و اوباش به مدارس دخترانه رفته و من شرم دارم بگویم که به ناموس دختران هم تجاوز کردند. (اعتراض نمایندگان - زنگ رئیس - عده‌ای از نمایندگان - آقا چنین چیزی نبوده است) آقایان به خانه شخصی یک مدیر روزنامه ریخته و بچه مدیر روزنامه را کشتند و زن باردار او را مضروب نمودند که اکنون مشرف به موت می‌باشد. آقایان نظیر این فاجعه را جز در زمان مغول نمی‌توان پیدا کرد و من گفته آن نیشابوری را که در قضیه ایلخانان وحشتناک مغول گفته و در کتب تواریخ ثبت است در این واقعه می‌گویم «آمدند و زدند و سوختند و کشتند و رفتند.» و یک کلمه هم از خودم اضافه نموده و می‌گویم و فاتحه مشروطیت و آزادی را هم خواندند.

منظور دولت از این عمل این بوده که نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کنند و آن وقت در این شرایط انتخابات آزادانه را انجام دهند ولی چون دیدند نشد آمدند و به مدیران جرایدی که اموال آنها غارت شده بود گفتند شما شکایت نکنید بیائید و خسارت خود را بگیرید ولی این مدیران با شهامت وعده آنها را با استهزاء تلقی کردند بعد که دیدند این هم نشد آمدند و گفتند دولت در این کار دخالت نداشته و من نمی‌دانم در این گفتار خود چرا از مردم تهران که ناظر اعمال آنها بودند شرم نکردند. من برای اینکه دخالت دولت را در حادثه چهاردهم آذر مدلل بدارم دلائل خود را ذکر می‌کنم.

۱- عکس‌های موجود که حاکیست که همه جا پلیس با غارتگران همراهی و مساعدت کرده است.  
 ۲- ارتباط پلیس و مهاجمین با دستگاه‌های بیسیم شهربانی با مشاهده هر کس که پیچ رادیو را در آن ساعات باز کرده که پلیس و قوای مهاجم گزارش عملیات خود را به مرکز شهربانی می‌داده و می‌گفتند که الان فلان اداره غارت گردید.

۳- در تمام روز پنجشنبه از صبح تا نیمه شب این غارت ادامه داشته و بعضی از مؤسسات صبح برخی بعدازظهر و شب غارت شده و این امر می‌رساند که اگر دولت دخالت نداشت چگونه در ظرف ۱۲ ساعت نتوانست از آن جلوگیری کند.

۴- چاقوکش معروف به شعبان بی‌مُخ که فرماندهی هنگ غارتگران را در آن روز داشته طبق حکمی که جناب آقای جمال امامی در مجلس خواندند از مستخدمین شهربانی بوده است.

۵- عکسی از شعبان بی‌مُخ و دکتر فاطمی معاون نخست‌وزیر در آن روز گرفته شده و در روزنامه آتش و طلوع چاپ شده است.

۶- مشاهدات اهالی پایتخت که همه گواهی می‌دهند تمام این قضایا با حضور قوای انتظامی انجام گرفته و مقامات انتظامی هیچ متعرض چپاولگران نشده‌اند اما اگر نخست‌وزیر از این قضایا اطلاع داشته‌اند وای به حال ما و اگر نداشته است وای به حال مملکتی که نخست‌وزیرش از اوضاع و احوالی که در پایتختش روی می‌دهد بی‌اطلاع باشد (رئیس - وقت شما تمام شد).

آقایان آیا معنی انتخابات آزاد اینست که کسی جرئت نکند از خانه خود بیرون آید؟ آقایان من می‌ترسم که خدای نخواستہ عمل شرکت غاصب نفت با این وضع ما را به زانو درآوردند یا اینکه باز خدای نخواستہ با این هرج و مرج مملکت به کام کمونیست فرو برود. آقایان برای مبارزه با یک کمپانی غارت‌گر و یک امپراطوری بزرگ باید نقشه داشت و بی‌نقشه‌گی سبب محو و نابودی ما خواهد شد. دیگر عرضی ندارم.

**اظهارات آقای شوشتری:** پس از گفتن بسم‌الله الرحمن الرحیم اظهار داشت: انشاءالله از نزاکت به طوری که سیره‌ام بوده خارج نشوم و از استدلال پای بیرون نزنم. بدو اعلت تحصن نمایندگان اقلیت را معروض می‌دارم. اگر آقایان تصور کنند با قطع سیم رادیو نگذارند صدای ما به خارج برسد عمل دیگر در خارج خواهیم کرد. (در این موقع گفته شده که نه رادیو وصل است.)

من از نخستین روز با زمام‌داری دکتر مصدق مخالف بوده و علت مخالفت خود را در دسترس مردم گذاشته‌ام. متدرجاً پیش‌بینی‌های حقیر را همه مشاهده می‌فرمایند. تعجب می‌کنم چطور این روزها را می‌دیدم و ۴۰ سال آشنائی و سابقه ایشان آن پیش‌بینی را برایم روشن کرده بود. در تاریخی که مشغول نوشتن می‌باشم درباره ایشان آنچه لازم است می‌نویسم و نمی‌هراسم. پس از مخالفت اینجانب عده‌ای از نمایندگان محترم متوجه شدند که ایشان کشور را به پرتگاه می‌برند و اقلیت به وجود آمد در نتیجه دکتر و اطرافیان برخوردارند که بیانات اقلیت دکان نفتی آنها را که برای مردم ساده لوح باز کرده‌اند می‌بندد.

زیرا دکتر مصدق می‌دانست ملت ایران از مداخله خارجی‌ها ناراضی و منتظر فرصتند که دست رد به سینه آنها هم بزنند. افراد حزب زحمتکشان جلوی مجلس فحاشی می‌کنند و در مقابل مجلس این طور دارند می‌کنند. باری آقای دکتر از این عدم رضایت استفاده کرد و یکی از لوازم آن بود که انتقادکنندگان را وابسته به انگلیس بدانند و در روزنامه‌های دولتی آنچه توانستند به کار بردند تا افراد ضعیفی را از میدان به در برند. ولی خدای ایران نمایندگان اقلیت را متوجه کرد که مقاومت کنند و نگذارند حقیقت زیر ابر جهالت پنهان گردد. دکتر و اطرافیان برای مبارزه شروع به میتینگ و اعلام تعطیل عمومی قبل از مسافرت کردند تا اقلیت و مخالفین را مرعوب سازند.

موضوع مسافرت امریکا را پیش آوردند تا بعد حساب ما را برسند. آن روز نمایندگان اقلیت مصلحت دیدند آقای دکتر مصدق را در ایام مسافرت انتقاد نکنند تا نتیجه روشن شود و اگر خدمتی کردند حمله‌ای به ایشان نکرده باشند. (جلسه از اکثریت افتاد - چون اکثریت حاصل شد)

**آقای شوشتری** چنین گفت: چنانچه نتیجه‌ای حاصل نشد مجدداً در مقام انتقاد برآیند اقلیت تصمیم خود را انجام داد پس از ختام شورای امنیت حق آن بود که به ایران بیایند نه آنکه مدتی در امریکا بمانند و از جریان اقدامات خود به نمایندگان اطلاعی نداده سپس به مصر رفته در صورتی که موافقتی از طرف مجلسین نشده بود. این اعمال موجبات عدم رضایت مردم را فراهم کرده و استقبال با زور و پول کردند. همان موضوع سبب شد که مردم را به فکر تازه متوجه نمایند و شاید در امریکا این نظر را پیدا کردند که انتخابات را پیش آوردند و نفت را از بین ببرند. در صورتی که ایشان به کرات گفته بودند دولت من انتخاباتی نیست لیکن پس از ورود به ایران گفتند انتخابات را شروع می‌کنم هرچه گفتند رأی مجلس را محترم بشمارید قبول نکردند و این اهانت را به مجلس کردند. تناقض گوئی در سنا کردند و تاریخ انتخابات را عوض کردند. این تناقض‌گوئی‌ها در نظر اقلیت به صورت معما جلوه‌گر شد و فهمیدیم نفت کان‌لم‌یکن شده و اطرافیان و دولت‌های ایجاد شده در دولت ایران حرف‌هایی زدند که همه دچار وحشت شدند. شب ۱۳ آذر بی‌سیم امریکا اطلاع داد که انتخابات ایران روز ۱۳ آذر آغاز گردید. همه فهمیدیم که در امریکا بین آقای دکتر و کمپانی‌های نفتی که نمی‌خواهم مداخلات آنها را بگویم مذاکراتی شده است و خبرگزاری‌ها منعکس کردند که دولت در



انتخابات توفیق پیدا خواهد کرد. این مداخله اجنبی در ایران است و روزنامه‌های دولتی مخالفین را به باد فحش گرفتند و نتیجه واقعه ۱۴ آذر منتهی شد. نمایندگان اقلیت مخفی شدند تا این جنجال و بلواها را از میان بردارند و نگذارند نفوذ اجنبی در ایران به کار بیفتد...

آنچه دکتر مصدق اظهار کرده با حقیقت وفق نمی‌دهد ولی برای گول زدن مردم راه خوبی بوده است آن هم استفاده از ۳۰۰ هزار لیره در روز، چه گفتار شیرینی. آقای دکتر مصدق همه چیز را فدای امیال و وجاهت می‌سازد. رئیس دولتی که متکی به رأی مجلس نیست آیا دیگر رئیس الوزراء است؟ به به دکتر چه گول می‌زند آن هم مثل منی که خوب سوابق را می‌دانم. تأمل کنید اسنادی نشان خواهیم داد تا همه بلرزند. مگر این دکتر مصدق از مجلس بیرون نرفت و نمایندگان را مورد اهانت قرار نداد و جلو بهارستان نگفت مجلس اینجاست؟ هرچه گفته شد توجه کنید ایشان اعتناء نکردند. (دنباله مذاکرات جلسه امروز مجلس در شماره فردا چاپ خواهد شد.) (اطلاعات، سه‌شنبه نوزدهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۷، سال بیست و ششم)

### «دیروز نخست‌وزیر در مجلس شورای ملی گفت

این دست‌های خارجی است که راه سقوط دولت را هموار می‌کند...

متن نطق آقای نخست‌وزیر - پس از پایان نطق اقلیت آقای دکتر مصدق پشت تریبون رفته و نطق مشروحی ایراد نمود که متن آن در زیر چاپ می‌شود

در هر مملکتی که اقلیت نباشد در مجلس شورای ملی صحبت بکنند آن مملکت به هیچ وجه ترقی نخواهد کرد. اقلیت باید حرف‌های خود را بزند و مردم قضاوت بکنند. من استدعا دارم اگر آقایان اقلیت غیر از این چهار نفر که صحبت کرده‌اند باز هم فرمایشاتی دارند بفرمایند صحبت کنند تا بعد من به تمام مطالب آقایان پاسخ بدهم. این آقایان همه به من شخصاً و وارثاً محبت داشته‌اند و من فقط این مطلب می‌توانم عرض کنم که با تمام معایبی که جناب آقای امامی برای من ذکر کردند ایشان خودشان مرا پیش‌نهاد نخست‌وزیری کردند. من نمی‌دانم این تقصیر با جناب آقای امامی است یا من که جاه‌طلب بوده‌ام و با این معایب نخست‌وزیری را قبول کرده‌ام؟ امیدوارم که ملت ایران قضاوت کند و خودش وضعیت را درک کند...

در روز اول شورا من احساس می‌کردم نمایندگان شورای امنیت با نظریات دولت ایران موافق نیستند و روز دوم من به نمایندگان وعده دادم که در روز سوم مدارکی ارائه می‌دهم و دلالی می‌گویم که حقانیت ایران را ثابت کند. در آن روز یعنی در جلسه سوم گفتم که تمام حرف‌های شرکت سابق و دولت انگلیس که حمایت از آن می‌کند مبتنی بر قرارداد ۱۹۳۳ است که این قرارداد مدرک قانونی ندارد زیرا بر طبق اصول حقوقی هر قراردادی که باید منعقد شود طرف قرارداد باید اهلیت داشته باشد و امضاء کند و از روی گره و اجبار قرارداد را امضاء نکند و اکنون من به شما ثابت

می‌کنم که مجلس شورای ملی که این قانون را تصویب کرده و در رائی که این قرارداد را امضاء کرده‌اند اهلیت نداشته و از روی کره و اجبار آن را امضاء کرده‌اند. احکامی که از وزارت کشور برای انتخابات نمایندگان دوره نهم صادر شده بود قبل از حرکت عکس برداری شد و من بسیار زحمت کشیدم که این احکام در بین راه از بین نرود و آنها را به سلامت به مقصد برسانم...

اکنون از جناب آقای وزیر جنگ خواهش می‌کنم تشریف بیاورند اینجا و این احکام را برای استحضار ملت بیچاره و ستم‌دیده ایران بخوانند. (در این وقت آقای سپهبد یزدان‌پناه وزیر جنگ پشت تریبون آمد و به شرح زیر مشغول قرائت احکام شد.)

**تلگراف رمز، ۲۶ آبان ماه ۱۳۱۱ مشهد: ایالت جلیله:** کاندیدای آرامنه جنوب میرزا یانس می‌باشد مقرر فرمائید انجمن نظارت طوری تشکیل گردد که موجبات وکالت ایشان فراهم گردد.

**تلگراف دیگر: گروس، تاریخ ۱۳۱۱/۲/۲۴**

حکومت جلیله: کاندیدای انتخابات میرزا علی اکبرخان دبیرسپرابی می‌باشد ترتیب انجمن طوری داده شود که متناسب به انتخاب وی باشد...

این تلگرافات که در شورای امنیت خوانده شد در تمام امریکا منعکس شد و دیدند اعضای شورای امنیت به این تلگرافات مستمع بودند و این تلگرافات بود که شورای امنیت نتوانست رای به نفع انگلیس بدهد. من به شورا گفتم اگر این مجمع نخواهد به این کار ترتیب اثر بدهد دیگر چه جمعی است که به حق و عدالت ترتیب اثر بدهد. در نتیجه امر به نفع ایران خاتمه یافت...

اینجا لازم است به عرض آقایان محترم برسانم که این دولت به هیچ وجه غیر از صلاح مملکت نظر نداشته و هر کاری کرده روی مصالح مملکت بوده و علت اینکه کار ما پیشرفت نکرد سوء سیاست شرکت سابق نفت بوده. اگر شرکت سابق در دوره پانزدهم همان ۵۰ در صدی را که حالا حاضر است بدهد آن موقع می‌داد من یقین دارم هیچ اختلافی بین ایران و شرکت رخ نمی‌داد، شرکت لجاجت می‌کرد. انتخابات تهران و انتخاب یک عده به خصوص که با قرارداد مخالفت داشتند یک فراندم بود و نظر ملت ایران روشن کرد آقایان توانستند با کمک ملت ایران نفت را ملی کنند...

اکنون که متخصصین انگلیسی از مملکت خارج شده‌اند دولت انگلیس نمی‌خواهد از آن نظریاتی که دارد عدول کند و می‌خواهد با همان رویه قرن ۱۹ با ما رفتار کند. اما راجع به این که چرا ما موفقیت کاملی حاصل نکردیم لازم است عرض کنم که دولت امریکا گرچه ظاهراً با ایران هم‌آهنگی می‌کند ولی نمایندگان آن دولت قدری تحت تأثیر و نفوذ انگلیس هستند که نمی‌توانند کاری برخلاف میل آنها بکنند سفرای تبار امریکا که در ایران بودند همه از سیاست وزارت خارجه امریکا انتقاد می‌کردند از قبیل آقایان دریفوس، والاس مریو گریدی. بنده صاف و پوست‌کنده عرض می‌کنم که آقای ژرژ مک‌گی [معاون وزارت خارجه] در عرض این ۲۵ روز اقامت در امریکا با من مثل یک برادر صمیمی بود و هم‌آهنگی داشتیم. ولی همین هم‌آهنگی باعث شد که او سفیر امریکا در ترکیه

بشود. ما ناچاریم با هر سختی و تحمل شده است استقلال خود را که به دست آورده‌ایم حفظ کنیم. آقایان ملت انگلیس در سال فقط هفته‌ای دو روز گوشت خورد و لباس پاره پوشید.

آقایان من وقتی با طیاره از روی دره [رود] نیل می‌گذشتم و آن زمین‌های آباد را می‌دیدم به خاطر آمد آمد که اگر ما فقط همین خوزستان را بتوانیم آباد کنیم جبران درآمد نفت را می‌کند. درآمد نفت تا به حال باید دید به چه مصرفی می‌رسیده. آنچه مسلم است ملت ایران از این درآمد استفاده نمی‌کرده است. مقداری از این پول‌ها صرف خرید اسلحه شده است که بعداً هم این اسلحه‌ها را از ما گرفته و رفته‌اند. ما باید بگوئیم این مملکت نفتی ندارد مثل افغانستان و سایر ملل اروپا دارای نفت نیست ما باید از مخارج خود بکاهیم و بر عایدات بیفزائیم و ملت ایران باید تحمل هر گونه مشقتی را بکند تا طوق رعیت را به گردن خود نگذارد.

برای ما شایسته نیست که به ما بگویند دولت ایران دولت عقب افتاده‌ایست. دولتی که تمدن تاریخی دارد باید سعی کند که احترام خود را از دست ندهد. اینکه آقایان فرمودند روزی ۳۰۰ هزار لیره به دولت ایران ضرر وارد شده حرفی است که بدون تأمل گفتند زیرا ما نفتی نفرستادیم که ضرر بکنیم. نفت ما در معادن ما باقی مانده تا اگر خود بتوانیم استفاده کنیم و اگر نتوانستیم اعقاب و اولاد ما از آن استفاده کنند. بنابراین این حرف بی‌اساس است... من شنیدم که سفیر انگلیس به چند نفر از نمایندگان گفته بود چه شده که شما ۱۲۰ نفر هستید و نمایندگان جبهه ملی ۷ نفر و شما نمی‌توانید در مقابل آنها اقدامی بکنید. جواب داده بودند پشتیبان این نمایندگان تهران ملت ایران است و ما هم وطن پرست هستیم و نمی‌توانیم با آمال ملت ایران مخالفت کنیم...

آقایان محترم که اظهار وطن پرستی می‌کنند باید بدانند اگر نفاقی بین دولت و یک عده از وکلا پیدا شد این به ضرر مملکت تمام می‌شود. خارجی‌ها و آنها که می‌خواهند ملت ایران را تحت اسارت بگیرند از این نفاق استفاده می‌کنند اگر بین نمایندگان مجلس شورای ملی مثل سنا اتفاق باشد هیچ کس به اجرای مقصود خود موفق نمی‌شود...

اگر دیدند که ملت ایران دست به دست هم داده نه در مجلس و نه در خارج مجلس هیچ اختلافی بین مجلس و دولت نیست آنها هم مجبور می‌شوند که هرچه می‌گوئیم قبول کنند... من لازم می‌دانم عرض کنم که به ترومن من گفتم دلایل ملی شدن صنعت نفت دو چیز بود. یکی سیاسی و دیگری اقتصادی از نظر سیاسی ما در این ۹ ماده این طور نوشته‌ایم که اکتشاف استخراج و بهره‌برداری معادن سرتاسر مملکت باید در دست دولت ایران باشد برای اینکه اگر کوچک‌ترین فایده‌ای شرکت انگلیس ببرد دیگران هم ممکن بود از ما همین تقاضا را بکنند. ما این صنعت را ملی کردیم تا هیچ دولتی از ما تقاضائی نداشته باشد. اما دلیل اقتصادی به ترومن عرض کردم آقا بودجه ما قریب ۳۰۰ یا ۴۰۰ میلیون کسر دارد، شما چطور تصور می‌کنید یک ملتی که تا این اندازه کسر بودجه دارد بتواند امنیت و انتظامات را در مملکت حفظ کند؟ در بودجه ما دیناری برای امور عمرانی و تولیدی

نیست و بدین لحاظ عده زیادی از مردم این مملکت هجوم به ادارات دولتی آورده‌اند که ما نمی‌توانیم آنها را از ادارات اخراج کنیم ولی اگر ما بودجه تولیدی داشته باشیم جلو بیکاری گرفته می‌شود. این بیکاری و عدم رضایت به خودی خود سبب می‌شود صلح بین‌المللی را در مملکت ما دچار خطر کند. آقای ترومن هم کاملاً با نظر من موافق بود.

لازمست از وقایع روز ۱۴ آذر هم توضیحاتی خدمت آقایان عرض کنم. روی همان اصل که عرض کردم اگر نفاق بین نمایندگان مجلسین و دولت باشد کمپانی سابق استفاده می‌کند اگر نفاق بین یک دسته از مردم این مملکت باشد خارجی‌ها همان سوءاستفاده را می‌کنند. عده‌ای اعلان کردند که می‌خواهند میتینگ سیار بدهند و جلو میدان بهارستان جمع شوند. این اعلان برخلاف مقررات دولت بود زیرا دولت قبل از مسافرت من میدان فوزه را برای میتینگ و اجتماع تعیین کرده بود. هم‌چنین مطابق مقررات ۳ روز قبل باید به اداره شهرداری اطلاع می‌دادند اما آقایان نه به شهرداری اطلاع دادند و نه حاضر شدند به میدان فوزه بروند.

ما به وسیله چند بیانیه که آخرین آن در ساعت ۱۱ شب پنجشنبه صادر شد به اطلاع عموم رسانیدم که هر کس برخلاف مقررات رفتار کند مورد تعقیب واقع خواهد شد و هم‌چنین گفتیم که میدان میتینگ میدان فوزه است و حق تظاهرات در غیر از این نقطه را ندارند... ولی عده دیگری وارد خیابان شاه‌آباد شدند و در جلو مجلس تظاهراتی کردند که منجر به این شد که آنها را متفرق کنند و بالاخره یکی از صاحب‌منصبان شریف این مملکت کشته شود. من می‌خواهم بگویم که اگر این آقایان میتینگ دهندگان وطن‌پرست هستند نباید در این موقع که دولت وارد انجام یک امر مهمی است به تظاهر بپردازند.

**بنابراین اگر به بعضی از آنها اگر چه صدمه‌ای هم رسیده باشد به هیچ وجه متأسف نیستیم.** باید نظامات اجرا شود این دولت هیچ وقت موافق آشوب‌طلبی نیست و قویاً ما هر کس را که مخالف انتظامات باشد تنبیه و به محاکم صالحه تحویل می‌دهیم.

بعدازظهر روز پنجشنبه اتفاقی رخ داد که به هیچ وجه موافق میل دولت نبود و باعث تأسف است البته در هر مملکتی ممکن است اتفاقاتی بیفتد ولی اگر دولت مرتکبین را تنبیه نکرد آن وقت جای ایراد است. می‌خواهم عرض کنم که قضیه بعدازظهر پنجشنبه قضیه‌ای غیرمترقبه و غیرمنتظره بود. به دولت نمی‌توان گفت چرا بعدازظهر پنجشنبه یک عده اوباش جمع شده و غارت کردند. دولت خیلی از این پیش‌آمد متأسف است و چند نفر از قضات محترم را مأمور کرده است که در شهرداری مشغول تحقیق بشوند من از آقایانی که خسارت دیده‌اند تقاضا می‌کنم نمایندگان خود را بفرستند و خسارت خود را تعیین کنند تا جبران شود. آقایان، دولت تابع مجلس است. این دولت با یک رای می‌آید و با یک رای می‌رود...

اکنون وجداناً فکر می‌کنم اگر من بروم این کار نفت مطابق مرام ملی ایران انجام نشود لعنت ابدی

برای من خواهد بود و خواهند گفت تو آمدی کاری را شروع کردی و آن را خراب کردی. بنابراین تا نفسم در می آید می مانم تا کار نفت را خاتمه دهم. حالا اگر آقایان تصور می کنند از من کاری ساخته نیست یک رای عدم اعتماد بدهید من هم می آیم و روی همه آقایان را می بوسم و می روم... البته آقایان محترم راضی نخواهند شد که شرکت سابق این ملت کهنسال را به روز سیاه بنشانند و در مضیقه بگذارند و به روزی در بیاورد که هرچه آنها می گویند قبول کند و من این مسئله را به وجدان آقایان واگذار می کنم. دیگر عرضی ندارم.» (اطلاعات، چهارشنبه بیستم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۸، سال بیست و ششم)

### «مجلس سنا

#### آقایان فرخ قبل از دستور درباره حادثه ۱۴ آذر صحبت کرد

#### آقای خواجه نوری علل تعطیل تاتر سعدی را به اطلاع مجلس رسانید...

جلسه علنی مجلس سنا ساعت ۹ و پنج دقیقه امروز به ریاست آقای تقی زاده تشکیل گردید... نقشه بلوای پنجشنبه قبلاً تهیه شده بود - آقای فرخ: بنده حتی المقدور سعی می کنم کم تر صدع بشوم ولی گاهی بعضی امور انسان را تحت تأثیر قرار می دهد و ناگزیر به تذکر می نماید، شخصی به نام سنجرى شکایتی کرده بود که من عین نامه او را به مقام ریاست تقدیم کردم. این شخصی است کتاب فروش که در روز پنجشنبه مغازه او را غارت کرده اند و الان در مجلس متحصن می باشند. شکایات دیگری هم به من رسیده که تمام آن را به مقام ریاست تقدیم می کنم و از ارباب جراید تقاضا دارم که این قسمت را تذکر بدهند که دیگر کسی به من تظلمی نکند زیرا در مجلس من دیگر کاری در کمیسیون عرایض ندارم و آقای هیئت رئیس کمیسیون عرایض هستند. روز شنبه نهم آذر من مطلع شدم که در یکی از ادارات دولتی نقشه ای برای بلوا طرح می شود. همان روز به آقای دکتر مصدق تذکر دادم ولی ایشان بر حسب معمول یک جواب فورمالیته ای به من دادند. روز دوشنبه [یازدهم آذر] ساعت ۸ مطلع شدم که تشکیلات بلوا مهیا شده. به وزیر دادگستری تلفن کردم نبود. روز بعد به آقای امیرعلائی جریان را گفتم، گفت کی می شود؟ گفتم همین دو سه روزه. گفت من به آقای نخست وزیر می گویم. گفتم بگوئید و من هم قبلاً به ایشان در این باره تذکر داده ام ولی مع الوصف هیچ گونه اقدامی به عمل نیامد.

البته آقایان می دانید اگر واقعه ۲۳ تیر رسیدگی می شد این حادثه اتفاق نمی افتاد و این افتضاح به بار نمی آمد. در هر حال واقعه بعد از ظهر روز پنجشنبه فوق العاده تأسف آور است که جراید ملی را بریزند و غارت کنند وقتی روزنامه هائی که از محل ۳۹ هزار تومان شهربانی اداره می شوند، غارت شوند تکلیف بقیه معلوم است این روزنامه ها که با اعتبار شهربانی اداره می شوند. سه قسمت هستند. دسته اول در ماه بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ تومان از شهربانی می گیرند و در اختیار شهربانی هستند.

دسته دوم بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ تومان می‌گیرند و دسته سوم قیمت نوشته‌ای که به نفع شهربانی باشد می‌گیرند.» (اطلاعات، چهارشنبه بیستم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۸، سال بیست و ششم)

### «اعلامیه نخست‌وزیر درباره واقعه چهاردهم آذر ۱۳۳۰»

این اعلامیه عصر امروز از طرف آقای نخست‌وزیر صادر گردیده: «با اینکه از طرف دولت یک کمیسیون مخصوص مرکب از قضات مورد اعتماد برای رسیدگی به اقدامات خلاف قانون عناصر مشکوکی که در واقعه ۱۴ آذر دخالت داشته‌اند تشکیل گردیده و به مراجع قضائی نیز دستور داده شده که با نهایت بی‌طرفی و سرعت پرونده‌های مربوط به این حادثه را تعقیب نمایند افرادی بدون توجه به اینکه رسیدگی به این گونه امور محول به محاکم و مقامات دادگستری است و هرگونه مدرک و سند و دلیلی دارند باید یا به قضات مأمور تعقیب پرونده ۱۴ آذر تسلیم یا مستقیماً به دادسرای تهران ارسال دارند. در بعضی از جرایم و ضمن صحبت چند تن از آقایان نمایندگان تقریباً هر روز مطالب گذشته تکرار می‌شود. دولت لازم می‌داند به استحضار عامه برساند که نسبت به واقعه ۱۴ آذر هنوز از کمیسیون رسیدگی هیچ گزارش تفضیلی دریافت نداشته و کمال علاقه را دارد که در محیط دور از جنجال و اعمال اغراض بتوان حقیقت جریان را کشف و جزئیات را به اطلاع هموطنان برساند. از مردم شرافتمند پایتخت و هم‌چنین از کسانی که مدعی هستند که خسارتی بر آنها وارد شده درخواست می‌کنم هرگونه اطلاع و مدرک و سندی درباره وقایع مورد بحث دارند یا به دادسرای تهران یا به هیأت مأمور رسیدگی به حادثه ۱۴ آذر بیاورند. دکتر محمد مصدق» (اطلاعات، چهارشنبه بیست و هفتم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۳، سال بیست و ششم)

### «اعلامیه مدیران جرایم متحصن در مجلس شورای ملی»

هموطنان عزیز! آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر اعلامیه نشر داده و مدیران جرایم که ادارات و تجارتخانه‌های مجاور آنها به دست جمعی آشوبگر هواخواه دولت و تحت حمایت مستقیم پلیس غارت شده است و به واسطه فقدان آزادی و سلب امنیت در محل کار و مساکن خود در مجلس شورای ملی متحصن شده‌اند دعوت کرده است که با ارائه اسناد و مدارک به دادگستری رجوع و شکایت کنند. آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر از تکرار ماجرای خونین و یغماگری و غارت و تاراجی که روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰ در تهران علی‌رؤس الاشهاد وقوع پیدا کرد اظهار عدم رضایت کرده‌اند. ما مدیران جرایم متحصن اعلام می‌کنیم که اولاً بزرگ‌ترین مدرک و سند غارت‌زدگی و نهیب اموال و دارائی ما، ادارات و مؤسسات غارت شده است. مضافاً به اینکه بعضی از جرایم هفتگی و خبرنگاران عکاس از مناظر مختلف روز واقعه عکس‌برداری کرده در جرایم خود نشر داده‌اند و در اثر آن قرار توقیف شعبان جعفری مشهور به بی‌مخ صادر گردیده.

ثانیاً دستگاه دادگستری که آقای نخست‌وزیر، ما را به آنجا مراجعه داده‌اند محل اعتماد و اطمینان ما در حکومت ایشان نیست و هیچ مرجعی را برای شکایت خود از فقدان آزادی و امنیت فردی و اجتماعی اصلح و انطباق از مجلس شورای ملی نداشته‌ایم و بدین سبب در مجلس شورای ملی متحصن شده‌ایم و سرانجام با کمال تأسف مشاهده می‌شود که به واسطه محیط ارباب و اخافه و اعمال نفوذ ایادی دولت به خلاف تمام شعائر و سنن پارلمانی دیروز اکثریت مجلس شورای ملی دست به اوبستروکسیون زده و مانع از تشکیل جلسه علنی مجلس شورای ملی گردید تا صدای شکایت از فقدان آزادی و امنیت را که از پشت تریبون به گوش مردم می‌رسد بدین وسیله خفه کرده باشد. وقتی در مجلس شورای ملی که مرجع تظلمات عمومی ملت ایران از اعمال دولت است، ایادی و عمال دولت با اعمال نفوذ و پشت هم‌اندازی فریاد متشکیان را خفه کنند و اجازه ندهند که نمایندگان با شهامت اقلیت مجلس شورای ملی حقایق را از پشت تریبون به سمع مردم ایران برسانند چه اعتماد و اطمینان می‌توان به عدالت‌خانه دکتر مصدق داشت؟ ما هم چنان که از آغاز اعلام نمودیم مجدداً اعلام خطر می‌کنیم که دولت آقای دکتر مصدق آزادی‌های فردی اجتماعی و امنیت عمومی را پایمال کرده است و در اثر دوام وضع موجود و توسعه هرج و مرج و پریشانی اوضاع کشور آزادی و استقلال ایران در معرض تهدید، زوال و نیستی قرار گرفته است و به هیچ وجه من‌الوجه اعتماد و اطمینان به دستگاه حکومت حاضر نداریم و به تحصن و مبارزه خود هم چنان ادامه خواهیم داد.» (اطلاعات، پنجشنبه بیست و هشتم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۴، سال بیست و ششم)

#### «اموال مسروقه روز ۱۴ آذر در گنجینه آگاهی موجود است»

از اداره آگاهی شهربانی کل اطلاع می‌دهند که مقداری از اموال مسروقه در چهاردهم آذر ماه به وسیله مأمورین آگاهی جمع‌آوری و فعلاً در گنجینه آن اداره موجود است. بدین وسیله مراتب را به اطلاع عموم می‌رساند و کسانی که در آن روز مالشان به سرقت رفته می‌توانند به اداره آگاهی مراجعه نموده و اشیاء موجود را دیده و مال خود را اخذ نمایند.» (اطلاعات، پنجشنبه پنجم دی ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۰۰، سال بیست و ششم)

#### «متن گزارش هیأت رسیدگی به واقعه ۱۴ آذر»

هیأتی که مأمور رسیدگی به واقعه ۱۴ آذر بودند دیروز گزارش خود را به شرح زیر تقدیم آقای نخست‌وزیر نمودند:

جناب آقای نخست‌وزیر

پس از وصول ابلاغ شماره ۲۳۹۵۰ [مورخه] ۳۰/۹/۱۷ دایر به رسیدگی به واقعه ۱۴ آذر سال جاری بلافاصله هیأتی به ریاست نصیرالدین خواجه‌جوی و عضویت حسین اشرف - شمس‌الدین عالمی

در اداره شهربانی حاضر و پرونده‌های زیر مورد مطالعه قرار گرفت.

الف - پرونده اداره آگاهی

ب - پرونده پلیس انتظامی

ج - پرونده متشکله در اداره آگاهی

د - گزارش ستاد ارتش

سپس محل‌های آسیب دیده بازدید و از ساکنین و مجاورین تحقیق و چون جمعی از مدیران جرایم متحصن بودند در مجلس شورای ملی، به آنان مراجعه و بالاخره از مخبرین جرایم و مأمورین ذی‌ربط و مطلعین قضیه تحقیقات کتبی و شفاهی به عمل آمد که اجمالاً از نظر می‌گذرد.

الف - اطلاعات قبلی شهربانی در ۳۰/۹/۱۱ سازمان دانش‌آموزان و دانشجویان دانشگاه تهران اطلاع داده که در روز ۳۰/۹/۱۴ دمنوسترسیون و میتینگی به منظور اعتراض به اخراج دانشجویان و توقیف دو نفر دانشجو ترتیب خواهند داد... [شماره ۱ درج نشده است؟]

۲ - شهربانی به وسیله ریاست دانشگاه اعلام و اطلاع داده است که میتینگ در میدان بهارستان ممنوع و در میدان فوزیه بلامانع می‌باشد...

۳ - در اعلامیه سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان اعلام شده که میتینگ در ساعت ۸ صبح شروع شده...

ب - اقدامات احتیاطی شهربانی - اداره شهربانی عده‌ای قوای کمکی از ارتش گرفته و برنامه‌ای که یک نسخه آن پیوست می‌باشد تهیه و اجمالاً دانشگاه تهران را محاصره... و از طرف دیگر عده‌ای قوای احتیاطی در شهربانی متمرکز و به کلانتر هر بخش دستور مراقبت لازم و از جمله کلانتر ۳ با افسران و افراد راحت [احتیاط] خود مأمور حفاظت دبیرستان‌های نوربخش و البرز و چهارراه یوسف‌آباد و کلانتر ۲ به معیت افسران و افراد راحت خود عهده‌دار حفظ آرامش میدان بهارستان شده. ضمن دستور کلی به کلانترها ابلاغ گردیده که عندالاقضا از قوای احتیاطی متمرکز در شهربانی استمداد نمایند.

ج - جریان واقعه - از ساعت ۸ صبح میتینگ دهندگان در چهارراه پهلوی مقابل شهرداری بین متظاهرین و پلیس زد و خورد شدیدی درگرفته... در سه‌راه شاه زد و خوردی بین پلیس و میتینگ دهندگان درگرفته... عده‌ای نیز به شهربانی جلب گردیده‌اند. مقارن ساعت ۹/۵ صبح میتینگ دهندگان در حالی که عده‌ای از کارگران اطراف آنها را داشته‌اند وارد میدان بهارستان شد و مأمورین انتظامی آنها مدخل‌های بهارستان را از طرف خیابان اکباتان و صفی‌علیشاه مسدود و در گوشه و کنار بهارستان چند نفری مبادرت به سخنرانی نموده‌اند و در همین اثناء عده‌ای در خیابان اکباتان کوچه نظامیه تظاهراتی علیه میتینگ دهندگان نموده که در اثر حمله کارگران میتینگ دهندگان متفرق شده‌اند هم‌چنین به وسیله متظاهرین قوای معدود پلیس به عقب رانده شد ولی عده‌ای چوب به



دست به جمعیت مزبور پیوسته و عده مخالفین میتینگ دهندگان رو به تزیید گذاشته و با شروع حمله پلیس این جمعیت نیز به تفرقه میتینگ دهندگان کمک نموده... دسته‌ای به دانشسرای عالی متواری گردیدند که مورد تعقیب پلیس و جمعیت مخالف واقع و بالاخره تعداد زیادی از آنها دستگیر و به شهربانی اعزام که بعداً آزاد شده‌اند. بر اثر این زد و خوردها طبق صورت پیوست ۴۳ نفر از افراد انتظامی مجروح و ۱۴ نفر از افراد عادی به بیمارستان‌های عمومی مراجعه و مقدار زیادی نیز مضروب که طبعاً نزد اطبای خصوصی معالجه و مداوا نموده‌اند.

**قسمت دوم** - از ساعت ۱۱ روز ۳۰/۹/۱۴ میدان بهارستان خلوت گردیده و میتینگ دهندگان متفرق و از این ساعت ابتکار عملیات به دست جمعیت مخالف آنها [اوباش دولتی] افتاده و وقایع تأسف‌آور زیر رخ داده است:

- ۱- در مقابل خانه صلح... بالاخره به خانه صلح حمله‌ور و آنجا را دستخوش حریق می‌نمایند...
- ۲- در خیابان مزبور کمی پائین‌تر... [دفاتر روزنامه‌های] به سوی آینده، نوید آزادی، ستاره صبح، زمان نو و در مرحله دوم دفتر سازمان دانشجویان، دفتر وکالت درویش‌زاده و در زیرزمین همان محل نجاری گرجی یوسف‌زاده مورد حمله قرار گرفته است.
- ۳- در خیابان شاه‌آباد پاساژ اطلس عده‌ای مشغول شکستن درب آهنین تماشاخانه سعدی گردیده و جمعی نیز برای راه یافتن به داخل تا تر از طبقه دوم عمارت به عکاسخانه اطلس: روزنامه بدر و شرکت عام حمله و عکاسخانه اطلس نیز دچار حریق شده است و بالاخره جمعیت به تأثر سعدی وارد و تعداد زیادی درب و شیشه شکسته و حتی در قسمتی سقف اطاق و مقداری اشیاء و البسه برده‌اند.\*

۴- کیوسک کتابفروشی چمن‌آراء در خیابان شاه‌آباد. [به یغما رفت]

۵- در خیابان سعدی محل روزنامه سیاسی «کیه به کیه» و... شرکت منصور اعلم نیز مورد تجاوز قرار گرفته.

۶- در ساختمان سپهبد نخجوان واقع در خیابان سعدی دفتر روزنامه طلوع و فرمان و نتیجتاً دفترخانه ۱۲۴ و شرکت شرق میانه و تجارتخانه وزیاری، تجارتخانه کابریل (ژرژ سرگیس).

۷- در مقابل ساختمان فوق محل روزنامه آتش مورد حمله واقع و عملیات فوق‌الذکر تا حدود ساعت ۱ بعدازظهر انجام گرفته است. مقارن ساعت ۲ بعدازظهر در خیابان فردوسی جنوبی محل جمعیت مبارزه با شرکت‌های استعماری و چاپخانه گیلان و در خیابان نادری در کوچه نوبهار محل

\*.گردش روزگار، غلام‌حسین مصدق به تاریخ ششم شهریور ۱۳۳۲، در نامه‌ای به دوستش فضل‌الله نورالدین کیا چنین گله می‌کند: «هرچه در مدت ۲۰ سال زحمت و کار اندوخته داشتم و دارایی زلم را تماماً تاراج کردند و منزل را خراب و آتش زدند. این بود نتیجه خدمت به مردم این آب و خاک.» ص ۱۳۷، ۴۲ روز با دکتر مصدق.

جوانان دمکرات و کیوسک حسین پرویزی مورد حمله واقع و قبل از ساعت ۳ بعدازظهر در چهارراه حسن آباد محل جمعیت آزادی ایران و اتحادیه مستاجرین و در خیابان شاهپور محل جمعیت هواداران صلح و در خیابان امیریه کتابفروشی سنجری مورد حمله و تجاوز قرار گرفته. مقارن ساعت ۳/۵ بعدازظهر عده‌ای به خیابان نواب شمالی محلی روزنامه چلنگر رفته و در آنجا به شکستن درب و پنجره و شیشه و از بین بردن اوراق روزنامه پرداختند. بقیه در شماره آینده» (اطلاعات، دوشنبه نهم دی ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۰۳، سال بیست و ششم)

### «متن گزارش هیأت رسیدگی به واقعه ۱۴ آذر

#### بقیه شماره قبل

در حدود ساعت ۵ بعدازظهر جمعیتی که از دروازه دولت و خیابان منوچهری و مقابل سفارت انگلیس عبور نموده‌اند و در چهارراه صمصام به کتابفروشی ارشس (عزیز محسنی) و در خیابان اسلامبول کیوسک کتابفروشی سپهر مورد تجاوز قرار داده‌اند... در حدود ساعت ۸/۵ چند نفری به کتابفروشی باهماد آزادگان (ارباب‌زاده) در خیابان فردوسی حمله نموده‌اند... ظاهراً تماشاخانه سعدی و ساختمان سلیمان اپی شور در دو نوبت مورد تعرض قرار گرفته و در جریانات فوق‌الذکر مقداری از اشیاء به یغما برده شد ولی اصولاً تعرضی به اشخاص و افراد به عمل نیامده و کسی از بین نرفته است و بالاخص [خبر قتل] طفل مدیر روزنامه چلنگر برخلاف حقیقت انتشار یافته...

**د - کیفیت عمل مأمورین و مسئولین حادثه -** به شرحی که گذشت در برنامه پلیس انتظامی که به منظور ممانعت از دموستراسیون تنظیم گردیده صرفاً به محاصره دانشگاه و اشغال مبداء حرکت میتینگ دهندگان اکتفا و برای جلوگیری از حرکت متظاهرين در خط سیر میتینگ و ورود آنان به میدان بهارستان که مقصد اصلی و محل میتینگ اعلام گردیده پیش‌بینی و تدارکاتی به عمل نیامده و بالنتیجه متظاهرين موفق به ادامه حرکت و اشغال میدان بهارستان کرده‌اند ولی همه جا بین میتینگ دهندگان و قوای انتظامی تماس برقرار و در جریان دموستراسیون و پس از خاتمه میتینگ جمعیتی از متظاهرين و متمردين به شهربانی جلب که عده از آنان مورد تعقیب دادسرای نظامی نیز قرار گرفته‌اند.

در قسمت دوم جریان واقعه از ساعت ۱۱ صبح تا ساعت ۵/۵ بعدازظهر می‌توان گفت که اولاً شهربانی پیش‌بینی لازم برای جلوگیری از وقوع حوادث احتمالی ننموده ثانیاً در جریان بروز حوادث نیز قوای انتظامی در هیچ نقطه با مهاجمین تصادفی نکرده و پاسبان‌هائی که در پاس محل بوده‌اند صرفاً ناظر وقایع بوده و به اعلام قضیه به شهربانی برگزار و تصور می‌رود از جهت کمی نفرات ممانعتی به عمل نیآورده‌اند. متأسفانه قوای احتیاطی نیز اکثراً بعد از حوادث به محل رسیده و با وجود تماس با مهاجمین هم از دستگیری آنان اقدامی نشده و به تفرقه آنها اکتفا گردیده به همین

جهت تجاوزات از ساعت ۱۱ صبح تا ۵/۵ بعدازظهر ادامه و در فاصله خیابان شاه‌آباد تا خیابان نواب توسعه یافته است. گرچه برخلاف مقررات تمام وقایع در دفاتر **نگهبانی درج نگردیده** و نسبت به قسمتی که در دفاتر مزبور منعکس است رعایت ترتیب نشده و عمل هر دسته از قوای احتیاطی و مأموریت محوله به هر یک از افسران قوای مزبور **ثبت نشده** تا بتوان میزان مسئولیت هر یک را تعیین نمود معذالک با توجه به مراتب زیر مسامحه عده‌ای از مأمورین ذی‌ربط روشن می‌شود.

۱- با اینکه مطابق اصول کلی کلاتر هر بخش موظف به حفظ انتظامات حوزه خود بود... مع‌الوصف آقای سرهنگ فرخندی رئیس کلاتر ۲ که از قبل از ساعت ۱۱ صبح آن روز به عنوان رفع تعرض از عده‌ای که در تعقیب متظاهرين به دانشسرای عالی رفته‌اند به آنجا رفته و تا حدود ساعت ۲/۵ [بعدازظهر] در همان ناحیه بدون ضرورت باقی مانده...

۲- در جریان تحقیق آقای سرهنگ غفاری سرکلاتر می‌گوید در روز واقعه ساعت ۵ بعدازظهر بود که اطلاع زیر رسید جماعتی چوب به دست در طرف دروازه دولت سرازیر می‌شوند. خواستم با اتومبیل از طرف خیابان فردوسی و منوچهری به طرف دسته مزبور بروم در جلوی سفارت انگلیس به جمعیت پان‌ایرانیسم برخورد و چون دیدم چوبی در دست ندارند آنها را رها کرده به طرف دروازه دولت رفتم ولی به دسته دیگری برخورد در مراجعت در سر چهارراه مخبرالدوله دیدم پان‌ایرانیست‌ها مشغول سخنرانی می‌باشند. پاسبان شماره ۱۱۹۱ به نام خان‌علی چکنی، پاس چهارراه صمصام می‌گوید جماعتی که در جلوی سفارت انگلیس در ساعت ۵ بعدازظهر به سمت جنوب می‌آمدند به کیوسک و کتابخانه ارشس مجاور چهارراه نام‌برده حمله و آن را خراب کردند... جمعیت مزبور **بدون ممانعت** از طرف قوای انتظامی مبادرت به عملیات فوق‌الذکر نموده‌اند.

۳- سرهنگ محبوبی... می‌گوید پس از آن که جلو بهارستان آرامش پیدا نمود، به من مأموریت دادند که با عده پاسبان به چهارراه مخبرالدوله بروم و از جلو تماشاخانه سعدی که گذشتم در آنجا خبری نبود در همان چهارراه بودم که به من گفتند تماشاخانه را غارت نموده‌اند رفتم آنجا دیدم تیمسار نخعی حضور داشته و مأمورین آتش‌نشانی مشغول اطفاء حریق می‌باشند...

۴- از اظهارات تیمسار نخعی در مورد حمله مهاجمین به دفاتر روزنامه‌های سیاسی طلوع و فرمان چنین استناد می‌شود که در حین غارت محل‌های مزبور تیمسار دانش‌پور رسیده و با وجود این که عده‌ای از افراد پلیس در دسترس نام‌برده بوده‌اند، **اقدامی نگردیده** و پس از حضور سرتیپ نخعی نیز مهاجمین جلب نشده‌اند.

۵- از اظهارات کارکنان روزنامه چلنگر و مطلعین نیز مفهوم می‌شود با وجود اینکه حمله کنندگان معدود بوده و قوای احتیاطی به سرپرستی سرهنگ عبدی به موقع به محل رسیده، در دستگیری مرتکبین اقدامی به عمل نیامده و بر اثر مسامحه مأمورین انتظامی از سران مهاجمین در تمام حوادث اخیر در حین ارتکاب یا پس از وقوع عمل کسی **دستگیر نشده** و صرفاً به جلب بعضی

از اشخاصی که در گوشه و کنار حامل اشیاء [ناخوانا] بوده یا افرادی خردسال به عنوان مهاجم اکتفا گردیده، و با وجود اینکه متجاوزین به صورت دسته جمعی در بعضی از خیابان‌ها در حرکت بودند و عکس‌هائی از آنها برداشته شده و در جراید منعکس است معذالک مأمورین شهربانی تاکنون در مقام اعلام هویت آنان برنیامده‌اند و حتی رؤسای پلیس انتظامی و آگاهی و کفیل کارآگاهی مأموریت نظارت در انجام وظیفه مأمورین خود را داشته و خاصه در آن روز به آنها تأکید شده بود که شخصاً مراقبت لازم را به عمل آورند، متأسفانه از مشاهدات آنها اطلاعات قابل توجهی به دست نیامده و کفیل کارآگاهی ظاهراً به برگزاری میتینگ اکتفا و رئیس پلیس انتظامی هم که اکثراً از وقوع یا در جریان حوادث محل می‌رسیده مرتکبین غارت را معرفی ننموده است.

فقط بعضی از متضررین از جرم، افرادی را به نام و عناوین شعبان جعفری (بی‌مخ)، عشقی، عباس کاووسی، حسن عرب، شه‌میرزادی (چاقوکش) و حسین مافی، ضمن شکوائیه و توضیحات خود نام برده‌اند و در گزارش ردیف پرونده نیز به نام عده‌ای از افراد جزء مخالفین میتینگ دهندگان اشاره شده است و طبق گزارش اخیر دسته‌ای که در مدخل خیابان اکباتان در روز واقعه تظاهراتی علیه میتینگ دهندگان نموده‌اند تصمیم قبلی نبوده و اعمال آنها بر طبق نقشه منظم و معینی نبوده و طرز حرکت آنها از نقطه به نقطه دیگر بدین نحو بوده که از بین جمعیت کسی فریاد می‌زده فلان محل برویم و جمعیت به آن سمت روان می‌شد. در خاتمه به استحضار می‌رساند که از کلیه افرادی که به هیأت دادرسی مراجعه نموده و مطلعین قضیه که در دسترس هیأت بوده‌اند تحقیق به علاوه متضررین از جرم به دادسرای تهران هدایت و در مجلس شورای ملی به روزنامه‌نگاران متخصص برای کسب اطلاع از شکایت و دلایل آن مراجعه، آقایان مزبور به عنوان اینکه هیأت بازرسی دارای اختیارات بازپرس نیست از اداء توضیحات و اظهار شکایت و ادله امتناع و بعضی از آنها اظهار داشتند که به دادسرای تهران مستقیماً شکایت نموده‌اند. با تقدیم گزارش امر پرونده مربوط طبق فهرست زیر به بازرسی کل کشور ارسال و فعلاً قضیه در دادسرای تهران در جریان است.

۱- شکوائیه اشخاص ۹ برگ.

۲- تحقیقات ۱۳۰ برگ.

۳- رونوشت گزارش مأمورین ۸۴ برگ.

۴- صورت مجلس بازدید محل‌های آسیب دیده ۵ برگ.

۵- صورت مجلس مراجعه به متخصصین ۱ برگ.

۶- روزنامه‌های مربوط به واقعه ۱۴ آذر ۳۱ برگ.

۷- اوراق متفرقه ۸۴ برگ.

نصیرالدین خواجوی امضاء،

حسین اشرف امضاء، شمس‌الدین عالمی امضاء»

(اطلاعات، سه‌شنبه دهم دی ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۰۴، سال بیست و ششم)

**«دعوت مدیران جراید متحصن»**

مدیران جراید متحصن در مجلس دیروز دعوتی برای صرف ناهار از مدیران و نمایندگان روزنامه‌های پایتخت به عمل آورده بودند. پس از صرف ناهار آقای عمیدی نوری به نمایندگی از طرف روزنامه‌نگاران متحصن شرحی درباره تحصن ۴۵ روزه مدیران جراید ایراد نمود. سپس از طرف مدعوین نیز درباره دفاع از حقوق صنفی مطبوعات اظهاراتی به عمل آمد و در پایان قطعنامه‌ای در همین زمینه صادر شد که به امضای مدیران جراید رسید. (اطلاعات سه‌شنبه هشتم بهمن ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۲۸، سال بیست و ششم)

## سرتیپ مدبر و ماشین دودی

[جعفری -] اینا تو زندان بودن، منم اینور تو بند ۲ بودم،<sup>(۱)</sup> با اونا نبودم. نواب بود و واحدی بود... اینا همشون اونجا زندانی بودن. بعداً یه عده میان ملاقات نواب صفوی، پنج شش نفر. آزاد گذاشته بودن هر کی می خواست بیاد می اومد تو پیشش می نشست و ملاقات می کرد: چار تا چار تا پنج تا پنج تا میومدن. اینام همین جور چار تا چار تا پنج تا پنج تا اومدن یهو شدن پنجاه شصت نفر. بعد به اینا گفتن: برین! گفتن: «ما بیرون نمیریم! تا آقا با ما نیاد ما نمی‌ریم، ما باید با آقا بریم بیرون.»

سرشار - یعنی ملاقاتی‌ها در زندان متحصن شدن؟ بست نشستند؟  
جعفری - بله خدمت شما عرض کنم، اینا نشستن اونجا و گفتن ما بیرون نمیریم... یادمه رئیس زندان سرهنگ نظری بود. سرهنگ نظری اومد و گفت: «آقایون، ازتون خواهش می‌کنم از اینجا پاشین برین بیرون بذارین آقا [نواب صفوی] چند روز دیگه مرخص میشه.» «نه، ما باید با آقا از اینجا بریم بیرون.» دوباره الله -- صلوات -- تا حتی رئیس شهربانی اومد. انگار سرلشکر مدبر رئیس شهربانی بود؟ اومد و رفت هرچی با اینا صحبت کردن، اینا گفتن: «الله (مکث) هَم (مکث) صل --» آخرش سرهنگ نظری - بالاخره دستور گرفته بود دیگه - به دو سه تا پاسپون باتون داد و بعد اومد تو و با اینا اتمام حجت کرد. گفت: «آقایون، میرین

---

۱. دکتر حسین فاطمی روز ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ در حال سخنرانی مورد سوء قصد مهدی عبدخدایی قرار می‌گیرد و مجروح می‌شود. ضارب مدت ۲۰ ماه در زندان می‌ماند و در اواخر مهرماه ۱۳۳۲، بعد از کودتای ۲۸ مرداد، آزاد می‌گردد.

بیرون یا به زور شما رو بیرون کنیم؟» باز صلوات فرستادن. یه دفعه دستور داد که: «بریزین تو!» که پاسبونا ریختن تو و اینا رو گرفتن به باد کتک. همشونو ریختن بیرون و بردن. همشونم زندانی کردن، تو بند ولو کردن.

سرشار - از هم جدایشان کردند؟ پخششان کردند توی بندهای مختلف؟

جعفری - بله. چند تاشونم فرستادن تو بند ما.» (صص ۶۸ - ۶۷)

خانم سرشار می‌نویسد:

«با توجه به قراین موجود، این خاطره به زندانی بودن جعفری به دنبال ماجرای ۱۴ تیر ۱۳۳۰ مربوط می‌شود.» (زیرنویس ص ۶۷)

از آنجا که در تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۳۰ هیچ ماجرای برای شعبان جعفری اتفاق نیفتاده، به احتمال بسیار منظور مصاحبه کننده واقعه ۱۴ آذر همان است.

در مبحث عبدخدایی به این موضوع بیش تر خواهیم پرداخت.

**«نواب صفوی دیشب دستگیر شد»**

**وی به مأمورین آگاهی گفت:**

**تا ۲۴ ساعت دیگر خودتان مرا مرخص خواهید کرد.**

دیشب دو نفر از کارمندان اداره آگاهی موفق به دستگیری سیدمجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام شدند. جریان دستگیری به شرح زیر می‌باشد. ساعت ۹ دیشب آقایان محمود خیرالامور و حسین چهره، کارمندان اداره آگاهی به اتفاق ناصرالدین خیرالامور برادر محمود در جلوی کافه‌ای واقع در بازارچه سیدابراهیم بخش ۷ منتهی به خیابان شهباز نشسته و مشغول صرف بستنی و لیموناد بودند در این ضمن مشاهده می‌کنند سید جوان معممی به سرعت از کنار پیاده‌رو طرف مقابل کافه عبور می‌کند.

یکی از سه نفر فوق به مجردی که چشمش به قیافه نامبرده می‌افتد متوجه می‌شود که عابر نواب صفوی است لذا سه نفر به تعقیب او می‌پردازند. پس از آنکه آقای محمود خیرالامور خود را به او می‌رساند، اظهار می‌دارد آقای نواب صفوی شما تحت تعقیب هستید خواهشمندم با من به کلانتری بیایید آقای نواب با خونسردی و لیخنند جواب می‌دهد اشتباه گرفته‌اید من روضه‌خوان هستم و می‌روم به مجلسی که دارم تا روضه بخوانم...

در این هنگام اشخاص ناشناسی که در پیاده‌رو بوده‌اند جلو آمده با تهدید مأمورین خیال داشتند از جلب نواب صفوی جلوگیری کنند با این حال مأمورین مذکور با کمک پاسبانی که همان موقع فرا

می‌رسد نواب صفوی را دستگیر می‌نمایند و با اینکه از آمدن به کلانتری خودداری می‌کرده او را جلب و از کلانتری با عده مأمورین بیش‌تری به اداره آگاهی می‌آورند که همان شبانه با مراقبت دقیقی که برای نگهداری او می‌شد در نگهبانی اداره آگاهی بازداشت گردید و بلافاصله به رئیس اداره آگاهی و مقامات بالاتر گزارش می‌شود...

امروز صبح اداره آگاهی مراتب را به اطلاع دادستان تهران رسانید تا بازپرس برای بازجویی اعزام نمایند. تحقیقات مقدماتی از نواب صفوی امروز صبح توسط آقای بهرامی رئیس و آقای زرین‌نعل معاون اداره آگاهی و سایر مأمورین به عمل آمد از فراری که مخبر ما کسب اطلاع کرد، به محض اینکه مأمورین دیشب نواب صفوی را به اداره آگاهی اعزام می‌دارند با لحن جدی اظهار می‌دارد تا ۲۴ ساعت دیگر خودتان مرا مرخص خواهید کرد...

ساعت ۱۱ صبح آقای علی‌اکبر طائفی بازپرس شعبه هشت که مأمور رسیدگی به پرونده خلیل طهماسبی می‌باشد در اداره آگاهی حضور یافته و شروع به تحقیقات از نواب صفوی نمود. (اطلاعات، دوشنبه سیزدهم خرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۳۴، سال بیست و پنجم)

#### «جمعی از فدائیان اسلام در زندان قصر متحصن شده‌اند»

در حدود ۶۰ نفر از فدائیان اسلام عصر دیروز برای ملاقات آقای نواب صفوی به زندان قصر رفته و در آنجا مانده‌اند و می‌گویند تا آزادی قطعی وی از زندان خارج نخواهند شد. اقدامات مأمورین برای خروج فدائیان از محوطه‌ای که اشغال کرده‌اند هنوز به جایی نرسیده و ضمناً مأمورین احتیاطی در اطراف زندان قصر گماشته شده‌اند. (اطلاعات، دوشنبه بیست و سوم دی ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۱۵، سال بیست و ششم)

#### «ماجرائی که در زندان قصر روی داده است»

شصت نفر از فدائیان اسلام، چنان که قبلاً اطلاع دادیم، اخیراً به عنوان ملاقات با آقای نواب صفوی به زندان قصر رفته و در یکی از کزیدورها تحصن اختیار کرده و گفته‌اند تا آقای نواب صفوی مستخلص نشود زندان را ترک نخواهند گفت.

مساعی مأمورین برای خروج آنان به جایی نرسید تا اینکه عصر روز دوشنبه هفتم بهمن که روز ملاقات زندانیان بود هنگامی که عده‌ای برای ملاقات به زندان قصر رفته بودند برای جلوگیری از تماس زندانیان با متحصنین و افراد خارج مشاجراتی روی داده و منجر به زد و خورد میان متحصنین و مأمورین می‌شود.

در نتیجه عده‌ای از فدائیان اسلام و چند نفر از مأمورین مجروح می‌گردند. اکنون مجروحین در بهداری زندان تحت معالجه هستند.



دیروز هم یک نفر بازپرس در بهداری زندان قصر حضور یافته و به تحقیق و بازجوئی پرداخته تا علل پیشامد عصر دوشنبه روشن شود. طبق دستور صادره تماس آقای نواب صفوی با متحصنین به کلی قطع شده و وی اکنون در زندان مجرد به سر می‌برد.» (اطلاعات پنجشنبه دهم بهمن ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۳۰، سال بیست و ششم)

### «دیشب آقای نواب صفوی بدون تظاهرات از زندان خارج شد...»

ساعت هشت و نیم بعدازظهر دیروز آقای نواب صفوی رهبر جمعیت فدائیان اسلام طبق قانون اخیر تعلیق مجازات زندانیان از زندان آزاد گردید. به قرار اطلاع، مقامات انتظامی یادآور شده بودند که به علت وجود حکومت نظامی بهتر است تظاهراتی صورت نگیرد...» (اطلاعات، چهارشنبه پانزدهم بهمن ماه ۱۳۳۱، شماره ۸۰۱۹، سال بیست و هفتم)

### اعتصاب غذای فدائیان اسلام در زندان

«خلاصه خبرهای مهم امروز - ۲۸ نفر از زندانیان فدائیان اسلام از روز چهارشنبه اعتصاب غذا کرده و به قرار اطلاع چون حال چند نفر از آنها خوب نبود مأمورین آنها را به بهداری شهربانی اعزام داشته و با تزریق آمپول‌های مقوی تحت درمان قرار داده‌اند.

زندانیان فدائیان اسلام که سه ماه و نیم است در زندان به سر می‌برند تقاضا دارند پرونده آنها برای رسیدگی به دادسرا فرستاده شود و می‌گویند تا به کار ما رسیدگی نشود دست از اعتصاب غذا نخواهیم کشید.» (اطلاعات، یکشنبه بیست و هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۱۱، سال بیست و هفتم)

خانم سرشار در مقدمه کتاب مدعی بی‌طرفی شده و گفته است پاسخ‌ها را با حفظ امانت ثبت کرده‌اند. ایشان اگر از گذاشتن زیرنویس‌های بی‌مورد و غلط، درج ناصحیح رخدادهای تاریخی، ابراز فضل و ارائه اطلاعات نادرست و بالاخره طرح سوالات بی‌ربط و گمراه‌کننده و مسیردار خودداری می‌کردند، می‌شد ادعای ایشان را پذیرفت و شاید ایراد چندانی به این کتاب وارد نبود و در ردیف کتاب‌هایی از این نوع قرار می‌گرفت که در سال‌های اخیر رایج شده است.

ولی زمانی که می‌نویسند، شایعهٔ چاقو خوردن فاطمی بر سرزبان افتاده و برای تأیید این ادعا، تکذیب‌نامهٔ شعبان جعفری را در روزنامه اطلاعات به عنوان سند ارائه می‌دهند، دیگر نمی‌توان مدعی شد «نشان موافقت یا مخالفت من نیست».

بنابراین خانم سرشار می‌باید در کنار درج افاضات شعبان جعفری، تا جایی که به «طرح کلی تعیین شده» صدمه‌ای نمی‌زد، زحمت می‌کشیدند و توضیحات لازم را اگرچه کوتاه، ارائه می‌دادند. مثلاً کافی بود به روزنامه اطلاعات مراجعه می‌کردند و نگاهی به خبر زیر می‌انداختند تا زمان

صحیح و درجه رئیس شهربانی (سرتیپ مدبر) را که ایشان از طرف شعبان ارتقاء مقام یافته و به سرلشکر مفتخر گشته است، می‌یافتند.

قصد خواننده از مطالعه این کتاب مستطاب، کسب معلومات در مورد واژه‌هایی مانند «کیوسک» و «ماشین دودی» نیست که خانم سرشار زحمت کشیده‌اند و آنها را توضیح داده‌اند:

کیوسک: «برگرفته از کلمه فرانسوی kiosk به معنی دکه کوچک فروش نشریات یا گل که در کنار پیاده‌رو بر پا می‌کنند.» (زیرنویس ص ۹۲)

ماشین دودی: «گار برگرفته از کلمه فرانسوی Gare و گار ماشین دودی به معنی ایستگاه راه‌آهن است.» (زیرنویس ص ۴۷)

سرتیپ مدبر به سمت سرپرست شهربانی منصوب گردید

«چون در اثر گم شدن تیمسار افشارطوس شهربانی کل احتیاج به رئیس و یا سرپرست داشت بعد از ظهر دیروز تیمسار سرتیپ مدبر فرماندار نظامی تهران با حفظ سمت به سرپرستی شهربانی کل کشور منصوب و مشغول کار شد.» (اطلاعات، چهارشنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۷۵، سال بیست و هفتم)

«سرپرست فرمانداری نظامی تهران - از امروز صبح آقای سرهنگ حسین اشرفی فرمانده تیپ سوم به سرپرستی فرمانداری نظامی تهران منصوب و مشغول کار شد.» (اطلاعات، چهارشنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۷۵، سال بیست و هفتم)

سرلشکر کوپال (۲۷ آذر ۱۳۳۰ الی ۱ مرداد ۱۳۳۱)،

رئیس کل شهربانی در دوران محکومیت شعبان جعفری

«آقای سرلشکر کوپال به ریاست اداره کل شهربانی انتخاب و دیشب از طرف آقای امیر تیمور کلالی وزیر کشور به حضور ملوکانه معرفی و شروع به کار نمود. در مصاحبه‌ای که امروز خبرنگار اداره بارئیس شهربانی به عمل آورد ایشان گفت که من در سال ۱۳۰۹ در حدود ۱۳ ماه ریاست شهربانی کل کشور را داشته‌ام و این دومین بار است که به ریاست شهربانی انتخاب می‌شوم و در مورد وظایف شهربانی چنین اظهار داشت:

شهربانی همیشه نسبت به قدرت و توانایی خود وظایف را به نحو احسن انجام نداده است. من ساعتی که وارد این دستگاه شدم مثل اینکه وارد خانه خودم شدم به دلیل اینکه تمام افسران شهربانی را می‌شناسم و به عقیده من رؤسای ادارات این دستگاه همه مردمان شریفی هستند و به

وظایف خود همیشه مؤمن و عامل بوده‌اند.» (اطلاعات، چهارشنبه بیست و هفتم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۳، سال بیست و ششم)

درباره سر تیپ مدبر، بد نیست به بی‌دقتی باقر عاقلی از وقایع‌نگاران هوادار دکتر محمد مصدق اشاره کنیم که کتابش با عنوان «روز شمار تاریخ ایران از مشروطیت تا انقلاب اسلامی» مورد استفاده خانم سرشار نیز قرار گرفته است.

این مجموعه چنانچه با دقت تدوین شده بود، کار مفید و با ارزشی می‌شد. قبلاً به نمونه‌ای از این بی‌دقتی‌ها و سهل‌انگاری‌ها (دربارهٔ تشکیل جبهه ملی) اشاره کردیم.

باقر عاقلی در «روز شمار تاریخ ایران تا انقلاب اسلامی»، مدعی می‌شود شعبان جعفری روز ۲۸ مرداد، هفت تیر به دست، در خیابان‌های تهران نفس‌کش می‌طلبید. حتی مسعود بهنود نیز (در کتاب «از سید ضیاء تا بختیار» صفحه ۳۸۵)، می‌نویسد که شعبان جعفری در شب ۲۸ مرداد، به منظور تدارک برای براندازی دولت ملی به رهبری دکتر مصدق، مشغول دسیسه‌چینی و سازماندهی گارد شهرنو و غیره بوده است.

امروز که شعبان جعفری کتباً و شفاهاً اعلام می‌کند که روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زندان قصر بوده است، معلوم نیست چرا مورخان و پژوهش‌گران سکوت کرده‌اند.

یکی از شگردهای مورخان و پژوهش‌گران ایرانی، از جمله آقای باقر عاقلی، ذکر نکردن دقیق و مشخص منبع و مأخذ اطلاعات ارائه شده در متن است. اینان تنها به ردیف کردن سیاهه منابع و مأخذ مورد استفاده خود در پایان کتاب‌هایشان بسنده می‌کنند.

**باقر عاقلی: «مدبر رئیس شهربانی در ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ از کار کناره گرفت»**

۱۳۳۲/۵/۲۴»

**سر تیپ نصرالله مدبر رئیس شهربانی از کار کناره گرفت.** (باقر عاقلی، روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد اول چاپ چهارم ۱۳۷۶، نشر گفتار، ص ۲۲)

«یک ساعت و نیم نیمه شب گذشته چند نفر از افسران گارد با کمک عده‌ای سرباز مسلح به سرپرستی سرهنگ نصیری به منزل نخست‌وزیر رفته و به عنوان اینکه می‌خواهد نامه‌ای بدهد قصد اشغال خانه را داشته‌اند قبلاً نیز این افراد در شمیران وزیران امور خارجه و راه و مهندس زیرک‌زاده را بازداشت کرده قصد داشتند با در دست گرفتن مراکز حساس پایتخت یک کودتای نظامی علیه دولت انجام دهند ولی این توطئه قبل از حصول نتیجه فاش گردید و در نتیجه علاوه بر آنکه دستگیر شدگان آزاد شدند عاملین توطئه و هم چنین عده دیگری که نسبت به آنها سوءظن می‌رفت تحت تعقیب مأمورین شهربانی و فرمانداری نظامی درآمدند و تحقیقات درباره طرح کنندگان توطئه و مجریان آن آغاز گردید. صبح امروز از طرف دولت ابلاغیه‌ای درباره جریانات دیشب صادر گردید. خبرنگاران ما از جریان وقایع مربوط به حادثه کودتای دیشب اطلاعات مفصل و جالبی جمع‌آوری کرده‌اند که در زیر از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد.

**دیشب در حدود نیمه شب یک کودتای نظامی در تهران به وقوع پیوست که در ساعت پنج صبح امروز بلااثر گردید**

نفرات نظامی، مسلح، وزیر امور خارجه و وزیر راه و مهندس زیرک‌زاده را در شمیران توقیف کردند و به سراغ رئیس ستاد ارتش رفتند ولی موفق به دستگیری او نشدند

سرهنگ نصیری رئیس گارد شاهنشاهی با چهار کامیون نظامی و دو جیب و یک زره‌پوش به قصد اشغال خانه نخست‌وزیر رفت ولی محافظین خانه بلافاصله او را توقیف کردند

توطئه کنندگان ارتباط چند نقطه را قطع کرده و تلفن‌خانه بازار را اشغال نمودند معاون ستاد ارتش را در باغشاه توقیف کردند و وی پس از رهائی به سعدآباد رفته و توقیف شدگان را که دو بار تغییر مکان داده شده بودند به منازلشان باز گردانید

جریان کودتا ضمن اعلامیه دولت ساعت هفت صبح امروز به وسیله رادیو تهران به اطلاع عموم رسید...

ابلاغیه دولت - از آغاز برنامه صبح امروز رادیو تهران در هر چند دقیقه یک بار گوینده رادیو اظهار می‌کرد: «هموطنان عزیز توجه فرمائید، توجه فرمائید در ساعت هفت صبح اعلامیه دولت به اطلاع عموم خواهد رسید.» سپس برنامه عادی ادامه می‌یافت. این اخطار تا ساعت هفت چند بار تکرار شد و هر کس به رادیو گوش می‌داد با بی‌تابی منتظر فرارسیدن ساعت هفت بود...

**رئیس شهربانی آمد** - در این موقع که مقارن ساعت یک و بیست دقیقه بعد از نیمه شب بود آقای سر تیپ مدبر رئیس شهربانی کل به اتفاق عده‌ای مأمور به کلانتری یک آمد و پس از اینکه افسر نگهبان گزارش لازم را به اطلاع وی رسانید رئیس شهربانی به اتفاق همراهان خود برای سرکشی به جمشیدیه رفت و در همین موقع بود که افسر بازرس کلانتری یک به اتفاق ده نفر پاسبان پس از بیست دقیقه توقیف از کاخ سلطنتی آزاد شده و به کلانتری آمدند... (اطلاعات،

یکشنبه بیست و پنجم مرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۶۶، سال بیست و هشتم)

سرهنگ نصیری عامل کودتا پس از دستگیری گفت:  
 دو دقیقه تأخیر سرهنگ خسرو پناه نقشه کودتا را بر هم زد  
 عده‌ای از متهمین قتل افشارطوس با عاملین کودتا ارتباط داشته‌اند  
 برای دستگیری سرلشکر زاهدی یکصد هزار ریال جایزه تعیین شده است  
 دیروز نماینده سابق مجلس در قزوین دستگیر و سپس آزاد شد  
 ابوالقاسم امینی در منزل خود تحت نظر مأمورین انتظامی می‌باشد  
 مدارکی از جیب دکتر بقائی به دست آمده که اسرار زیادی را فاش می‌کند  
 حادثه‌ای که عصر دیروز در مقابل بی‌سیم رخ داد توهم کودتای دیگری را ایجاد کرد  
 سرهنگ بازنشسته فرزنانگان از طرف فرمانداری نظامی احضار شده است  
 فرمانداری نظامی از هر گونه تظاهراتی جلوگیری خواهد کرد

بازپرسی ادامه دارد - تحقیقات و بازپرسی از عاملین و متهمین در قضیه کودتا که در دو سه روز  
 اخیر از طرف مأمورین انتظامی بازداشت شده‌اند به وسیله چهار نفر از بازپرسان دادسرای فرمانداری  
 تا مقارن نیمه شب دیشب ادامه داشت و امروز صبح مجدداً از ساعت شش تحقیقات از آنها آغاز  
 گردید. پرونده کودتای ۲۵ مرداد که صبح روز یکشنبه فقط شامل چند برگ مختصر بود اینک به  
 هفتصد صفحه رسیده است.

به استناد ماده یک توقیف هستند - یک مقام مطلع در فرمانداری نظامی امروز اظهار داشت  
 متهمین و عاملین کودتا که اینک در زندان‌های دژبان و فرمانداری نظامی به سر می‌برند همگی به  
 استناد ماده یک بازداشت شده‌اند...

دستور به رؤسای کلانتری‌ها - در تعقیب این جریانات، یک ساعت بعد از ظهر دیروز کلیه رؤسای  
 کلانتری‌ها به دستور سرتیپ مدبر رئیس شهربانی در دفتر ریاست شهربانی کل کشور اجتماع  
 کردند و آقای سرتیپ مدبر دستورهای لازم را برای حفظ انتظامات شهر و جلوگیری از بروز هرگونه  
 اغتشاش و ایجاد بی‌نظمی به آنها داد و متذکر شد که رؤسای کلانتری‌ها در این موقع به خصوص باید  
 بیش‌تر از پیش در انجام وظایف خود کوشش نمایند. (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و هفتم مرداد ماه  
 ۱۳۳۲، شماره ۸۱۶۸، سال بیست و هشتم)

### «کمیسیون امنیت کشور امروز تشکیل گردید»

برای مذاکره درباره جریانات اخیر و حوادث کشور و اخذ تصمیم جهت جلوگیری از حوادث  
 احتمالی قبل از ظهر امروز کمیسیون امنیت کشور با حضور آقایان دکتر صدیقی وزیر کشور، سرتیپ  
 ریاحی رئیس ستاد ارتش، سرتیپ امینی فرمانده کل ژاندارمری، سرتیپ مدبر رئیس شهربانی کل  
 کشور و سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تشکیل گردید و تصمیمات لازم اتخاذ کرد. (اطلاعات،

سه‌شنبه بیست و هفتم مرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۶۸، سال بیست و هشتم)

**رؤسای کل شهر بانی - دولت ملی از بدو تأسیس تا انقراض آن**  
**سرلشکر زاهدی وزیر کشور، مسئول کل شهر بانی**  
**«تغییر رئیس کل شهر بانی**  
**وزیر کشور فعلاً امور شهر بانی را زیر نظر خود اداره می‌نماید**  
**تا رئیس جدید تعیین شود**

به قرار اطلاع حاصل شده تغییر آقای سرلشکر حجازی رئیس کل شهر بانی دیشب صورت گرفت و از طرف آقای سرلشکر زاهدی وزیر کشور مراتب به ایشان اطلاع داده شده است. ولی عملاً این تغییر امروز صبح انجام پذیرفت.

از این قرار ساعت ۸ صبح آقای سرلشکر زاهدی وزیر کشور در اداره کل شهر بانی حضور یافته و مشغول رسیدگی به امور شدند و در ساعت ۹ صبح معاونین شهر بانی و رؤسای قسمت‌ها و ادارات تابعه به وسیله آقای سرلشکر حجازی به ایشان معرفی گردیدند.

بعد از این جریان آقای وزیر کشور دستورات جامعی برای انجام کارهای مربوطه صادر کردند و تصمیم دارند فعلاً کارهای شهر بانی را تحت نظر مستقیم خود اداره نمایند تا بعدها به انتخاب رئیس کل شهر بانی اقدام شود.» (اطلاعات، پنجشنبه بیست و ششم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۲۰، سال بیست و پنجم)

**سرلشکر بقائی «رئیس کل شهر بانی**

آقای سرلشکر بقائی بنابه پیش‌نهاد وزیر کشور و تصویب هیأت دولت به سمت ریاست کل شهر بانی انتخاب شد و قرار است فردا صبح به اتفاق سرلشکر زاهدی وزیر کشور در اداره کل شهر بانی حضور یافته و مراسم معرفی و آشنائی با رؤسای ادارات شهر بانی به عمل آید.» (اطلاعات، چهارشنبه نوزدهم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۴، سال بیست و ششم)

**شمس‌الدین امیر علائی وزیر کشور (مسئول کل شهر بانی)**

**«استعفای وزیر کشور و انتخاب وزیر جدید**

بر اثر استعفای آقای سرلشکر زاهدی از وزارت کشور امروز صبح آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر به اتفاق آقای [شمس‌الدین] امیر علائی وزیر اقتصاد ملی به حضور ملوکانه شرفیابی حاصل نمود و آقای نخست‌وزیر آقای امیر علائی را به سمت وزیر کشور به حضور ملوکانه معرفی نمودند. آقای امیر علائی امروز ساعت یازده در وزارت کشور حضور یافته و مراسم معرفی رؤسای ادارات وزارتخانه

به وزیر جدید صورت گرفت.

چون آقای امیرعلائی وزیر اقتصاد ملی به وزارت کشور تعیین شده‌اند امور وزارت اقتصاد ملی فعلاً تا تعیین وزیر جدید به عهده آقای مهندس زیرک‌زاده معاون آن وزارتخانه محول گردیده است.» (اطلاعات، پنجشنبه دهم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۸۲، سال بیست و ششم)

**شمس‌الدین امیرعلائی وزیر کشور، مسئول کل شهربانی**

**«برای سخنرانی‌ها و میتینگ میدان فوزیه تعیین گردید**

**این اعلامیه امروز از طرف وزیر کشور و مسئول امور شهربانی صادر گردید**

شهربانی کل کشور به اطلاع عموم می‌رساند که برای سخنرانی‌ها و میتینگ‌ها میدان فوزیه تعیین شده است از عموم طبقات تقاضا می‌شود سه روز قبل کتباً شهربانی کل کشور را مطلع نمایند. از سخنرانان و کارگردانان میتینگ نیز خواهشمند است در حفظ نظم و آرامش از بذل مساعدت با مأمورین انتظامی دریغ نفرمایند.

**وزیر کشور و مسئول امور شهربانی**

**شمس‌الدین امیرعلائی\***

(اطلاعات، یکشنبه سیزدهم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۸۴، سال بیست و ششم)

**سرلشکر علی اصغر مزینی**

**«رئیس شهربانی شروع به کار کرد**

**و به حضور ملوکانه معرفی شد**

آقای سرلشکر علی اصغر مزینی\* که به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شده و دیشب از امریکا مراجعت نموده بود، امروز صبح در اداره کل شهربانی حضور یافته و آقای امیرعلائی وزیر کشور پس از ایراد شرحی درباره سوابق خدمت آقای سرلشکر مزینی ایشان را به سمت ریاست کل شهربانی به رؤسای ادارات شهربانی معرفی و ابراز امیدواری کرد که در شهربانی بتواند در آینده مصدر خدمات سودمندی بشود و در راه اصلاح قدم‌های بلند بردارد. آقای سرلشکر مزینی پس از ابراز تشکر نطقی درباره اهمیت و حساسیت کارهای شهربانی ایراد نمود و گفت تا وقتی کاملاً به اوضاع این اداره و طرز کار کارمندان آشنا و مطلع نشوم قصد ندارم هیچ تغییر و تبدیلی در مشاغل اعضای اداره بدهم.

قضاوت من درباره هر یک از افسران و کارمندان شهربانی فقط از روی کار و فعالیت خود آنها خواهد بود. همان طور که از تشویق کارمندان خدمتگزار غافل نخواهم ماند کارمندان متخلف را

\*. در اعلامیه شهربانی با اسم کوچک «منصور» نیز نامیده شده است.

شدیداً تسلیم مجازات خواهم نمود.

چهار ساعت بعد از ظهر امروز آقای امیرعلائی وزیر کشور به اتفاق آقای سرلشکر مزینی به حضور ملوکانه شرفیاب و بدین سمت معرفی شد. (اطلاعات، پنجشنبه سی و یکم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۹۹، سال بیست و ششم)

#### «رئیس شهربانی در رادیو صحبت می‌کند»

ساعت ۸ بعد از ظهر امروز آقای سرلشکر مزینی رئیس شهربانی کل کشور درباره وظائف دستگاه پلیس و وظائف مردم و انتظارات شهربانی از عموم طبقات، به وسیله رادیو تهران سخنرانی می‌کنند. (اطلاعات، پنجشنبه سی و یکم مرداد ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۹۹، سال بیست و ششم)

#### امیر تیمور کلالی وزیر کار، مسئول کل شهربانی

##### «سرپرست جدید شهربانی

برای توفیق خود در مأموریت جدید از فرد فرد مردم تهران تقاضای همکاری دارد

##### هیچ گونه تغییر و تبدیلی در شهربانی داده نخواهد شد

در جلسه دیشب هیأت دولت پس از مذاکرات مفصلی که در اطراف امنیت شهر و لزوم جلوگیری از تحریکات و آشوب به عمل آمد، چون استعفای سرلشکر مزینی مورد قبول آقای نخست‌وزیر واقع شده بود آقای نخست‌وزیر به آقای امیر تیمور کلالی وزیر کار، پیشنهاد نمود که با حفظ سمت وزارت کار تصدی امور شهربانی را به طور موقت قبول نماید.

آقایان وزراء نیز با این پیش‌نهاد موافقت کردند و در نتیجه آقای امیر تیمور حاضر شد که این مأموریت را به طور موقت قبول نماید. در تعقیب این تصمیم در ساعت ۹ دیشب پس از ختم جلسه هیأت وزیران آقای امیر تیمور [کلالی] مستقیماً به اداره کل شهربانی رفته و مشغول کار شد. (اطلاعات، سه‌شنبه پنجم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۷۶، سال بیست و ششم)

#### امیر تیمور کلالی وزیر کشور، مسئول کل شهربانی

##### «امروز صبح آقای دکتر مصدق وزیران جدید را معرفی نمود»

آقای دکتر مصدق از دو روز قبل مشغول مطالعه برای انتخاب وزیران جدید بود و چون مطالعاتشان در این باره پایان یافته بود، ساعت نه صبح امروز به اتفاق چهار نفر وزیر جدید در کاخ مرمر به حضور ملوکانه شرفیاب شده و آقایان را به شرح زیر به پیشگاه ملوکانه معرفی نمود: آقای امیرعلائی وزیر دادگستری، آقای امیر تیمور کلالی وزیر کشور، علی امینی وزیر اقتصاد ملی. (اطلاعات، شنبه نهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۷۸، سال بیست و ششم)



### سرلشکر کوپال «رئیس کل شهربانی

آقای سرلشکر کوپال به ریاست اداره کل شهربانی انتخاب و دیشب از طرف آقای امیر تیمور کلالی وزیر کشور به حضور ملوکانه معرفی و شروع به کار نمود. در مصاحبه‌ای که امروز خبرنگار اداره با رئیس شهربانی به عمل آورد ایشان گفت که من در سال ۱۳۰۹ در حدود ۱۳ ماه ریاست شهربانی کل کشور را داشته‌ام و این دومین بار است که به ریاست شهربانی انتخاب می‌شوم.» (اطلاعات، چهارشنبه بیست و هفتم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۳، سال بیست و ششم)

### سرتیپ کاظم شیبانی «رئیس جدید شهربانی

آقای [سرتیپ] کاظم شیبانی استاندار خوزستان از طرف آقای نخست‌وزیر به سمت ریاست شهربانی کشور انتخاب شده و امروز برای معرفی به حضور ملوکانه شرفیابی گردید. امروز رئیس کل جدید شهربانی و کلانتری‌های تهران و کلیه رؤسای ادارات شهربانی را احضار و به وظایف هر یک از کلانترها اشاره نموده...» (اطلاعات، چهارشنبه یکم مرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۶۳، سال بیست و هفتم)

### سرتیپ کمال «رئیس جدید شهربانی

به خبرنگار ما گفت:

**با کمال قدرت از اختیارات خود برای تأمین آسایش مردم استفاده خواهم کرد**

دیروز بعدازظهر آقای سرتیپ کمال فرماندار نظامی سابق آبادان به ریاست شهربانی تعیین گردید و ساعت ۵ بعدازظهر در منزل آقای نخست‌وزیر حضور یافت. آقای نخست وزیر تعلیمات لازم برای حفظ انتظامات شهر و امنیت عمومی و تأمین آزادی کسب و کار به رئیس جدید شهربانی داد. [؟]

آقای سرتیپ کمال از منزل آقای نخست وزیر به شهربانی رفت و تا ساعت ۱۱ شب مشغول رسیدگی به امور جاری شهربانی بود. ساعت هشت صبح امروز مراسم آشنائی با کلیه رؤسای ادارات شهربانی به عمل آمد که شرح آن جداگانه در همین شماره چاپ شده است. در ملاقاتی که صبح امروز خبرنگار اداره با آقای سرتیپ کمال به عمل آورده رئیس شهربانی جدید گفت:

برای رفاه حال اهالی و تأمین و آسایش آنان با کمال قدرت وظائفی را که قانون به عهده من گذاشته انجام خواهم داد. برای من همان طور که سابقه عملم نشان داده دستجات مختلف متساوی هستند و هر کس دست به آشوب بزند مورد تعقیب قرار خواهد گرفت.

من در نظر دارم محیط را چنان ساکت و آرام کنم که رئیس محترم دولت که مورد پشتیبانی قاطبه ملت است بتواند با فراغ خاطر به انجام نقشه‌های اصلاحی خود بپردازد.

انتظار من این است که مردم شرافتمند تهران که از اقدامات اخلاص‌گرا انزجار دارند با اینجانب و

دستگاه شهربانی همکاری نموده و هر گونه شکایت و نظریاتی دارند به شخص اینجانب مراجعه نمایند و مطمئن باشند که به آن ترتیب اثر داده خواهد شد.» (اطلاعات، پنجشنبه سی ام مرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۸۶، سال بیست و هفتم)

#### محمود افشارطوس «رئیس جدید شهربانی

ساعت دوازده و نیم امروز آقای سر تیپ کمال به شهربانی رفته و ضمن انجام مراسم خداحافظی با رؤسای شهربانی اظهار کرد که سعی کنید با جانشین من نیز هم چنان از روی کمال صمیمیت همکاری نمائید. امروز عصر تیمسار سر تیپ افشارطوس به پیشگاه شاهانه معرفی می شود.» (اطلاعات، چهارشنبه یکم بهمن ماه ۱۳۳۱، شماره ۸۰۰۷، سال بیست و هفتم)

#### سر تیپ مدبر فرماندار نظامی تهران «سرپرست شهربانی

چون در اثر گم شدن تیمسار افشارطوس شهربانی کل احتیاج به رئیس و یا سرپرست داشت بعد از ظهر دیروز تیمسار سر تیپ مدبر فرماندار نظامی تهران با حفظ سمت به سرپرستی شهربانی کل کشور منصوب و مشغول کار شد.» (اطلاعات، چهارشنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۷۵، سال بیست و هفتم)

در جدول زیر، با استناد به روزنامه اطلاعات، کاستی‌ها و سهیل‌انگاری‌های «روز شمار تاریخ ایران...» مشخص شده است. خط تیره نمایشگر آن است که در «روز شمار تاریخ ایران...»، چیزی در این زمینه درج نشده است.

## روایت روزنامه اطلاعات

۱) شمس‌الدین امیرعلائی، وزیرکشور

و مسئول شهربانی

از ۱۰ مرداد ماه ۱۳۳۰.

۲) امیر تیمور کلالی، وزیر کار وقت

مسئول شهربانی از ۴ آذر ماه ۱۳۳۰.

۳) سرتیپ کاظم شیبانی

شروع به کار از یکم مرداد ماه ۱۳۳۱.

۴) سرتیپ کمال

شروع به کار از ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۱.

۵) سرتیپ محمود افشارطوس

شروع به کار از یکم بهمن ماه ۱۳۳۱

۶) سرتیپ مدبر، شروع به کار

از یکم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲.

برکناری، از ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲.

## روایت باقر عاقلی

شمس‌الدین امیرعلائی، وزیرکشور

از یکم مرداد ماه ۱۳۳۰.

سرتیپ کمال

شروع به کار از یکم شهریور ۱۳۳۱.

سرتیپ افشارطوس، شروع به کار

از ۳۰ بهمن ۱۳۳۱.

سرتیپ مدبر شروع به کار

از ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲.

برکناری، از ۲۴ مرداد ماه ۱۳۳۲.

## قضیه آزادی شعبان جعفری از زندان قرار بازداشت، نه غرامت

«سرشار - حالا برگردیم سر دو سه روز بعد از ۱۴ آذر. بعد از اینکه از مجلس برگشتید چه شد؟

جعفری - آره، اون روز ما تو خونه بودیم، بعد از افطار، دو سه روز بعد از این جریانات، دیدم یه سرگردی اومد و خونه ما در زد، منم به مادرم گفتم: «ننه، باز دارن منو میبرن زندان!» رفتیم سرگرد رو آوردیم تو و خلاصه نشستیم اونجا، گفتم: «چی؟» گفت: «آقای جعفری، من اومدم بهت بگم این کاری رو که کردی بسیار کار خوبی بود. تو بلند شو برو یه چند وقتی یه طرفی.» گفتم: «والا من هیچ جا نمیرم، اینجا مملکتمه کجا برم؟» گفت: «نه، یه یکی دو ماهی هر کجا که دوست داری بگو ما می فرستیمت.» گفتم: «چرا؟» گفت: «بذار سر و صداها بخوابه. الان خیلی سر و صدا تو توده‌ها یا بلند شده، تو اینجا نباشی بهتره!» خلاصه، ما اومدیم رفتیم پیش -- کی بود خدایا؟ یکی از این جبهه ملیا، آهان، رفتیم پیش حسین مکی و گفتیم جریان اینه. گفت: «برو و برگرد. چیزی نیست که، یه ده پونزه روزی برو. خیلی سر و صداست. تو این مملکت سر و صدا خیلی زیاده» و فلان و از این صحبتا. ولی قبول نکردم و جایی نرفتم. موندم تهران.

دوسه روز از این جریان گذشت. اونوقت تو تهران یه دو سه تا از این سرپاسبونا بودن که خیلی زرنگ و معروف بودن: نعمت اصفهانی بود و احمد سرپاسبون. دیدم اینا با لباس شخصی اومدن سر خیابون و گفتن: «سلام» گفتم: «سلام»، گفتن: «آقای جعفری حال شما

چطورره؟» گفتیم: «چی میخوای بگی؟ بگو» گفت: «آقای نیک اعتقاد - رئیس شعبه یک آگاهی بود اون موقع - گفته بیا کارت دارم.» گفتیم: «برین خودم میام.» گفت: «بیا با ما بریم.» گفتیم: «نه دیگه وقتی میگم برین من خودم میام، میام دیگه، با شما نمیام.» رفتیم خونه و به ننه‌مون گفتیم: «پتو متوی ما رو درست کن داریم میریم.» انوقتام ما راستش وضعمون خیلی بد بود، یه پتو ورداشتیم و یه قابلمه و راه افتادیم. رفتیم پیش نیک اعتقاد، گفت: «جعفری یه ۲۴ ساعت اینجا باش تا سر و صداها بخوابه چون تو مجلس خیلی واست سر و صدا کردن. بهتره ۲۴ ساعت اینجا باشی، بعد مرخصت می‌کنم.» ما رفتیم زیر آگاهی. دردسرت ندم، ۲۴ ساعت شد ۴۸ ساعت، شد یه هفته، سر و صدامون دراومد. منو از تو زندان بردن کلانتری یک آگاهی پیش نیک اعتقاد. یه خُرده با من صحبت کرد و گفت: «کارت خوب بود. ولی ده دوازده روز بمون اینجا تا سر و صداها بخوابه بعد بیا برو. ناراحت نباش.» خانوم، ما رو تو آگاهی نیگر داشتن، چون شما. یه ماه شد دو ماه که باز ما داد و بیداد کردیم گفتیم: «شما به من گفتین اینجوری و فلان!» خلاصه، اومدن ما رو از اونجا بردن زندان موقت. زندان موقت که می‌دونین کجا بود؟ یه زندان بود به نام آبشاهی پشت همون شهربانی. ما رو گذاشتن اونجا. ما رو گذاشتن اون تو و خلاصه یه چند مدتی ام اونجا موندیم و دیدیم که نه، هیچکس به دادمون نرسید. باز اونجا داد و بیداد و فحش و - اومدن از اونجا ما رو بردن زندان قصر. خلاصه، دردسرتون ندم، ما یه چند ماهی ام تو زندان قصر بودیم.

سرشار - به خاطر آن قضیه ۱۴ آذر؟

جعفری - بله واسه ۱۴ آذر. حالا اینا می‌گفتن ده دوازده روز سر و صداها میخوابه و میری بیرون و از این حرفا و صحبتا. هرچی ام می‌گفتیم کسی محل نمی‌گذاشت. هیچی. یه پرونده ام درست کرده بودن که باید ۳۶۳ هزار تومن جریمه بدی برای اینا که شکستی و خورد کردی.

سرشار - ۳۶۳ هزار تومان؟

جعفری - بله. منم گفتیم: «باشه! بعداً که رفتم سرکار!» بعد یک ملک بود اون تو، اهل سنگسر بود و دم سرای گلوبندک یه قالی فروشی داشت. این ملک اون تو با ما رفیق شد. حالا نگو این ملک اصلاً با این کمونیستاست، به حساب یکی از سرکرده‌هاشونه. ما می‌رفتیم تو اتاق این می‌نشستیم چند تا دور هم جمع می‌شدیم غزل می‌خوندیم، حرف می‌زدیم، شوخی می‌کردیم. این از ما خیلی خوشش اومده بود. خلاصه دردسرت ندم، مقصود، اون ملک منو از اونجا آورد بیرون. اینا که گفته بودن خوب کاری کردی و همچی کردی، اینا اصلاً به من محل نداشتن منو نیاوردن بیرون. ملک کار منو درست کرد و آورد بیرون. وقتی خودش رفت بیرون، گفت: «برم بیرون تو رم می‌برم.» رفت و منو برد بیرون.

سرشار - یعنی این مدتی که زندان بودید، کسی به سراغتان نیامد؟  
 جعفری - نه دیگه، یکی که می‌رفت زندان، می‌رفت دیگه. کسی گوشش بدهکار این چیزا نبود. تو کار خودشون غرق بودن دیگه ولی هنوز روزنامه‌ها دست از سرمون ور نمی‌داشتن! اگه این روزنامه‌ها رو جمع کرده بودم یه کوه می‌شد! انقد نوشتن!...  
 سرشار - وقتی از زندان آزاد شدید به سراغ آقایان نرفتید گله کنید و بگویید: «آقا بنده به خاطر شما این مدت رفتم زندان؟»  
 جعفری - نه دیگه اونا گوششون بدهکار نبود، اصلاً.  
 سرشار - توی زندان برای ملک و دوستانش چه می‌گفتید که خوششان می‌آمد؟ چکار می‌کردید؟  
 جعفری - چی کار می‌کردم (خنده) آواز می‌خوندم، قصه می‌گفتم، سر بقیه رو گرم می‌کردم؟!  
 سرشار - چه آوازی می‌خواندید؟  
 جعفری - «غزل» (صص ۱۰۱ - ۹۹)  
 «سرشار - از آن زمان ۱۴ آذر ۱۳۳۰ که رفتید زندان تا وقتی که آمدید بیرون، اوضاع و احوال چه فرقی کرده بود؟»<sup>(۱)</sup>  
 جعفری - حُب هنوز مصدق و کاشانی و اینا سر کار خودشون بودن.  
 سرشار - خبر سوء قصد دکتر فاطمی (۲۵ بهمن ۱۳۳۰) را کجا شنیدید؟  
 جعفری - از زندان اومده بودم بیرون، آره... بیرون بودم شنیدم. (ص ۱۰۴)

آزادی شعبان از زندان به همان شکلی که از قبل توافق شده بود با کمی تأخیر عملی شد، منتها دولت ملی از درج خبر (آزادی شعبان) در مطبوعات دولتی (باختر امروز) و رسمی (اطلاعات) جلوگیری کرد. پس از حدود نیم قرن شعبان جعفری درباره مدت زندان بودنش می‌گوید:

۱. روزنامه به سوی آینده ارگان رسمی حزب توده، شماره ۳، بهمن ۱۳۳۰ در یک خبر کوتاه با عنوان «بازپرس شعبه ۲۷ شعبان بی‌مُخ را آزاد کرد ولی مهرداد بهار هنوز در توقیف است می‌نویسد: «مدت دو ماه و دوازده روز است که طائفی دزدترین بازپرسان دادسرای تهران برای آقای مهرداد بهار به دستور رئیس دولت قرار بازداشت صادر کرده و هنوز او را در توقیف نگهداشته ولی همین مرد کثیف بازداشت شعبان بی‌مُخ غارتگر را لازم ندانسته و قرار کفیل داده است که با مخالفت آقای مرجعی دادیار مواجه شده و کار به دادگاه حل اختلاف کشیده است.

مردم تهران، در آستانه انتخابات بنگرید که یک دانشجو را به نام اهانت به مأمور دولت که بر فرض صحت یازده روز مجازات دارد دو ماه و دوازده روز حبس می‌کنند و یک چاقوکش حرفه‌ای را بعد از ملاقات چند روز پیش مکی و دکتر شایگان آنهم با ثبوت جنایی قتل و غارت آزاد می‌سازند.  
 این بازپرس از این انواع خدمات بسیار کرده که ۹ سال در سر همین شغل باقی مانده است. توجه دادگاه عالی انتظامی را بدین تخلفات قانونی جلب می‌کنیم.»

«ما رفتیم زیر آگاهی... شد یه هفته... منو از تو زندان بردن کلانتری... جون شما. یه ماه شد دو ماه... خلاصه، اومدن ما رو از اونجا بردن زندان موقت... خلاصه یه چند مدتی ام اونجا موندیم... از اونجا ما رو بردن زندان قصر... ما یه چند ماهی ام تو زندان قصر بودیم.»

شعبان جعفری ۲۳ آذر ۱۳۳۰ دستگیر و قبل از ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ از زندان آزاد شده است. تاریخ آزادی شعبان بر اساس گفته خودش «زمان سوء قصد به فاطمی در بیرون از زندان بودم» و به روایت خانم سرشار، با استناد به روزنامه «به سوی آینده» ارگان حزب توده، البته آن هم بدون ذکر تاریخ روز انتشار روزنامه، آورده شده است.

شعبان در مورد نحوه آزاد شدنش می گوید شخصی به نام ملک سنگسری (که بعداً شعبان متوجه می شود وی کمونیست بوده، آن هم از نوع سرکردگان کمونیست‌ها)، در زندان با او آشنا شده و شیفته جمال و حرکات و گفتار وی گشته و به شعبان قول می دهد چنانچه آزاد شود، وسیله آزادی او را نیز مهیا کند.

کمونیست سرکرده به عهد خود وفا می کند و پس از آزادی از زندان، با پرداخت قرار بازداشت، مبلغ جزئی ۳۶۵ هزار تومان آن زمان، شعبان را از زندان می رهاند.

قانوناً و بر حسب روال کار و حفظ شکل ظاهر، دادگاه دیگری می بایست تشکیل می شد تا تکلیف رای دادگاه قبلی (قرار بازداشت) را روشن کند. شعبان وظیفه دستگاه قضایی دولت ملی را آسان کرده و با تبدیل قرار بازداشت به غرامت، سر و ته قضیه را به نفع خویش و دولت ملی، سرهم کرده است.

در مقابل تمام این حرف‌ها، خانم سرشار از شعبان جعفری می پرسد:

«توی زندان برای ملک و دوستانش چه می گفتید که خوششان می آمد؟ چکار می کردید؟»

وقتی گزارش‌های پی در پی روزنامه اطلاعات را درباره دستگیری، انتقال و مقدمات محاکمه مسببان واقعه چهارده آذر ۱۳۳۰ از جمله شعبان جعفری «زال زمان»، و دخالت نخست وزیر در امور قضایی را تعقیب کنیم، درمی یابیم که روزنامه اطلاعات به عنوان یک ارگان خبری، منبعی است موثق.

ولی همین منبع موثق درباره نحوه رهایی شعبان جعفری از زندان و چگونگی آن، کوچک ترین گزارشی درج نکرده است و عملاً همانند روزنامه باختر امروز عمل کرده است. روزنامه اطلاعات، تنها خبری که بعد از این قضایا درج کرده، گزارش زخمی شدن (چاقو خوردن) شعبان جعفری در بین راه ساری است.

**«پرونده واقعه ۱۴ آذر به دادرسی ارتش احاله شد»**

پرونده واقعه ۱۴ آذر که تحت نظر شهرداری و ارتش رسیدگی می‌شد پیش از ظهر امروز به دادگاه شماره ۲ ارتش که ریاست آن به عهده آقای سرهنگ ملک‌آرا می‌باشد احاله شد تا بقیه تحقیقات لازم به عمل آید.

طبق اطلاع تاکنون فقط ۱۴ نفر از محرکین اصلی که قرار بازداشت آنها از طرف بازپرس نظامی صادر شده است در زندان شهرداری به سر می‌برند.

بقیه بازداشت شدگان که **قرار وجه‌الضمان و وجه‌الکفاله** برای آنها صادر شده بود پس از تأدیه **وجه‌الضمان و معرفی کفیل** به تدریج آزاد شدند. (اطلاعات، چهارشنبه بیستم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۸، سال بیست و ششم)

**«شعبان جعفری دستگیر شد»**

چون در دنبال تحقیقات و رسیدگی به پرونده ۱۴ آذر شخصی به نام شعبان جعفری در خرابکاری و غارت چند روزنامه و آتش زدن بعضی از مجامع رل مهمی به عهده داشته پیش از ظهر امروز او را در حوالی سه‌راه شاهپور دستگیر و تحویل مقامات قضائی دادند و قرار بازداشت وی از طرف بازپرس مخصوص صادر و به وی ابلاغ شد. (اطلاعات، شنبه بیست و سوم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۰، سال بیست و ششم)

**«شعبان جعفری به زندان قصر منتقل شد»**

شعبان جعفری که به اتهام ارتکاب خرابکاری و آتش زدن بعضی از منازل و مجامع دیروز دستگیر شده بود پیش از ظهر امروز به وسیله مأمورین آگاهی از بازداشتگاه موقت شهرداری به زندان قصر منتقل شد.

دیروز از طرف بازپرس مخصوص **قرار بازداشت وی** به قید ۳۶۳ هزار تومان وجه نقد صادر شده است و به **دادرسی ارتش** احاله کرده‌اند که در آنجا تحت رسیدگی درآید. (اطلاعات، یکشنبه بیست و چهارم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۱، سال بیست و ششم)

**«قرار آزادی بازداشت شدگان واقعه چهارده آذر ماه داده شد»**

پرونده واقعه ۱۴ آذر که در چندی قبل برای تحقیقات و مطالعات بیش‌تری به دادگاه دو دادرسی ارتش احاله شده بود مجدداً دیشب پس از اخذ تصمیمات مقتضی در ساعت ده به اداره آگاهی منتقل شد و از طرف این دادگاه برای کلیه بازداشت شدگان که عده آنها به ۱۷ نفر می‌رسد نسبت به جرائمی که مرتکب شده بودند قرار صادر شد.



برای ۱۰ نفر از آنان وجه‌الضمان از ۱۰ هزار ریال تا ۱۰۰ هزار ریال صادر شده است و ۶ نفر از آنها را که جرائمشان نسبت به سایرین کم‌تر است در ساعت ده دیشب به قید التزام آزاد نمودند و فقط یک نفر به نام قهرمان خلیل داوری مهاجر متهم به قتل سرهنگ نوری شاد در زندان شهربانی به سر می‌برد تا به پرونده وی دقیقاً رسیدگی به عمل آید.» (اطلاعات، یکشنبه بیست و چهارم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۱، سال بیست و ششم)

#### «پرونده‌های واقعه چهاردهم آذر به دادسرا منتقل شد»

پرونده‌های واقعه چهاردهم آذر که چند روز پس از رسیدگی و مطالعه در دادگاه شماره ۲ ارتش مجدداً به شهربانی منتقل شده بود پیش از ظهر امروز طبق دستور آقای نخست‌وزیر کلیه پرونده‌ها از اداره آگاهی به دفتر دادسرای تهران منتقل شد تا در یکی از شعبات بازپرسی دادسرا تحت رسیدگی قرار گیرد.» (اطلاعات، پنجشنبه بیست و نهم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۴، سال بیست و ششم)

#### «بازداشت شدگان واقعه ۱۴ آذر»

چند روز قبل قرار بازداشت وجه‌الکفاله ۳۸ نفر از اخلاص‌گران و محرکین واقعه ۱۴ آذر که از طرف سرگرد فضل‌اللهی رئیس شعبه ۳ دادرسی ارتش صادر شده بود به اطلاع خوانندگان گرامی رسید اینک طبق اطلاع این اشخاص در بازداشتگاه موقت کاخ دادگستری به سر می‌بردند: اصغر پیغمبری، کیان مرادی، آرمن طهماسبی، قهرمان داوری، حبیب لطیفی و حسین غفاری. هشت نفر دیگر از محرکین که به علت ندادن کفیل و وجه‌الضمان در بازداشت هستند بدین قرار می‌باشند: محمد طرقي، عبدالعظیم دزفولیان، مجید سادات، محمدتقی کوزه‌کنانی، جعفر سادات، جعفر یزدانی، نقی داوری، ابوالقاسم حیدری که از طرف بازپرس نظامی برای هر یک وجه‌الضمان از ده تا یک صد هزار ریال صادر شده است.

ده نفر از متهمین به غارت و اغتشاش بعد از ظهر روز ۱۴ آذر هم از طرف آقای سرگرد فضل‌اللهی بازداشت شده‌اند که از این قرار می‌باشند:

شعبان جعفری، حسین مافی دانش‌آموز، عطاالله علی نوری دست‌فروش، سلیمان علی محمدی دلال بازار، غلام‌حسین سرخاندان، سیداحمد موسوی بیکار، محمود لواسانی بیکار، حسین رحیمی بیکار، علی یوسفی شاگرد نقاش، علی سلیمی بیکار.

یک منبع موثق اظهار داشت چون پرونده تحت رسیدگی است لذا شاید اشخاص دیگری که در آن روز غارت و اغتشاش متهم شناخته شوند از طرف مقامات مسئول دستگیر گردند.» (اطلاعات، پنجشنبه پنجم دی ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۰۰،)

**«شعبان جعفری مجروح شد و در ساری بستری است»**

ساری - شعبان جعفری که اخیراً به مازندران رفته، در بین راه به منظور صرف چای در قهوه‌خانه‌ای توقف می‌کند در اینجا گفتگویی میان او و چند نفر از افراد احزاب چپ روی می‌دهد و طبق گزارش خبرنگار ما چون افراد مزبور به مقامات غیرمستول و پیشوایان و رهبران ملی اهانت می‌نمایند، نزاع شدیدی میان آنها و شعبان جعفری در می‌گیرد که در آن میان تیراندازی هم می‌شود و چندین نفر با چوب و چاقو به جعفری حمله برده و جراحاتی به وی وارد می‌آورند. در این نزاع چند نفر از مهاجمین نیز مجروح می‌گردند که آنها را برای معالجه به بهداری می‌برند. شعبان جعفری فعلاً در بهداری ساری تحت معالجه هست.

در بهداری عده‌ای از ورزشکاران و قهرمانان ساری به عیادت شعبان می‌روند. وی به ورزشکاران می‌گوید با اینکه ضربات و جراحات وارده مرا ناراحت کرده، معذالک در مراسم جشن چهارم آبان که روز میلاد شاهنشاه در پادگان ساری انجام می‌شود شرکت خواهد کرد.» (اطلاعات، شنبه سوم آبان ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۳۵، سال بیست و هفتم)



## ضارب فاطمی «بعد از کودتای ۲۸ مرداد آزاد می‌گردد»

سرشار - برایمان تعریف کنید.

جعفری - یه وقتی همهٔ اینا میفتن زندان، یه دفعه همشونو می‌گیرن، زمان مصدق. اینو گفتم براتون؟

سرشار - نه این یکی را نگفتید. شما یادتان هست چرا آن موقع زندان بودید تا بتوانم تاریخش را پیدا کنم؟ چه زمانی بود؟

جعفری - تاریخش؟ همون موقع نزدیک ۲۸ مرداد. نه، خیلی داشتیم به ۲۸ مرداد. نمی‌دونم درست حواسم نیست. مال ۹ اسفند بود فکر می‌کنم. تاریخش را دربیابین معلوم میشه. مال طرفای ۹ اسفند بود مثل اینکه. آهان، حالا یادم افتادم. مال خیلی قبل از ۲۸ مرداد بود. اون وقت هنوز با فدائیان اسلام خُب یه خورده قاطی بودیم دیگه، بله. خیلی پیش از اینا بود، چون بعد از اینکه آزاد شدم اومدم بیرون هنوز با اینا بودم دیگه. آره همه رو می‌گیرن می‌کنن زندان قصر<sup>(۱)</sup>. اینا تو زندان بودن، منم اینور تو بند ۲ بودم،<sup>(۲)</sup> با اونا

---

۱. روز ۱۳ خرداد ۱۳۳۰ نواب صفوی و تعدادی از فدائیان اسلام دستگیر می‌شوند و در زندان قصر زندانی می‌شوند. نقل از کتاب «نهضت روحانیون ایران» نوشته علی دوانی، جلد ۱ و ۲ صص ۴۴۲ - ۴۴۱:  
«- جدایی فدائیان از آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق:

در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ دکتر مصدق به پیش‌نهاد مجلس شورای ملی که در آن شرایط کسی را بهتر از او سراغ نداشتند نخست‌وزیر شد. در این اوقات فدائیان اسلام که برنامهٔ خود را بر اساس اجرا و احیای تعالیم ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

نبودم. نواب صفوی بود و واحدی بود، خدمت شما عرض کنم که، الان اسم همه‌شون یادم نیست. چند تا با نواب زندانی بودن: (مهدی) عبدخدایی بود، همون که بعدش فاطمی را با تیر زد.<sup>(۳)</sup>

اینا همشون اونجا زندانی بودن. بعداً یه عده میان ملاقات نواب صفوی، پنج شیش نفر. ۱. دکتر حسین فاطمی روز ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ در حال سخنرانی مورد سوءقصد مهدی عبدخدایی قرار می‌گیرد و مجروح می‌شود. ضارب مدت ۲۰ ماه در زندان می‌ماند و در اواخر مهر ماه ۱۳۳۲، بعد از کودتای ۲۸ مرداد، آزاد می‌گردد.» (صص ۶۷-۶۶)

منظور خانم سرشار از توضیحاتی که در زیرنویس در مورد عبدخدایی آورده‌اند، شاید توجه دادن خواننده به این نکته است که کودتاچیان ضارب دکتر فاطمی را آزاد می‌کنند. اولاً عبدخدایی در اواسط مهرماه ۱۳۳۲ (و نه آن چنان که خانم سرشار نوشته‌اند در اواخر مهر ماه) آزاد می‌شود،

ثانیاً وقتی آزاد می‌شود که دوران محکومیتش در دادگاه، به پایان رسیده است. ذکر این نکته لازم است که البته حکومت ملی و پس از آن حکومت زاهدی (و نیز اکثر قریب به اتفاق حکومت‌ها) می‌کوشند تا مخالفان خود را سرکوب و موافقان و هواداران را تأیید و حمایت کنند؛ هم چنان که شعبان جعفری تا زمانی که هوادار ملی‌ها بود، تشویق و تأیید و حمایت می‌شد و برایش گل می‌ریختند و پس از سقوط دولت ملی هم خودش تعریف می‌کند که چه گل‌هایی به سرش زدند. در زیرنویس دیگری، خانم سرشار می‌نویسد:

«با توجه به **قراین موجود**، این خاطره به زندانی بودن جعفری به دنبال ماجرای ۱۴ تیر ۱۳۳۰ مربوط می‌شود.»

ادامه پاورقی از صفحه قبل

اسلام و جلوگیری از فحشا و منکر و هرگونه مظالم و فساد و طرد آثار استعمار و لغو قوانین ضد اسلامی قرار داده بود، از آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق خواستند که هم اکنون که با مجاهدات فدائیان برای حکومت ملی و اجرای احکام اسلامی راه هموار شده است، در انجام این کار ساعی باشند. چون جواب مساعدی نشنیدند، هم با آیت‌الله کاشانی که می‌گفت به این زودی میسر نیست، و هم با دکتر مصدق که ترتیب اثر به خواسته‌های فدائیان نمی‌داد به هم زدند. آنها می‌گفتند ما که شما را بر سر کار آوردیم قصدی جز پیشرفت اسلام و اجرای قوانین اسلامی در ایران که یک مملکت اسلامی است نداشتیم. بنابراین متباعد نباید انتظار همکاری از ما داشته باشید. دنباله کشمکش فدائیان با آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق تا پایان حکومت دکتر مصدق ادامه داشت، و حتی از طرف دکتر مصدق همه اعضای فعال جمعیت فدائیان و از جمله خود نواب و واحدی دستگیر و مدتی در زندان قصر زندانی بودند --»

۲. با توجه به **قراین موجود**، این خاطره به زندانی بودن جعفری به دنبال ماجرای ۱۴ تیر ۱۳۳۰ مربوط می‌شود.

اولاً خواننده نمی‌داند این «قراین موجود» چگونه و کدام «قراین» بوده است و خانم سرشار هم نیازی به ذکر آنها نمی‌بیند. ثانیاً در تاریخ معاصر، «ماجرا» بی با تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۳۰ وجود ندارد. وقایع ۲۳ تیر ۱۳۳۰ هست که آن هم مورد بی‌مهری خانم سرشار قرار گرفته است. شاید منظور ایشان ماجرای ۱۴ آذر ماه ۱۳۳۰ بود است.

سرشار - تا ۱۸ مرداد توی زندان بودید؟

جعفری - بله.

سرشار - پس قبلاً گفتید دو ماه بودید. چه جوری می‌شود؟ ۹ اسفند تا ۲۸ مرداد می‌شود پنج شش ماه.

جعفری - حُب لابد پنج شش ماه بودم. آخه یه دو ماهی تو زندان موقت بودم، بعد بردن زندان قصر. عرض کردم می‌بخشین، من تاریخا رو نمی‌دونم -- چون جداً می‌گم --

سرشار - ماشاءالله آنقدر زندان رفتید که حسابش از دستتان بیرون است!؟

جعفری - اگه تاریخا رو بدونم می‌گم، دوست دارم بگم، ولی اصلاً از تاریخ ماریخ هیچی نمی‌دونم

سرشار - عیب ندارد. (صص ۱۳۵ - ۱۳۴)

«ماشاءالله» گفتن خانم سرشار موردی ندارد. شعبان در دوران دولت ملی، دوبار زندان رفته است: بار اول در ارتباط با وقایع ۱۴ آذر ماه ۱۳۳۰ (حدود دو ماه) و بار دوم در رابطه با وقایع ۹ اسفند ۱۳۳۱ (کم‌تر از شش ماه).

همان طور که قبلاً اشاره شد، «نواب صفوی در ساعت ۹ شب ۱۲ خرداد ۱۳۳۰ دستگیر و در چهاردهم بهمن ماه ۱۳۳۱ از زندان آزاد گردید.» شعبان جعفری هم اولین بار ۲۳ آذر ماه ۱۳۳۰ دستگیر و در اواخر بهمن ماه ۱۳۳۰ آزاد شده است.

چنانچه خانم سرشار دخالت نمی‌کردند و موضوع را نمی‌پیچانند، به میخ و به نعل زدن‌های شعبان جعفری به هر حال به نوعی قابل درک می‌بود و خواننده گیج نمی‌شد.

با استناد به روزنامه اطلاعات، زمان همنشینی شعبان با نواب صفوی در زندان در اواسط دی ماه ۱۳۳۰ و اوایل بهمن ماه همان سال بوده است.

شعبان در بازگویی خاطرات مرحله دوم زندانی بودن خود است که دچار اشتباه می‌شود و وقایع را قاطی می‌کند و می‌گوید:

«چند تا با نواب زندانی بودن: (مهدی) عبدخدایی بود، همون که بعدش فاطمی را با تیر زد.»

شعبان باید می‌گفت قبلش عبدخدایی فاطمی را با تیر زده است، و گر نه عبدخدایی پیش از مضروب کردن فاطمی در زندان چه می‌کرده؟  
 احتمالاً شعبان جعفری بعد از اواسط اسفند ماه ۱۳۳۱ تا غروب روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با عبدخدایی همبند بوده است.  
 واقعیت این است که شعبان جعفری، نواب صفوی و عبدخدایی هیچ‌گاه همزمان با هم در زندان نبوده‌اند.  
 سن عبدخدایی هنگام وقوع جرم، طبق نظریه پزشک قانونی، بیش از ۱۵ و زیر ۱۸ سال بوده است.  
 خانم سرشار می‌نویسد:

«دکتر حسین فاطمی روز ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ در حال سخنرانی مورد سوءقصد مهدی عبدخدایی قرار می‌گیرد و مجروح می‌شود.» (زیرنویس ص ۶۷)

ایشان به محل و مکان سوءقصد و چگونگی و چرایی سخنرانی دکتر حسین فاطمی هیچ‌گونه اشاره‌ای نمی‌کند.  
 در مقاله‌ها و کتاب‌های فراوان، هرگاه به این سوءقصد اشاره شده، حتماً گفته شده است که دکتر فاطمی هنگام سخنرانی در مراسم یادبود سالگرد قتل محمد مسعود (روزنامه‌نگار جسور و مبارز) مورد سوءقصد قرار گرفته است. چنین شکلی از بیان این حادثه تاکنون دیده نشده است که خانم سرشار با منظری نوین آن را ارائه داده‌اند.  
 محمد مسعود، جسورترین روزنامه‌نگار مبارز، ساعت ده بعدازظهر روز پنجشنبه ۲۲ بهمن ماه ۱۳۲۶\* به قتل رسید. برای آشنایی با محمد مسعود به مطلب «امر به معروف نهی از منکر» وی توجه کنید.

### یک مشت جاهل، احمق، بی‌کاره و غیرمسئول

«امروز در عالم متمدن و دنیای زنده و در نزد اقوام و ملل راقیه، ممالک اسلامی عبارت از چند کشور عقب‌افتاده و نیمه‌مستقلی است که هر روز ملعبه سیاست دیگران و هر ساعت دچار بحران و اختلاف و تشنجات داخلی و خارجی می‌باشد. امروز بدبختانه و متأسفانه کلمه مسلمان در سامعه مردم متمدن دنیا عادات و رسوم خرافاتی را به یاد می‌آورد که انسان از تکرار آن شرم داشته و از

\*. مرد امروز، شماره ۱۳۸، ۲۴ بهمن ماه ۱۳۲۶.

تصور آن خجل و شرمنده می‌گردد...

من با کمال تأثر و شرمندگی می‌گویم که امروز ممالک اسلامی مخصوصاً کشور ایران که مذهب تشیع را اختیار نموده از کشورهای عقب‌افتاده و محکوم دنیا هستند و این قضیه کاملاً خجالت‌آور و عصبان‌انگیز است که در عصر اتم در زمانی که نقشه مسافرت به افلاک کشیده می‌شود در دورانی که ذره ناچیز را قدرت علم از هم شکافته و حجاب مستوری از روی آن برداشته است؛ **یک مشت جاهل و بی‌سواد و احمق و بیکاره و غیر مسئول**، کار و زندگی خود را رها کرده به کوچه و بازار افتاده برای جامعه عقب‌افتاده و زنان محروم چادر و چاقچور سوغات آورده‌اند...

من نمی‌دانم فلان آخوند بی‌دین به کدام حق و با چه مجوزی به زنان آزاد و تحصیل کرده این مملکت امر می‌کند که خود را در لفافه سیاهی پیچیده و در کیسه مضحکی خویشتن را مسخره خاص و عام نمایند...

من نمی‌دانم چطور یک میلیارد زن در روی زمین به فلسفه حجاب و خواص چادر و چاقچور پی برده‌اند که چند صد هزار... (مرد امروز، شماره ۱۳۴، ۲۶ دی ماه ۱۳۲۶. سر مقاله، به قلم محمد مسعود)

### مراسم جشن و پایکوبی!

#### رژه ورزشکاران میدان میوه‌فروشان

«فردای ترور رزم‌آراء تظاهرات پر شوری در میدان بهارستان برگزار و نقل و نبات پخش و عطر و گلاب بر روی حاضرین می‌پاشیدند و ضمناً شعارهایی به نفع ملی شدن صنعت نفت داده می‌شد و پرچم‌های سبز رنگ نصر من‌الله و فتح قریب، در دست ورزشکاران میدان میوه‌فروشان در اهتزاز بود...» (رحیم زهتاب‌فرد، افسانه مصدق، صفحه ۲۶۱)

#### حامیان آدم‌کشان «مجلس شورای ملی

آقایان نریمان، شوشتی و جمال امامی به عنوان قبل از دستور صحبت کردند...

زنگ جلسه علنی مجلس شورای ملی در ساعت ۹ و نیم صبح امروز زده شد...

قبل از دستور - آقای نریمان گفت...

تیری که از اسلحه مرد رشید و فداکار مسلمان به عمر مداخله‌کننده در امر انتخابات تهران خاتمه داد و صندوق‌هایی که به دستور این مرد [هژیر]، با آراء قلبی پر کرده بودند طعمه حریق قرار داد. گلوله‌ای که فرزند رشید دیگر ایران به فرمان افکار عمومی ملت ایران به سوی رزم‌آراء رها کرد و این مردی را که ملت ایران محکوم به اعدام و فنا نموده بود، از بین برداشت و نام، خلیل طهماسبی را در تاریخ ایران در میان فداکارترین و شجاع‌ترین قهرمانان این کشور برای همیشه ثبت نمود...» (اطلاعات، یکشنبه بیست و سوم تیر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۵۶۷، سال بیست و ششم)



### قانون رهایی و تقدیر از آدم‌کشان

#### «طرح آزادی خلیل طهماسبی دو ساعت بعد از ظهر به تصویب رسید

مجلس شورای ملی - چون افرادی که ثابت شود علیه ملت و منافع اجتماع قیام و به نفع بیگانه می‌نمایند در هر مسلک و مذهب مهدورالدم هستند لذا امضاءکنندگان ذیل ماده واحده زیر را با قید سه فوریت تقدیم می‌دارند: **ماده واحده** - چون جنایت حاج‌علی رزم‌آرا و حمایت او از اجانب بر ملت ایران ثابت است بر فرض اینکه قاتل او استاد خلیل طهماسبی باشد از نظر ملت بی‌گناه و تبرئه می‌شود.

قنات آبادی، کریمی، حسینی، شایگان، جلالی، انگجی،

بقائی، زهری، ملکی، زیرک‌زاده، دکتر ملکی، دکتر فلسفی،

ناظرزاده، پارسا، اقبال وکیل‌پور و ۱۴ امضای دیگر.

**نایب رئیس:** به ماده واحده با در نظر گرفتن اصلاح آن طبق پیش‌نهاد آقای مهندس رضوی رای گرفته می‌شود.

**شمس قنات آبادی:** آقا، اجازه بفرمائید بنده هم پیش‌نهادی کرده‌ام.

**نایب رئیس:** آقای شمس قنات آبادی پیش‌نهاد کرده در آخر ماده واحده اضافه شود:

«عفو و آزاد گردد»

به پیش‌نهاد آقای شمس قنات آبادی رای گرفتند تصویب شد. آقای پور سرتیپ پیش‌نهاد کرده بود دولت مخارج اشاعه استاد خلیل طهماسبی را تا آخر عمر تأمین نماید. به محض اینکه این پیش‌نهاد قرائت شد، مهندس رضوی و شمس قنات آبادی فریاد زدند این چه پیش‌نهادی است او با قوت بازوی خودش نان می‌خورد.

(پور سرتیپ: اجازه بدهید توضیح بدهم.)

**نایب رئیس:** اصلاً پیش‌نهاد وارد نیست، زیرا وکیل نمی‌تواند پیش‌نهاد خرج بکند و حالا به اصل ماده واحده با در نظر گرفتن پیش‌نهادات مصوبه آقایان مهندس رضوی و شمس قنات آبادی رای می‌گیریم. موافقین قیام فرمایند. به طرح سه فوریتی با قیام و قعود رای گرفتند تصویب گردید و به مجلس سنا فرستاده شد. (اطلاعات، پنجشنبه شانزدهم مرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۷۴، سال بیست و هفتم)

### تقی‌زاده

#### از آدم‌کشی با تنفر یاد کرد

«فقط در مجلس سنا در سکوت آمیخته با تأثر سناتورها در حالی که تقی‌زاده عینکش به چشم زده بود از قتل نخست‌وزیر لایق خود ابراز تأسف کرده و از آدم‌کشی با تنفر یاد کرد.» (جسـعفر

مهدی‌نیا، زندگی سیاسی رزم‌آرا، صفحه ۳۴۸)

## استدلال سیدحسین مکی

## «عفو خلیل طهماسبی و انعکاس آن در خارج

در مراجعت از امریکا، زمانی که وارد پاریس شدم مصادف بود با اوانی که مجلس شورای ملی ایران به موجب طرحی که از طرف نمایندگان تقدیم شده و مورد تصویب قرار گرفته بود خلیل طهماسبی ضارب رزم‌آرا را مورد عفو قرار داده بود. این مطلب در جراید خارجی مورد سؤال و انتقاد قرار گرفت که مگر مجلس شورای ملی محکمه قضایی است که بتواند قاتلی را تبرئه کند؟!

در مصاحبه‌ای که در محل سفارت ایران به عمل آوردم، ضمن سؤال و جواب‌های گوناگون مخبرین و نمایندگان خبرگزاری‌ها، ناگهان یکی از مخبرین سؤال کرد: «لابد اطلاع دارید که در هفته گذشته مجلس شورای ملی ایران، ضارب رزم‌آرا، نخست‌وزیر وقت ایران را به موجب قانونی عفو نموده است! مگر مجلس ایران دادگاه قضایی است آیا مجلس ایران حق وضع چنین قانونی را داشته است؟!» وقتی این سؤال مطرح شد، اصغر پارسا نماینده خوی در مجلس شورای ملی که مشاور و همسفر من بود از فرط ناراحتی که چگونه به این سؤال پاسخ خواهم داد جا خالی کرد و به کنار سالن رفت. اتفاقاً روز قبل از این مصاحبه دادگاه جنایی پاریس بر حسب رأی هیأت منصفه شهر پاریس همسر یکی از وزرای کابینه فرانسه که شوهرش را به قتل رسانده بود تبرئه شده بود و خبر براءت او با آب و تاب و عکس‌های مختلف و اسنادی دال بر ارتباط نامشروع وزیر مزبور با زن دیگر انتشار یافته بود. در پاسخ مزبور نخست سؤال کردم در شهر پاریس هیأت منصفه را چه کسی انتخاب می‌کند؟ مردم پاریس. سپس گفتم: نمایندگان مجلس ملی هر کشور را چه کسانی انتخاب می‌کنند؟ پاسخ دادند: مردم آن کشور. گفتم: هیأت منصفه پاریس را مردم پاریس انتخاب می‌کنند و حال آنکه نمایندگان مجلس ملی هر کشوری منتخب تمام اهالی کشور است؛ در این صورت آیا رأی اکثریت نمایندگان یک کشور به قدر رأی هیأت منصفه یک شهر نمی‌تواند نافذ باشد؟ در مورد عفو خلیل طهماسبی هم مجلس شورای ملی ایران عمل او را خدمت به کشور تشخیص داده و چون رسیدگی در دادگاه‌ها طولانی می‌شده مجلس شورای ملی به جای هیأت منصفه (چون هیأت منصفه که در قانون اساسی پیش‌بینی شده فعلاً وجود ندارد) رأی براءتش را صادر کرده است. مخبر نام‌برده با سر تأیید کرد و دیگر دنباله مطلب از طرف سایر مخبرین گرفته نشد. (حسین مکی، خاطرات سیاسی، صص ۴۵۵ - ۴۵۴)

## عبدخدایی به دو سال زندان در دارالتأدیب محکوم گشت

«خلاصه خبرهای کشور - شعبه شش دادگاه جنحه که به پرونده عبدخدائی ضارب آقای دکتر فاطمی رسیدگی می‌کرد امروز رای خود را مبنی بر دو سال حبس در دارالتأدیب نسبت به جرم شروع به قتل و از جهت حمل اسلحه قاچاق به چهار ماه حبس در دارالتأدیب صادر کرد که اشد

مجازات درباره وی قابل اجرا است. مدت زندانی عبدخدائی از مدت محکومیت کسر می‌گردد. آقای بنی‌صدر نماینده دادستان تقاضای استیناف کرد.» (اطلاعات، دوشنبه پنجم مرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۵۱، سال بیست و هشتم)

### «ضارب دکتر فاطمی در زندان است»

خبرنگار ما از دادگاه شعبه ۶ جنحه کسب اطلاع کرده عبدخدائی ضارب دکتر فاطمی آزاد نشده و در زندان به سر می‌برد. به قرار اطلاع طبق حکم صادره در ۱۵ بهمن سال جاری مدت زندانی وی پایان خواهد یافت.» (اطلاعات، چهارشنبه چهارم شهریور ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۷۳، سال بیست و هشتم)

### «امروز جلسه محاکمه عبدخدائی در دادگاه استان تشکیل شد»

ساعت هفت و چهل و پنج دقیقه صبح امروز جلسه محاکمه مهدی عبدخدائی در شعبه ۸ دادگاه استان به ریاست آقای رضا شریف کاشانی و مستشاری آقای رضا خلیقی تشکیل گردید. عبدخدائی متهم به قتل دکتر حسین فاطمی و ارتکاب قاچاق اسلحه گرم می‌باشد و دادگاه جنحه وی را از لحاظ شروع به قتل چون سنش در هنگام وقوع حادثه بین ۱۶ و ۱۸ سال بوده است به دو سال زندان در دارالتأدیب و از لحاظ قاچاق اسلحه به چهار ماه زندان محکوم کرد. دادستان شهرستان از قتل کیفر و خود متهم از محکومیت خویش تقاضای پژوهش کردند. عبدخدائی ضمن دفاع خود گفت: اکنون که دکتر فاطمی متواری است خیانت وی مسلم می‌باشد و من نباید محکوم شوم. در این هنگام در خارج از دادگاه عده زیادی اجتماع کرده در کریدورهای دادگستری شروع به تظاهرات کردند. تظاهرکنندگان بر له متهم شعار می‌دادند و تقاضای تبرئه او را داشتند و هر چند دقیقه یک بار به طور دسته جمعی صلوات می‌فرستادند. بالاخره رئیس دادگاه پنج دقیقه تنفس اعلام کرد و پس از خاتمه تنفس آقای جعفر جهان وکیل مدافع متهم شروع به دفاع کرده بیانات مشروحی ایراد نمود و اظهار داشت که دادگاه باید قرار سابق را تبدیل به برائت نماید. سپس آقای دکتر مجتهدی معاون دادستان استان اظهار داشت که تقاضای تشدید مجازات متهم را مسترد می‌کند ولی چون وقوع جرم مسلم است همان مجازات سابق برای وی کافی است. ساعت ۱۱ صبح جلسه دادگاه خاتمه یافت و دوستان عبدخدائی او را با تظاهر شدید خود استقبال کردند و حتی نقل و گل بر سر او ریختند.» (اطلاعات، سه‌شنبه هفدهم شهریور ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۸۰، سال بیست و هشتم)

### «عبدخدائی آزاد خواهد شد»

ساعت سه بعدازظهر دیروز شعبه هشت دادگاه استان که به محاکمه عبدخدائی خاتمه داده بود رای خود را درباره متهم صادر نمود. اعضاء دادگاه پس از تبادل نظر و توجه به اینکه نماینده

دادستان تقاضای تشدید مجازات را مسترد نموده است متهم را از لحاظ شروع به قتل دکتر فاطمی به بیست ماه حبس در دارالتأدیب و از حیث قاچاق اسلحه به ۳ ماه زندان محکوم نمودند و حکم دادگاه به نام‌برده ابلاغ شد. عبدخدائی تقریباً همه مدت محکومیت خود را گذرانیده است و در اواخر مهر ماه آزاد خواهد شد.» (اطلاعات، چهارشنبه هیجدهم شهریور ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۸۱، سال بیست و هشتم)

### «عبدخدایی از زندان آزاد شد

آقای مهدی عبدخدائی ضارب دکتر فاطمی از زندان آزاد شد. عبدخدائی مستقیماً از زندان به وسیله یک افسر شهربانی به منزل آقای حاج‌صرافان رفت و در آنجا عده‌ای از دوستانش از وی استقبال کردند.» (اطلاعات، سه‌شنبه چهاردهم مهر ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۲۱۲، سال بیست و هشتم)

### روایت محمدعلی عمویی، ده سال بعد

«با تشریفات مختصری مراسم عید نوروز ۴۲ [۱۳۴۲] را برگزار می‌کنیم... به تازگی عبدالله [مهدی] خدایی، ضارب دکتر فاطمی، وزیر خارجه کابینه دکتر مصدق را از تبعید برازجان به تهران منتقل کرده‌اند. او که از هواداران فداییان اسلام بود به هنگام سوءقصد نسبت به دکتر فاطمی نوجوانی کم سال بود و از این رو محکومیت اعدام به او تعلق نگرفت. از آن زمان بیش از ۱۰ سال می‌گذشت و عبدالله [مهدی] خدایی هم ۱۰ سالی بزرگ‌تر شده بود و از دوران نوجوانی فاصله گرفته بود و به مطالعه کتاب به ویژه تاریخ علاقه داشت و دوستان ما نیز از این بابت دریغ نداشتند و هر آنچه در اختیار داشتند در دسترس قرار می‌دادند. شنیده بود که یکی از افسران توده‌ای به هنگام زندانی بودن نواب صفوی و یارانش در لشکر دوم زرهی در زندان پاسدارخانه آنجا بوده است و شاهد گسیل آنها به میدان تیر بوده است. می‌خواست شرح ماجرا را از دهان شاهد بشنود. رفیق شلتوکی نیز آنچه دیده بود با در نظر گرفتن ملاحظاتی که معطوف به احساسات شنونده بود توضیح داد. او از سوراخی که معمولاً در روی سلول‌ها تعبیه شده بود شاهد آماده شدن نواب و یارانش و بردن آنها به میدان تیر بود.» (محمدعلی عمویی، دُرد زمانه، صص ۱۸۵ - ۱۸۳)



## پیرامون وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ آرامگاه شهیدان - زورخانه جهان

«سرشار - آقای جعفری، از تاریخ بهمن ۱۳۳۰ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ چه می‌کردید؟ شعبان - مرتب با توده‌ایا مبارزه و زد و خورد می‌کردیم. کار دیگه‌ای نبود بکنیم. «زنده باد استالین» که به گوشمون می‌خورد راحت نمی‌موندیم. آخه یه مشت اجنبی پرست بودن! سرشار - قضیه ۳۰ تیر را از دیدگاه خودتان تعریف کنید. قضیه ۳۰ تیر چه بود؟ جعفری - ۳۰ همون روزی بود که مصدق رفت و قوام اومد (۲۵ تیر ۱۳۳۱) دیگه! مگه یادتون نیست؟... مردم یواش یواش بناکردن به شورش کردن... یه خُرده اونجا شلوغ کردیم و گفتیم: «مردم! مغازه‌ها تونو ببندین. مصدق رفت!»... بعد رفتیم اونجا خلاصه یه خُرده شلوغ پلوغ کردیم... رفتیم سر لاله‌زار و نادری، از اونجا شلوغ کردیم... از یه جای دیگه سر در آوردیم. همین جور یا بود تا بالاخره شب شد... صبح زود (۲۷ تیر ۱۳۳۱) بلند شدیم اومدیم بیرون و دو مرتبه راه افتادیم. بچه‌ها رو -- یه عده رو جمع کردیم، شلوغ کردیم... این جریان سه روز بیش‌تر طول نکشید... رفتیم درِ خونه مصدق و اونجا یه خُرده هوار هوار کردیم و هورا کشیدیم برای مصدق. خلاصه، بعدش مصدق اومد رو پشت‌بون خونه‌شون، اومد اونجا و برای مردم [ما] سخنرانی کرد...

سرشار - بابت این کارهایی که ۳۰ تیر کردید، مصدق هیچ نخواست بروید پهلویش که از شما تشکر کند؟

جعفری - نه، اصلاً و ابداً، نه، هیچ!

سرشار - هیچ عکس‌العمل نشان نداد؟

جعفری - نه خیر. نه دیگه. هم شلوغ پلوغ بود و هم همه فکر این جریانا بودن، هر کی فکر خودش بود. توی هر حکومتی هر کی فکر خودش و دور وریای خودش. فکر من نبودن که -- منم یه آدمی بودم که اصلاً دنبال این چیزا نبودم، اصلاً همیشه دنبال کار خودم بودم. بیشتر

پیش حسین مکی می‌رفتم. بیشتر خونه کاشانی می‌رفتم. به وقتایی پیش بقایی می‌رفتم. این جور یا بود دیگه. پیش همه نمی‌رفتم. من همیشه گفتم، همه میدونن، تمام برویچه‌ها که دور و ور من بودن، رفقای که با من بودن، همه می‌دونن..

بله، اینو جدا میگم. این ۳۰ تیرو نمی‌خوام بگیم ما به وجود آوردیم، ولی بیشتر تقلاها رو از اینور و اونور خیابونا می‌کردیم. خیلی زیاد -- خیلی زیاد. سرشار - در عوض دکتر فاطمی هوایتان را داشت!

جعفری - چطوری؟

سرشار - یکی دو ماه بعد در روزنامه‌اش مقاله تشویق آمیزی درباره شما نوشته و عکس شما را چاپ کرده،<sup>(۱)</sup> از شما تعریف کرده و حتی به اتفاق اعضای جبهه ملی برای قدردانی از فعالیت شما به زورخانه تان آمده است. (سند شماره ۸/۱)

جعفری - بله دیگه! من که گفتم! بازار یا و جبهه ملیا تا من با مصدق بودم طرفدار من بودن پشت سرم نماز می‌خوندن! همین دفعه که می‌گین تو زورخانه نبود تو سینما بود. من هنوز اون موقع زورخونه نداشتم. اون روز تو سینما جهان گل ریزون گرفتم، همه جبهه ملیا اومدن و برای زورخونه‌ای که قرار بود بسازم پولم دادن. (غلام حسین) صدیقی بود (مهدی) بازگان بود (عبدالله) معظمی بود، شمس قنات آبادی بود، اللهیار صالح بود، بقایی بود و اینا همه بودن. تا حتی آیت‌الله کاشانی ام یه دفعه اومد اونجا.» (صص ۱۱۱ - ۱۰۷)

پس از بازگشت دکتر محمد مصدق به عرصه قدرت، سازش موقت بین سران نهضت ملی از هم گسسته و اختلاف‌های درونی نهضت ملی با شدت بیش‌تر علنی می‌شود. سران نهضت ملی با کارآرائی شیوه‌های رایج برای تقویت بنیه نهضت ملی، اقدام به عضوگیری از میدان‌داران وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۱ می‌کنند. این بار تحت عنوان مراسم «گل‌ریزان» از رشادت‌ها «چاقوکشی‌ها» و عریده‌جویی‌های اوباش تهران تجلیل به عمل می‌آورند. در ادامه چنین سیاستی، جشنی برپا شده تا از خدمات شعبان جعفری در وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۱، در کنار برادران توده‌ای، سپاس‌گزاری شود. متن گزارش این جشن «گل‌ریزان» توسط باختر امروز «ارگان دولت ملی» و روزنامه اطلاعات گزارش شده است. جدا از تناقض‌های موجود در این دو گزارش (اطلاعات و باختر امروز)، برخلاف ادعای شعبان جعفری، هر دو منبع خبری، او را به عنوان صاحب زورخانه «باشگاه ورزشی جهان» معرفی کرده‌اند. گزارش روزنامه اطلاعات:

«شب گذشته جشن باشکوهی از طرف باشگاه جهان در سالن سینما جهان برپا بود... جعفری

۱. روزنامه باختر امروز، شماره ۹۱۳، ۲۸ شهریور ۱۳۳۱. این خبر در روزنامه اطلاعات، شماره ۹۹۰۷، ۲۷ شهریور ۱۳۳۱ هم چاپ شده است. [شماره روزنامه اطلاعات اشتباه، صحیح آن ۷۹۰۷ است.]

مدیر باشگاه جهان... از مدیر سینما جهان که سالن خود را در اختیار او گذاشته تشکر کرد... کودک چهارساله آقای حریری پشت بلندگو رفت... مهندس حسینی... از حضار تقاضا کرد برای افتتاح مجدد باشگاه جهان که مدتی تعطیل شده به این مؤسسه کمک نمایند.» اصل گزارش در ادامه

گزارش باختر امروز: «جشن آبرومندی در ورزشگاه شعبان جعفری... جنب سینمای جهان برپا بود... کودک هفت ساله‌ای سخنرانی کوتاهی کرد... حسینی از این پیشرفت باشگاه شعبان جعفری اظهار قدردانی نموده... به زودی باشگاه آبرومندی... به کمک دوستان تشکیل توسعه یابد.» اصل گزارش در ادامه

شعبان جعفری ادعا می‌کند که: «آیت‌الله کاشانی ام‌یه دفعه اومد اونجا.» اگر آیت‌الله کاشانی به باشگاه جعفری رفته بود، در مطبوعات منعکس می‌شد. به فرض هم که یک بار آیت‌الله کاشانی به باشگاه جعفری سر زده باشد، حتماً قبل از مراسم گل‌ریزان بوده است، زیرا بلافاصله بعد از این مراسم است که هواداران آیت‌الله کاشانی، شعبان جعفری را به شدت مضروب و تنبیه می‌کند. (نگاه کنید به «نزاع در پامنار»).

#### «برای کمک به افتتاح باشگاه جهان جشنی برپا شد»\*

شب گذشته جشن باشکوهی از طرف باشگاه جهان در سالن سینما جهان برپا بود که عده زیادی از نمایندگان مجلسین شورا و سنا [نهضت ملی، فراکسیون دولت]، بازرگانان و رجال در آن شرکت داشتند از انجمن تربیت بدنی آقایان سپهد جهانبانی، صدری و امیرعلائی حضور یافتند. ساعت ۸ بعد از ظهر مرشد کاظم جبار با خواندن اشعار حماسی برنامه جشن را آغاز نمود پس از خیر مقدم آقای احمد عشقی مدیر روزنامه علمدار، آقای بیت یونان قهرمان نرمش کشور چند فیگور بسیار زیبا ساخت سپس یکی دیگر از ورزشکاران حرکات زمینی انجام داد و بعد آقایان ایلوش خوشابف قهرمان زیبایی اندام کشور و آقای هامازاسب قهرمان دیگر زیبایی اندام چند فیگور بسیار زیبا ساختند. آنگاه آقای کاظمینی مدیر باشگاه بانک ملی پشت بلندگو رفت و گفت آقای جعفری مدیر باشگاه جهان به او مأموریت داده است که مطالبی را به اطلاع مدعوین برساند: پس از تشکر از حضار بحث را به خدمات ذیقیمتی که جوانان نیرومند ایران به حفظ استقلال میهن عزیز انجام می‌دهند کشاند و گفت ما احتیاج به وجود جوانانی نیرومند داریم و با ایجاد باشگاه‌ها و حمایت از آنان چنین افرادی تحویل جامعه خواهد شد در پایان از آقایان نمایندگان و رؤسای تربیت بدنی و

\*. نوشته زیرنویس عکس ضمیمه شده گزارش: «آقایان دکتر معظمی و دکتر شایگان و چند تن از مدعوین»



حضار تقاضا نمود به این نیت خیر آقای جعفری کمک نمایند. پس از خواندن قطعه‌ای در بلندگو قهرمانان وارد شدند و ابتدا جعفری از مدعوین و از مدیر سینما جهان که سالن خود را در اختیار او گذاشته تشکر نمود و بعد یک دوره ورزش‌های باستانی به میدان‌داری آقای جعفری آغاز شد و میل‌بازی و چرخ آقای شیخ سردار بسیار جلب توجه حضار را نمود. پس از ختم چرخ کودک چهار ساله آقای حریری پشت بلندگو رفت. ابتدا به قهرمانان تبریک گفت و تذکر داد من که کودکی هستم می‌فهمم نفت مال ماست<sup>(۱)</sup> و آن وقت فریاد مرده باد بیگانه و بیگانه پرستان را بلند کرد که با شور و هیجان زیادی استقبال شد و وقتی از صحنه به زیر آمد آقای شایگان صورت کودک را بوسید. بقیه عملیات ورزشی آغاز گشت. سپس آقای مهندس حسینی بیانات مؤثری درباره اهمیت ورزش ایراد نمود و متذکر شد ما اگر استقلال می‌خواهیم باید جوانان نیرومند و فداکار داشته باشیم و برای رسیدن به این هدف باید کسانی را که درین راه گام برمی‌دارند کمک کرد و این عمل جز به دست ما و کسانی که به فکر استقلال میهن هستند میسر نیست و از حضار تقاضا کرد برای افتتاح مجدد باشگاه جهان که مدتی تعطیل شده به این مؤسسه کمک نمایند. پذیرائی گرمی از حضار به عمل آمد و عده زیادی از آقایان نمایندگان مجلسین و حاضرین کمک‌های نقدی برای افتتاح باشگاه جهان در همان مجلس نموده و عده‌ای نیز کتباً تعهد کمک را نمودند و ساعت ده بعدازظهر مجلس جشن پایان یافت.» (اطلاعات، پنجشنبه بیست و هفتم شهریور ۱۳۳۱، شماره ۷۹۰۷، سال بیست و هفتم)

### «جشن در باشگاه ورزشی»

از ساعت هفت تا ده بعدازظهر چهارشنبه جشن آبرومندی در ورزشگاه شعبان جعفری (خیابان شاهپور - مقابل کوچه کربلایی عباس علی جنب سینمای جهان) بر پا بود که بیش‌تر از ۴۰ نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی و عده زیادی از رجال و محترمین و روزنامه‌نگاران در این جلسه حضور داشتند. کاشانی‌زاده به نمایندگی آیت‌الله کاشانی در این مراسم حضور داشت. سپهبد جهانبانی و صدری رئیس تربیت بدنی کشور و مدیران باشگاه‌های ورزشی پایتخت نیز حضور داشتند ضمن سخنرانی از دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی از طرف ورزشکاران و حضار تجلیل خاصی به عمل آمد و کودک ۷ ساله‌ای سخنرانی کوتاهی ایراد و او نیز با فریاد زنده باد مصدق به سخنرانی خود خاتمه داد. سپس مراسم ورزشی بی‌سابقه‌ای شروع شد و بعد مهندس حسینی سخنرانی مهیجی درباره ورزش و تندرستی و تشویق ورزشکاران به عمل آورد و مقارن ساعت ۱۰ این جشن ورزشی که در نوع خود جالب توجه بود پایان یافت و نمایندگان جبهه ملی به خصوص دکتر شایگان، حائری‌زاده، مشار، دکتر معظمی و مهندس حسینی از این پیشرفت باشگاه شعبان جعفری اظهار

۱. طرفداران ملی شدن صنعت نفت.

قدردانی نموده و امیدوار بودند که به زودی باشگاه آبرومندی به کمک ورزش دوستان تشکیل که خدمات ورزشی این باشگاه توسعه یابد.» (به نقل از کتاب شعبان جعفری، تألیف هما سرشار، ص ۱۱۹، روزنامه باختر امروز، شماره ۹۱۴، ۲۸ شهریور ۱۳۳۱))

### از دست آوردهای وقایع سی ام تیر ۱۳۳۰

«اسامی ۱۵ نفر از شهدا معلوم شده است

مساحت آرامگاه شهیدان ۵۰۰ متر مربع خواهد بود

تا کنون شهادت ۲۲ تن تأیید شده و تحقیقات باز هم ادامه دارد

کمیسیون تحقیق مجلس که برای کشف تعداد مقتولین و مجروحین چند روز است تشکیل شده کماکان مطالعات خود را در این باره ادامه می‌دهد. روز پنجشنبه عده‌ای از کسان شهدا و هم چنین دسته‌ای دیگر که شکایاتی داشتند شکایات خود را در مجلس به کمیسیون تحقیق داده و اطلاعات مورد تقاضا را در اختیار کمیسیون گذاشتند. هویت و نشان‌های مقتولین در دفتری ثبت می‌گردد و چون حدس زده می‌شود که تعدادی از اجساد مفقود شده و یا در محل‌هایی که تا کنون شناخته نگردیده دفن گردیده‌اند لذا تصمیمی بر این است عده‌ای از طرف کمیسیون تحقیق مأموریت یابند که در این باره تحقیقات به عمل آورده و اطلاعات خود را در اختیار کمیسیون بگذارند. اسامی ۱۸ [۱۵] نفر از شهدا که هویتشان معلوم شده از این قرار است... ۷ نفر دیگر نیز هستند که شهادتشان تأیید گردیده ولی هنوز هویتشان معلوم نشده است... به قرار اطلاع اجساد ۲۲ نفر شهید فوق‌الذکر در زمینی به مساحت هشتاد متر مربع در ابن‌بایویه دفن شده و عنقریب ساختمان آرامگاهی مجلل با استفاده از پولی که برای همین منظور جمع‌آوری خواهد شد در مساحت ۵۰۰ متر مربع شروع می‌گردد و ضمناً در نظر است که اسامی و مشخصات شهدا بر روی سنگ مرمر بزرگی نقش و در مدخل آرامگاه نصب شود.» (اطلاعات، شنبه چهارم مرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۶۴، سال بیست و هفتم)

### وزیر دفاع ملی دکتر محمد مصدق و وزارت دفاع ملی

«چرا عنوان وزارت جنگ به وزارت دفاع ملی مبدل گردید

آیا سپهبد‌ها و سرلشکرها متقاعد می‌گردند؟

پس از معرفی هیأت دولت و تقدیم برنامه به مجلس شورای ملی چون عنوان وزارت جنگ به وزارت دفاع ملی مبدل شده بود و آقای نخست‌وزیر نیز شخصاً تصدی وزارتخانه مزبور را به عهده گرفته است در محافل داخلی و خارجی شایعاتی در مورد تغییر نام وزارت جنگ و تحولاتی که ممکن است در آینده در وزارتخانه مزبور صورت بگیرد رواج یافت و در بیست و چهار ساعت گذشته پاره‌ای از خبرگزاری‌ها پیرامون این مطلب تفسیرهای متعدد منتشر ساخته و علت تغییر نام وزارت

جنگ را به صورت مختلف تعبیر نمودند. برای روشن شدن حقیقت امر امروز خبرنگار ما از تیمسار سرلشکر وثوق معاون وزارت دفاع ملی ملاقاتی به عمل آورد و از ایشان پرسید: آیا تغییر نام وزارت جنگ به وزارت دفاع ملی دلیل آنست که در آینده تغییرات مهمی در سازمان وزارتخانه موجود داده خواهد شد. تیمسار وثوق در جواب اظهار داشت: در سال‌های اخیر در پاره‌ای از کشورهای مترقی جهان از جمله امریکا و فرانسه عنوان وزارت جنگ به وزارت دفاع ملی مبدل شده و علت هم اینست که دول عالم برای تأمین صلح و جلوگیری از جنگ ترجیح داده‌اند که سازمان‌های لشکری خود را صرفاً برای دفاع از مرزهای خود آماده و تربیت کنند. دولت ایران هم چون طرفدار صلح جهانی بوده و سر جنگ و ستیز و تهاجم با هیچ یک از دول عالم ندارد لذا ترجیح داده شد که عنوان «وزارت جنگ» به وزارت دفاع ملی مبدل شود زیرا مفهوم و معنی این اسم آن است که قوای نظامی و ارتشی ما صرفاً برای دفاع از کشور و تأمین در داخل مملکت بوده و مقاصد جنگ طلبانه در سر ندارد. از معاون وزارت دفاع سؤال شد آیا این شایعه صحیح است که از کلیه سپه‌دها و سرلشکرها ارتش از نظر صرفه‌جویی در بودجه و صرفه‌جویی پرسنلی وزارت دفاع ملی متقاعد می‌گردند. مشارالیه در جواب گفت: هنوز تصمیمی در این باره اتخاذ نشده و برنامه‌ای نیز تنظیم نگردیده است. آخرین سؤال از تیمسار وثوق این بود که آیا برنامه خاصی برای اصلاحات تازه در وزارت دفاع ملی تنظیم و ترتیب داده شده است؟ وی جواب داد: البته دولت برای تمام وزارتخانه‌ها برنامه اصلاحی دارد و در مورد وزارت دفاع ملی نیز پاره‌ای نظریات اصلاحی موجود هست که امیدواریم در آینده برای اصلاح شئون این وزارتخانه آن نظریات را به مرحله عمل درآوریم.» (اطلاعات، دوشنبه ششم مرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۶۶، سال بیست و هفتم)

### توسعه و گسترش دستگاه امنیت ملی؟

#### «از امروز ۱۸ شعبه آگاهی در کلانتری‌ها شروع به کار کرد

طبق دستور رئیس کل شهربانی برای تسریع در رسیدگی به مراجعات مردم قرار بود در هر یک از ۱۸ کلانتری تهران یک شعبه آگاهی تأسیس گردد مقدمات تأسیس در عرض سه روز اخیر فراهم شده و این ۱۸ شعبه از امروز شروع به کار نموده و رؤسای شعب مزبور به این شرح تعیین شده‌اند: کلانتری ۱ آقای لک. کلانتری ۲ آقای عطائی. کلانتری ۳ آقای شریف. کلانتری ۴ آقای شادیاب. کلانتری ۵ آقای صائب. کلانتری ۶ آقای میرهادی. کلانتری ۷ آقای کوثری. کلانتری ۸ آقای غفاری. کلانتری ۹ آقای پور معماری. کلانتری ۱۰ آقای رفیعی. کلانتری ۱۱ آقای مقدم. کلانتری ۱۲ آقای دلموش. کلانتری ۱۳ آقای پیروزفر. کلانتری ۱۴ شیرزاد. کلانتری ۱۵ آقای واحدیان. کلانتری ۱۶ آقای جعفری. کلانتری ۱۷ پشت مشهد[؟]. کلانتری ۱۸ آقای خالوئی.» (اطلاعات، چهارشنبه هشتم مرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۶۸، سال بیست و هفتم)

## ماجرای استقبال از آیت‌الله کاشانی و قضیه چاقو خوردن شعبان جعفری

«سرشار - حالا ماجرای آن روز ورود آیت‌الله کاشانی را تعریف کنید<sup>(۱)</sup> شنیدم او را عصبانی کردید، درست است؟

جعفری - والا می‌دونین این جوک نیست، عین حقیقته. حالا دوست دارین بگم خُب می‌گم. برای شما جالبه: کاشانی‌ام مثل همین خمینی تبعید بود به لبنان. روزی که می‌خواست بیاد اعلام کردن کاشانی داره میاد. خانوم به جون شما، از دم فرودگاهِ مهرآباد که سابق سرآسیاب بود تا خونه‌اش طاق نصرت زده بودن. گاو و گوسفند و تا حتی شتر برای قریونی آورده بودن، به جون شما. منم اون وقت خُب یوقور [یغور] بودم دیگه، از دم فرودگاه مهرآباد پُشت ماشینی این همین جور لوکه می‌دویدم که مردم حمله نکنن، مردمو می‌زدم عقب. تا رسیدیم دم خونه‌ش و حالا جمعیت: از درِ فرودگاه مهرآباد تا خودِ پامنار همین جور دوپُشته وایسادن. وقتی خواست پیاده بشه مردم هجوم آوردن، نمی‌تونست پیاده بشه. گفت: «جعفری مردمو رد کن!» گفت: «اینارو بزن کنار نمی‌تونم پیاده بشم!» منم خانوم از دم فرودگاه مهرآباد تا پامنار - می‌دونین کجاست؟ سرچشمه - همین جور دویده بودم، به قرآن. خسته و مرده هیچ حالیم نبود، منگ منگ بودم. خلاصه، وقتی گفت: «مردمو رد کن،» منم حالا هی داد می‌زنم مردم نمیرن کنار. خُب اعصابم خراب شده بود. رفتیم بالای چارپایه

---

۱. آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی ۲۰ خرداد ۱۳۲۹ از تبعید به تهران برمی‌گردد. هواپیما ساعت ۵ بعدازظهر به زمین می‌نشیند و اتومبیل حامل کاشانی ساعت ۸/۳۰ شب به منزل می‌رسد.

گفتیم: «ایها الناس من هیچی، این سید خوارک -- رو له کردین!»  
 تا گفتیم «سید رو له کردید»، به جون بچه‌م، آقام، خدا بیامرز دوش، دهنش خیلی لق بود  
 همچی کرد: «خوارک -- خودتی! -- پدر سوخته!»  
 سرشار - آیت‌الله کاشانی؟

جعفری - آره، آیت‌الله کاشانی خدا بیامرز دوش بددهن بود! خلاصه رفت تو، یعنی ما  
 فرستادیمش رفت تو. مام رفتیم که فردا صبح بیایم منزل آقا. محمود مسگر بود و حسن  
 عرب بود و عباس کاووسی بود و اون اسکندر امیری. درست یادمه، به جون بچه‌م، مثل اینکه  
 حالا جلو چشمه: چند تا از این بر و بچه‌ها دنبال ما بودند.

فردا صبحش گفتیم بریم خونه کاشانی، مام از همه بی خبر. حالا اینا نشستن و به آقا گفتن  
 که: «آره این دیروز به شما فحش داده و حالام امروزم اومده اینجا شما رو بگشه.» ما رفتیم تو  
 خونه سلام کردیم. دیدیم اوضاع یه جور دیگه‌ست. گفتیم: «آقا سلام.» سرشو اینجوری کرد  
 (برگرداند) و بی جواب، حرف نزد. مام نشستیم. اون سیدممد پسرش و اینا اومدن دور و  
 ورش. ما دیدیم خیلی وضع بد جوریه. به جون شما اینو که میگم بی خودی نمیگم. پامنار  
 دکونارو همه بسته بودن. ما گفتیم: «آقا حال شما خوبه؟ سلامتین ایشالا؟» گفت: «خفه شو  
 پدر سوخته!» حالا نگو من که دیروز اونجا مثلاً گفته بودن آقا رو فلان -- یه چیزی از دهنم  
 پریده -- این ناراحت شده! سیدممد اومد گفت: «چه مزخرفی گفتی به آقا دیروز؟» گفتیم: «بابا  
 من که می‌دونم نوکر آقام. من آقا را دوست دارم. مدتی دنبال ایشون هستم. چقدر بالای  
 ایشون مبارزه کرد. من که چیزی نگفتم -- خسته بودم!» هیچی، خانوم دردسرتون ند، روز  
 بد نیینی، ریختن سرما. اول تو خونه یه عده‌ای ریختن سر ما. با اینا بزن بزن کردیم. منم  
 اونوقت یوقور بودم. تا کارمون کشید تو پامنار. یه گزن زدن توی پای من. از اینجا تا اینجا (از  
 سر زانو تا کتفاله ران را نشان می‌دهد)

سرشار - با گزن؟

جعفری - بله، با گزن کفاشی. اون تنها که نبود! یه گزنم زدن تو دستم، یه درفشم فرو کردن  
 توی سفید رونم که از همه زخم‌کاری تر بود. درفش فوری می‌گشه. خلاصه با سیخ نونوایی  
 و هرچی دستوشن رسیده بود اومده بودن. نونوا مغازه‌شو ول کرده بود، کشکیه مغازه‌شو ول  
 کرده بود. همه می‌زدن.

سرشار - شما که از فرودگاه تا آنجا دویده بودی، این مزد دستتان بود؟

جعفری - آره گفتن این اومده آقا رو بگشه... خلاصه منو بردن بیمارستان سینا، به قرآن. یه  
 دفعه ریختن تمام اومدن بیمارستان سینا که اونجا منو بگشن، دیدن من هنوز زنده‌ام. یه  
 عده طرفدارای منم فهمیدن و اومدن اونجا، اونام تا اینا رو دیدن دررفتن. خلاصه

دردسرتون ندم؛ بچه‌هامون از اونجا ما رو بردن بیمارستان رضانور سر خیابان قوام‌السلطنه گفتن: «اینجا بهتره، خصوصی تره، بیمارستان سینا صلاح نیست.» ما رو خوابوندن... سه ماه آرگار خوابیدیم و یه روز دیدیم کاشانی، خدا رحمتش کنه، اومد بیمارستان، جون شما. بهش گفته بودن: «آقا، این جور نبوده، شعبون عاشق شماسه، طرفدار شماسه. بی‌خودی ریختن سر این!» جون شما. گفتیم: «آقا، بچه محلات پای منو، همه رو گاز گرفتن. گفت: «این پدرسوخته‌ها مثل سگ می‌مونن!» آره شوخی می‌کرد! آدم شوخی بود. خلاصه، آن روز که از بیمارستان خواستیم بیاییم بیرون بچه‌ها تو هفتاد هشتاد تا اتوبوس کلنگ و بیل گذاشته بودن می‌خواستن برن پامنارو خراب کنن، جون شما، خلاصه شهربانی و اینا فهمیدن و فوری اومدن و از ما خواهش کردن: «آقای جعفری، از این راه نرو، برو منزلت این بچه‌ها مقصودی دارن.» من خودم نمی‌دونستم. خلاصه اومدیم رفتیم پی کارمون.» (صص ۸۲ - ۸۰)

شعبان جعفری آگاهانه دروغ می‌گوید. ممکن است برخی، کهولت و فراموشی بر اثر مرور زمان را دلیل گفتن این حرف‌ها بدانند. خانم سرشار نیز طبق معمول مشغول وصله پینه کردن است تا به مقاصد معین خود دست یابد. بر خلاف گفته شعبان جعفری و سندسازی خانم سرشار، قضیه چاقو خوردن مربوط به سال ۱۳۳۱ است.

همان طوری که در مبحث سی‌ام تیر اشاره شد، بعد از پایان کشمکش‌ها و به قدرت رسیدن مجدد دکتر محمد مصدق و از میدان به در کردن قوام‌السلطنه، شرایط به حالت اولیه باز می‌گردد و نیروهای متحد علیه قوام، بار دیگر برای کسب قدرت بیش‌تر به جدال با یکدیگر می‌پردازند و برای تثبیت موقعیت‌شان، به یاری‌گیری از میان نیروها و افراد فعال بزین بهادر در «جریان سی‌ام تیر» اقدام می‌کنند. پس از مراسم «گل‌ریزان» است که حامیان آیت‌الله کاشانی برای تنبیه شعبان و درس ادب دادن به او، طرح مضروب کردنش را در دستور کار خود قرار می‌دهند.

به حساب شعبان جعفری، بستری بودن او در بیمارستان رضانور، بر اثر ضربات گزن، چاقو و کارد که بر پیکرش وارد شده است، سه ماه بوده است. حال آنکه، طبق گزارش روزنامه اطلاعات، شعبان جعفری اواخر شهریور ماه ۱۳۳۱ در بیمارستان رضانور بستری و ششم مهرماه همان سال مرخص می‌شود. خانم سرشار در زیرنویس آورده است:

«آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی ۲۰ خرداد ۱۳۲۹ از تبعید به تهران برمی‌گردد. هواپیمای ساعت ۵ بعدازظهر به زمین می‌نشیند و اتومبیل حامل کاشانی ساعت ۸/۳۰ شب به منزل می‌رسد.»

ایشان هیچ گونه اشاره‌ای به منبع و مأخذ این گزارش دقیق نمی‌کند. در صفحه ۱۲۰ کتاب، زیر عکسی که آیت‌الله کاشانی را در حال پایین آمدن از پله‌های هواپیما نشان می‌دهد، می‌نویسد که این عکس به غلط در کتاب «نهضت روحانیون ایران» (جلد ۱ و ۲)، با عنوان «روز برگشت آیت‌الله کاشانی از تبعید» چاپ شده است. خانم سرشار به همه جا سرک کشیده است تا سند دلخواه خود را بیابد و ضمیمه کتاب کند و هر جا لازم دانسته بدون ذکر منبع یا مأخذ، سندهایی جعل کرده است تا با کنار هم قرار دادن آنها، هرگونه خواسته نتیجه‌گیری کند. در این موارد هدف ایشان قطور کردن پرونده مبارزاتی «ملی - میهنی» شعبان جعفری بوده که متأسفانه موفق نشده است.

### «نزاع در پامنار»

آقای شعبان جعفری که چند روز قبل بر اثر وقوع نزاع در پامنار به وسیله عده‌ای مضروب و مجروح شده بود در بیمارستان رضانور بستری و تحت معالجه قرار گرفته است. به قرار اظهار پزشکان معالج وضع مزاجی نامبرده مساعد و به زودی از بیمارستان خارج می‌شود. (اطلاعات، دوشنبه سی و یکم شهریور ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۱۰، سال بیست و ششم)

### «شعبان جعفری از بیمارستان مرخص شد»

آقای شعبان جعفری که چند روز قبل مضروب و در بیمارستان رضانور بستری شده بود روز گذشته از بیمارستان خارج [مرخص] و به خانه خود رفت. هنگام خروج از بیمارستان عده‌ای از کسبه و اهالی محل و دوستان او حضور یافته بودند. (اطلاعات، یکشنبه ششم مهر ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۱۵، سال بیست و هفتم)

### قضیه مضروب و مجروح شدن شعبان جعفری

«از آغاز حکومت مصدق تا دی ماه ۱۳۳۱ شعبان جعفری با دارودسته‌اش در سخنرانی‌ها و تظاهرات خیابانی با جبهه ملی همکاری داشت و بعضی اوقات کنار دکتر فاطمی به عنوان بادی گارد دیده می‌شد. شعبان جعفری در باشگاهی جشن گل‌ریزان ترتیب داد و در این جشن دکتر شایگان، مهندس حسینی و خسرو قشقائی شرکت داشتند...»

چند روز بعد شعبان جعفری به پامنار رفت مزاحمتی برای آیت‌الله کاشانی به وجود آورد، ساکنین پامنار سر او و همراهانش ریختند.

در این درگیری شعبان جعفری به سختی مضروب و مجروح گردید و چند روزی در بیمارستان بستری گردید. هنگام مرخص شدن او را با اتومبیل یکی از اعضاء جبهه ملی به منزلش بردند. (جعفر مهدی‌نیا، زندگی سیاسی علی امینی، ص ۲۴۳)

## دادگاه نظامی نهم اسفند ۱۳۳۱، حکم اعدام! ادعای شعبان جعفری و اعتراض خانم سرشار!

«سرشار - محاکمه شما و بقیه دست اندرکاران ۹ اسفند از آن محاکمات پر سر و صدا بود. برایمان از این دادگاه تعریف کنید.

جعفری - خدمت شما عرض کنم، تو این جریاناتی که تو زندان بودم، محاکمه‌مون شروع شد. ما رو آوردن دادگاهی کردن، دادگاهم نظامی بود.

سرشار - اجازه بدهید. دادگاه شما نظامی بود؟ نظامی‌ها را در دادگاه نظامی محاکمه می‌کنند. شما را چرا در دادگاه نظامی محاکمه کردند؟<sup>(۱)</sup>

جعفری - ما رو همه برده بودن اونجا دیگه. حالا دیگه اونشو من نمی‌دونم که چرا ما رو بردن دادگاه نظامی.

سرشار - ولی مطمئن هستید که دادگاه نظامی بود؟

جعفری - بله، همه تهران اینو می‌دونن. روزنامه‌ها و مجله‌ها و اینا هست دیگه. ما تقریباً بیست و یه نفر بودیم، همه‌مونو بردن دادگاه نظامی. یعنی دادگاه نظامی تو باغشاه بود.

سرشار - جرمتان چه بود؟

---

۱. بر اساس گزارش روزنامه‌ها دکتر جعفر جهان وکیل متهمین در جلسه ۳۰ خرداد ۱۳۳۲ دادگاه با استناد به ماده ۳۵ قانون مطبوعات (که لایحه آن را دکتر محمد مصدق تقدیم کرده بود) به نظامی بودن دادگاه اعتراض می‌کند. بر اساس ماده ۳۵ قانون مطبوعات بر اصل متمم قانون اساسی به جرایم مطبوعاتی و همچنین جرایم سیاسی غیرمطبوعاتی باید در دادگاه دادگستری و با حضور هیأت منصفه رسیدگی شود.



جعفری - جرمم؟ که خونه مصدقو خراب کردم. «زدی در خونه مصدقو خراب کردی!». (صص ۱۴۲ - ۱۴۱)

سرشار - شما چطور به آداب و رسوم و قوانین دادگاه آشنا بودید؟ از کجا می دانستید باید توی دادگاه پرچم باشد، عکس شاه باشد و این چیزها؟

جعفری - فکر می رسید دیگه، می دونستم. آخه می دونین؟ یه دفعه دیگه ما دادگاهی شده بودیم. یه دفعه اون موقع که سرباز بودم رفتم تو دادگاه عکس شاه اون بالا بود، پرچم ایرانم رو میز یارو سرهنگه بود. اون روز منو بردن دادگاه نظامی دیگه. (ص ۱۴۵)

«جعفری -] خلاصه بلند شدیم بریم رو به زندان. چند نفر از این خبرنگارا و اینام دنبالم بودن و هی سؤال می کردن، گفتم: «به دکتر فاطمی بگین بالاخره کار خوتو کردی؟ اگه منو اینجا کشتن که کشتن! اگه آزاد شدم و رفتم بیرون اینو هر جا ببینمش می زنش، اگه نخست وزیرم باشه می زنش!» برایش پیغوم دادم: «اگه دستم بهت رسید، اگه از زندان اومدم بیرون خفته می کنم.» یه همچی چیزی.

سرشار - چرا این تهدید را کردید؟

جعفری - آخه دکتر فاطمی دستور اعدام برای ما داده بود!

سرشار - از کجا می دانستید؟

جعفری - چون همه کارارو اون می کرد. مصدق کاری به این کارا نداشت. مصدق بنده خدا اونجا خوابیده بود، اصلاً کاری به این کارا همه این بساطرو فاطمی سر مصدق درآورد، جداً. مثل همین فردوست و امثال اونا که دورو ور شاه بودند، مثل غلامرضا و برادرش. هموم بلایی که اینا سر شاه درآوردن، فاطمی ام سر مصدق آورد. و گرنه مصدق خودش آدم بدی نبود. من که یه دفعه دیدمش، با این حائری زاده رفتم پیشش، آدم بدی نبود، دلش می خواست خدمت کنه.

سرشار - مگر دکتر فاطمی پیغامی چیزی برای شما فرستاده بود که این پیغام را برایش فرستادید؟

جعفری - خانوم سرشار اینو باور کن. حکم اعدام منو که صادر کردن، اون سرهنگ نادری رئیس کارآگاهی خودش گفت که: «فاطمی دستور داده حکم اعدام تو رو بدن.» همون وقت که به من می گفت بنویس، گفت: «اگه ننویسی دکتر فاطمی دستور داده اعدامت کن!» واسه هموم گفتم دیگه.

سرشار - شما مطمئن هستی که برای شما حکم اعدام بریدند؟

جعفری - چرا بریدن، یادمه، درست یادمه!

سرشار - ولی در دادگاه نهم اسفند نبریدند که؟

جعفری - درست اینو یادمه. چون وکیل ما و اینا به دادگاه اول تقاضای تجدیدنظر دادن، اینا همه تبرئه شدن رفتن بیرون دیگه. ما موندیم اونجا دیگه.

سرشار - بله، یک تعدادی تبرئه شدن، شما ماندید و رحیمی و دو سه نفر دیگر، درست؟ جعفری - بله، تا حتی وقتی حکم اعدام به من دادن، من یه سیب دستم بود انداختم بالا گفتم: «سیب هزار تا چرخ می خوره. اگه من زنده موندم که میام بیرون و می فهمم تکلیفم با حسین فاطمی چیه!»

سرشار - ولی در روزنامه‌های همان دوره مجازات شما را یک سال زندان نوشته‌اند، البته از بسیاری از محکومین دیگر سنگین تر است.

جعفری - من نمی دونم اونا چی نوشتن. همونی که گفتم به شما، والا واضح واضح یادمه دیگه! این جریانیست که همه می دونن دیگه! اصلاً ۲۸ مرداد که شد، برای ما بیست و یه نفر چوبه دازم حاضر کرده بودن که ما رو اعدام کنن. من بودم و به حساب تیمسار منزه بود، تیمسار مزینی بود، تیمسار بایندر بود - اینا که قاتل افشارطوس بودن - احمد آشپز بود، سرگرد بلوچ قرائی بود، دیگه خدمت شما عرض کنم که یه چند نفر دیگه که الان اسمشون یادم نیست. درست بیست و یه نفر بودیم و بیست و یکی چوبه دازم درست کرده بود. اگه روز ۲۸ مرداد اعلیحضرت برنمی گشت صد در صد ما همه مونو اعدام کرده بودن.

سرشار - شاید بعد از ۲۵ مرداد که شاه از کشور خارج می شود، در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد برای شما بیست و یک نفر چوبه دار آماده می کردند، امکان دارد؟ یعنی ربطی به صدور حکم دادگاه نه اسفند ندارد!

جعفری - ممکنه، من خودم درست یادمه دیگه. (صص ۱۵۱ - ۱۵۰)

خانم سرشار شعبان جعفری را فردی «تیزهوش... نکته‌سنج... [دارای] حافظه شفاف... خودساخته.» (ص یازده) معرفی می کند. چگونه می توان به آدمی که به دروغ مدعی است در دادگاه وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱، رای به حکم اعدام وی داده اند، این چنین ویژه گی ها را نسبت داد؟ تنها موردی که خانم سرشار همت نموده و مقابل یاوه سرایی شعبان جعفری ایستادگی کرده است، قضیه حکم دادگاه نظامی نهم اسفند است که شعبان در آن، به یک سال زندان محکوم شده بود. داستان نبودن عکس شاه و پرچم ایران در دادگاه نظامی به عنوان نمک این ماجرا ذکر شده است، ولی از انتخاب دکتر محمد مصدق (حقوق دان بدون مدرک و بدون پروانه وکالت)، از جانب شعبان جعفری به عنوان وکیل مدافع وی در دادگاه نظامی نهم اسفند یاد نشده است. احتمالاً این خبر خوشایند خانم سرشار و همکاران وی واقع نشده است! در غیر این صورت، آن را نیز همانند ماجرای عکس شاه و پرچم ایران برای مزاح و تفریح خوانندگان کتاب، حتماً درج می کردند.

### آقای نخست‌وزیر پروانه وکالت ندارند

«خلاصه خبرهای روز - چند روز پیش شعبان جعفری طی نامه‌ای آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر را به سمت وکیل مدافع خود معین کرد. دادگاه نظامی به علت اینکه آقای نخست‌وزیر پروانه وکالت ندارند تقاضای او را رد کرد و در نتیجه قرار شد شعبان جعفری شخص دیگری را به سمت وکیل مدافع خود تعیین کند.» (اطلاعات، یکشنبه سوم خرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۰۱، سال بیست و هفتم)

### «پیام رادیویی نخست‌وزیر خطاب به ملت ایران

دو ساعت و نیم بعد از ظهر امروز آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر درباره حوادث و وقایع اخیر و روابط میان دربار و دولت نطقی در برابر رادیو ایراد نمود که متن آن در زیر به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد\*

«هموطنان عزیز روز نهم اسفند گذشته به این عنوان که دکتر مصدق می‌خواهد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را به خارج روانه کند عده‌ای جلوی کاخ اختصاصی آمده بودند و قصدشان این بود که در موقع خروج از کاخ کار مرا یکسره سازند ولی به هدف نرسیدند. پس از آن جلوی خانه خود اینجانب آمدند و باز کامیاب نشدند. گرچه توضیحات راجع به تصمیم این مسافرت را همان شب در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی داده‌ام ولی نظر به اینکه رسماً و کاملاً منتشر نشده و حتی به مردم این چنین وانمود کردند که ابتکار این مسافرت با اینجانب بود و اختلاف شخصی بین اعلیحضرت همایون و اینجانب وجود دارد این است که لازم می‌دانم چگونگی را برای روشن ساختن اذهان عمومی به استحضار هموطنان عزیز برسانم.

هموطنان عزیز به خوبی واقفند اگر اینجانب تصدی نخست‌وزیری را با کبر سن و ضعف مزاج به عهده گرفتم برای این بود که قانون ملی شدن صنعت نفت را سرانجام دهم و همان طور که بارها متذکر شده‌ام صلاح ندیدم که با وجود جنگ در جبهه خارجی دست به اصلاحات داخلی که موجب تشنجات بزرگی است بزنم و جنگ در دو جبهه را بر ملت ایران تحمیل نمایم. از این رو تا سرحد امکان کوشیدم که در امور داخلی وضع موجود را حفظ کنم ولی در همان اوائل در نتیجه احساس عدم امنیت برای شخص خود در مجلس متوقف شدم و رئیس شهربانی وقت را از کار برکنار کردم... دولت چون می‌دید هر روز دامنه تحریک و وسعت پیدا می‌کند و می‌خواهند موجبات تضعیف او را فراهم سازند ناگزیر شد که از این تحریکات جلوگیری کند. لذا از دربار نماینده‌ای خواستم که وضعیت را به عرض اعلیحضرت برسانم چنانچه چاره‌جویی نشد ضمن یک پیام مراتب را به عرض

\*. همین نطق رادیویی تحت عنوان بیانیة ۱۷ فروردین در کتاب «خاطرات و تألمات مصدق» محمد مصدق، صفحات ۲۱۸ - ۲۰۹، درج شده است.

ملت برسانم و از ملت کسب تکلیف نمایم.

روز جمعه اول اسفند [۱۳۳۱] با حضور سه تن از نمایندگان شورای ملی مراتب به فرستاده اعلیحضرت همایونی گفته شد و چند روز گذشت تا اینکه روز سه‌شنبه پنج اسفند [دوشنبه چهارم اسفند]\* غروب هفت نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی به منزل اینجناب آمده و اظهار نمودند که به دربار رفته‌اند و اعلیحضرت مراتب پشتیبانی خود را تأیید و وعده هر گونه مساعدت را داده‌اند. در خلال این احوال یکی از آقایان نمایندگان را از دربار پای تلفن خواستند و ایشان پس از مراجعت اظهار نمودند خبری دارم که قول شرف از نمایندگان می‌گیرم محرمانه بماند و آن اینست که اعلیحضرت تصمیم گرفته‌اند مسافرتی به خارج بفرمایند\*\* و آقایان وزیر دربار و والاتباع هم می‌آیند که در این مورد با نخست‌وزیر داخل مذاکره شوند. طولی نکشید که آقایان مزبور به منزل اینجناب آمدند و مذاکراتی به عمل آمد که نتیجه این شد:

صبح روز بعد اینجناب شرفیاب شدم که این شرفیابی چهار ساعت به طول انجامید. نظریات اعلیحضرت این بود که توقفشان در ایران موجب خواهد شد که عده‌ای به دربار رفت و آمد کنند و این رفت و آمد سبب شود که در جامعه سوء تفاهماتی حاصل گردد. بنابراین صلاح خودشان و مملکت در این است مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند برای استراحت و معاینه طبعی به خارج بفرمایند. ضمناً احتمال می‌دادند که در ایام مسافرت مسئله نفت هم حل می‌شود و پس از مراجعت دیگر محظورات و مشکلاتی باقی نمی‌ماند.

مخصوصاً فرمودند که این مذاکرات باید به قدری محرمانه باشد که احدی مطلع نشود و برای اینکه کاملاً در استتار بماند با طیاره مسافرت نخواهند کرد زیرا تهیه جا در طیاره سبب خواهد شد که مردم نه فقط از مسافرت بلکه از روز و ساعت حرکت هم مطلع گردند و به این لحاظ مسافرت با اتومبیل را در نظر گرفتند که به عنوان مسافرت به رشت از تهران خارج شوند و به سمت بغداد حرکت نمایند.

پس از آن فرمودند که برای مسافرت دو ماه ۴۰ هزار دلار و ۱۰ هزار دلار هم برای مخارج مقدماتی که مجموعاً ۵۰ هزار دلار لازم است که قرار شد روز حرکت ۱۰ هزار دلار از بانک گرفته تقدیم شود و ۴۰ هزار دلار دیگر را بعد که تصویب‌نامه هیأت وزیران صادر شد ارسال نمایم و باز چنین قرار شد که یکی از دول رسماً از اعلیحضرت دعوت کند و مذاکراتی نیز در این زمینه به وسیله

\*. دکتر مصدق برای اثبات بی‌گناهی خویش در توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱، «بیرون کردن شاه از ایران»، عامداً هنگام بازگو نمودن آن، روزهای وقایع سپری شده را بر حسب مراد خویش پس و پیش کرده است. در پایان این فصل به آن خواهیم پرداخت.

\*\* به روایت‌های ناصر قشقایی «گزارش روز یکشنبه ۳ اسفند» و هندرسن «گزارش ۲۵ فوریه ۱۹۵۳»، برابر چهارشنبه ششم اسفند ۱۳۳۱» در پایان متن نطق دکتر مصدق دقت کنید.

وزارت امور خارجه انجام گرفته و هنگام مرخصی فرمودند روز حرکت یا شنبه نهم اسفند و یا یکشنبه دهم خواهد بود.

روز پنجشنبه [هفتم اسفند] با آقای وزیر دربار ملاقاتی دست داد و درباره شورای سلطنتی که در غیاب اعلیحضرت باید وظایف مربوط به سلطنت را انجام دهد مذاکراتی به عمل آمد و پیش نهاد نمودند که عضویت این شورا را که مرکب از سه نفر، یکی از والاحضرتان شاهپورها و وزیر دربار و اینجانب خواهد بود بپذیریم و چون بعد در تعداد اعضاء و اشخاص آن نظرات دیگری اظهار نمودند اینجانب از قبول عضویت معذرت خواستم و حق همین بود، زیرا شورای سلطنتی از دولت مجزاست و نخست وزیر نمی بایست در آن دخالت نماید و باز صبح شنبه نهم اسفند اول وقت ملاقاتی دست داد و اظهار نمودند که امروز اعلیحضرت قصد عزیمت دارند و صورت گذرنامه هائی را که باید تهیه شود دادند و گفتند هم چنین قرار شده است که یک ساعت و نیم بعدازظهر اینجانب برای صرف ناهار شرفیاب شوم و دو ساعت و نیم بعدازظهر وزراء برای تشریفات موقع حرکت حاضر باشند و ساعت سه بعدازظهر شنبه نهم اسفند موکب همایونی حرکت فرمایند.

پس از آن حضرت آیت الله بهبهانی به وسیله تلفن سؤال کردند آیا اعلیحضرت می خواهند به خارج مسافرتی بفرمایند. چاره ای نداشتم مگر اینکه بگویم شنیده ام. گفتند چرا مانع نمی شوید؟ جواب دادم دولت نمی تواند از تصمیم اعلیحضرت جلوگیری کند خودتان با دربار مذاکره بفرمائید. سپس رؤسای ارتش، شهربانی، فرمانداری نظامی، حتی رئیس کلانتری ناحیه کاخ را خواسته و به هر یک از آنها جداگانه دستورات کافی برای حفظ انتظامات اطراف کاخ و خانه خود دادم که مبادا حرکت ناگواری روی دهد.

مجدداً دو ساعت قبل از ظهر آقای وزیر دربار چند کلمه به زبان فرانسه با تلفن صحبت کردند و گفتند گوشی را به اعلیحضرت می دهم که فرمایشاتی دارند بفرمایند. اعلیحضرت فرمودند چون می خواهم ظهر حرکت کنم شما به جای یک ساعت و نیم بعدازظهر، ظهر شرفیاب شوید. عرض کردم آقایان وزرا هم شرفیاب بشوند؟ فرمودند ضرری ندارد. در این گیر و دار خبر تشکیل جلسه خصوصی مجلس رسید که وکلا از جریان عزیمت مستحضر گردیدند. به طوری که مقرر فرموده بودند ظهر اینجانب رفتم. اعلیحضرت و علیاحضرت وارد تالار شدند.

پس از چند دقیقه مذاکره فرمودند هیأت رئیسه نامه ای از مجلس آورده می خواهند مانع مسافرت من بشوند و من می خواهم آنها را ندیده حرکت کنم. عرض کردم بهتر آن است که آنها را بپذیرید. اگر دلایلی برای انصراف از مسافرت اظهار نمودند قبول بفرمائید. اعلیحضرت برای پذیرفتن آنها تشریف بردند و یک ربع ساعت بعد مراجعت [کردند] و فرمودند که برادرانم از مسافرت من اطلاع نداشتند و حالا برای وداع آمده اند، خوب است هیأت وزیران بیایند که من بتوانم بعد بروم با آنها وداع نمایم.

هیأت وزیران وارد تالار شدند و پس از اصغاء بیانات ملوکانه و عرایض اینجانب اعلیحضرت برای وداع تشریف بردند و هیأت وزیران هم از تالار خارج شدند. چون روز پنجشنبه با آقای وزیر دربار قرار شده بود\* هیأت وزیران موقع حرکت حضور داشته باشند به وسیله تشریفات دربار استفسار شد. فرمودند که دیگر با هیأت وزیران کاری نیست.

این بود که ساعت یک بعدازظهر قبل از آقایان وزراء اینجانب از کاخ خارج شدم و هنوز به در نرسیده بودم که صدای جمعیتی بگوשמ رسید و موجب تعجب گردید زیرا با دستوراتی که به مأموران انتظامی داده بودم چنین وضعیتی را انتظار نداشتم.

در ضمن اینکه فکر می‌کردم بروم یا برگردم یکی از کارمندان دربار که از خارج وارد شده بود از پهلوی من گذشت سؤال کردم آیا ممکن است مرا راهنمایی کنید که از در دیگر خارج شوم. با کمال خوشرویی و محبت قبول کرده و مرا به در دیگر سمت شمال که به چهارراه حشمت‌الدوله باز می‌شد هدایت نمود. پس از آن کسی را فرستادم اتومبیل را مقابل این در آوردند.

افرادی که مقابل در معمولی که سمت جنوب کاخ جمع شده بودند به محض اینکه اتومبیل به سمت در شمالی حرکت نمود دنبال آن آمدند، ولی قبل از اینکه به آنجا برسند اینجانب سوار شده به خانه مراجعت کردم و آنها در جلوی همان در توقف نمودند که بعد شنیدم گفته بودند مرغ از قفس پرید. عده‌ای پاسبان در سمت شمال چهارراه حشمت‌الدوله که به طرف خانه اینجانب می‌آید بودند و مانع از عبور جمعیت می‌شدند که در این اثنا والا حضرت شاهپور حمیدرضا از آن در خارج شده دلیل توقف قوای انتظامی را در آنجا سؤال کرد و گفت مردم آزادند به هر کجا می‌خواهند بروند. این بود که پس از مرتفع شدن مانع جمعیت به در خانه اینجانب هجوم آوردند در اینجا لازم است گفته شود که در پیشاپیش این عده چند نفر افسر حاضر به خدمت و بازنشسته و چند تن چاقوکش معروف حرکت و قریب یک ساعت سعی می‌کردند که در را شکسته وارد خانه شوند.

در آهنی بود موفق نشدند. عده‌ای هم مشغول شکستن در خانه پسر که چوبی و مجاور در آهنی است بودند و قسمتی از آن را شکستند ولی نمی‌دانستند که از این در هم می‌شود به حیاط من آمد. به محض اینکه در را شکستند ساکنین خانه به حیاط من آمدند و پسر گفت چون هدف این اشخاص شما هستید اگر شما از خانه بروید تنها نه فقط کسان شما بلکه جان عده‌ای از کارمندان نخست‌وزیری هم که در اینجا هستند محفوظ خواهد ماند.

این بود که از خانه خود به خانه مجاور\*\* از آنجا به ستاد ارتش رفتیم.

پس از عزیمت من چون هنوز اشرار از حرکت من اطلاع پیدا نکرده بودند به وسیله ضربات جیب قسمت بخش خون بهداری وزارت دفاع ملی که راننده دولتی و یک چاقوکش معروف [مستخدم

\*. در ملاقات روز پنجشنبه مصدق با وزیر دربار، درباره شورای سلطنتی نیز مذاکراتی به عمل آمده است.

\*\* «خانه مجاور»، اداره اصل چهارم امریکا بود که اتفاقاً مالک آن نیز دکتر مصدق بود.

سابق، شعبان جعفری] در آن بود در آهنی خانه را شکسته و چند نفر نظامی که در خانه بودند ناگزیر به تیراندازی شدند و آن افراد که به وسیله تطمیع از خارج و داخل جمع‌آوری شده بودند چون هدف معینی نداشتند فرار کردند.

در اینجا لازم است عرض کنم که در تمام این مدت رئیس ستاد ارتش که باید حاضر به خدمت باشد در کاخ اختصاصی متوقف بود و بر طبق گزارش رسمی فرمانداری نظامی وسایلی را که برای حفظ نظم و جلوگیری از اشرار خواسته بود در اختیار او نگذاشته بودند و موقعی از اشرار خواستند جلوگیری کنند که مدتی قبل اینجانب از خانه رفته بودم.

بدین ترتیب هموطنان عزیز متوجه می‌شوند که شایعۀ اختلاف شخصی اینجانب و اعلیحضرت همایون مفهومی نداشته و در تصمیم اعلیحضرت به مسافرت اینجانب مداخله‌ای نداشتم...

وقایع نهم اسفند نمونه جدیدی از همین دسائس می‌باشد ولی ملت بیدار ایران کاملاً به حقیقت امر واقف بوده و همان طوری که تاکنون اقدامات عمال بیگانه را نقش بر آب کرده است این بار هم نخواهد گذاشت که دشمنان ایران به هدف خود رسیده و نهضت ملی ایران را با شکست مواجه سازند.

در خاتمه لازمست تأیید کنم به قسمی که به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی یاد کرده‌ام وفا دارم و اطاعت از اصول قانون اساسی را نه فقط در صلاح مملکت بلکه در صلاح مقام سلطنت نیز می‌دانم ولی چون قبل از نهضت اخیر که سیاست خارجی در امور مملکت دخالت می‌کرده هیچ‌گونه اختلاف اساسی بین دربار و دولت‌های وقت وجود نداشت و این اختلافات پس از ملی شدن صنعت نفت به وجود آمده.

امیدوارم که مجلس شورای ملی هر قدر زودتر تکلیف گزارش هیأت هشت نفری حل اختلاف را معلوم کند و به روح قانون اساسی مفهوم حقیقی خود را باز گرداند تا هیچ وقت بین دربار و دولت‌ها جای اختلاف نباشد.

در مملکت مشروطه برای اینکه مقام سلطنت محفوظ و مصون از تعرض باشد پادشاه مسئول نیست و به همین جهت است که گفته‌اند پادشاه سلطنت می‌کند نه حکومت» (اطلاعات، دوشنبه هفدهم فروردین ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۶۲، سال بیست و هفتم)

### توطئه طرح سفر شاه، وقایع اسفند ماه

«یکشنبه ۳ اسفند ۱۳۳۱. صبح اول وقت آقای حشمت‌الدوله والاتبار تلفنی کردند که کار خیلی لازم دارم. عرض کردم: ساعت ده و نیم منتظرم. بعد عده زیادی تشریف آوردند. ساعت یازده حشمت‌الدوله آمدند، اظهار کردند:

مطالب محرمانه می‌باشد، می‌خواهم با تو صحبت کنم. بعد شروع کردند که: پریروز آقای دکتر

مصدق مرا خواستند، رفتم، تا دکتر شایگان و ملک مدنی آنجا هستند شروع کردند به مذاکره که: در این مدت مادر شاه و خواهر شاه همه نوع با من مخالفت کردند و من در همه قسمت با شاه همراهی کرده‌ام و او را حفظ کرده‌ام، حالا خودش هم بنای مخالفت را گذاشته، از یک طرف وکلاء را تحریک می‌کند، از یک طرف ابوالقاسم خان بختیاری را همراهی می‌نماید، من هم حقیقتاً بیش از این طاقت ندارم. روز سه‌شنبه اعلامیه صادر می‌کنم و به ملت ایران خطاب کرده و می‌گویم تمام تحریکات و دسایس از طرف شاه است، اگر ملت پشتیبان من است اعلام کند و اگر نیست تا من بروم و در خانه‌ام بنشینم و در ضمن هم صریح اظهار کردند من نخست‌وزیر شاه نیستم، نخست‌وزیر ملت ایران هستم. خلاصه آقای حشمت‌الدوله اظهار داشتند:

هرچه اصرار و خواهش کردم قبول نشد، وقت است که تو که ناصر هستی اقدام کنی بلکه دکتر مصدق از این خیال منصرف شود. من هم فوراً رفتم خدمت جناب آقای دکتر مصدق، در حین مذاکره سفیر سوئیس آمد، رفتم به اطاق انتظار. تا یک و ربع بعدازظهر طول کشید، سه ربع ساعت هم مذاکره من و دکتر مصدق طول کشید. عرض کردم: از قراری که پیغام به بنده داده‌اند شاه حاضر است هرچه شما بگوئید بکند، حتی به اروپا برود. جواب دادند:

من برای ایشان تکلیف معین نمی‌کنم، هر طور میلشان هست بکنند و دست از این کارها بردارند و اعلامیه را هم خواهیم داد. بعد هم عین گفته‌های حشمت‌الدوله را تکرار کردند و مقداری از اطراف صحبت شد. من دو بعدازظهر آدم منزل، به آقای حشمت‌الدوله تلفن کردم و رفتم تمام قضایا را حالی کردم و ثانیاً هم عقیده مرا خواستند. عرض کردم: من جای شاه باشم برای سه چهار ماه می‌روم اروپا، در برگشتن خیلی عزیزتر و محترم‌تر. فرمودند:

خود من هم این فکر را دارم. عصری رفتم مکی را هم ببینم. برگشتم منزل، فوراً به اتفاق رفتیم منزل ابوالقاسم خان امینی، او هم از همین قسمت زیاد نگران بود و اظهار می‌کرد اگر شاه رفت دیگر برای همیشه رفته است و توده‌های او روی کار می‌آیند. (محمدناصر صولت قشقای، سال‌های بحران، خاطرات روزانه، صص ۳۵۰-۳۴۹)

### شاه رفتنی است!

«چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۳۱. صبح اول وقت خدمت آقای نخست‌وزیر رسیدم، راجع به ملاقات با شاه سؤال کردم.

فرمودند: بد نبود.

عرض کردم: اگر کنار نیائید شاه خطرناک است.

با خنده طولانی فرمودند: آنقدرها هم که شما خیال می‌کنید، نیستند. بعد راجع به فرماندهان لشکر و تیپ سؤال کردند. عرض کردم: با شما هیچ‌کدامشان قلباً خوب نیستند و با شاه هستند.



فرمودند: می‌دانم. عرض کردم: سر تیپ عزیزی نسبتاً شخص پخته معقولی است و به نظر من آدم خوبی است. بعد راجع به حسین قلی رستم و منصورخان سؤال کردند. جواب دادم: اینها رسماً نوکر انگلیس هستند. بعد راجع به اینکه مهندس معاضد می‌خواهد راجع به اقتصاد صحبت کند عرض کردم. فرمودند: تحصیل کرده است؟

عرض کردم: بلی. فرمودند: روز شنبه ظهر بیاید.

بعد با دکتر فاطمی وزیر خارجه ملاقات کردم. ایشان زیاد از رفتار آیت‌الله کاشانی گله داشت، همین قسم از مکی و بقائی. بعد با اشاره حالی کرد که شاه رفتنی است. عصر هم ابوالقاسم‌خان امینی آمد. از قرار معلوم شاه خیلی زود من‌غیررسمی، تشریف می‌برند. (محمدناصر صورت شقایبی، سال‌های بحران، خاطرات روزانه، صفحات ۳۵۱-۳۵۰)

«از سفیر «هندرسون» در ایران به وزارت خارجه امریکا<sup>(۱)</sup>

به کلی محرمانه تهران، ۲۵ فوریه ۱۹۵۳، [چهارشنبه ششم اسفند] ساعت ۱۱ بعدازظهر ۳۳۹۳. [۱]. امشب علاء وزیر دربار در حالی که آشکارا نگران و پریشان‌خاطر بود، به دیدنم آمد و گفت که می‌خواهد محرمانه با من صحبت کند. گفت که ضمن مذاکرات با شاه و مصدق در ۲۴ فوریه، [سه‌شنبه پنجم اسفند] مصدق گفته است که روی هم رفته بد نخواهد بود که شاه بی‌درنگ کشور را ترک کند و تا زمانی که اوضاع ایران ثابت تر نشده است در خارج بماند. شاه فرصت را برای خارج شدن از کشور قاپیده و اظهار نموده از اینکه نخست‌وزیر از مخالفت با عزیمت او دست کشیده خوشحال است و پرسیده کی می‌تواند برود؟

نخست‌وزیر روز شنبه ۲۸ فوریه [شنبه نهم اسفند] را پیش‌نهاد کرده است. ضمن این گفتگو، نخست‌وزیر به تقاضای قبلی خود دایر بر اینکه املاک سلطنتی، درآمد‌های آستان قدس رضوی مشهد و امثالهم به دولت انتقال یابد، هیچ اشاره‌ای نکرده است.

نخست‌وزیر اصرار ورزیده که به تاج و تخت وفادار است و اگر مایل است شاه برود، به صلاح خود اوست. عزیمت شاه مانع خواهد شد که او هم چنان قربانی بی‌گناه توطئه‌های ضد دولتی باشد. ۲. امروز صبح شاه به علاء گفته که اعصابش در وضعی است که نمی‌تواند تا ۲۸ فوریه در تهران بماند و مایل است تهران را صبح روز ۲۶ فوریه با اتومبیل به مقصد بغداد ترک گوید؛ از عتبات مقدسه کربلا و نجف زیارت کند و سپس به اروپا برود. علاء سعی کرده شاه را به تعویق سفر قانع سازد که بی‌نتیجه بوده است. شاه به علاء اصرار ورزیده که بی‌درنگ مدارک سفر را تهیه کند.

۱. به لندن نیز ارسال شد.

۳. نخست‌وزیر به علاء اظهار داشته که فکر خوبی است که شاه فردا تهران را ترک کند. او می‌تواند بی‌درنگ ترتیب تهیه مدارک سفر را بدهد. سرانجام علاء نخست‌وزیر را قانع کرده اگر شاه تا روز شنبه عزیمت نکند، بهتر خواهد بود. علاء در مورد تشکیل شورای سلطنت در غیاب شاه پرسیده و مصدق گفته که فکر آن را نکرده است.

سپس پیش‌نهاد کرده خود او، غلام‌رضا (برادر ناتنی کوچک‌تر شاه) و علاء عضو شورا باشند. مصدق حاضر نشده علی‌رضا برادر تنی شاه را که قاعدتاً در سلسله مراتب جانشینی نفر بعد از شاه است، به عضویت شورای سلطنت بپذیرد.

۴. هنگامی که شاه اطلاع یافته که مصدق غلام‌رضا را برای شرکت در شورای سلطنت به علی‌رضا ترجیح داده دچار حیرت شده است. او از اختلاف و شکاف میان اعضای خانواده‌اش بیم دارد لذا از علی‌رضا خواسته که به منظور حفظ صورت ظاهر او را در سفر به خارجه همراهی کند.

۵. علاء بیم دارد که عزیمت شتابزده شاه به فرار تعبیر شود و حیثیت شاه را آن قدر پایین بیاورد که نهاد سلطنت را به مخاطره افکند. شاه نیز فکر می‌کند مصدق ممکن است از الگوی ژنرال نجیب پیروی کند. علاء می‌گفت که شخصاً در وضع دشواری قرار گرفته است زیرا هم شاه و هم مصدق به او سفارش کرده‌اند منتها درجه رازداری را به عمل آورد! او می‌بیند که فاجعه دارد نزدیک می‌شود ولی قادر نیست برای کسب نظر مشورتی و کمک به هیچ یک از نمایندگان مجلس یا رهبران سیاسی ایران متوسل شود. اگر او اطمینان یابد که هر وسیله مؤثری خواهد توانست شاه را از ترک کشور منصرف کند، ساکت نخواهد نشست.

شاه در حال حاضر در حالتی شبیه به بحران عصبی به سر می‌برد. علاء بیم دارد که اگر شاه در اوضاع فعلی مجبور به ماندن در کشور شود، اعصابش خرد خواهد شد یا دست به یک اقدام غیرمنطقی خواهد زد. علاء برای حفظ صورت ظاهر می‌کوشد از دولت اسپانیا بخواهد که شاه را به کشورشان دعوت کند. اگر چنین ترتیبی داده شود. امید می‌رود که نخستین اعلامیه دربار صرفاً به زیارت شاه از عتبات اشاره کند. آن‌گاه وقتی شاه در عراق به سر می‌برد، اعلامیه بعدی خواهد گفت که شاه دعوت دیدار از اسپانیا را پذیرفته است.

۶. من با این نظر موافقم که عزیمت شاه نخستین گام در جهت الغای سلطنت خواهد بود. از علاء پرسیدم که آیا کاری از دست من ساخته است. پاسخ داد که گمان نمی‌کند. فرض بر این است که من از این جریان‌ها اطلاعی ندارم و اگر من هر اقدامی بکنم که معلوم شود درباره این جریان‌ها با من صحبت کرده است، ضررش بیش از منفعتش خواهد بود. در هر حال علاء معتقد است که نه شاه و نه مصدق از تصمیم خود منصرف نخواهند شد.

مصدق آن چنان غیرقابل پیش‌بینی است که بی‌فایده است بکوشم واکنش او را حدس بزنم. اگر چه هم شاه و هم علاء را از وفاداری خود به سلطنت مطمئن ساخته است، ولی احتمال دارد برخی از

مشاورانش که با سلطنت مخالفاند، در آینده او را قانع سازند که استعفای شاه را بخواهد. هندیسون» (اسناد روابط خارجی امریکا، ملی شدن نفت ایران، جلد ۲، صفحات ۹۵۲-۹۵۰)

**در ساعت سه بعدازظهر امروز آقای وزیر دربار با خبرنگاران مصاحبه کرد**  
**سه ساعت بعدازظهر امروز طبق دعوت آقای علاء وزیر دربار جلسه مصاحبه مطبوعاتی**  
**در وزارت دربار تشکیل گردید...**

«چون روز دوشنبه ۱۷ فروردین که جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر بیاناتی در رادیو ایراد فرمودند، عده‌ای از خبرنگاران و نویسندگان روزنامه‌ها به اینجانب مراجعه کرده و نظر اینجانب را درباره نطق رادیویی جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر استفسار نموده‌اند...

۱- جناب آقای دکتر مصدق در نطق خود از ارتش گله فرموده‌اند که قبل از اینکه ایشان وزارت دفاع را به عهده بگیرند «بعضی از افسران به او امر دولت وقعی نمی‌گذارند».

در صورتی که افسران و سربازان در نهضت ملت غیور ایران سهم بسیار بزرگی و نقش مؤثری داشته‌اند... بنابراین به تصدیق نزدیک‌ترین همکاران و دوستان آقای دکتر مصدق نه تنها ارتش و افسران کاملاً مطیع اوامر دولت بوده‌اند بلکه افسران و سربازان ایران در موفقیت ملت ایران در امر مهم خلع ید و قانون ملی شدن نفت مؤثرترین وظایف را به عهده داشته و به خوبی به انجام رسانیده‌اند.

۲- جناب آقای نخست‌وزیر در همین نطق خود فرموده‌اند که: «در مجلس سنا بعضی از نمایندگان انتصابی بنای مخالفت را گذاشته و موجبات تضعیف دولت را فراهم می‌آورند».  
 در این مورد نیز بی‌مناسب نیست که به اطلاع آقایان محترم برسانم همان طور که به خاطر دارید در مجلس سناسانی که از دولت انتقاد می‌کردند اغلب سناتورهای انتخابی بودند تا انتصابی و خود جناب آقای دکتر مصدق هم کاملاً اطلاع دارند...

۳- جناب آقای دکتر مصدق درباره قصد مسافرت اخیر اعلیحضرت همایون در نطق خود اظهار داشته‌اند که: «صبح روز بعد اینجانب شرفیاب شدم که این شرفیابی چهار ساعت انجامید. نظریات اعلیحضرت این بود که توقفشان در ایران موجب خواهد شد که عده‌ای به دربار رفت و آمد کنند و این رفت و آمد سبب شود که در جامعه سوء تفاهماتی حاصل گردد. بنابراین صلاح خودشان و مملکت در این است مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند برای استراحت و معاینه طبی به خارج بفرمایند. ضمناً احتمال می‌دادند که در ایام مسافرت مسئله نفت هم حل می‌شود و پس از مراجعت دیگر محظورات و مشکلاتی باقی نمی‌ماند».

**این موضوع خوشبختانه با حقیقت موافقت دارد، اما بدبختانه کامل نیست زیرا چند روز پیش از آنکه شاهنشاه عزم سفر فرمایند سه نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت در کاخ اختصاصی در**

ضمن مذاکرات خود به اینجانب فرمودند که: «اگر اعلیحضرت به مسافرت کوتاهی تشریف ببرند نگرانی خود به خود منتفی خواهد شد.» و اینجانب نیز مراتب را به عرض شاهنشاه رسانیده‌ام.

۴ - جناب آقای دکتر مصدق در ضمن همین نطق خود فرموده‌اند که: «اعلیحضرت فرمودند که برای مسافرت دو ماه ۴۰ هزار دلار و ۱۰ هزار دلار هم برای مخارج مقدماتی که مجموعاً ۵۰ هزار دلار لازم است که قرار شد روز حرکت ۱۰ هزار دلار از بانک گرفته تقدیم شود و ۴۰ هزار دلار دیگر را بعد که تصویب‌نامه هیأت وزیران صادر شد ارسال نمایم.» چون ممکن است این قسمت از بیانات جناب آقای نخست‌وزیر سوء تفاهمی ایجاد کند شایسته می‌دانم که یادآوری شود اعلیحضرت همایونی هنگامی که تصمیم به مسافرت گرفتند چکی به مبلغ یک میلیون و شش صد هزار ریال به آقای نخست‌وزیر مرحمت فرمودند که دولت آن را تبدیل به ارز نماید.

۵ - در ملاقات‌هایی که اینجانب با جناب آقای دکتر مصدق می‌کردم چند بار به بنده فرمودند که انگلیسی‌ها و عمال نفت با اعلیحضرت همایون بیش از همه دشمنی دارند و خصومت می‌ورزند و این مطلب را جناب آقای دکتر مصدق شخصاً به عرض اعلیحضرت و فراکسیون نهضت ملی رسانیده‌ام. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی همواره میل داشته‌اند و میل دارند که بهترین روابط دوستانه که متکی به احترام متقابل باشد در میان ایران و عموم کشورهای جهان برقرار باشد و نسبت به هیچ دولت و هیچ ملت خارجی هیچ گونه کینه یا احساسات غیردوستانه ندارد. لیکن طبیعی است که اعلیحضرت همایونی به هیچ‌وجه میل ندارند که عمال سیاست‌های بیگانه و ستون پنجم‌های دولت‌های خارجی در مملکت ما راه یابند.

۶ - آقای دکتر مصدق در پایان نطق خود اظهار داشته‌اند که: «قبل از نهضت اخیر که سیاست خارجی در امور مملکت دخالت می‌کرد هیچ‌گونه اختلاف اساسی بین دربار و دولت‌های وقت وجود نداشت و این اختلافات پس از ملی شدن صنعت نفت به وجود آمده است.

با کمال تأسف این قسمت از اظهارات جناب آقای دکتر مصدق هم به نظر اینجانب برخلاف انصاف می‌باشد زیرا اعلیحضرت همایون در دوران سلطنت خویش از هیچ دولتی به قدر دولت جناب آقای دکتر مصدق پشتیبانی نفرموده‌اند و این حقیقت را بارها جناب آقای دکتر مصدق و سایر رهبران مؤثر و محترم نهضت ملی در مقابل ملت ایران بیان فرموده‌اند چنانکه تلگراف جناب آقای دکتر مصدق از نیویورک که در پایان عرایض خود عین آن را برای آقایان محترم قرائت خواهم کرد بهترین دلیل و سندی است که نه تنها دربار اعلیحضرت همایونی با دولت جناب آقای دکتر مصدق اختلافی نداشته است و ندارد بلکه اعلیحضرت تمام نفوذ معنوی خود را در راه موفقیت جناب آقای دکتر مصدق در کار اجرای قانون ملی شدن نفت صمیمانه به کار برده‌اند.

این بود خلاصه‌ای از آنچه هنگام شنیدن نطق رادیوئی جناب آقای دکتر مصدق به نظر بنده رسیده است. اینجانب که دوست سی ساله جناب آقای دکتر مصدق می‌باشم و در اغلب موارد بین

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و جناب آقای دکتر مصدق را به طور واسطه مذاکره بوده‌ام و فرمایشات شاهانه را بر تأیید و پشتیبانی جناب آقای دکتر مصدق به اشخاص صلاحیت‌دار بارها ابلاغ کرده‌ام، می‌توانم با کمال بی‌طرفی شهادت بدهم که اعلیحضرت همایون در تمام مدت زمامداری جناب آقای دکتر مصدق از هیچ نوع فداکاری و بردباری برای پیشرفت مساعی جناب ایشان در کار نفت و سایر امور فروگذار نفرموده‌اند. اعلیحضرت همایون برای آسایش خیال جناب آقای دکتر مصدق نزدیک‌ترین بستگان خود را از کشور دور ساختند تا جناب آقای دکتر مصدق نپندارند که نمایندگان مخالف دولت در دوره شانزدهم از طرف نزدیکان شاه حمایت یا تشویق می‌شوند. با اینکه اعلیحضرت همایونی از بالا ناظر جریان‌ات کشورند و همواره در مخالفت و موافقت با دولت‌ها از طرف نمایندگان کاملاً بی‌طرف می‌باشند برای اینکه به نهضت عظیم هموطنان خود از صمیم قلب علاقمندند حاضر شدند که از بی‌طرفی هم در کار نهضت خارج شوند و از پذیرفتن مخالفین دولت خودداری می‌فرمودند. پشتیبانی مؤثر و مداوم و صمیمانه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را از نهضت مردم بارها جناب آقای دکتر مصدق و سایر رهبران بزرگ و مؤثر نهضت ملی در مصاحبه‌های رسمی و اعلامیه‌ها و مجلس کاملاً یادآوری کرده‌اند به قسمی که اینجانب از توضیح در این باره و تطویل کلام بی‌نیاز می‌باشم و عرایض خود را به قرائت متن تلگرافی که جناب آقای دکتر مصدق دوست سی ساله اینجانب در سوم آبان ۱۳۳۰ از نیویورک به پیشگاه اعلیحضرت همایونی مخابره فرموده‌اند پایان می‌دهم.

#### پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

**تهران -** دستخط تلگرافی ذات مبارک شرف وصول بخشید و بیش از آنچه تصور شود موجب سرافرازی و تشکر گردید و از خداوند سلامتی و طول عمر و موفقیت روز افزون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را هموار آرزو کرده‌ام و عرض می‌کنم که هر موفقیتی در هر جا و هر مورد تحصیل مرهون توجهات و عنایت ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت و رهبری فرموده‌اند. - آقای علاء سپس اضافه کرد: آقای دکتر مصدق در نطق خود تذکر داده بودند که والاحضرت حمیدرضا مانع از جلوگیری مأمورین انتظامی در هجوم به منزل آقای دکتر مصدق شده‌اند. در حالی که تا آنجا که ما اطلاع داریم چنین نبوده است و مندرجات یکی از روزنامه‌های هفتگی در تاریخ ۱۳ اسفند والاحضرت حمیدرضا مانع از بروز حوادثی بر علیه آقای دکتر مصدق نیز شده‌اند. هم چنین آقای دکتر مصدق گفته‌اند وزیر دربار باید مورد اعتماد ملت باشد. من می‌گویم کفایت که وزیر دربار مورد اعتماد شاه باشد زیرا با اعتمادی که ملت ایران به شاهنشاه خود دارند اگر ایشان به وزیر دربار اعتماد داشته باشد مثل اینست که ملت ایران به آن وزیر ایمان دارد.\*

\*. آقای حسین علاء در جوابیه خود به نطق رادیویی دکتر مصدق به ملت ایران (که ساعت ۲ و نیم بعدازظهر ادامه پاورقی در صفحه بعد

در خاتمه آقای علاء گفت: این اولین دفعه بود که در وزارت دربار مصاحبه مطبوعاتی انجام گرفت و امیدوارم از این به بعد مرتباً آقایان خبرنگاران در اینجا دعوت شوند و حقایق در اختیار ایشان گذارده شود.» (اطلاعات، چهارشنبه نوزدهم فروردین ماه ۱۳۳۲، سال بیست و هفتم شماره ۸۰۶۴)

### اشتباه تاریخی دکتر محمد مصدق

«نخست وزیر [امروز] ۴ ساعت حضور شاه شرفیاب بود

امروز گفته شد که مطالبی به صورت شدید درباره روابط دولت و دربار منتشر نمی شود

هفت نفر نمایندگان فراکسیون نهضت ملی دیروز پس از صرف ناهار در دربار

۳ ساعت با اعلیحضرت مذاکره کردند

فعالیت وزیر دربار و نمایندگان برای رفع کله و کدورت تا ساعت نه شب گذشته ادامه داشت

قرار است دولت درباره وقایع اخیر مطالبی به طور رسمی انتشار دهد

دیروز اطلاع دادیم که هفت نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی برای بار دوم ساعت یازده و نیم صبح با آقای علاء وزیر دربار ملاقات کردند و چون مذاکرات ایشان خاتمه یافت قرار شد ناهار را در دربار صرف کنند و دنباله مذاکرات را بعد از ظهر ادامه دهند. اینک خبرنگار ما جریانات بعد از ناهار را از بعد از ظهر دیروز تا بعد از ظهر امروز چنین گزارش می دهد:

**پیغام شاه -** دسته هفت نفری نمایندگان تا ساعت دو بعد از ظهر ناهار صرف کردند و در این ساعت برای بار دوم آقای وزیر دربار شرفیاب گردید و پیغام آورد که اعلیحضرت همایون ابراز تمایل کرده اند که شخصاً با هیأت هفت نفری ملاقات کنند به همین لحاظ برای آنکه مذاکرات بدون واسطه های متعدد صورت بگیرد موجبات شرفیابی نمایندگان فراهم آمد و آقایان قریب نیم ساعت مشورت کردند که در حضور شاه چه مطالبی را مطرح کنند و چه نکاتی را یادآور شوند و پس از این مشاوره در حدود ساعت سه بعد از ظهر به حضور شاه رفتند.

**سه ساعت مذاکره -** در این جلسه صرف نظر از آقایان دکتر شایگان - دکتر معظمی - دکتر سنجابی - پارسا - میلانی - حاج سیدجوادی و جلالی آقای علاء وزیر دربار نیز حضور داشت و مذاکرات در حدود سه ساعت یعنی تا شش بعد از ظهر طول کشید. یکی از نمایندگان عضو کمیسیون هفت نفری درباره مذاکرات این جلسه گفت: طرفین با رعایت منطق و اصول مطالب خود را بیان

ادامه پاورقی از صفحه قبل

هفدهم فروردین ماه ۱۳۳۱ ایراد نمود، به موضوع: «وزیر دربار باید مورد اعتماد مردم باشد.» اشاره کرده است. با مقایسه ای که انجام گرفت، این قسمت از انتقادات «نظریه» دکتر مصدق، نه در روزنامه اطلاعات همان روز که متن نطق دکتر مصدق چاپ کرده است و نه در کتاب «خاطرات و تألمات مصدق» به قلم دکتر محمد مصدق، درج نشده است!

کردند و سائلی که آقای نخست‌وزیر در اطراف آنها نظریاتی اظهار کرده بود و خواهان نظارت دولت شده بود به طور مشروح و تفصیل مطرح گردید و اعلیحضرت نظریات خود را بیان نمودن و در همه جا تأکید کردند که من همیشه دولت آقای مصدق را تأیید کرده و به سهم خود از کارشکنی‌هایی که احتمال می‌رفته صورت گیرد کاملاً جلوگیری نموده‌ام و اکنون نیز مطالب و نظریات دولت مورد مطالعه و توجه قرار خواهد گرفت و مصلحت مملکت نیز اینست که در محیط آرام و خالی از تشنج دولت مشغول رسیدگی به امور باشد. در این جلسه آقای شایگان نیز عقاید و نظریات آقای نخست‌وزیر را به تفصیل برای اطلاع اعلیحضرت توجیه کردند و از تحریکات و اعمالی که موجب تضعیف و یا تزلزل دولت می‌شود یاد نمود و گفت: آقای نخست‌وزیر همیشه عقیده داشته‌اند که در محیط آرام و خالی از تحریک و تشنج بهتر می‌توان طبق مصالح مملکت و مردم کار کرد و در مبارزات با بیگانگان توفیق به دست آورد.

**برای حل اختلاف -** پس از اینکه مسائل مورد اختلاف که به حد کافی تجزیه و تحلیل شد و درباره آنها مذاکره به عمل آمد راه حل‌هایی برای التیام دادن به روابط دولت و دربار مطرح شد. بالنتیجه مقرر گردید که برای حل مشکل بهتر آن است نخست‌وزیر شخصاً شرفیاب شده و بدون هر گونه واسطه‌ای مطالب مورد علاقه دولت را به اطلاع اعلیحضرت همایونی برساند. این پیش‌نهاد مورد توجه قرار گرفت و اعلیحضرت نیز فرمودند که همه وقت برای ملاقات با آقای نخست‌وزیر حاضر و آماده می‌باشند.

**در منزل دکتر مصدق -** پس از اینکه موافقت شد که نخست‌وزیر شخصاً شرفیاب شود هیأت هفت نفری مقارن ساعت شش و چند دقیقه بعد از ظهر از کاخ خارج شد و دسته جمعی به منزل نخست‌وزیر رفتند. این هیأت موقعی وارد منزل دکتر مصدق گردید که سفیر امریکا با نخست‌وزیر مشغول مذاکره در امر نفت بود لذا آنها مدتی در انتظار ماندند تا مذاکرات هندرسن خاتمه یافت و در حدود ساعت هفت بعد از ظهر هیأت وارد اطاق نخست‌وزیر گردید. هنوز مدتی از مذاکرات نگشته بود که اتومبیل حامل آقایان علاء و حشمت‌الدوله والاتبار نیز برای شرکت در مذاکرات به ملاقات نخست‌وزیر رفتند و بالنتیجه جلسه ۹ نفری تشکیل گردید و نمایندگان گزارش مذاکرات با اعلیحضرت همایونی و قراری که برای شرفیابی نخست‌وزیر گذاشته بودند به اطلاع آقای دکتر مصدق رسانده و در حدود ساعت هشت بعد از ظهر چون قرار بود جلسه فراکسیون نهضت ملی در مجلس تشکیل شود لذا هیأت هفت نفری منزل نخست‌وزیر را ترک گفته و آقای علاء و حشمت‌الدوله والاتبار [یک سطر به طول ۴ سانتی‌متر ناخوانا] بعد از ظهر در منزل نخست‌وزیر حضور داشتند تنها گذاشتند.

**به حمدالله کدورت رفع شد -** بالاخره ساعت نه و نیم بعد از ظهر یعنی یک ساعت پس از رفتن نمایندگان آقایان علاء و والاتبار نیز اطاق کار دکتر مصدق و هم‌چنین منزل وی را ترک کردند و چون

فاصله منزل آقای والاتبار تا آن محل بیش از چند قدم نیست مشارالیه از وزیر دربار جدا شد و پیاده به راه افتادند و خبرنگاران که تا آن موقع در انتظار کسب اخبار تازه بودند موفق شدند در ضمن راه از ایشان سؤالاتی بکنند. اما آقای والاتبار به سؤالات جواب مفصل و مشروحی نداد و به طور خلاصه در جواب همه گفت:

تنها مطلبی که می توانم بگویم این است که در نتیجه فعالیتها و کوشش هائی که در این ۲۴ ساعت اخیر برای حل مشکلات از طرفین مصلحین و نمایندگان خیراندیش به عمل آمد به حمدالله کدورتها رفع گردید و دیگر جای نگرانی باقی نیست.

**رفع گله می شود** - چند لحظه بعد نایب رئیس مجلس خارج شد و مشارالیه گفت: من خیلی خوشحالم زیرا به حمدالله رفع نگرانی شده و اقدامی که موجب وخامت اوضاع بشود به عمل نخواهد آمد و چون قرار است بین اعلیحضرت همایونی و آقای نخست وزیر ملاقات شود لذا ایشان به مطالب مورد گله رسیدگی خواهند نمود و طرفین عقاید خود را فی المجلس مطرح می کنند و درباره آنها تصمیم می گیرند.

**چون دیر بود** - به قرار اطلاع در نتیجه مذاکراتی که شرح آن گذشت نخست وزیر موافقت نمود که به زودی شرفیاب شود و حتی ساعت هشت بعد از ظهر دیروز به وی پیش نهاد شد که همان موقع به حضور اعلیحضرت برود ولی به علت اینکه هم شاهنشاه در اثر مذاکرات چندین ساعته با نمایندگان خسته شده بودند و هم نخست وزیر به علت ادامه کسالت احساس خستگی می کرد و وقت هم گذشته بود لذا موافقت شد که ساعت نه صبح امروز آقای دکتر مصدق در کاخ اختصاص شرفیاب گردد و همان دیشب آقای وزیر دربار به وسیله تلفن با اعلیحضرت تماس گرفت و با جلب موافقت معظم له ساعت ملاقات را که نه صبح امروز بود تعیین کرد.

**تغییر مطالب اعلامیه** - صبح امروز آقای دکتر شایگان در جواب این سؤال که آیا بعد از این فعالیتها باز هم ممکن است از طرف دولت مطلبی درباره وقایع اخیر انتشار یابد یا خیر اظهار داشت: کلیه فعالیتها مصروف بر این شد که از انتشار مطالب تندی که خدای نکرده باعث به هم ریختن اوضاع خواهد شد جلوگیری کرده و آقای نخست وزیر را قانع نمایم که از انتشار اعلامیه و یا ایراد نطق صرف نظر کنند. به حمدالله این کوششها برای روشن شدن مطالب و رفع گلهها مؤثر افتاد و اکنون تصور می رود که آقای نخست وزیر از صدور اعلامیه و یا ایراد نطق به آن صورت که قبلاً قرار بود منصرف شده اند و ممکن است مطلبی انتشار یابد که شاید قسمتی از آن مربوط به اعلام حل اختلاف باشد.

**ساعت هشت و پنجاه و نه دقیقه** - صبح امروز پنج دقیقه به ساعت نه مانده بود که نخست وزیر لباس پوشید و برای رفتن به دربار در اتومبیل نشست و چند لحظه بعد به علت نزدیکی راه اتومبیل حامل دکتر مصدق وارد دربار شد و نه و چند دقیقه بود که مشارالیه همراه آقای علاء وزیر دربار



شرفیاب شدند و مذاکرات اعلیحضرت همایون با نخست‌وزیر تا ساعت یک و ده دقیقه بعدازظهر ادامه داشت. و در این ساعت آقای دکتر مصدق در حالی که یکی از مستخدمین دربار زیر بغل ایشان را گرفته بود سوار اتومبیل و دربار را ترک کرد...» (اطلاعات، سه‌شنبه پنجم اسفند ماه ۱۳۳۱، سال بیست و هفتم شماره ۸۰۳۵)

### از متن پیام رادیویی نخست‌وزیر خطاب به ملت ایران\*

«روز سه‌شنبه پنج اسفند [۱۳۳۱] غروب هفت نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی به منزل اینجانب آمده و اظهار نمودند که به دربار رفته‌اند و اعلیحضرت مراتب پشتیبانی خود را تأیید و وعده هرگونه مساعدت را داده‌اند.

در خلال این احوال یکی از آقایان نمایندگان را از دربار پای تلفن خواستند و ایشان پس از مراجعت اظهار نمودند خبری دارم که قول شرف از نمایندگان می‌گیرم محرمانه بماند و آن اینست که اعلیحضرت تصمیم گرفته‌اند مسافرتی به خارج بفرمایند و آقایان وزیر دربار و والاتبار هم می‌آیند که در این مورد با نخست‌وزیر داخل مذاکره شوند. طولی نکشید که آقایان مزبور به منزل اینجانب آمدند و مذاکراتی به عمل آمد که نتیجه این شد: صبح روز بعد\*\* اینجانب شرفیاب شدم که این شرفیابی چهار ساعت به طول انجامید...» (اطلاعات، دوشنبه هفدهم فروردین ماه ۱۳۳۲، سال بیست و هفتم شماره ۸۰۶۲)

با مقایسه خبر روزنامه اطلاعات و متن نطق دکتر مصدق، در مورد دیدار هفت نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی (روزنامه اطلاعات: «چهارم اسفند ماه ۱۳۳۱. و دکتر مصدق: «پنج اسفند ماه ۱۳۳۱») متوجه می‌شویم که این دو تاریخ با هم یکسان نیست. به این نکته تاکنون هیچ یک از مورخان، پژوهش‌گران، هواداران و حتی مخالفان و دشمنان دکتر مصدق اشاره‌ای نکرده‌اند.

\*. متن کامل پیام چند صفحه قبل درج شده است.

\*\* شرفیابی چهار ساعته نخست‌وزیر، روز سه‌شنبه پنجم اسفند ۱۳۳۱ صورت گرفته است، به روزنامه اطلاعات همان روز مراجعه کنید.

## معمای محمود افشارطوس

«سرشار - گفتید دو ماه آنجا بودید. دو ماه از ۹ اسفند [۱۳۳۱] می‌شود اواخر فروردین [۱۳۳۲]. درست؟»

جعفری - بله. تازه یازده شب بود، ما رو دستبند زدن، دستبند قپونی. حالا منم خُب سینه‌م و بازو هام کلفت بود، دستبند قپونی نم‌تونم بخورم که، ولی اینا به زور دستبند زدن. دستمو همچی کشیدن که جناق سینه‌م داشت میشکست. پیر منو در آوردن. منو برداشتن بردن بالا توی رکن دوم ستاد ارتش. حالا رکن دو چیه؟ اداره کارآگاهی. کارآگاهی اونوقت یه رئیسی داشت به نام سرهنگ نادری، رئیس کارآگاهی مصدق همین سرهنگ نادری بود. اون شروع کرد به تحقیقات کردن. گفت: «شما میدونین اینا که افشارطوس رو بردن کیا هستن؟» گفتم: «منکه تو زندان بودم. من اصلاً چه میدونم افشارطوس رو بردن!»

سرشار - حالا افشارطوس راکشته بودند؟

جعفری - نه افشارطوس رو برده بودن ولی هنوز نکشته بودند. شما جریانشو لابد می‌دونین دیگه! شما اینارو باید بدونین.<sup>(۱)</sup>

سرشار - حالا شما از زبان خودتان بفرمایید.

---

۱. نقل از روزنامه کیهان، شماره ۲۹۷۴، سه‌شنبه اول اردیبهشت ۱۳۳۲: «از ساعت ۹ بعدازظهر دیروز سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور مفقودالثر شد.»  
نقل از روزنامه کیهان، شماره ۲۹۷۸، یکشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۳۲: «دیشب جسد افشارطوس که به وضع فجیعی کشته شده در تپه‌های اطراف لشکرک کشف شد.»

جعفری - قضیه اینه که حسین خطیبی با افشارطوس خیلی رفیق بود. اون وقت افشارطوس رو دعوت می‌کنه تو خونه‌ش - تیمسار بایندر و تیمسار منزه و تیمسار مزینی، یکی دو تا دیگه هم شخصی بودن که اونا حالا اسمشون در نظرم نیست -- اینا رو دعوت می‌کنه تو خونه. شب که میرن تو اون خونه، خدمت شما عرض کنم که، نمی‌دونم چی به خورد این میدان، چیکارش می‌کنین، یا آمپولش میزنن که -- سرشار - گویا با اتر بیهوشش می‌کنند.

جعفری - آره درسته، بعد اونو می‌پیچن تو یه چیزی و می‌خواستن ببرنش بذارن تو صندوق (عقب اتومبیل) زورشون نمی‌رسه، یه امیر رستمی بود، از بچه‌های همون طرفای میدون شاه و اونورا بود، خیابان اسماعیل بزاز، بهش می‌گفتن امیر کچل. این امیر تو کوچه داشت می‌رفت، ورزشکارم بود بیچاره، صدایش می‌کنن میگن: «آقا سر اینو بگیر بذاریم تو ماشین». اونم که نمی‌دونست چیه که! سرشو میگیره می‌ذارن تو ماشین و اونام میرن. وقتی افشارطوس میمیره این امیرم میگیرین به جرم قتل اون.

سرشار - به جرم قتل یا همکاری؟

جعفری - آره، آورده بودنش زندان پیش ما. اتفاقاً اون داستانو برام تعریف کرد.

سرشار - همه آنها را به زندان شما آوردند؟

جعفری - نه اینارو پیش ما نیاوردن، فقط همو امیرو آوردن.

سرشار - آن وقت امیر توی زندان برای شما تعریف کرد؟

جعفری - امیر اومد تعریف کرد. بله.

سرشار - پس او هم آن موقع با شما توی زندان بود؟

جعفری - بله امیر گفت: «والا آقای جعفری، اصلاً من به خدا روحم اطلاع نداشت. اینا به من گفتن آقا سنگینه ما نمی‌تونم یه کمکی به ما بکن، من دیدم دو سه تا سرهنگ و سرگرد و اینان فقط رفتن اون کارو کردم.» خلاصه، اونا رو آوردن تو زندان پیش ما، اون امیر بود اون سرگرد بلوچ قرائی بود و اون احمد آشپز بود و دیگه همین سه تا چار تا بودن. چون احمد آشپز و سرگرد بلوچ قرائی، اصل قاتلای افشارطوس اونا بودن، اونا به حساب طنابو انداخته بودن خر این بابا --

سرشار - صبر کنید: اول گفتید این امیر تنها با شما تو زندان بود، حالا می‌گویید همه اینها با شما تو زندان بودن؟ لطفاً این را روشن کنید.

جعفری - حُب خدمت شما عرض کنم، می‌دونین زندان ما چه جور بود؟ یه سالن هست مثل این اتاق. از تو سالن کربدورها همه سوا سواست: بند ۹، بند ۱، بند ۴، بند ۵. اون موقع ما تو بند ۹ بودیم. این امیرم تو همین بند بود. اونای دیگه -- بلوچ قرائی و اون احمد و اونا --

تو بند دیگه بودن. افسرایی ام که با ما گرفته بودن از ما جدا بودن.<sup>(۱)</sup>  
سرشار - حالا برویم سراغ دنباله صحبتتان.

جعفری - بله، اونجا برای ما تعریف می‌کردن که: «ما اینو بردیمش تو اون غار تلو، بستیمش به یه جا، بعد ما غذا درست می‌کردیم به اون نمی‌دادیم. بعد می‌گفت یه خُرده به منم بدین بخورم، نمی‌دادیم. بعد قسم می‌خوره که: «اگه منو آزاد کنین من دیگه با شما هستم!» اونام بهش گفتن: «تو زیر پرچم قسم قرآن خوردی که به شاه خیانت نکنی. چرا خیانت کردی؟» خلاصه، درین مابین یه چند وقتی میگذره، این جوری که می‌گفتن، بعد دستگاه یواش یواش میفهمه که این کجاست. میرن دور اون کوها و غار و اونجا همه رو محاصره می‌کنن که برن بگیرنشون. مقصود، اون بایندر و مزینی اینا گذشته بودن رفته بودن، این احمد آشپز و بلوچ قرائی رو میگیرن. افشارطوسم اون دم رودخونه یه گودال کنده بودن و همون جوری حالا زنده زنده یا مرده، خفه‌ش کرده بودند. یه سر طنابو این گرفته و یه سر طنابو اون، انداختنش تو گودال، خاکم ریخته بودن یه سنگم گذاشته بودن روش. خلاصه، اینا رو میگیرن و همینا تیمسار بایندر و مایندر و اینا رو لو میدن.

سرشار - این قضایا را توی زندان برای شما تعریف کردند. همان موقع شما را بردند اداره آگاهی پهلو سرهنگ نادری؟

جعفری - نه. نه. اون موقع که نبود؟

سرشار - پس کی بود؟ گیج شدم!

جعفری - وقتی من تو مجرد بودم که با کسی تماس نداشتم. اون موقع افشارطوس رو برده بودند ولی هنوز نکشته بودنش. آخه مدتی طول کشید.

سرشار - حالا درست شد، هنوز افشارطوس را نکشته بودند، ولی گم شده بود و دنبالش می‌گشتند.

جعفری - آره، ولی نمیتونستن پیداش کنن. اینا هر کی رو میتونستن میگرفتن به سؤال. اینا چون دیده بودن که وقتی درِ خونه شاه بودیم بایندر و مایندر اینا با من حرف زدن، گفتن جعفری ام با ایناست میدونه. اینه که ما رو بردن اونجا دستبند زدن و هی ازم سؤال می‌کردن. می‌گفتم: «والا من نمیدونم، بدونم روراست میگم. من یه آدمی ام هر چی بدونم می‌گم.» بعد

۱. نقل از کتاب «قلم و سیاست، از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق» نوشته محمدعلی سفری، صفحه ۷۵۸: «... به استناد ماده ۵ حکومت نظامی، عده زیادی اعم از لشکری و کشوری که در جریان نهم اسفند ۱۳۳۱ دست داشتند، توقیف شدند و مطبوعات با درج اسامی سرشناسان از گروه‌های مختلف تعداد دستگیر شدگان را تا ۴۵۰ نفر اعلام کردند. توقیف شدگان عبارت بودند از: شعبان جعفری (معروف به شعبان بی‌مخ)»...

خلاصه، دستور داد ریختن سرم با باتون زدن، خیلی زدن خانوم، چون شما تمام تنمو سیاه کردن.» (صص ۱۳۴ - ۱۳۱)

شعبان جعفری در شرح ماجرای قتل محمود افشارطوس (و نقش رهگذر)، می‌گوید:

«آره درسته، بعد اونو می‌پیچن تو یه چیزی و می‌خواستن ببرنش بذارن تو صندوق (عقب اتومبیل) زورشون نمی‌رسه... آقا [رهگذر (امیر رستمی)] سر اینو بگیر بذاریم تو ماشین.»

حالا به نوشته‌ها و گزارش‌هایی از روزنامه اطلاعات نگاهی می‌اندازیم تا ببینیم درباره محمود افشارطوس و جزئیات قتل او، چه نوشته شده است.

#### «اعلامیه فرمانداری نظامی

#### گزارش مشروح و رسمی جریان ربودن و قتل مرحوم سرلشکر افشارطوس

این اعلامیه ساعت دو و نیم بعدازظهر امروز در اختیار خبرنگاران جراید گذاشته شد

نظر به اینکه فرمانداری نظامی در نخستین اعلامیه خود راجع به ربودن و قتل مرحوم تیمسار افشارطوس وعده داده بود که نتیجه تحقیقات را به تفصیل با ذکر نام توطئه‌کنندگان و معرفی مرتکبین و معاونین جرم در دسترس اطلاع عمومی بگذارد بدین جهت اطلاعات زیر را با دلایل به استحضار عامه می‌رساند... عده‌ای را که در آن شب برای عملی کردن منظور حاضر کرده بودند عبارت بود از حسین خطیبی، سرتیپ زاهدی، سرتیپ بایندر، سرتیپ مزینی، سرتیپ منزه و سرگرد بلوچ قرائی و به علاوه عده‌ای دیگر را که عبارتند از احمد نوکر سرگرد بلوچ قرائی و امیر رستمی و افشار قاسملو و شه‌یار برادرزاده بلوچ قرائی برای کمک حاضر کرد و این عده قبل از آمدن به منزل خطیبی در خیابان آرامنه منزل سرهنگ شغفی افسر بازنشسته ژاندارمری اجتماع کرده و امیر رستمی را از پیش مأمور خرید طناب کردند و قرار بر این شده که دکتر منزه داروی بیهوشی و وسایل دیگر را حاضر نماید... موقعی که تیمسار فقید نشست علامتی را که عبارت از (کلمه بفرمائید) باشد استعمال کرده ابتدا سرتیپ مزینی درب را باز و دیگران یک مرتبه به اطاق پذیرائی سرازیر شوند و امیر رستمی دهان و چشم‌های رئیس شهربانی را بسته و افشار قاسملو دست راست و شه‌یار پای او را ببندد... شش نفر که عبارت از سرگرد بلوچ قرائی و احمد بلوچ و امیر رستمی و شه‌یار و خطیبی طبق دستور قرارداد معهود مشغول کار شده و سرتیپ مزینی و سرتیپ بایندر، سرتیپ زاهدی و سرتیپ منزه به آنان کمک کرده... پس از انجام این اعمال رئیس شهربانی مدهوش و فوری او را در پتوی متعلق به سرگرد بلوچ که نوکر او احمد آورده بوده پیچیده و از منزل خطیبی

خارج و در اتومبیلی که از سیستم پونتیاک و خطیبی حاضر کرده بود گذاشتند و سرگرد بلوچ و احمد نوکر او و شهریار و افشار قاسملو و امیر رستمی در همان اتومبیل سوار شدند... این جنایت فجیع و دلخراش به مباشرت و کمک عده‌ای از افسران بازنشسته و دیگران انجام یافته که اسامی آن عده به قرار زیر است:

حسین خطیبی، دکتر بقائی، نماینده مجلس شورای ملی، سرتیپ بازنشسته زاهدی، سرتیپ بازنشسته مزینی، سرتیپ بازنشسته منزه، سرتیپ بازنشسته بایندر، سرگرد بازنشسته بلوچ، افشار قاسملو، امیر رستمی، شهریار بلوچ، محمد جعفری بلوچ، عبدالله امیرعلائی، عباس نخلی. برای کشف این جنایت عظیم عده‌ای تاکنون توقیف شده و چنانچه در بازجوئی‌ها که شده نقاط مبهم و تاریکی باشد... [فرماندار نظامی شهرستان تهران و حومه سرهنگ حسین اشرفی] (اطلاعات، شنبه دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۸۲، سال بیست و هفتم)

**«دو روز دیگر پرونده قتل افشارطوس به دادسرای عالی نظامی فرستاده می‌شود**

از کلیه اوراق پرونده عکس‌برداری شده است

**نخست‌وزیر از کشف توطئه‌کنندگان قدردانی کرد**

تا یک ماه دیگر دادگاه نظامی متهمین قتل افشارطوس را محاکمه خواهد کرد

**سرلشکر زاهدی به فرمانداری نظامی احضار شده است**

دو روز دیگر پرونده به دادسرا می‌رود - یک مقام مطلع فرمانداری نظامی که در تنظیم پرونده قتل مرحوم سرلشکر افشارطوس دخالت داشته است امروز اظهار داشت اینک پرونده از لحاظ بازجوئی مقدماتی و اعتراف متهمین تکمیل گردیده است و احتمال دارد تا روز سه‌شنبه پرونده برای اجرای بازپرسی و طی مراحل نهائی بازجوئی به دادسرای نظامی ارسال شود... کلیه متهمین به زندان قصر منتقل شدند - امروز اطلاع حاصل شد که از دو روز پیش به این طرف کلیه متهمین توطئه علیه دولت و قتل سرلشکر افشارطوس به زندان قصر منتقل شده‌اند. متهمین مزبور در بند ۳ زندان قصر هستند و هیچ‌کس حق ملاقات با آنها را ندارد... (اطلاعات، یکشنبه سیزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۸۳، سال بیست و هفتم)

**«امروز چند نفر از متهمین قتل افشارطوس را با یکدیگر مواجهه دادند**

**سرتیپ الیکائی ظهر امروز آزاد شد**

متهمین قتل افشارطوس مشغول مطالعه برای انتخاب وکیل مدافع می‌باشند

**هنوز از صاحب پونتیاک اثری به دست نیامده است**

از ساعت ۹ و نیم بامداد امروز به تدریج آقایان سرتیپ الیکائی عزیزالله مومنی، امیر رستمی

ملقب به پهلوان، احمد بلوچ آشپز سرگرد بلوچ قرائی و هم چنین عباس نخلی کدخدای قریه اسگرد را به اطاق مخصوص بازپرس نظامی در شهربانی کل کشور آوردند. ابتدا الیکائی وارد اطاق بازپرس شد و قریب نیم ساعت از او بازپرسی به عمل آمد و سپس در همان موقع که الیکائی در اطاق بازپرس بود. عزیز [الله] مومنی را هم به آنجا راهنمایی کردند و بازپرس این دو نفر را با یکدیگر مواجهه داد و سپس به طور جداگانه از عزیز [الله] مومنی هم بازپرسی به عمل آورد. (اطلاعات، چهارشنبه سی ام اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۹۸، سال بیست و هفتم)

### «زندگی نامه محمود افشارطوس»

مرحوم سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی در سال ۱۲۸۸ متولد شده و در مهرماه ۱۳۰۶ وارد دانشکده افسری شد. در تاریخ اول مهر ۱۳۰۸ به درجه ستوان دومی مفتخر و درجات خود را به ترتیب اخذ نموده و در اول مهر ۱۳۳۱ به درجه سرتیپی مفتخر گردید. مراحل تحصیلاتی افشارطوس از دبیرستان نظام شروع شد بعد به دانشکده افسری وارد شد و دوره یک ساله ستاد جنگ را طی کرد. مشاغل مهم افشارطوس از این قرار است: فرمانده هنگ دو پیاده لشکر ۹ اصفهان - فرماندار نظامی راه‌های همدان - بازرس ویژه لشکر یک - معاون و مدیر دروس دانشکده جنگ - معاون و فرماندار نظامی تهران - رئیس شهربانی کل کشور. نشان‌های او عبارت بود از نشان لیاقت درجه سه - نشان افتخار درجه سه - نشان خدمت درجه دو. فقید سعید از عیال اول خود یک فرزند دارد و از عیال دوم خود که دختر آقای شیخ‌العراقین بیات می‌باشد و چند سال پیش از دواج نموده دو طفل دارد. خاندان افشارطوس بیشتر به شغل سربازی و افسری اشتغال داشته‌اند. هشت برادرند که همه آنها در خدمت ارتش بوده بعضی اکنون مستعفی گردیده و بقیه اکنون نیز در خدمت ارتش می‌باشند. \*

(اطلاعات، یکشنبه ششم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۷۸، سال بیست و هفتم)

### «افشارطوس در مازندران»<sup>(۱)</sup>

شرحی که در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد شمه‌ای از شرح احوال آقای افشارطوس کاربرد از املاک مازندران بوده که به طور قطع باعث قسمت زیادی از بیچارگی و افلاس اهالی مازندران شده است. گمان نمی‌رود که هیچ مازندرانی پیدا شود که آقای افشارطوس را نشناخته و به افعال ناپسندیده او سابقه نداشته باشد.

در مدت سه چهار سالی که متصدی املاک مازندران بود چنان ظلم‌هایی در حق اهالی بیچاره

\*. روزنامه اطلاعات، در بخش مشاغل آن مرحوم، قسمت ریاست شهربانی اصفهان و سرپرست املاک سلطنتی را احتمالاً برای خوشایند دولت ملی درج نکرده است.

۱. شماره ۳۲۷۲ جمعه ۱۶ آبان ماه ۱۳۲۰ تجدد ایران.

مازندران روا داشته که تصور نمی‌شود که کسی آقا را نمی‌شناسد [نشناسد] و یا از کسی شرح حال او را نشنیده باشد باور کند. حق هم دارد زیرا باور کردنی نیست.

اهالی فلک زده مازندران در مدتی که حضرت آقا متصدی املاک بود کاملاً بیچاره شده بودند زیرا قدرت شکایت به کسی را نداشتند یا اگر هم می‌کردند تیشه به ریشه خود زده بودند در ضمن هم نباید تصور کرد که این کارهای شرم‌آور و ظلم‌های متعدد ناروا به دستور شاه سابق بوده زیرا شاه سابق یک یک ملاکین و مقاطعه کاران و دهقانان را نمی‌شناخت که به دستور ایشان این همه فجایع رخ داده باشد فقط چیزی که باعث این همه فجایع شده طبع خبیث متصدیان او بود که برای اینکه خود را پیش شاه سابق عزیز گردانند و یا به قول عوام خودشیرینی کرده باشند این طور به اهالی ستم روا می‌داشتند.

آیا می‌شود تصور کرد که طبق امریه شاه سابق بوده که فلان ملاک یا دهقان یا مقاطعه کار بیچاره را در زیر چوب بیهوش گرداند؟ آن هم به چه وصفی. آقا دستور می‌داد که چوب‌های انار به قطر ۳ الی ۴ سانتی‌متر از جنگل بریده شده و در آب خیس کرده و به تن فلان بدبخت که طبق امر ناروای آقا رفتار نکرده خرد گردد. هم چنین برای اجاره دادن دکاکین و کاروانسرای شاه سابق قریب به ۲۰۰ الی ۳۰۰ تن از اهالی پیش‌نهاد اجاره نمودن می‌کرد.

بیچاره آن کسی که از قبول این پیش‌نهاد خودداری می‌کرد آن وقت می‌بایستی چوب‌های انار خیس داده شده در آب به تن او خرد گردد. مثلاً آقا به فلان بیچاره پیش‌نهاد می‌کرد که فلان دکان یا فلان کاروان‌سرا را باید به فلان مبلغ (البته چندین برابر آنچه که بایستی اجاره شود) اجاره کنی این بیچاره هم یا بایستی فوراً ۱۵۰ الی ۲۰۰ تومان داده از این بلیه جدید خلاص گردد و یا در زیر چوب مجبور به دادن یک مبلغی گردد.

دیگر از فجایع گذشته [افشارطوس] بی‌ناموسی بوده که در مازندران انجام می‌شده و شرح آنها باعث مطول شدن مقاله خواهد شد.

اگر کسی می‌خواهد کاملاً از افعال متصدیان مطلع شود به شهربانی مازندران مراجعه کند که شرح کامل آنها در پرونده‌های زیادی ضبط است زیرا شهربانی را قدرت این نبوده که گزارش عملیات را بدهد یا ممکن است به دفاتر مریض‌خانه‌های مازندران مراجعه کرده و اسامی آنها را که در زیر چوب بیهوش شده و پس از یک و دو ساعت در آنجا فوت نموده‌اند یادداشت کرد. به هر صورت آقای افشارطوس چون زندگانی خود را در مازندران در مخاطره دید فوراً به تهران آمده و تعجب در اینجاست که به قراری که می‌گویند آزادانه در تهران زندگی می‌کند. آیا این قبیل اشخاص نباید به کیفر اعمال خود برسند. تا عبرت سایرین گردد.

از طرف اهالی مازندران  
احمد یزدان‌پناه»



### سرهنگ افشارطوس\*

«۲۹- خرداد ۱۳۲۴. خلاصه یک قسمت از مقالات روزنامه‌های یومیه مرکز (۱) روزنامه داد - شرحی زیر عنوان «سرهنگ افشارطوس در رأس شهربانی اصفهان؟!» نوشته و متذکر شده است: افشارطوس کارپرداز غلاظ و شداد املاک اختصاصی رضاشاه که داستان‌های وحشتناک رفتار او در مازندران نسبت به مردم زبان زد عامه است، نه تنها تحت تعقیب نیامده و به کیفر خود نرسیده است، بلکه با ارتقای رتبه و گرفتن درجه سرهنگی اینک در غیبت شاپور مختاری رئیس شهربانی اصفهان عملاً رئیس شهربانی آنجا شده است؟! رئیس ستاد ارتش در نامه‌ای که به فداکار وکیل مجلس نوشته، این معنی را تصدیق نموده که بر حسب دستور ایشان بدین سمت مشغول شده است! در این صورت دیگر مشروطه و وزارت کشور و همه این حرف‌ها چه معنی دارد؟ مگر اصفهان حکومت نظامی است؟ مگر دژخیم‌های دست پرورده رضاشاه را باید در رأس شهربانی گذاشت؟» (مجید تفرشی و طاهر احمدی، گزارش‌های محرمانه شهربانی، جلد ۱، ص ۱۷)

### افشارطوس رئیس سازمان گروه ملی افسران

«افشارطوس یکی از مؤسسين و مدیران سازمان گروه ملی افسران ارتش بود که در سال ۱۳۳۱ توسط او و جمعی دیگر از افسران ملی و اصلاح طلب ارتش تشکیل شده بود. او در آن موقع سرهنگ ستاد و مدیر دروس دانشگاه جنگ بود مرکزیت فعالیت این سازمان در منزل او و در دست او قرار داشت و بعد از توسعه و سازماندهی به سمت دبیر کل آن انتخاب شد.» (مسعود حجازی، رویدادها و داورى ۱۳۳۹ - ۱۳۲۹، صفحه ۶۲)

### افشارطوس از اقوام مصدق

«سرتیپ افشارطوس، رئیس شهربانی که از اقوام مصدق بود، مفقود و مقتول شد و مصدق قتل او را پیراهن عثمان نمود و یک عده از مخالفین خود را قاتل قلمداد کرد. در رادیو و روزنامه‌ها حداکثر استفاده تبلیغاتی را از این پیش آمد نمود و آن قدر افراد مختلف‌المسلک و متفرقه را در این پرونده شریک قلمداد کرد که موضوع را لوث نمود، به طوری که دادگاه بعدی نتوانست تصمیمی روی آن بگیرد.» (احمد امیراحمدی، خاطرات نخستین سپهبد ایران، جلد ۱، صفحه ۵۴۲)

### افشارطوس بدنام به کیفر بی‌رحمی‌های سابق خود رسید

«ماجرای قتل افشارطوس - یکی از افسران طرفدار دکتر مصدق، سرتیپ افشارطوس رئیس

\*. در فهرست عمومی اعلام، اسم کوچک افشارطوس را محمود درج شده است.

شهربانی کل کشور بود که از سوی مصدق، به این سمت تعیین شده بود. افشارطوس آدم خوشنامی نبود، زیرا در زمان رضاشاه، با قساوت به سرکوبی عشایر پرداخته بود. افشارطوس مرد دوست‌داشتنی نبود و به هوسرانی شهرت داشت. همین موضوع، به مرگ او در یکی از پیش‌آمدهای بسیار مخوف در تاریخ نخست‌وزیری مصدق و تاریخ ایران انجامید. اتهامات رادیویی مصدق به دربار (دایر بر دخالت دربار در وخامت اوضاع کشور) از سوی حسین علاء [وزیر دربار] رد گردید. به نظر می‌رسد که سایر اطرافیان کله‌شق شاه فرصت را برای اقدام علیه مصدق، مناسب یافته بودند. کمی بعد، در آوریل ۱۹۵۳ (اول اردیبهشت ۱۳۳۲) سر تیپ افشارطوس ناپدید شد. در ۱۴ آوریل (۱۳۳۲/۲/۱۲)\* گزارش شد که بدن مثله او را یافته‌اند. ظاهراً جریان از این قرار بود که وی در شب اول اردیبهشت ۱۳۳۲، به ملاقات شخصی [خانمی] رفت و اتومبیل و راننده خود را در خیابان گذارد. افشارطوس را در منزل آن شخص، دستگیر و به نقطه دور افتاده‌ای در خارج تهران بردند. در آنجا، افشارطوس به کیفر بی‌رحمی‌های سابق خود رسید، چرا که به تدریج او را شکنجه دادند و کشتند.» (پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران جلد ۲، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، صص ۳۹۴ - ۳۹۳)

### آگهی تبلیغاتی، صفحه اول روزنامه اطلاعات

«عکس‌های جالب و تماشایی از غار وحشتناکی که افشارطوس را در آن کشتند  
اسب‌هائی که افشارطوس را با آن به محل غار بردند، گودالی که افشارطوس را در آن خاک کرده بودند  
و مراسمی که در دامنه کوه‌های «تلو» به عمل آمد. این عکس‌ها که خبرنگار اطلاعات روز کشف جنازه  
برداشته بود و موقتاً از طرف اداره شهربانی اجازه انتشار آن داده نشده بود فردا با اجازه شهربانی  
اجازه انتشار در مجله اطلاعات هفتگی منتشر می‌شود  
فردا اطلاعات هفتگی تماشائی و دیدنی است و آن را اول وقت تهیه فرمائید.» (اطلاعات، پنجشنبه  
دهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۸۱، سال بیست و هفتم)

### شخصیت افشارطوس

«اولین روزهای اردیبهشت سال ۱۳۳۲ با حادثه ربودن افشارطوس رئیس شهربانی مصدق به  
مانند صاعقه‌ای به خانه مصدق فرود آمد. خبر مفقودالثر شدن افشارطوس مصدق را به سختی  
نگران کرد. همه نیروی دولت برای پیدا کردن مرحوم افشارطوس بسیج شد.  
افشارطوس با آنکه سوابق زشت و بدی در املاک شمال داشت، به جهت عدم همراهی با توطئه  
افسران درباری در واقعه نهم اسفند ۱۳۳۱ و بعضی چشم و هم‌چشمی‌ها و باندبازی‌هائی که در

\*. تاریخ‌های غلط داخل پراوتر را مترجم کتاب اضافه کرده است. افشارطوس از ساعت ۲۱ روز دوشنبه سی و یکم فروردین برابر با ۲۰ آوریل مفقود، و جسد وی در روز یکشنبه ششم اردیبهشت برابر ۲۶ آوریل پیدا شد.

ارتش شاهنشاهی وجود داشت و گاه بر سر یک فاحشه زیبا و مجلس آراء [مادام تامارا] یا تصدی پست و یک قطعه زمین و یک دوره مأموریت نظامی، دعوا و زد و خورد و دشمنی به راه می‌افتاد. از گروه افسران طرفدار شاه برید و به مصدق ارادت و صمیمیتی به هم رسانیده بود. لیاقت وی در جریان میتینگ [بهارستان به دعوت فراکسیون نهضت ملی] ۲۷ فروردین ظاهر شد و مورد توجه دکتر مصدق قرار گرفت. افشارطوس به علت نزدیکی که با گروه ممتاز و عالی‌رتبه افسران دربار و شاهزاده‌های هرزه دربار داشت و در همه عیش و کیف و نوش آنان حاضر بود. توانست اطلاعات جالبی در مورد توطئه‌های افسران درباری به مرحوم مصدق بدهد. در جریان نهم اسفند سرتیپ مزینی و سرتیپ دکتر منزله از افشارطوس به شدت دلخور می‌شوند و از همان زمان مذاکراتی برای دور کردن وی از حلقه ارادتمند مصدق شروع می‌شود این مذاکرات به جایی نمی‌رسد و توطئه قتل افشارطوس توسط حسین خطیبی و خواهرش که زن زیبا و مجلس آرائی بود، شروع می‌شود. افشارطوس مانند بسیاری از امرای ارتش شاهی شیفته مجلس عیاشی بود. (رسول مهربان، گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، ص ۴۶۰)

### کشته شدن محمود افشارطوس

«گزارش‌های رسمی و غیررسمی چنین حکایت داشت که چند افسر بازنشسته (سرتیپ مزینی، سرتیپ دکتر منزله، سرتیپ زاهدی، سرتیپ نصرالله بایندر و سرگرد بلوچ قزایی) با اطلاع دکتر بقایی برای ربودن افشارطوس و لرزان کردن پایه حکومت مصدق طرحی ریخته و برای اجرای این طرح، خانه حسین خطیبی را در خیابان خانقاه آماده کرده بودند و حسین خطیبی (عضو سابق شورای مرکزی حزب توده، و دوست «دکتر بقایی») با آنها همکاری داشت. این امیران بازنشسته ارتش، روحیه افشارطوس را از سال‌های پیش از شهریور ۱۳۲۰ که او سرپرست بخشی از املاک سلطنتی در مازندران بود، خوب می‌شناختند. این افسران بر اساس سازش با خطیبی و وعده پاداش کلانی که به او دادند، با خواهر خطیبی گفتگو و تعلیماتی به او آموختند و آن خانم جوان در این تراژدی نقش مؤثری بر عهده گرفت. او در نیمه فروردین به عنوان اینکه در روز سیزدهم خانه او مورد دستبرد واقع شده و مقداری جواهرات او را برده‌اند، نزد رئیس شهربانی رفت و گفت با مادر خود تنها زندگی می‌کند. پس از چند دیدار، افشارطوس برای آنکه موقعیت محل سرقت را شخصاً بازدید کند، با خانم خطیبی برای ساعت نه بعدازظهر روز ۳۱ فروردین قرار دیدار گذاشت.

افشارطوس آن روز چند دقیقه پس از ساعت هشت و نیم بعدازظهر با اتومبیل مخصوص ریاست شهربانی به خیابان سعدی رفت و در جلو خیابان خانقاه پیاده شد. این رئیس شهربانی و فرمانده پلیس کشور مقصد خود و نشانی خانه خطیبی را به راننده نگفت و تنها به او دستور داد جلو کلانتری دو (در میدان بهارستان) منتظر تلفن او باشد. افشارطوس، خیابان خانقاه را پیاده پیمود و با نشانی

که داشت به خانه خطیبی رسید. زنگ در را فشار داد، خانم از طبقه بالا، پایین آمد و در را گشود و با افشارطوس به سالن طبقه دوم رفتند. خیلی گرم خوشامدگفت و چای و شیرینی آورد. پس از نیم ساعت گفتگو، خانم به بهانه‌ای از اتاق بیرون رفت که به زودی برگردد! افشارطوس در انتظار برگشتن خانم خطیبی بود. پس از ده دقیقه انتظار پرده جلو در اتاقی که به سالن باز می‌شد، کنار رفت و سرتیپ مزینی، سرتیپ منزه، سرتیپ زاهدی، سرتیپ بایندر و سرگرد بلوچ قرایی وارد شدند. افشارطوس از نهایت حیرت‌زدگی گیج شده بود تیمسارها با او سلام و احوال‌پرسی کردند. سپس دست و پای او را گرفتند و با یک آمپول بیهوشی که سرتیپ دکتر منزه به او تزریق کرد، او را بیهوش کرده، و در نیمه شب، بیکر بیهوش او را در کوه‌های لشکرک به غار «تلو» بردند. دو روز او را با دست و پای بسته شکنجه کردند، اقرارها و اطلاعاتی از او گرفتند و در همانجا با یک آمپول به زندگیش خاتمه دادند.<sup>(۱)</sup>

**«امروز شخصی که مأمورین را در کشف توطئه قتل افشارطوس راهنمایی کرد برای پنجمین بار تحت بازپرسی قرار گرفت**

**فروغ خطیبی در مراحل بازپرسی چه مطالبی اقرار کرد است؟**

**دو سرباز مسلح شب و روز از صندوق محتوی پرونده قتل افشارطوس حفاظت می‌کنند**

حسین راننده اتومبیل سرتیپ بایندر کسی بود که مأمورین را راهنمایی کرد و در نتیجه آنها موفق شدند توطئه قتل افشارطوس را کشف نموده و جنازه را پیدا کنند. این شخص در دستگیری سرگرد بلوچ‌قرائی نیز... نقش مهمی به عهده داشت زیرا او بود که به مأمورین خبر داد که سرگرد بلوچ‌قرائی... به قزوین رفت تا با سرتیپ شعری ملاقات کند و مأمورین با در دست داشتن این قرینه به قزوین رفتند و از آنجا با راهنمایی داماد سرتیپ شعری، سرگرد بلوچ‌قرائی را دستگیر ساختند. صبح امروز حسین راننده سرتیپ بایندر برای پنجمین بار به اطاق آقای سروان قانع بازپرس نظامی آمد، این بازپرسی قریب دو ساعت به طول انجامید...

**اعترافات فروغ خطیبی - چیزی که در پرونده قتل مرحوم افشارطوس ابهام‌آمیز می‌باشد اینست که چرا مأمورین از انتشار اقراریر فروغ خطیبی خودداری کرده‌اند. آنچه که از اظهار مقامات مربوطه استنباط می‌شود این است که فروغ خطیبی در این توطئه شرکت داشته است چه اگر بر خلاف این بود که بی‌جهت او را در توقیف نگه نمی‌داشتند.**

با وجودی که یکی از متهمین جرمش ظاهراً خیلی کم‌تر از فروغ خطیبی می‌باشد معهدا اقراریر او منتشر شد. ولی اظهارات فروغ خطیبی در دسترس مردم گذاشته نشد عدم انتشار اعترافات

۱. چگونگی ربودن افشارطوس را به گونه‌ای که «سرتیپ نصرالله بایندر و علی زهری» شخصاً برای من بازگو کرده‌اند، در اینجا نقل کردم.

مشارالیه‌ها می‌رساند که ممکن است نام‌برده در تحقیقات مطالبی اظهار داشته است که انتشار آن **مصلحت نبوده است** و با اینکه به طوری که شنیده می‌شود خانم مزبور اصولاً در جواب به سؤالات مأمورین سکوت اختیار کرده است.

**تکلیف قرار وجه‌الضمان چه خواهد شد** - چون مدتی است که بازپرس برای کلیه متهمین توطئه قتل افشارطوس تاکنون قرار وجه‌الضمان صادر کرده است معهداً هیچ کدام از متهمین برای استخلاص خود اقدامی به عمل نیاورده‌اند و چون اکنون متهمین دیگر مجوزی برای اعتراض نسبت به توقیف خود ندارند ممکن است بازپرس قرار وجه‌الضمان آنها را به علت عجز از پرداخت به قرار توقیف تبدیل خواهد کرد.

مأمورین مطلع در این باره اظهار عدم اطلاع می‌کنند و اظهار می‌دارند انجام این امر از وظائف بازپرس است و مسلماً بازپرس وظیفه خود را انجام خواهد داد...» (اطلاعات، دوشنبه بیست و هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۹۶، سال بیست و هفتم)

**«آیا از گفته‌های افشارطوس در خانه خطیبی نوار ضبط پر کرده‌اند**

**امروز برای اولین بار فروغ خطیبی در شهربانی تحت بازپرسی قرار گرفت**

**از چند تن از متهمین امروز در شهربانی بازپرسی به عمل آمد**

**ورود فروغ خطیبی به شهربانی تحت کنترل بود و مأمورین اجازه ندادند احدی او را ببیند**

**سروان وحدت آزاد شد**

خوانندگان محترم اگر به خاطر داشته باشند در آن روزی که منزل حسین خطیبی توسط مأمورین فرمانداری نظامی بازرسی و مهر و موم شد. اطلاع دادیم که یک دستگاه دیکتافون مخصوص ضبط صوت در سالن پذیرائی منزل خطیبی در کنار همان میبلی که مرحوم افشارطوس روی آن نشسته بوده است به دست مأمورین افتاد. به طوری که مأمورین اظهار می‌دارند این دستگاه ممکن است مورد استفاده متهمین قتل افشارطوس قرار گرفته باشد و از وی اقرار گرفته باشند که روی صفحه نوار ضبط شده باشد. امروز در شهربانی شایع بود که ممکن است ضمن اسنادی که ساعت یازده امروز دکتر بقائی به صندوق مجلس تحویل داد نوار اقرار افشارطوس نیز باشد. مأمورین تحقیق اظهار می‌دارند که چنین مطلبی صحت ندارد و مرحوم افشارطوس چیزی نگفته است که در نوار ضبط کرده باشند. **فروغ خطیبی** - امروز برای اولین بار [خانم] فروغ خطیبی خواهر حسین خطیبی را مأمورین برای انجام بازپرسی به شهربانی آوردند. ورود فروغ خطیبی درست موقعی صورت گرفت که مأمورین شهربانی و فرمانداری نظامی کلیه قسمت‌های شهربانی را تحت کنترل قرار داده بودند و به هیچ کس اجازه نمی‌دادند فروغ خطیبی را ببیند. مخصوصاً به مأمورین دستور داده شده بود که از ورود خبرنگاران به اطاق‌های فرمانداری نظامی جلوگیری شود. فروغ

خطیبی قریب نیم ساعت در اطاق سروان قانع بازپرس نظامی بود و از وی بازپرسی به عمل آمد. موقعی که مأمورین می‌خواستند فروغ خطیبی را دو باره به زندان زنان ببرند باز هم او را طوری بردند که هیچ کس نتوانست او را ببیند.

**سایر متهمین در نزد بازپرس - علاوه بر [خانم] فروغ خطیبی** امروز چند نفر دیگر از متهمین قتل افشارطوس به تدریج برای انجام بازپرسی به شهربانی منتقل شدند. مقارن ساعت ده و نیم سه نفر پاسبان مسلح و یک سروان شهربانی سرتیپ بازنشسته منز را با یک جیب فرمانداری نظامی از زندان قصر به شهربانی آوردند منز خیلی محکم راه می‌رفت و به محض ورود به اطاق بازپرس روی صندلی قرار گرفت و بلافاصله بازپرسی از او آغاز گردید. بازپرسی از منز قریب سه ربع ساعت به طول انجامید و بعد از او سرگرد بازنشسته بلوچ‌قرائی را مأمورین از زندان قصر آوردند. بلوچ‌قرائی سرش را با تیغ تراشیده بود. وقتی سرگرد بلوچ‌قرائی وارد اطاق بازپرس شد سرتیپ منز هم آنجا بود. این دو نفر قریب یک دقیقه همدیگر را خیره خیره نگاه کردند و بعد به دستور بازپرس سرتیپ منز را مأمورین با خود به اطاق دیگری بردند. پس از اینکه بازجوئی از او تمام شد حسین خطیبی وارد اطاق شد و قریب نیم ساعت بازپرسی از او ادامه داشت، سپس سرهنگ شغفی را آوردند و بعد بازپرس این چهار نفر را با یکدیگر مواجهه داد و مقارن ساعت دو بعدازظهر کلیه متهمین پس از انجام بازپرسی به زندان قصر منتقل شدند.

**سروان وحدت آزاد شد -** چند روز پیش اطلاع دادیم که آقای سروان ایرج وحدت افسر زندان به اتهام اینکه در توطئه آتش‌زدن زندان دست داشته است دستگیر شد. بازجوئی از سروان وحدت مرتب هر روز توسط مأمورین ادامه داشت و در نتیجه طبق گفته یک مقام مطلع مأمورین به این نتیجه رسیدند که سروان وحدت بی‌گناه می‌باشد. به همین جهت دو ساعت بعدازظهر امروز دستور آزادی او صادر و آزاد شد.» (اطلاعات، شنبه دوم خرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۰۰، سال بیست و هفتم)

«یک مقام مطلع دادسرای نظامی امروز گفت:

تأخیر در سلب مصونیت از دکتر بقائی مانع ارجاع پرونده قتل افشارطوس به دادگاه نیست

دیشب سارقین اموال منزل سرتیپ منز را سرقت کردند

امروز از شخصی که مأمورین را به مخفی‌گاه سرگرد بلوچ برد بازپرسی به عمل آمد

فروغ خطیبی دیروز چه مطالبی را نزد بازپرس اقرار کرد؟

امروز جیب سرگرد بلوچ به او تحویل گردید

امروز خبرنگار ما با یک مقام مطلع دادسرای فرمانداری نظامی تماس گرفت و از وی سؤال کرد آیا قبل از اینکه سلب مصونیت از آقای دکتر بقائی انجام شود پرونده را به دادگاه ارجاع خواهید کرد یا خیر؟ مقام مزبور در جواب گرفت: پرونده می‌بایست چند روز پیش به دادگاه فرستاده شود ولی عدم

دستگیری یکی دو نفر از متهمین موجب تأخیر گردیده اما اگر این دو نفر یعنی سرهنگ هاشم‌زاده و مهندس قره‌گزلو توقیف شوند و از آنها بازجوئی به عمل آید پرونده به دادگاه ارجاع می‌شود، تأخیر در سلب مصونیت از آقای دکتر بقائی مانع ارجاع پرونده به دادگاه نخواهد بود...

**فروغ خطیبی چه گفت -** دیروز اطلاع دادیم که بازپرس نظامی از فروغ خطیبی بازپرسی کرد درباره اینکه چه مطالبی را دیروز فروغ خطیبی به بازپرس اظهار داشته است مأمورین اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. ولی شنیده می‌شود که فروغ خطیبی دیروز به بازپرس گفته است من در زندگی خصوصی برادرم دخالتی نداشته‌ام و بنابراین نمی‌توانم اطلاعی از عملیات برادرم داشته باشم.

**هاشم‌زاده احضار شد -** قبلاً اطلاع دادیم که سرهنگ هاشم‌زاده با وجود اینکه طی نامه‌ای حاضر بودن خود را برای انجام تحقیقات طی شرايطی به فرمانداری نظامی اطلاع داده بود معهداً تا کنون هنوز خود را به فرمانداری نظامی معرفی نکرده است. امروز فرمانداری نظامی طی اعلامیه‌ای از او دعوت کرد ظرف ۴۸ ساعت خود را معرفی کند. (اطلاعات، یکشنبه سوم خرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۰۱، سال بیست و هفتم)

**«دیشب سرهنگ شغفی عزیزالله مؤمنی آزاد شدند»**

**صبح امروز فروغ خطیبی با اخذ کفیل آزاد گردید**

امروز از سرتیپ زاهدی، عبدالله امیرعلائی، سرتیپ مزینی و حسین خطیبی بازپرسی به عمل آمد امیرحسین برکلی به اتهام همکاری با متهمین قتل افشارطوس توقیف شد امروز لباس‌های مرحوم افشارطوس به فرمانداری نظامی تحویل گردید

پس از یک سلسله بازپرسی که از آقای عزیزالله مؤمنی عضو جمعیت نهضت شرق به عمل آمد سرانجام دیشب قرار آزادی او صادر و امروز آزاد شد. درباره آزادی این شخص یک مقام مطلع گفت: چون در ضمن بازپرسی بی‌گناهی او ثابت شد لذا آزاد گردید. پریروز اطلاع دادیم که بازپرس دادسرای نظامی از آقای سرهنگ بازنشسته شغفی نیز بازپرسی به عمل آورد، سرهنگ شغفی در کلیه مراحل بازپرسی جرم خود را انکار کرده و گفته است من بی‌گناه هستم و بی‌جهت مرا دستگیر کرده‌اید. یک مقام مطلع فرمانداری نظامی امروز به خبرنگار ما اظهار داشت: بازپرس در نتیجه تحقیقات از سرهنگ شغفی به این نتیجه رسید که وی اصولاً اتهام زیادی در این پرونده ندارد و اظهارات او و سایر متهمین نیز مؤید این نظر است و به همین جهت به دستور بازپرس دیشب آقای سرهنگ بازنشسته شغفی با اخذ کفیل آزاد شد تا چنانچه در تحقیقات بعدی از متهمین باز هم سوءظن نسبت به او پیدا شود به وی دسترسی بوده باشد.

**فروغ خطیبی آزاد شد -** دیروز اطلاع دادیم که [خانم] فروغ خطیبی در مرحله بازپرسی اظهار داشته است من در کارهای خصوصی برادرم دخالت نمی‌کنم و به همین جهت نمی‌توانم از عملیات

او اطلاع داشته باشم. این اظهارات فروغ خطیبی و مطالبی که سایر متهمین مخصوصاً خود حسین خطیبی درباره خواهرش گفته است سبب شد که بازپرس تا اندازه‌ای به بی‌گناهی او واقف گردد ولی چون ممکن است بعداً سایر متهمین ذکری در بازپرسی از او بکنند لذا صبح امروز فروغ خطیبی با قید کفیل از زندان آزاد شد.

**بازپرسی از متهمین -** صبح امروز به دستور بازپرس نظامی سرتیپ بازنشسته زاهدی، سرتیپ بازنشسته مزینی، حسین خطیبی و عبدالله امیرعلائی از زندان به اطاق بازپرس آورده شدند. موقعی که سرتیپ زاهدی وارد راهرو اداره شهربانی شد همسر و طفل خود را در آنجا دید سرتیپ زاهدی قریب یک ربع ساعت با خانواده خود ملاقات و صحبت کرد و سپس برای انجام بازپرسی به اطاق بازپرس رفت. قبل از اینکه بازپرسی از سرتیپ زاهدی صورت گیرد بازپرس از سرتیپ مزینی تحقیقاتی می‌کرد و چون بازپرسی از او تمام شد عبدالله امیرعلائی وارد اطاق بازپرس شد. به قرار اطلاع امیرعلائی در بازپرسی اظهاراتی مبنی بر بی‌گناهی خود کرده و تذکر داده است که از قصد متهمین بی‌اطلاع بوده است. وی گفته است وقتی دوستی از او خواهشی کرد می‌بایستی انجام دهد وی مسلماً از قصد دوستش اطلاع نداشته است بعد از بازپرسی از امیرعلائی حسین خطیبی را به اطاق بازپرس آوردند بازپرسی از این شخص قریب نیم ساعت به طول انجامید و نتیجه این شده که دستور آزادی فروغ خطیبی صادر گردد...» (اطلاعات، دوشنبه چهارم خرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۰۲، سال بیست و هفتم)

### «متن ادعاینامه دادستان بر علیه متهمین قتل افشارطوس

... جریان پرونده - برابر گزارش شماره ۱۱۹۱۴ - ۳۲/۲/۱۶ اداره اطلاعات و گزارش شماره ۱۰۶۷ - ۳۲/۲/۷ اداره آگهی شهربانی در ساعت ۷ صبح روز ۳۲/۲/۱ معاونت شهربانی کل کشور و مفقود شدن تیمسار افشارطوس را از ساعت ۲۱ روز دوشنبه ۳۲/۱/۳۱ رؤسای ادارات آگاهی و اطلاعات اعلام و دستور تعقیب قضیه را دهند. بلافاصله از طرف هر دو اداره مزبور اقدام بدو از حسن ثابت‌قدم فرزند رحیم که روز ۳۲/۱/۳۱ رانندگی اتومبیل شماره ۱ شهربانی را عهده‌دار بود بازجوئی معمول اظهار می‌دارد که در شب مزبور تیمسار افشارطوس در حدود ساعت ۲۱ از شهربانی کل کشور خارج و سوار اتومبیل شماره ۱ شده و چون بنا به اظهارات راننده معمولاً خود ایشان خط سیر را تعیین می‌نمودند. به راننده دستور می‌دهند از خیابان حافظ و فردوسی و منوچهری گذشته و در سه‌راه سپهسالار دو نفر نزاع می‌کردند تیمسار از اتومبیل پیاده شده و به پاسبان پست دستور داده‌اند که آنها را به کلانتری جلب نماید و بعد سوار شده و به خیابان خیام وارد شدم نزدیک خیابان خانقاه پرسیدند خیابان خانقاه همین جا است گفتم بلی فرمودند به پیچ دست چپ چون تیر چراغ برق جلو بود و یک نفر دستش را لب جوی می‌شست ماشین را عقب زد و پیچیدم در داخل خانقاه



به سمت صفی‌علیشاه چند قدم که رفتم فرمودند نگهدار و از ماشین پیاده دستور دادند جلو کلانتری ۲ توقف کنم تا به وسیله تلفن مرا احضار کنند بنده هم جلو کلانتری ۲ رفتم و تا صبح آنجا منتظر ماندم تشریف نیاوردند تا اینکه معاونت شهرداری مرا احضار نمودند. لزوماً از محسن قربانی پاسبان پاس آن شب سهره اسپهسالار بازجوئی و موضوع تظاهرات مستانه یک نفر جگرفروش و حضور ریاست شهرداری را در محل و دستور جلب به کلانتری را تأیید می‌نماید صفحه (۳۳) پرونده شماره ۲) ضمناً حسن ثابت‌قدم اضافه نمود که تیمسار افشارطوس یک مرتبه دیگر هم با راننده دیگر ماشین شماره ۱ شهرداری حسین اسکندری به آن حدود رفته‌اند. لذا از حسین اسکندری بازجوئی معمول و مشارالیه اظهار می‌دارد در چندی قبل در حدود ساعت ۲۱ تیمسار افشارطوس را به خیابان صفی‌علیشاه بردم و چون چند قدم از خیابان خانقاه گذشتیم فرمودند خانقاه کدام است گفتم همین خیابان بود که الساعه گذشتیم که دستور توقف دادند و پیاده شده گفتند برو به کلانتری ۲ تا من ببایم که پس از دو ساعت مراجعت فرمودند، و تاریخ آن شب را تا این اندازه به خاطر دارم که علی‌اکبری مأمور آگاهی نگهبانی کلانتری ۲ را در مورد مراجعت تیمسار از من پرسش کرد و می‌گفت چون ساعت ۱۲ نزدیک می‌شود می‌ترسم از کلانتری بروم و تیمسار بیایند بازرسی و من نباشم. (صفحه ۷۳ پرونده شماره ۱ و صفحه ۱۳۷ پرونده شماره ۲).

بلافاصله از غلام‌علی علی‌اکبری مأمور آگاهی کلانتری بخش ۲ تحقیق شد اظهارات حسین اسکندری راننده را تأیید و تاریخ آن شب نگهبانی خود را روز ۳۲/۱/۲۳ بیان داشت (صفحه ۱۱۸ پرونده شماره ۲).... (اطلاعات، شنبه یازدهم مهر ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۹۹، سال بیست و هشتم)

### محاکمه قاتلین محمود افشارطوس بعد از انقلاب اسلامی

«سرتیپ مزینی مسئولیت عملیات قتل (افشارطوس) را بر عهده داشت و سرگرد بلوچ‌قرائی مجری دستور بود مزینی کمی بعد از انقلاب دستگیر و تیرباران شد و سرگرد بلوچ پس از دستگیری با ابراز انزجار از کیش بهائیت خود آزاد گردید. جزئیات بازجویی و محاکمه این دو (در اوایل انقلاب) هرگز انتشار نیافت.» (همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، صفحات ۲۲۷ - ۲۲۶)

طبق گزارش دادستان وقت فرمانداری نظامی تهران، ملاقات در منزل فروغ خطیبی، نه یک بار بلکه حداقل دو بار صورت گرفته است... این ویژه‌گی‌ها و پیچیدگی‌ها حل معمای قتل رئیس شهرداری دولت ملی را تا حدودی ناممکن ساخته است. پس از گذشت قریب به نیم قرن از وقوع این واقعه، و عفو و اعدام دو تن از متهمان این پرونده بعد از ۲۵ سال از وقوع جرم، همچنان این راز در پرده ابهام باقی نگه داشته شده است و از اطلاعات کسب شده از مرتکبان این جنایت و نیز «اقرارها و اطلاعات تخلیه شده از محمود افشارطوس»، نیز تاکنون سخنی به میان نیامده است.

## قضیه امیر مختار کریم پور شیرازی

«جعفری کسی نمتونست جلو ما رو بگیره!»

سرشار - بعد چطور شد؟ می‌دانید آخر و عاقبت کریم پور شیرازی چه شد؟  
جعفری - کریم پور شیرازی رو، خدمت شما عرض کنم، این جور که ما اون موقع شنفتیم، اینو دوباره میگیرن و از لشکر دو زرهی میندازنش زندان.<sup>(۱)</sup> اونم به آدم دهن لقی بود و به همه فحش می‌داد و سر و صدا می‌کرد. اون وقت برای اینکه تنبیهش کنن، روزا تو زندان می‌آوردنش بیرون، سربازا به پالون می‌داشتن روش، یه سیخونکم بهش می‌زدن، یه نفرم سوارش می‌کردن. بعد خلاصه تو زندان مجرد بود. گویا البته، منم زیاد اطلاع ندارم چون دیگه اونجا نبودم بدونم، گویا تو همون زندان از بین می‌برنش دیگه.

سرشار - می‌گویند در زندان آتشش زدند!

جعفری - بله لحاف محاف می‌ذارن تو سلولش، نفت روش می‌ریزن و آتیشش می‌زنن.<sup>(۲)</sup>

سرشار - این کار زیر سر چه کسی بود؟

جعفری - تیمور بختیار!

سرشار - پس به گفته شما برخوردتان با کریم پور شیرازی مربوط به دوران قبل از ۲۸ مرداد است نه بعد از آن. در مجله سپید و سیاه بعد از انقلاب، نوشته‌اند شما بعد از وقایع ۲۸ مرداد او را در زندان زده‌اید! (سند شماره ۹/۱)

---

۱. نقل از روزنامه آتش، شماره ۱۳۵۴، ۲۱ مهر ۱۳۳۲، ص اول: «دیشب کریم پور شیرازی در حالی که عمامه به سر و لباده‌ای به تن داشت دستگیر شد. کریم پور شیرازی که مبدل به لباس آخوندی و در تجریش مخفی بود دستگیر شد.»

۲. کریم پور شیرازی مدیر روزنامه متقد و تندرو «شورش» مدتی قبل در امامزاده اسماعیل زرگنده دستگیر شده بود و در زندان دژبان به سر می‌برد. روز سه‌شنبه ۲۳ اسفند ۱۳۳۲، کریم پور شیرازی را در میدان پادگان لشکر دو زرهی آتش زدند و روز بعد در بیمارستان شماره یک ارتش، در مجاورت اتاق دکتر حسین فاطمی بستری شد و درگذشت. برای اطلاعات بیش تر. ک. به خاطره «کریم پور شیرازی با لباس روحانیون در زندان» در کتاب «خاطراتی از هنرمندان» نوشته پرویز خطیبی صص ۲۵۷ - ۲۵۲.

جعفری - عرض می‌کنم، چرت و پرت زیاد نوشتن. من که بعد از ۲۸ مرداد تو زندان نبودم! یعنی شما انتظار دارین نشریات بعد از انقلاب از من تعریف کنن؟! سرشار - نخیر، حق دارید...» (صص ۱۳۷ - ۱۳۶)

خانم سرشار می‌نویسد:

«در مجله سپید و سیاه بعد از انقلاب، نوشته‌اند شما بعد از وقایع ۲۸ مرداد او را در زندان زده‌اید! (سند شماره ۹/۱)

جعفری - عرض می‌کنم، چرت و پرت زیاد نوشتن. من که بعد از ۲۸ مرداد تو زندان نبودم یعنی شما انتظار دارین نشریات بعد از انقلاب از من تعریف کنن؟! سرشار - نخیر، حق دارید.»

«آخرین روزهای زندگی کریم‌پور شیرازی را زجر می‌داند و شکنجه می‌کردند؟

به قلم کسی که با او در یک زندان بود!؟]

... پس از کودتای ۲۸ مرداد ما در زندان لشکر دو زرهی قصر زندانی بودیم معمولاً فرمانداری نظامی هر کس را از طرفداران دکتر مصدق و جبهه ملی در ابتدا به نوعی مورد شکنجه و آزار قرار می‌داد... ولی در مورد کریم‌پور شیرازی و مرحوم دکتر حسین فاطمی طور دیگری عمل کردند به این معنی با اشاره آنها شعبان جعفری و عده‌ای از چاقوکشان دستگاه بلافاصله بعد از توقیف آنها خود را به فرمانداری نظامی رسانده به جان آنها افتادند و به بدترین وضع آنها را مضروب و مجروح کردند... مرحوم کریم‌پور شیرازی اول در زندان موقت شهربانی بازداشت بود. خود او در این باره برای من اینطور تعریف می‌کرد: بعد از ظهر روزی که مرا گرفتند اول شعبان جعفری را به جانم انداختند و به قدری مرا تکت زد که تقریباً بیهوش شدم... [سند شماره ۹/۱ کلیشه یک صفحه. مجله سپیده و سیاه شماره ۱۱۰۲ - ۳۱، فروردین ۱۳۵۸. (ص ۱۵۴).

مجله «سپید و سیاه» مدعی نیست که شعبان جعفری زندانی بوده که خانم سرشار شتابزده، جواب بی‌ربط شعبان جعفری را تصدیق کرده و می‌فرماید: «حق دارید.»!

خانم سرشار در کنار سفسطه‌ها و سند تراشی، از «نقش» اشرف پهلوی در این ماجرای کریم‌پور پرسش نمی‌کند!؟

تمامی دشمنان رژیم پهلوی از زیرک محله ما گرفته تا محمدرضا شفیعی کدکنی که در دست به شاشیدنش حرف نیست! «من شاشیدم به زبان محلی، قومی، [ترکی] و...»، در این سوژه کریم‌پور

وحدت نظر دارند که اشرف پهلوی در ماجرا آتش زدن کریم پور سهیم است، منتها این خانم جرئت یا جسارت چنین پرسش از شعبان را ندارد، یا قرار و مدارها این چنین بوده! لغزش عمدی هوچی بازان اینجاست که زمان وقوع خودسوزی کریم پور، اشرف پهلوی هنوز به ایران بازنگشته بود! کی مرام نوشته‌ی در دوران همبندی بودن خویش با کریم پور را به صورت کتاب انتشار داده است. فشرده آن بخش و همراه جفنگیات وزیر دادگستری دولت بازرگان، همراه با اسناد دیگری در پاسخ به خزعبلات دیگران، برای آشنایی با قضیه و کارنامه سیاسی کریم پور شیرازی روزنامه نگار را مرور می‌کنیم!

### «والاحضرت اشرف با هواپیما تهران را ترک گفت

برای عزیمت والاحضرت اشرف گذرنامه جدیدی تهیه شده بود

به دستور نخست‌وزیر سفارت ایران در سویس وسایل معالجه فرزند والاحضرت اشرف را فراهم خواهد کرد و مخارج آن را وزارت دربار از دارائی ایشان خواهد پرداخت

ساعت شش و نیم بعدازظهر دیروز پنجشنبه والاحضرت اشرف پهلوی با هواپیمای اس آ اس تهران را به مقصد ژنو ترک گفت. ساعت شش و بیست دقیقه بعدازظهر والاحضرت اشرف با اتومبیل شاهپور غلام‌رضا وارد فرودگاه مهرآباد شد و همراه ایشان شاهپور غلام‌رضا و شاهپور حمیدرضا و همسرهایشان برای مشایعت به فرودگاه آمدند. آقای پرنیا رئیس تشریفات وزارت دربار و چند نفر دیگر از اعضای دربار و هم‌چنین عده‌ای از آشنایان والاحضرت اشرف قبلاً در فرودگاه حاضر بودند. والاحضرت اشرف چند دقیقه‌ای در فرودگاه با مشایعین صحبت کرد و سپس به هواپیما سوار شد.» (شنبه ۱۳۳۲/۵/۱۰، شماره ۸۱۵۵)

### امروز والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی به تهران وارد شد

والاحضرت شاهدخت شمس و کلیه والاحضرت شاهپورها

و اعضای دولت و عده زیادی از علاقمندان از والاحضرت استقبال نمودند

والاحضرت شاهدخت اشرف امروز به حضور ملوکانه شرفیاب می‌شوند

ساعت ده و چهل دقیقه صبح امروز والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی به اتفاق آقای احمد شفیق همسر خود با هواپیمای هلندی به تهران وارد شدند.

قبلاً والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی، والاحضرت شاهپور علی‌رضا، والاحضرت شاهپور غلام‌رضا، والاحضرت شاهپور عبدالرضا، والاحضرت شاهپور حمیدرضا به اتفاق همسران خود، رئیس کل تشریفات و رؤسای دربار شاهنشاهی، چند تن از آقایان وزراء، استاندار و شهردار تهران، رؤسای ستاد ارتش، شهربانی کل کشور و فرماندار نظامی تهران و عده زیادی از نمایندگان مجلسین

و رؤسای سازمان شاهنشاهی، کانون کار و آموزش و هم‌چنین دانشجویان آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی در فرودگاه مهرآباد حضور یافته بودند...

شنبه ۱۳۳۲/۱۲/۲۹، شماره ۸۳۴۰

### روایت منوچهر کی‌مرام

«پیراهن سفید و بلندی، مثل عرب‌ها یا هندی‌ها پوشیده بود که در حال چمباتمه زده، تا پائین انگشتان پاهایش را می‌پوشاند.

تعجب می‌کردم که چطور در آن هوای سرد با یک تا پیراهن مقاومت می‌کند. حس کردم او را می‌شناسم. در همین وقت، در اتاق باز شد. گروه‌بان ساقی، یک «یغلو» سربازی در دست داشت. با یک قاشق، مایع ته ظرف را هم می‌زد. بدون این که حرفی بزند، آن را دست من داد و گفت:

بخور!

مایع داخل ظرف را چشیدم. شیرین بود، مثل شربت قند، آن را با ولع به سرعت سرکشیدم. گروه‌بان ساقی، ظرف خالی را از من گرفت، در را بست و رفت. کم‌تر اتفاق افتاده بود از آشامیدن شربتی، آن همه لذت ببرم. وقتی که سرم را بلند کردم، هم‌اتاقی من، بالای سرم ایستاده بود. انگشت اشاره‌اش را به طرفم گرفت:

تو کی‌مرام نیستی؟

- سرم را به علامت تأیید تکان دادم. - مرا نشناختی؟ - حق داری - - می‌بینی مرا به چه روزی انداخته‌اند؟

صدایش با وجود ضعف شدید، برایم آشنا بود.

- کریم‌پور - - تو کریم‌پور شیرازی هستی؟

- آره خودم هستم. اولش فکر کردم، تو را برای آزار دادن من به این جا آورده‌اند. کی دستگیر

شدی؟

- امروز.

- چرا؟

- امروز گویا تظاهرات بود.

- شدید؟

--

جوابی ندادم، نمی‌خواستم و نمی‌توانستم راستش را بگویم.

برای کریم‌پور شیرازی دلم می‌سوخت. شنیده بودم او را دستگیر و شکنجه کرده‌اند. حتی شایع بود او را کشته‌اند. از این که زنده می‌دیدمش خوشحال شده درباره چگونگی دستگیرم، مصلحت نمی‌دانستم حرفی بزنم. درباره‌ی تظاهرات هم چیزی که او را خوشحال کند، نداشتم که بگویم.

کریم پور شیرازی را سال‌ها بود می‌شناختم. اولین با او را در تظاهرات آذرماه ۱۳۲۱ دیدم. در واقع در شورش بیست و یکم آذرماه، به علت اشغال ایران [؟]، ورود نیروهای متفقین و هرج و مرج ناشی از آن و عوامل بسیار دیگر، در تهران کمبود نان، مواد غذایی و نوعی قحطی ایجاد شده بود. دولت قوام‌السلطنه سرکار بود. من سال اول دبیرستان دارالفنون درس می‌خواندم. وسط درس بودیم که زنگ مدرسه را چند نفر غریبه که وارد مدرسه شده بودن، به صدا درآوردند...

در میدان بهارستان روی نرده‌های اطراف باغچه، وسط میدان جوانی را دیدم که پیراهنش را تا روی سینه لالا کشیده بود، اندام باریک و متوسط و چهره‌ای سبزه داشت. با دست راست روی شکمش می‌کوبید و با هیجان فریاد می‌زد:

نون و پنیر و پونه، قوام‌گشمنونه --

جمعیت هم همین شعرا را با ریتم مخصوص تکرار می‌کردند...

بعدها فهمیدم کریم پور شیرازی است، با شنیدن صدای رگبار گلوله‌ها، برای این که هدف قرار نگیرد، از بالای نرده‌ی آهنی تو جمعیت شیرجه رفت...

بعدها پایش به کلوپ حزب توده باز شد، از نزدیک آشنا شدم... **مقداری هم خودنمایی و**

**جاه‌طلبی داشت...**

در فروردین ماه ۱۳۲۴ حزب میتینگ بزرگی داشت... آن روز دکتر عابدی با این که از بالکن با میکروفون قوی کارش را انجام می‌داد، پایین در میان جمعیت یک رقیب بدون بلندگو پیدا کرده بود که مرتب و مداوم، با صدای بسیار رسایی که داشت، شعارهای انقلابی تر و پرهیجان تر از دکتر عابدی می‌داد و جمعیت برایش دست می‌زدند... سرانجام دکتر عابدی دستور داد ماموران انتظامی میتینگ، کریم پور را از میان جمعیت بیرون بکشند و اخراج کنند... با من هم رابطه‌اش قطع شد و اگر دیداری دست می‌داد، تصادفی بود. در جریان ملی شدن نفت به طرفداران مصدق پیوست...

[ملاقات در زندان کریم پور:] من از این جا زنده بیرون نمی‌روم -- می‌دانم -- می‌بینی مرا به چه

حالی انداخته‌اند --

می‌خواهند خودکشی نکنم -- می‌خواهند زجرکشم کنند.

به دیوارها پتو چسبانده‌اند، که سرم را به دیوار نزم. بیش از بیست و پنج کیلو وزنم کم شده --

کم‌کم حالت عصبی پیدا می‌کرد. دستم را گرفت، از زمین بلند کرد و به وسط اتاق برد. با اشاره‌ی

انگشت لامپ را به سقف چسبیده‌ی چراغ را نشانم داد.

من وزنی ندارم. چیزی از من باقی نمانده، تو این جا بایست، من روی شانه‌های تو می‌روم.

می‌توانی وزن مرا تحمل کنی.

لامپ را باز می‌کنم. انگشتم را توی سر پیچ می‌کنم. خودم را می‌کشم، مرگ راحتی است.

- نه این همیشه. چون در هر صورت برق مرا هم با تو می‌کشد. من نمی‌خواهم بمیرم.

سرش تکان داد...

**بیا مرا خفه کن. این طوری خودت زنده می‌مانی...**

مدتی بعد در روزنامه‌ها خواندم که کریم‌پور شیرازی با ریختن نفت خودش را آتش زده، خودسوزی کرده، مرده است. شایع بود او را از پشت تیر زده‌ان و سپس جسدش را با نفت به آتش کشیده‌اند. من آخرش نفهمیدم، خودش را آتش زده، یا او را با تیر زده‌اند؟ اقدام به فرار کرده یا او را به گلوله بسته‌اند؟ یابدون این که قصد فرار یا خودسوزی داشته باشد، او را کشته‌اند؟ هرچه شده بود از نظر من تفاوتی نداشت من فکر می‌کردم به تنها آرزویی که داشت رسیده بود.

رفقای بالا، منوچهر کی‌مرام (صص - ۳۱۱-۳۱۸).

مرگ!

**«کریم‌پور شیرازی خود را از طبقه دوم عمارت دادرسی ارتش**

**به خیابان پرت کرد**

**دو نفر از گروه‌بانان ارتش بلافاصله او را دستگیر کردند**

**کریم‌پور می‌گفت من نمی‌خواستم فرار کنم قصد خودکشی داشتم**

صبح امروز اطلاع حاصل شد که کریم‌پور شیرازی خود را از طبقه دوم اداره دادرسی ارتش به خیابان مجاور پرتاب کرده است. بلافاصله خبرنگار ما در محل واقعه حضور یافت و اطلاعات زیر را به دست آورد: هنگامی که گروه‌بانان اکرم علی فرهنگیان و گروه‌بانان دوم علی متقیان منشی شعبه یک بازپرسی دادرسی ارتش جلو در اداره دادرسی ایستاده و مشغول صحبت بودند مشاهده می‌کنند که یک نفر غیرنظامی خود را از پنجره طبقه فوقانی اداره دادرسی ارتش به خیابان پرتاب کرد...» (شنبه ۱۳۳۲/۱۰/۱۲، شماره ۸۲۷۴)

**«راز مهمی که وزیر دادگستری فاش کرد**

**کریم‌پور را خود شاه آتش زد**

امروز دکتر اسدالله مبشری وزیر دادگستری هنگام ورود به منزل امام خمینی به خبرنگار اطلاعات گفت:

اسنادی به دست آورده‌ام که نشان می‌دهد، کریم‌پور شیرازی روزنامه‌نگار آزاده و مخالف شاه، پس از کودتای ۲۸ مرداد طی مراسم ویژه‌ای در جشنی که شاه برپا کرده بود، در برابر چشمان او، و اشرف و گروهی از نزدیکانش به آتش کشیده شده است. دکتر مبشری افزود این مراسم وحشیانه به دستور شاه و برای انتقام گرفتن از کریم‌پور برپا شد و ساعت‌ها ادامه داشت. دکتر مبشری در سخنان خود اشاره کرد که به زودی این اسناد را منتشر می‌کند. «صفحه نخست روزنامه، شنبه ۵ اسفند ماه ۱۳۵۷، (شماره ۱۵۷۹۲، تک‌شماره ۱۵ ریال)

**«مدیر شورش را به منزل بردند»**

دیروز عصر اعضای جبهه مبارزین فارس به بیمارستان نجمیه رفته و آقای کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه شورش را که در اثر حادثه [کتک کاری] روز سه‌شنبه مجلس در آنجا بستری بود با تظاهرات و ابراز احساسات به منزل بردند.» (اطلاعات، شنبه بیست و سوم آذر ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۰، سال بیست و ششم)

**«توقیف روزنامه شورش»**

دیروز روزنامه شورش از طرف اداره کل شهربانی به استناد اینکه مندرجات شماره اخیر آن مشمول ماده ۴۹ قانون مطبوعات است توقیف گردید.» (اطلاعات، سه‌شنبه سوم دی ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۹۸، سال بیست و ششم)

**«محاکمه مدیر روزنامه شورش»**

ساعت ۱۱/۵ دیروز جلسه دادرسی آقای امیرمختار کریم‌پور شیرازی در شعبه ۹ دادگاه جنحه به ریاست آقای رحیم معینی... تشکیل گردید. پس از قرائت کیفرخواست آقای کریم‌پور هويت خود را بیان نموده سپس گفت: شغل اینجانب مدیر روزنامه شورش معین نموده و بنابراین یک جرم مطبوعاتی می‌باشد و دادگاه جنحه صلاحیت رسیدگی به این امر را ندارد و بایستی دادگاه جنائی با حضور هیأت منصفه تشکیل شود. سپس متهم اظهار داشت که من نه تنها به مقام سلطنت و مشروطه اهانت نکرده و نمی‌کنم بلکه بر عکس شاه دموکرات جوان را که قوانین مملکت را مورد احترام قرار می‌دهند ستایش می‌کنم. جلسه در ساعت یک و نیم بعدازظهر ختم و دنبال محاکمه به روز ۲۵ اسفند موکول شد ضمناً آقای کریم‌پور از دادگاه تقاضای رفع بازداشت خود را نمود ولی دادگاه با این امر موافقت نکرد.» (اطلاعات چهارشنبه بیست و یکم اسفند ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۶۵، سال بیست و ششم)

**دومین جلسه «محاکمه مدیر روزنامه شورش»**

ساعت ۱۲ امروز دومین جلسه محاکمه آقای کریم‌پور شیرازی در شعبه ۹ دادگاه جنحه تحت نظر آقای رحیم معینی با حضور آقای عالمی دادیار دادرسی تهران و آقایان مهدی هوشیار، دکتر صدر ظهوری سزاوار و هوشنگ کاووسی وکلای مدافع متهم تشکیل گردید. ابتدا آقای هوشیار راجع به موضوع وضع قوانین مطبوعات در ایران و ماده ۳ هیأت منصفه به موجب ماده واحده مصوب سال ۲۹ و لزوم رعایت اصل ۲۰۷ و ۷۸ متمم قانون اساسی و این که این پرونده غیرطبیعی به وجود آمده و عدم صلاحیت دادگاه بیاناتی ایراد کرد و در ساعت دو ربع کم جلسه دادگاه ختم و بقیه محاکمه به



روز چهارم فروردین ساعت ۹ صبح موکول شد.» (اطلاعات دوشنبه بیست و ششم اسفند ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۷۶۹، سال بیست و ششم)

### ششمین جلسه «محاکمه مدیر شورش

ششمین جلسه محاکمه آقای کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه شورش در ساعت ۱۱ صبح امروز در شعبه ۹ دادگاه جنحه به ریاست آقای رحیم معینی تشکیل شده و آقای هوشیار مدافعات خود را شروع کرد. آقای کریم‌پور از لحاظ تسریع در کار بقیه وکلای خود را عزل نمود. بقیه دفاع آقای هوشیار به جلسه آینده که روز پنجشنبه ۱۱ اردیبهشت تشکیل خواهد شد موکول گردید.» (اطلاعات، پنجشنبه بیست و هشتم فروردین ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۷۸۸، سال بیست و ششم)

### «رای دادگاه درباره مدیر روزنامه شورش

آخرین جلسه دادرسی آقای کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه شورش ساعت ۱۱ روز یکشنبه در شعبه ۹ دادگاه جنحه به ریاست آقای معینی تشکیل گردید پس از مدافعات آقایان عالمی نماینده دادستان و مهدی هوشیار وکیل مدافع آقای کریم‌پور آخرین دفاع خود را نمود. چون این مدافعات تا آخر وقت به طول انجامید، برای اعلام رای دادگاه جلسه دیگری در ساعت ۱۱ صبح امروز تشکیل شد و رای دادگاه به شرح زیر اعلام گردید: از نظر اکاذیب ۳ ماه حبس تأدیبی و از جهت اهانت به مقام سلطنت به ۵ ماه تأدیبی و از نظر اتهام توهین به مأمورین دولت در زندان تبرئه گردید و در نتیجه اشد کیفر درباره وی اجرا خواهد شد. آقای کریم‌پور بلافاصله از رای صادره تقاضا رسیدگی استینافی نمود.» (اطلاعات، سه‌شنبه نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۷۹۶، سال بیست و ششم)

### محاکمه کریم‌پور شیرازی

«خلاصه خبرهای مهم امروز - امروز جلسه محاکمه کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه شورش در شعبه ۸ استیناف به ریاست عقیلی تشکیل گردید لکن چون متهم اظهار کسالت و بیماری می‌نمود جلسه بدون اظهاراتی ختم گردید و از طرف رئیس محکمه شرحی به پزشک قانونی نوشته شد که متهم را تحت درمان قرار دهد. در خبر جلسه گذشته محاکمه کریم‌پور نوشته شده بود که خارج از موضوع صحبت کرده است. هوشیار وکیل مدافع وی شرحی به این اداره نوشته و این نکته را مورد تکذیب قرار داده و خاطر نشان کرده است که مدافعات جلسه گذشته آقای کریم‌پور در مورد عدم صلاحیت دادگاه بوده است.» (اطلاعات، شنبه سوم خرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۱۶، سال بیست و ششم)

### «مدیر شورش در بهداری بستری است

آقای کریم‌پور شیرازی مدیر شورش که فعلاً در بخش جراحی بهداری شهربانی بستری و تحت درمان است دوباره طبق تشخیص طبیب معالج باید یک ماه مشغول معالجه داروئی و گرفتن رژیم

باشد تا بعد دربارہ عمل جراحی تصمیم بگیرند.» (اطلاعات، دوشنبه نوزدهم خرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۳۰، سال بیست و ششم)

### عکس یادگاری دسته جمعی به اتفاق محمد مصدق، پیش از تبریته شدن

«۶ نفر از آقایان مدیران جراید به اتفاق کریم‌پور شیرازی مدیر شورش ساعت ۱۱ صبح امروز آقای دکتر مصدق را ملاقات کردند.

نخست آقای کریم‌پور شیرازی شرحی در اطراف مبارزات و فداکاری‌های مردم فارس و اهالی شهرستان فسا نسبت به دولت آقای دکتر مصدق اظهار داشت و سپس آقای اهور هوش مدیر روزنامه جوشن در تأیید اظهارات آقای کریم‌پور مطالبی بیان کرد.» (اطلاعات، دوشنبه سیزدهم مرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۷۲، سال بیست و هفتم)

### «مدیر شورش تبریته شد»

آقای کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه شورش امروز در شعبه ۸ استیناف از اتهامات منتسبه تبریته شد.» (اطلاعات، پنجشنبه شانزدهم مرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۸۷۴، سال بیست و هفتم)

### «ورود»

آقای کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه شورش با هواپیما از شیراز وارد تهران شد.» (اطلاعات، یکشنبه سی‌ام فروردین ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۷۲، سال بیست و هفتم)

### «حوادث شیراز، سران حزب ایران و طرفداران ادامه نهضت ملی و کارمندان امریکائی اصل

#### چهار در باغ ارم به سر می‌برند

در باغ ارم به سر می‌برند - به علت تشنجاتی که روز چهارشنبه و پنجشنبه در شیراز روی داده بود سران حزب ایران و جبهه طرفداری ادامه نهضت ملی ایران و احزاب وابسته به آن و همچنین آقای کریم‌پور شیرازی مدیر شورش در باغ ارم به سر می‌برند و کارمندان امریکائی اداره اصل چهار هم در این سه روزه در باغ ارم بودند ولی از قرار اطلاع ممکنست از امروز به محل‌های خود معاودت کنند.» (اطلاعات، یکشنبه سی‌ام فروردین ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۷۲، سال بیست و هفتم)

### «ورود - آقای کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه شورش که برای استراحت به صفحات شمال

مسافرت کرده بود امروز به تهران بازگشت.» (اطلاعات، چهارشنبه بیستم خرداد ۱۳۳۲، شماره ۸۱۱۴، سال بیست و هفتم)

### کریم‌پور شیرازی تقاضای امان‌نامه نمود

«بازرسی از کلیه دستگیر شدگان به وسیله ۱۸ نفر از بازپرسان...»

یک مقام مطلع در فرمانداری نظامی به خبرنگار ما اظهار داشت بازپرسی از کلیه دستگیر شدگان اخیر آغاز شده است... روز گذشته کریم‌پور شیرازی با تلفن به مأمورین فرمانداری نظامی اطلاع داد که اگر به او تأمین بدهند خود را معرفی خواهد کرد و سپس تلفن قطع شد ولی وی تاکنون خود را معرفی نکرده و مأمورین در تعقیب او می‌باشند...» (اطلاعات، سه‌شنبه دهم شهریور ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۷۴، سال بیست و هشتم)

### «دیشب کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه شورش در تجریش دستگیر شد»

سه ساعت بعد از ظهر نیمه شب دیشب آقای کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه شورش در یکی از باغات تجریش متعلق به آقای محمدعلی مباشر دستگیر شد. به طوری که کسب اطلاع شده است از دو سه روز به این طرف مأمورین انتظامی از محل اختفای او اطلاع داشتند و گزارشاتی نیز در این مورد به مقامات مربوطه رسیده بود. سرانجام دیشب مأمورین به دستور تیمسار سرلشکر دادستان فرمانداری نظامی و تقاضای آقای معزی رئیس اداره آگاهی به تجریش رفتند و با نردبان وارد منزل آقای محمدعلی مباشر واقع در خیابان مقصودبیگ شدند و به اطلاعی که کریم‌پور در آنجا خوابیده بود رفتند ولی کریم‌پور به محض مشاهده مأمورین انتظامی به اطاق دیگری رفت و چند لحظه بعد مأمورین او را در حالی که سرش را تراشیده و ریش بلندی داشت دستگیر نموده و به فرمانداری نظامی آوردند. آقای مباشر، بازرگان از طرف مأمورین بازداشت و به فرمانداری نظامی تحویل گردید.» (اطلاعات، یکشنبه بیست و ششم مهر ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۲۱۲، سال بیست و هشتم)

### «امروز از ستون فقرات کریم‌پور شیرازی در بیمارستان ارتش

عکس‌برداری خواهد شد کریم‌پور در بیمارستان اظهار داشت من قصد خودکشی داشتم

به طوری که دیروز اطلاع دادیم کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه شورش هنگامی که برای بیان آخرین دفاع خود به دادرسی ارتش رفته بود خود را از طبقه دوم اداره مزبور به خیابان انداخت و بلافاصله به دستور دادستان ارتش به بیمارستان منتقل گردید. کریم‌پور هنگامی که وارد بیمارستان شد در حالی که از درد کمر می‌نالید فریاد زد من می‌خواستم خود را بکشم زیرا طاقت تحمل این همه اتهام را نداشتم ولی موفق به اجرای مقصود خود نشدم. دیروز کریم‌پور در بیمارستان تحت معاینه قرار گرفت و چون اظهار تالم از ناحیه کمر می‌کرد قرار شد امروز از ناحیه ستون فقرات او عکس‌برداری کنند تا معلوم شود صدمه‌ای به اعضای بدن او رسیده است یا نه. کریم‌پور دیشب و امروز در بیمارستان ارتش بستری بود و ممکن است چنانچه به قسمتی از ناحیه بدن او صدمه‌ای

رسیده باشد مدتی در بیمارستان بماند.» (اطلاعات، یکشنبه سیزدهم دی ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۲۷۵، سال بیست و هشتم)

### «متن کیفرخواست دادستان ارتش»

#### دادستان برای کریم‌پور شیرازی تقاضای مجازات اعدام کرده است

به طوری که اطلاع داده شد پرونده کریم‌پور شیرازی به وسیله سرتیپ خدیو بازپرس نظامی تکمیل و قرار مجازات اعدام درباره متهم مزبور صادر شده بود...

#### کیفرخواست

۱) مشخصات متهم غیرنظامی امیرمختار فرزند قدم‌علی شهرت کریم‌پور شغل روزنامه‌نگار سن سی و دو سال تبعه ایران محل اقامت تهران بدون عیال و اولاد که در تاریخ بیست و پنج مهر ماه ۱۳۳۲ به وسیله مأمورین شهربانی و فرمانداری نظامی دستگیر و به موجب ماده ۵ قانون حکومت نظامی بازداشت شده و بعداً بازپرس دادستان ارتش قرار بازداشت او را در تاریخ سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۲ صادر و مورد موافقت دادستانی ارتش بوده است و در اثر اعتراض متهم بر بازداشت پرونده به دادگاه ارجاع و به موجب رای صادره مورخه دوم آبان ماه ۱۳۳۲ به اتفاق آراء بازداشت متهم مورد تأیید واقع شده است.

۲) موضوع اتهام سوء‌قصد به منظور به هم زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تخت و تاج و تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت.

۳) نتیجه تحقیقات و دلایل اتهام قبلاً موقعیت متهم را در جامعه توصیف می‌نماید. سپس به ذکر تحقیقات و دلایل اتهام نسبت به موضوع اتهام می‌پردازد.

**الف -** موقعیت متهم امیرمختار کریم‌پور شخصی است که عده‌ای از اهالی میهن‌پرست شیراز درباره‌اش شرح مفصلی که پیوست پرونده امر است نوشته که ذیلاً خلاصه آن نقل می‌شود.

«شخص خائن که به نام کریم‌پور شورش که شهرت خود را شیرازی قلمداد نموده به طوری که به تمام ملت ایران آشکار شده این شخص شیرازی نبوده و از اهالی رونیز\* فسا می‌باشد که از طفولیت جز دزدی و خیانت و چاپلوسی هدف دیگری نداشته و شیرازی او را به کلی تکذیب و برای اینکه این لکه ننگین به اهالی شیراز وارد نیاید شهرت شیرازی را از نام این شخص حذف و این شخص را که تا

\* «رونیز (runiz)، ولایت شانگاره. یا شوانگاره (svānkāre)، ناحیه‌ی تاریخی از ولایت فارس که به نام طایفه‌ای از کردان ساکن در آنجا بدین نام خوانده شده است. این ولایت بین فارس و کرمان و خلیج فارس، و مرکزش شهر ایگ (ig) یا ایچ بوده است، و نواحی زرکان (zarkān)، تارم (tārom)، اصطهبانات، نیریز، خیره (xayra)، پرک (pork)، کرم (korm)، رونیز، لار، و دارابجرد جزء آن ولایت بوده‌اند. کردان شبانکاره در اواخر قرن ۵ میلادی و اوایل قرن ۶ هجری قمری شامل پنج شعبه‌ی مهم بوده‌اند: اسماعیلیان، رامانیان، کرزوبیان (karzubiān)، مسعودیان و شکانیان (sakāniān)....» دایرةالمعارف مصاحب.

به حال باعث قتل عده‌ای از اهالی شیراز و شهرستان‌های دیگر شده و دائماً اهانت و توهین می‌نموده اهالی شیراز استدعا دارند که برای ادعای خون عده‌ای بی‌گناه و خوشحالی و چشم‌روشنی ما شیرازی‌ها این شخص وطن‌فروش و خائن را هر چه زودتر در شیراز به چوبه دار عدالت آویخته و به جهنم رهسپار و آرزومندیم هر چه زودتر همدستان و امثال این شخص را دستگیر و به کیفر اعمالشان برسانند...» امیرمختار کریم‌پور شخصی است مشهور به فسق و فساد عقیده و معروف به ارتکاب هر گونه منهیات شرع و عرف و ضد عفت و اخلاق عمومی... پرونده متهم موصوف در اداره اطلاعات شهربانی (پیوست کیفرخواست) حاکی است که همواره موجبات اختلال نظم و امنیت را فراهم می‌کرده و در اجرای نظریات خود با چاقوکش‌ها و خیانت‌کاران معاشرت و مراودت داشته است با این حال در اوایل سال ۱۳۳۲ که یکی از ساختمان‌های دربند شمیران به او واگذار می‌شود برابر دستور اداره اطلاعات شهربانی کلانتری دربند از محل سکونت نام‌برده مراقبت می‌نماید به علاوه کارآگاه مخصوصی مأمور خدمت‌گزاری وی و حفاظت جان نام‌برده می‌شود... در تیر ماه ۱۳۳۲ امیرمختار کریم‌پور در سازمان شهربانی کل کشور به اندازه‌ای نفوذ داشته که در تاریخ ۱۳۳۲/۴/۲۳ طی شماره ۱۶۱۱ به اداره اطلاعات شهربانی ابلاغ می‌نماید که مأمور مخصوص او تعویض شود و یک نفر دیگر برای حفاظت او اعزام گردد و اداره اطلاعات شهربانی نیز فوراً مأمور او را عوض می‌نماید. امیرمختار کریم‌پور از لحاظ شرارت، تهدید اشخاص سرشناس در جامعه و مؤثر در امور مهمه کشور به ضررهای نفسی و شرفی و مالی و هتک حرمت و زوال شرف و آبرو و حیثیت آنان تخفیف و تحقیر اشخاص و نسبت دادن خیانت و جاسوسی و وارد ساختن هر گونه افتراء و توهین به افراد مردم، تمرد نسبت به مأمورین دولت ارتکاب جنحه و جنایت بر ضد عفت و اخلاق عمومی، مشوب ساختن اذهان عامه، جعل اخبار و نشر اکاذیب و بسیاری از تقصیرات دیگر... و تحریک مردم به شورش و انقلاب بر ضد قدرت سلطنت و ضدیت بالقوه و کسر اعتبارات آن قوه استوار بود...

۱- وضع عمومی و کلی کشور در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ این بوده... امیرمختار کریم‌پور به گفته خود افتخار داشته اعلام نماید که (اساس سلطنت برچیده شد)...

۲- متهم ضمن تحقیقات عنوان می‌نماید که «روزنامه وسیله شکار ساده‌ای بیش نبوده و از طرفداران جدی رژیم سلطنت و دستگاه سلطنتی می‌باشد) و اضافه می‌نماید: «اگر گاهی در روزنامه شورش انتقاداتی به منظور حفظ و استحکام رژیم سلطنتی به منافع اعلیحضرت نگاشته می‌شد غرض خاصی در کار نبوده و برای حفظ منافع شاهنشاه و استقلال ایران بوده است (صفحات ۱ و ۲ تحقیقات)...

۳- متهم اظهار می‌دارد «بعد از جریان ۲۸ مرداد خواستم خود را معرفی کنم ولی چون بین مردم دشمنانی داشتم متواری شدم» و معترف است که سر مقاله‌های روزنامه شورش به حکم او بوده است و می‌گوید «اگر اشتباهاتی شده نهایت درجه تأسف است» (صفحات ۲ و ۳ تحقیقات)...

- ۴- متهم ابتدا خود را دارای عیال و اولاد می‌دانست ولی چون نحوه‌گفتارش مقرون به حقیقت به نظر نمی‌رسید پس از بازجوئی لازم معلوم شد اظهارش خلاف حقیقت بوده است...
- ۵- متهم در پاسخ این اعلام که به چه مجوزی با اساس سلطنت ضدیت داشته می‌گوید «منظورش تصفیه دربار بوده است و ممکن است منظورش رسا نبوده و انتظار دارد اعلیحضرت همایون شاهنشاه او را عفو و اغماض فرمایند...»
- ۶- متهم در ص ۲۵ تحقیقات می‌گوید «اگر در روزنامه شورش یک کلمه به او نشان داده شود که علیه رژیم سلطنتی مشروطه نوشته حاضر است هر گونه قانون و عدالت حکم می‌کند دربارهاش اجرا شود» و بلافاصله که من، من‌باب نمونه جمله‌ای که متوجه مقام شامخ سلطنت است و در شماره ۸۸ روزنامه شورش ص چهارم به تاریخ ۲۴ مرداد ماه ۱۳۳۲ با خط درشت بالای ص درج گردیده به او ارائه و پرسش می‌شود آیا «عنوان مزبور نشانه ایمان شما به تاج و تخت است» جواب صریحی نمی‌دهد و در ص ۳۱ تحقیقات می‌گوید «جمله بالا نمی‌دانم به تحریک چه کسی نوشته شده است بعداً متأسف شدم...»
- ۷- متهم در شماره ۸۴ روزنامه شورش مورخه ۲۲ تیر ماه ۱۳۳۲ مجلس شورای ملی را به این صورت نشان می‌دهد که مردی عده‌ای از نمایندگان مردم را که استعفا از نمایندگی نداده و مخالف با انحلال مجلس شورای ملی بوده‌اند با چوب از مجلس بیرون رانده و تابلوئی در دست دارد که روی آن چنین نوشته شده است «این خانه اجاره داده می‌شود...»
- ۸- در شماره ۸۵ مورخه شنبه سوم مرداد ماه ۱۳۳۲ روزنامه شورش متهم شرحی مفصل به قلم خود نوشته... «یک محکمه انقلابی تشکیل شده اشخاص و مقاماتی را که امیرمختار کریم‌پور آنان را خائن و جاسوس معرفی می‌کرده اعدام شوند...»
- ۹- به موجب شرحی که تحت عنوان «ملت برابر یک آزمایش تاریخی» در شماره ۸۶ مورخه شنبه دهم مرداد ماه ۱۳۳۲ در روزنامه شورش می‌نویسد و اعلام می‌نماید که «تنها انحلال مجلس کافی نیست باید بی‌درنگ بساط دربار هم بر چیده شود...»
- ۱۴) نوع بزه و انطباق با قانون - بزه از نوع جنایت بوده و منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش است ذیلاً درج می‌شود.
- ماده ۳۱۷- هر کسی که مرتکب سوءقصدی شود که منظور از آن خواه به هم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تاج و تخت و خواه تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت باشد محکوم به اعدام است.** «اینک برای حفظ حقوق عمومی تقاضای رای اعدام درباره امیرمختار کریم‌پور را دارد و موظف به این تذکار است که حیثیت عمومی بزه دارای اهمیت مخصوصی است و رای دادگاه در نظم جامعه و درجه اهالی کشور که اعمال متهم وجدان آنها را جریحه‌دار نموده تأثیر به سزائی خواهد داشت.»
- تهران به تاریخ چهارشنبه ۲۸ بهمن ماه ۱۳۳۲

### «دادستان ارتش سرتیپ حسین آزموده»

(اطلاعات، پنجشنبه بیست و نهم بهمن ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۳۱۵، سال بیست و هشتم)

#### «دیشب کریم‌پور شیرازی از پادگان قصد تصمیم به فرار گرفت ولی موفق نشد و می‌خواست سرباز محافظ خود را آتش بزند چون موفق نشد خود را با نفت آتش زد

کریم‌پور اکنون در بیمارستان ارتش بستری است و به سرباز محافظ او صدمه‌ای وارد نیامده است. دیشب بار دیگر کریم‌پور شیرازی که در زندان قصر به سر می‌برد تصمیم به فرار گرفت اما موفق نشد و در نتیجه اقدام به آتش زدن خود نمود. به طوری که خوانندگان عزیز اطلاع دارند چندی قبل هنگامی که کریم‌پور را برای بازجویی به دادرسی ارتش برده بودند ناگهان خود را از پنجره اطاق که باز بود رسانید و با یک جهش از طبق دوم به پائین پرید. این عمل به حدی سریع انجام گرفت که اگر دو نفر از مأمورین در پائین متوجه او نشده بودند ممکن بود کریم‌پور موفق به فرار شود. در هر صورت وی که در اثر این حادثه صدمه دیده بود دستگیر شد و در بهداری زندان تحت معاینه قرار گرفت... خبرنگار ما که با مأمورین انتظامی تماس گرفته است جریان واقعه را این طور گزارش می‌دهد. در پادگان قصر، در مقابل اطاقی که کریم‌پور زندانی است یک سرباز پاس می‌دهد و از وی مراقبت می‌کند... وی هیچ گونه وسیله و اسلحه‌ای در اختیار نداشت. در زندان وی یک چراغ نفتی و یک کبریت موجود بود و کریم‌پور همین وسیله را برای فرار مناسب دید. همین که سرباز محافظ از مقابل زندان دور شد کریم‌پور قسمتی از ملافه رختخواب خود را پاره و گلوله کرده و آغشته به نفت ساخت و در گوشه‌ای پنهان نمود و چون احتمال می‌داد که نقشه‌اش به نتیجه‌ای نرسد تصمیم گرفت در صورت عدم موفقیت خود را آتش بزند و به این منظور سر و صورت خود را نیز آلوده به نفت نمود و منتظر فرصت نشست. همین که سرباز مراقب به مقابل در زندان رسید کریم‌پور ناگهان گلوله پارچه آغشته به نفت را به شعله چراغ نزدیک کرد آن را به طرف سرباز پرتاب کرد. گلوله مستقیماً به سینه سرباز اصابت کرد و باعث شد که قسمتی از لباس او دچار حریق شود اما سرباز مزبور کهنه گلوله شده را که هنوز از آن شعله آتش برمی‌خاست به طرف کریم‌پور پرتاب کرد و چون وی قبلاً بدنش را به نفت آلوده ساخته بود سر و صورتش آتش گرفت. ناگهان مأمورین زندان متوجه شدند که کریم‌پور در حالی که لباس وی دچار حریق شده است از اطاق خود بیرون آمد و به طرف کریدور زندان دوید. سرباز مراقب از مشاهده این وضع بلافاصله ایست داد و چون کریم‌پور به فرمان او توجه نکرد یک تیر به سوی هوا شلیک نمود و دنبال کریم‌پور دوید. بالاخره زندانی فراری در انتهای کریدور توسط مأمورین دستگیر شد و آتش را خاموش کرده سر و صورتش را پانسمان نموده و بستریش ساختند. سرباز محافظ کریم‌پور به خبرنگار ما گفت: «ناگهان متوجه شدم که یک گلوله

آتشین به طرف صورت من آمد و به گردنم برخورد کرد و وقتی آن را با شدت از خود دور نمودم با کمال تعجب دیدم که کریم پور نیز دچار حریق گردیده و فریاد زنان به طرف بیرون می رود...»

تیمسار تیمور بختیار اظهار داشت: «ساعت چهار و نیم دیشب کریم پور شیرازی که در پادگان قصر زندانی است تصمیم به فرار می گیرد و برای انجام این منظور خود مبادرت به آتش زدن سرباز محافظ خود می کند و چون موفق به فرار نمی گردد خود را آتش می زند و در نتیجه قسمتی از سر و صورت او سوخته و به یکی از بیمارستان های ارتش منتقل گردید تا مورد معالجه قرار گیرد.»

سپس خبرنگار عکاس ما به پادگان قصر رفته از کریم پور شیرازی عکس گرفت. در آن هنگام کریم پور را به یکی از آمبولانس های ارتش منتقل می ساختند تا از آنجا به بیمارستان منتقل شود. در داخل آمبولانس کریم پور در حالی که ناله می کرد بر روی تختی افتاده بود و در طرفین وی چند سرباز مسلح نشسته بودند سربازان از آمبولانس پیاده شدند تا خبرنگار ما توانست از کریم پور که چشم هایش بسته بود عکس بگیرد. پیشانی مجروح را با باند بسته بودند و کلیه صورتش بر اثر «مرکورکرم» قرمز رنگ شده بود اما بر اثر سوختگی قادر نبود حرکت کند. قسمتی از ریش بلند کریم پور نیز که بعد از دستگیری هنوز اجازه نداده بودند که بتراشد دچار حریق گردیده و به کلی سوخته بود. وی همین که عکاس را دید دست خود را که آغشته به مرکورکرم بود از زیر بیرون آورد و ناله کنان گفت: «باز هم اشتباه کردم»، «ای، از زندگی سیر شدم». \* یکی از محافظین کریم پور اظهار می داشت: «کریم پور از وقتی که شنید ممکن است او را اعدام کنند فوق العاده ناراحت بود، همیشه فکر می کرد و کم تر با کسی صحبت می نمود ولی ما به او کوچک ترین فرصتی نمی دادیم تا اقدام به فرار کند و همیشه چند نفر مراقبش بودند.» به سرباز محافظ کریم پور آسیبی نرسیده و فقط کلاه و قسمتی از لباس وی سوخته است. اکنون کریم پور شیرازی در بیمارستان ارتش بستری است ولی چون قسمت کمی از بدنش سوخته است احتمال نمی رود که خطری متوجه او باشد.» (اطلاعات، دوشنبه بیست و چهارم اسفند ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۳۳۶، سال بیست و هشتم)

### «کریم پور شیرازی در بیمارستان فوت کرد

پزشک قانونی جنازه وی را معاینه نمود و تشخیص داد

که علت مرگ سوختگی قسمت اعظم بدن وی بوده است

### کریم پور اموال خود را به شیر و خورشید سرخ واگذار کرد

دیروز پس از آنکه کریم پور را برای معالجه سوختگی سر و صورت و بدنش از زندان قصر به وسیله آمبولانس به بیمارستان شماره یک ارتش منتقل کردند بلافاصله تحت معاینه قرار گرفت و آقایان

\*. عکس ضمیمه گزارش. کریم پور شیرازی در حالی که قسمتی از صورت وی باندپیچی شده است.



دکتر نجف‌زاده و دکتر ایادی به پانسمان نقاط مختلف بدن وی پرداختند ولی چون جراحات سخت و عمیق داشت معالجات درباره وی مفید واقع نگردید و ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه بعدازظهر بیمار درگذشت... هنگام معاینه جسد آقایان سرتیپ آزموده، سرتیپ کیهان خدیو، دکتر سرتیپ نجف‌زاده و دکتر ایادی حضور داشتند. قسمت عمده بدن کریم‌پور سوخته و مسمومیت ناشی از سوختگی باعث مرگ گردیده بود. امروز خبرنگار ما یکی از اشخاصی که هنگام انتقال کریم‌پور به بیمارستان در آنجا حاضر بود به خبرنگار ما چنین گفت: وقتی از کریم‌پور سؤال شد چرا مبادرت به آتش زدن خود کردی وی جواب داد من دیگر از این زندگی سیر شده بودم لذا تصمیم به خودکشی گرفتم این بود که اول خود را از پنجره اطاق دادرسی به خیابان پرتاب کردم ولی موفق نشدم و بالاخره تصمیم گرفتم ایجاد آتش‌سوزی کنم و می‌دانستم با مبادرت به این اقدام مورد شلیک گلوله مأمور زندان واقع می‌شوم و آن وقت راحت خواهم شد ولی بدبختانه گلوله مأمور هم به من اصابت نکرد و مجدداً به بیمارستان منتقل شدم. شخص مزبور اضافه کرد بعد از چند ساعت که کریم‌پور مورد معاینه و معالجه در بیمارستان قرار گرفت یعنی ساعت سه یا چهار بعدازظهر مجدداً با صدای بلند شروع به صحبت کرد. گفت وصیت من این است اموال من که عبارت از مقداری پول و اتومبیل و اثاثیه می‌باشد مجموعاً به شیر و خورشید سرخ تحویل داده شود تا به مصرف امور خیریه برسد.

**ازدحام در گورستان -** ساعت نه و نیم صبح امروز به کلانتری شش اطلاع داده شد که در گورستان مسگرآباد ازدحامی روی داده و از دفن جنازه کریم ممانعت می‌کنند. فوراً آقای سرهنگ رحیمی رئیس کلانتری مزبور به اتفاق چند نفر مأمور به گورستان عزیمت کرد و در نتیجه معلوم گردید که عده‌ای در آنجا جمع شده‌اند و گورکن‌ها از دفن کردن جنازه کریم‌پور خودداری کرده‌اند. آقای سرهنگ رحیمی با متصدیان گورستان مذاکره و آنها را متقاعد کرد که متوفی در آنجا به خاک سپرده شود و با حضور وی تشریفات لازم انجام گرفت و جسد دفن شد. (اطلاعات، سه‌شنبه بیست و پنجم اسفند ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۳۳۷، سال بیست و هشتم)

### شایعه‌سازان قتل کریم‌پور

«پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در دوران نخست‌وزیری سپهبد زاهدی کریم‌پور بیچاره به کیفر تندروی‌ها و ناسزاگویی‌هایش دستگیر شد ولی پیش از انجام دادرسی و محکومیت چند بار به صدد گریز از زندان برآمد و چون نتوانست بگریزد سرانجام از فشار ناراحتی روحی و اضطراب و وحشت احتمال محکومیت به اعدام، خود را در زندان آتش زد و به وضع بسیار رقت‌بار جان سپرد. مخالفان رژیم شهرت دادند که مأمورین زندان کریم‌پور را به دستور مقامات بالا آتش زده‌اند!» (ابراهیم صفایی، خاطره‌های تاریخی، ص ۱۶۲)

## پیرامون وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

«سرشار - چه مدت زندان بودید که دادگاهتان شروع شد؟

جعفری - ممکنه دو سه ماه زندان بودم بعد دادگاه شروع شد (۲۴ خرداد ۱۳۳۲). اون روز که منو برای ۹ اسفند بردن زندان من تا ظهر ۲۸ مرداد زندان بودم که حال داستانشو براتون میگم. مثلاً این روزنامه‌ها که به قول یارو گفتنی «هرچی از دهنشون در میاد می نویسن»، از اولم همینا دست و بالمونو بی خودی بند کردن مثلاً نمی دونم تو همین مجله فردوسی بود یا خواندنی‌ها، نوشته بودن که «شعبان جعفری ۲۷ میلیون دلار از کیم (کرمیت) روزولت گرفته تا کودتا کرده». حالا شما فکرش بکنین؟ **من تا ظهر ۲۸ مرداد تو زندان بودم!**

حالا ۲۸ مردادو کار نداریم، بعد از انقلاب اینا یه مزخرفاتی نوشتن که بیا تماشا کن، توی کتابام بیش تر برام دروغ می نویسن، همه شون. اینا همه دروغه، حقیقت اینه که من الان به شما گفتم، این که میگم عین حقیقته، من هرچی حقیقت بدونم برای شما میگم.

«سرشار - می فرمایید شما ۲۸ مرداد توی زندان بودید، به این قضیه بعداً می رسیم.» (ص

۱۴۲)

«جعفری - اولاً، اگه تو مملکتی که شاه و نخست‌وزیر و ارتش داشت من کودتا کردم و دولت رو ساقط کردم، اون دولت به درد لای جرز می خورد.

دوماً، آخه یه چیزیه ام هست، اونایی که میگن من با کیم روزولت ملاقات کردم، من که تا **ظهر ۲۸ مرداد تو زندان بودم.**» (ص ۱۷)

«جعفری - ما هفت هشت تا بودیم تو یه کریدور زندانی بودیم، بند بالا احمد عشقی بود، امیر

موبور (امیر زرین‌کیا) بود، حسین رمزون یخی و اینا بودن. دو روز مونده به حساب به ۲۸ مرداد. بعد رئیس زندان اومد و گفت: «بیا برو تو مریضخونه دو مرتبه. اینا ممکنه تو روز بین ببرن.» گفتم: «من حکم اعدام دارم دیگه کجا برم. بذار اینا اعدام کنن!» گفت: «نه بیا برو تو مریضخونه.» رفتیم مریضخونه. سرهنگ قوامی‌آم همونجا بود. این سرهنگ قوامی راستی آدم خوبی بود، خیلی‌ام به ما محبت می‌کرد. اونم یه رادیو داشت. آخه تو زندان که رادیو نبود. خودشون یه بلندگویایی داشتن که ظهرا از اونا اذون پخش می‌شد و چار تا کلمه حرف می‌زدن و بعد قطعش می‌کردن. رفتیم اونجا با سرهنگ قوامی و بعد غروب شد و شب شد. اونجا یه افسر نگهبان داشت، سروانی بود به نام کاظمی یه همچی چیززی، اومد تو همون مریضخونه سرهنگ قوامی رو ببینه، یه خُرده نشست اونجا و بعد دراومد گفت: «دیدید بالاخره این شاه رفت پیش اربابش؟! من گفتم: «اربابش کیه؟» گفت: «لندن، انگلیس!» گفتم: «همه که میگن شاه رفته عراق، کربلا، تو میگی رفته انگلیس؟» گفت: «نه. این مرتیکه فلان فلان شده رفته...» گفتم: «مرتیکه خودتی!» و ما همونجا بیخ خر افسره رو گرفتیم. بیخ خرشو گرفتیم و حُب یه خُرده ناراحتش کردیم. افسره رفت با دست خودش یه پرونده درست کرد که من اینو گفتم و این منو زده. خودش با دست خودش! کی می‌دونست فردا چه خبر میشه! حالا چه موقعست؟ شب ۲۷ مرداد.

سرشار - ببینم شما که توی زندان قصر بودید قضیه ۲۸ مرداد را چطور فهمیدید؟  
جعفری - قضیه ۲۸ مردادو؟ آهان... فردا صبح شد و ما دیدیم که رئیس زندان بیهو اومد تو. تقریباً ساعت ده اون موقع‌ها بود. اومد تو و گفت: «جعفری من می‌خوام امروز با تو یه ناهار بخورم.» پیش خودم گفتم: «آ، آژانای اینجا اصلاً به ما محل نمی‌دارن، چطور این می‌خواد با ما ناهار بخوره؟» گفتم: «جناب سرهنگ قابل نداره. الان می‌فرستم از بیرون برات ناهار بیارن.»  
سرشار - آن زمان رئیس زندان چه کسی بود؟

جعفری - نمی‌دونم سرهنگ ایرانپور بود، یه همچی چیززی. بعد همونجا یکی رو صدا کردم، به یه پاسبونی گفتم: «برو چند تا ظرف چلوکباب بگیر وردار بیار.» این رفت و برگشت دیدم که لباسش پاره پاره شده و سرش شکسته. گفتم: «چی شد؟» گفت: «تصادف کردم.» حالا نگو زده بودنش گویا.

سرشار - چه کسانی؟

جعفری - مردم! گویا بیرون شلوغ بود. در این مابین اومدن به من گفتن: «یه خانومی اومده تو رو می‌خواد.» گفتم: «من با خانوم کار ندارم. من که تا حالا ملاقاتی نداشتم!» گفتن: «حالا اومده تو رو می‌خواد. ببین کیه چیه و اینا...» اومدیم یه سر و گوش آب دادیم دیدیم پروین آژدان قزیه. من از توی اون دادگاه که اومده بود دیگه ندیده بودمش. اومد و گفت: «آقا...»

گفتم: «برو بابا با من حرف نزن.»

سرشار - چرا نخواستید با او حرف بزنید؟

جعفری - آخه گفتم که اون تو ردیف کار ما نبود.

سرشار - کاش می پرسیدید چکار داشت!

جعفری - حالا صبر کن. برگشتم برم، قسم داد که: «وایسا می خواهم یه چیزی بگم.» گفتم ببینم این چی میگه. رفتم جلو گفتم: «چی؟» گفت که: «بر و بچه‌ها دارن شروع می کنن. یه پیغوم میغومی برای بر و بچه‌ها بده تا من برم باهاشون صحبت کنم و اینا. یه چیزی، نوشته‌ای بده.» گفتم: «والا میخوای بری برو، بچه‌ها خودشون می دونن چیکار کنن!» خلاصه، یه چیزی جور کردیم و گفتمیم بره. رفت و مام رفتیم تو نشستیم و گفتمیم: «بچه‌ها مثل اینکه شهر داره شلوغ میشه!»

سرشار - یعنی شما توی زندان بودید که بر و بچه‌های شما از جنوب شهر راه افتادند آمدند توی خیابان‌های شمال شهر؟

جعفری - حُب بله، دار و دسته‌ها راه افتاده بودن.

سرشار - دار و دسته‌ها به دستور شما راه افتاده بودند؟ یعنی آن نامه یا پیغامی که به خانم پروین آزدان قزی دادید اثر کرد؟

جعفری - نامه نه، پیغوم دادم.

سرشار - پیغام دادید گفتید بچه‌ها بیایند بیرون؟ درست؟

جعفری - بله.

سرشار - بسیار خوب، برگردیم توی زندان. بعد از اینکه پروین آزدان قزی رفت و شما برگشتید تو زندان، چه اتفاقی افتاد؟

جعفری - آهان، یکی از بیرون اومد و به اون پاسپونه یواشکی گفت که: «خونهٔ مصدق رو خراب کردن و همه جا رو گرفتن و اینا.» به سرهنگ قوامی گفتم: «سرهنگ رادیو تو بگیر ببینیم.» رادیو رو گرفتیم - یک و بیست دقیقه بعد از ظهر بود - دیدیم خونهٔ مصدق جلسهٔ پنبه‌ست. درست یادمه، این خبرو داد و گفت جلسهٔ پنبه‌ست و کی و کی و کی همه نشستن. پس اینا که میگن خونهٔ مصدق را زدن که؟! دیدم نه هنوز هیچ خبری مبری نیست. خلاصه، شد ساعت دو بعد از ظهر. دو بعد از ظهر گفتمیم حُب وقت اخباره. حالا هرچی هست میگه. باز کردیم دیدیم نه، اخبار نمیکه. بعد دیدیم صدای رادیو خراب شده، هی باهانش ور رفتیم و اینور اونورش کردیم. بالاخره بعد از یه ربعی، صدای رادیو بیهو دراومد. سر و صدای رادیو که دراومد من دیدم که صدای کی بود خدایا -؟

سرشار - میراشرافی؟

جعفری -- نه ملکه اعتضادی.\* دیدم صدای اونه و بعد میراشرافی و تیمسار زاهدی و خلاصه، چند تا اینا پشت رادیو صحبت کردند که فلان و بیسار و ما الان بی سیمو گرفتیم. نگوا اینا رفتن بی سیم. بعد از اونجا با تانک میان تو شهربانی.<sup>(۱)</sup> حالا تو شهربانی ام پلیسا و افسرای شهربانی همه اعتصاب کردن، میگن تا شاه برنگرده ما سر کار نمی ریم. تیمسار (سرتیپ محمد) دفتری ام رئیس شهربانی بود. تیمسار دفتری میگه که: «آقایون برین سر کارتون! مملکت شلوغه!» میگن: «تو بگو زنده باد شاه تا ما بریم.» تیمسار دفتری ام میگه: «حُب، من دو سه ساعت دیگه میگویم. حالا شما برین مردمو آروم کنین.» به خدا خلعتبری، معاون شهربانی بود اون موقع، تیمسار خلعتبری و بیوک صابر و یه افسری اسمش یادم رفته خدایا؟ خلاصه، این سه چار تا یهو اومدن در زندان و گفتن: «زاهدی جعفری رو میخواد.» منو برداشتن بردن بالای شهربانی تو اون اتاق بالا. دیدم زاهدی و اینا همه تو اتاق جمعن و شلوغ و پلوغ، بیا و برو. اون (سرتیپ فرهاد) دادستان بود و چند تای دیگه. ما رفتیم اونجا و یهو تا رسیدیم زاهدی بغل واکرد ما رفتیم تو بغل تیمسار و اونم ما رو یه ماچ کرد و گفت: «برو فوری مادر تو ببین.» گفتم: «نه ما صبر می کنیم تا اعلیحضرت بیاد.» گفت: «همین الان برو! مملکت هنوز آروم نشده.» گفتم: «قربان پس اجازه بدین من --» گفت: «هنوز ما خیلی باهات کار داریم.» گفتم: «قربان رفقام زندان هستن، اجازه بدین من برم اینا رو بیارم.» خلاصه، رئیس زندانو صدا کرد و گفت: «اونا رو بده دست این برن.» گفت: «قربان اینا چند تاشون جرمشون سیاسی نیست! اینا چاقوکشی کردن!» گفت: «جعفری صبر کن دو سه روز.» گفتم: «نه قربان اگه اجازه بدین من برم پیش اونا با اونا پیام بریم. چون من به اینا تو لوطی گری قول دادم.» گفت: «عیب نداره! بده دست این برن. من اسمانشونو می نویسم!» اون وقت رئیس زندانم می ترسید کاری بکنه، چون هنوز نفهمیده بود کار دست کی می افته می فهمی چی میگم؟

سرشار - کاملاً... نقش طیب در ماجرای ۲۸ مرداد را برابم بگوئید.

جعفری - اصلاً طیب --

سرشار - طیب که ۲۸ مرداد با شما در زندان نبود؟

جعفری اصلاً طیب نبود.

سرشار - خودش و دار و دسته اش راه نیفتاده بودند؟

\*. شعبان جعفری و مسعود بهنود درباره نخستین شخصیتی که بعد از اشغال رادیو پیام برای ملت ایران فرستاد متفق القول هستند!

۱. فواد روحانی در کتاب «زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران» صص ۴۶۰ - ۴۵۷ با بازنویسی روایات وودهاوس، روزولت و ایکس رویدادهای ۲۸ مرداد را گام به گام و به تفضیل شرح می دهد.

جعفری - نخیر عرض کردم، روز ۲۸ مرداد و اینا اصلاً طیب دستش تو کار نبود.  
سرشار - نبود؟ پس من از قول شما می نویسم طیب در جریان ۲۸ مرداد نبود.» (صص ۱۶۲ - ۱۵۹)

دوستانان نهضت ملی درباره وقایع روز ۲۸ مرداد، بارها و بارها از شرکت فعال شعبان جعفری و زنان «بد نام شهرنو»، به عنوان گروهی که توانستند دولت ملی را از اریکه قدرت به زیر بکشند، نام برده و می برند، از جمله نام ملکه اعتضادی را به عنوان چهره سرشناس این گروه زنان «بدنام». شعبان جعفری در دروغ پردازی و تبعیت از دوستان سابق، مدعی شده است: ملکه اعتضادی اولین شخصیتی بوده است که پس از اشغال رادیو در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برای ملت ایران سخنرانی نموده است\* . خانم سرشار که مدعی هستند، تاریخ این مملکت را با منظری نوین بازبینی نموده اند، در مقابل یاهو گویی های شعبان جعفری، با طرح سؤال های نخ نما شده روزنامه نگاری:

«کاش می پرسید چیکار داشت؟... شما پیغام داده بودید؟... به دستور شما آمده بودند بیرون؟... نامه دادید؟... میرا شرافتی بود!».

به این مسئله نازیده اند که ایشان با مشارکت شعبان جعفری، پرده از راز «شعبان» وقایع ۲۸ مرداد برداشته اند:

«شعبان جعفری تا ظهر ۲۸ مرداد... تا ساعت دو و ربع بعد از ظهر... تا بعد از پیام رادیویی ملکه اعتضادی! در زندان به سر می برده»

برای پی بردن به این موضوع «زندانی بودن شعبان در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، احتیاج به تعقل و تفحص نیست. از همین آقایان گورکن ها «پان ایرانیسم گورکن بلشویزم»، دوستان «شهید»، سردار ملی داریوش فروهر بپرسید.

به قول جمال امامی: «انگار خاک مرده به روی ما پاشیده اند»، ما منتظر نشسته بودیم تا خانم هما سرشار به اتفاق شعبان جعفری و سایر اندیشمندان، ابهامات ساختگی تاریخ معاصر را برای ما روشن نمایند. نکته ای که تا کنون در جریان سقوط دولت ملی به طور واضح مطرح نشده است،

\* «ملکه اعتضادی زنی بدنام از عوامل دست چندم کودتا، پشت رادیو به نفع شاه جیغ می کشید.» ص ۳۸۷ (مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار)

سرنگونی اجتناب‌ناپذیر این دولت نفتی بود که وظیفه ملی خود را به نفع اربابان امریکایی انجام داد. ولی دوستداران این نهضت، برای تحمیق و عوام‌فریبی، دخالت امریکایی «آزادیخواه» و انگلیس استعمارگر را در این جابجایی قدرت، برجسته کرده‌اند تا نقش واقعی دولت ملی را پنهان سازند. روز شمار سقوط دولت ملی از آغاز تشکیل آن شروع شده بود. دولت ملی بدون دخالت دو دولت مقتدر و عملیات «زنان شهرنو و اوباشان» و دیگر افاضات آقایان ملی میهنی، می‌باید سقوط می‌نمود. تنها امتیازی که نصیب این آقایان گردید که با پیش‌دستی در عملیات مضحکه سقوط دولت ملی، در بی‌آبرویی کسب آبروی کرده‌اند.

### سقوط دولت ملی از زبان خودشان!

#### «از زبان تاریخ»

#### «حضرت نخست‌وزیر معظم جناب آقای مصدق، دام اقباله»

عرض می‌شود گرچه امکان برای عرایض نمانده ولی صلاح دین و ملت برای خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علی‌رغم غرض‌ورزی‌ها و بوق و کرنای تبلیغات شما خودتان بهتر از هر کس می‌دانید که هم و غم در نگهداری دولت جناب‌عالی است که خودتان به بقاء آن مایل نیستید. از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازی‌های اخیر بر من مسلم است که می‌خواهید مانند سی‌ام تیر کذایی یک بار دیگر ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای رفراندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید خانه‌ام را سنگ‌باران و یاران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد بستید و حالاً نه مجلسی هست و نه تکیه‌گاهی برای این ملت گذاشته‌اید. زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگهداشته بودم با لطائف‌الحیل خارج کردید و حالاً همان طور که واضح بوده در صدد به اصطلاح کودتا است. اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب‌نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همان طوری که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به هندرسن هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسی‌ها کمک کرد و حالاً به صورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد به دست جناب‌عالی این ثروت را به چنگ آورد. اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید، این نامه سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدی‌های خصوصی‌تان نسبت به خودم از وقوع یک کودتا وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچ‌گونه عذر موجهی نباشد. اگر به راستی در این فکر اشتباه می‌کنم با اظهار تمایل شما، سیدمصطفی و ناصرخان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم. خدا به همه رحم بفرماید. ایام به کام باد سیدابوالقاسم کاشانی

مرقومه حضرت آقا وسیله آقا حسن آقای سالمی زیارت شد. اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت هستم والسلام.

دکتر محمد مصدق»

(سیدحسن آیت، چهره حقیقی مصدق السلطنه ص ۱۸۶)

### ملکه اعتضادی کیست؟

«از دیشب پس از دو هفته سکوت تظاهرات در خیابان‌ها شروع شد

دو نفر از سران حزب جدیدالتأسیس ذوالفقار دستگیر شدند

امروز زد و خورد مختصری در میدان بهارستان رخ داد

مأمورین نظامی محل احزاب سومکا و آریا را بازرسی کردند

پس از دو هفته سکوت - از دیشب پس از دو هفته سکوت تظاهرات در خیابان‌های تهران شروع شد. با وجودی که طی دو هفته تعطیلات عید سکوت و آرامش در شهر ایجاد شده بود معه‌ذا همه پیش‌بینی وقوع حادثی را می‌کردند. دیروز بلافاصله پس از نطق آقای نخست‌وزیر از رادیو تهران دستجات مخالف خود را برای انجام تظاهرات آماده کردند. دیشب خیابان‌های لاله‌زار و اسلامبول در ساعت اول شب نسبتاً متشنج بود. افراد حزب جدیدالتأسیس ذوالفقار با یک اتومبیل کروکی آلبالوئی رنگ در حالی که عکس شاهنشاه را در جلوی آن نصب کرده بودند در خیابان اسلامبول تظاهراتی به نفع شاه انجام دادند و عده‌ای اطراف آنها اجتماع کردند.

**دستگیر شدگان دیشب** - دامنه تظاهرات تا پاسی از شب گذشته ادامه داشت و مأمورین پلیس و فرمانداری نظامی مردم را متفرق می‌کردند ولی چون سرنشینان اتومبیل کروکی هم چنان به تظاهرات خود ادامه می‌دادند. مأمورین بانو ملکه اعتضادی و حسین علی دولتشاهی را که از سران حزب ذوالفقار می‌باشند دستگیر کردند و بدین طریق ساعت ۹ بعدازظهر آرامش در خیابان اسلامبول ایجاد شد و مردم متفرقه به دنبال کار خود رفتند.

**تظاهرات امروز** - چون امروز نیز بیم وقوع حادثی در شهر می‌رفت از طرف فرمانداری نظامی پیش‌بینی‌های لازم به عمل آمده بود. به مأمورین مقابل خیابان کاخ عده‌ای اضافه شدند و میدان بهارستان از صبح زود به وسیله چند کامیون پلیس و سرباز محافظت می‌شد. مقارن ساعت ۹ صبح در چهار طرف میدان بهارستان دستجات کوچک اجتماع کرده بودند که بعد از چند [ناخوانا] همگی در مقابل در بزرگ مجلس اجتماع کرده و تظاهراتی بر له دولت کردند در این وقت عده‌ای از افسران بازنشسته نیز در میدان بهارستان حاضر شدند ولی قبل از اینکه بین آنها و طرفداران دولت تصادمی رخ دهد به وسیله مأمورین متفرق شدند. در نتیجه زد و خوردی بین مأمورین و افراد رخ داد که در نتیجه چند نفر مختصر جراحی برداشتند.

**بازرسی محل احزاب** - صبح امروز از طرف مأمورین فرمانداری نظامی محل احزاب سومکا و آریا



بازرسی شد و مقداری لباس و مشعل و شمشیر به دست آمد. که به فرمانداری نظامی برده شد. یک مقام مطلع فرمانداری در این باره اظهار داشت چون خبر رسیده بود که احزاب سومکا و آریا را مجهز کرده‌اند که در این چند روز تظاهراتی انجام دهند و وسایل تخریب پاره‌ای از مراکز را در شهر فراهم سازند لذا محل احزاب نام‌برده بازرسی شد و در نتیجه چند شیشه بنزین و مقداری مشعل و شمشیر و یک صد لباس متحدالشکل از محل حزب سومکا و مقداری لباس متحدالشکل و لوازم دیگر از حزب آریا به دست آمد که تحویل فرمانداری نظامی گردیده است.

همین مقام درباره بازداشت شدگان دیشب اظهار داشت که آنها به استناد ماده ۵ حکومت نظامی دستگیر کرده‌ایم...» (اطلاعات، سه‌شنبه هیجدهم فروردین ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۶۳، سال بیست و هفتم)

### «امروز از ملکه اعتضادی بازجوئی شد»

صبح امروز مأمورین بانو ملکه اعتضادی رئیس استودیو خیاطی شهرزاد و یکی از سران حزب ذوالفقار را که پریشب با آقای دولتشاهی توقیف شده بود از زندان زنان به فرمانداری نظامی آوردند. ملکه اعتضادی از صبح دیروز اعتصاب غذا کرده بود و مأمورین فرمانداری نظامی در ضمن بازجوئی که از وی به عمل آوردند و تقاضا کردند مشارالیها اعتصاب غذای خود را بشکنند.

ملکه اعتضادی اظهار داشت من چون خود را گناهکار نمی‌دانم به همین جهت اعتصاب غذا کرده‌ام و اگر شما زودتر تکلیف مرا روشن کنید من هم از اعتصاب غذا صرف‌نظر خواهم کرد. بعد به دستور مأمورین برای بانو اعتضادی چای آوردند و او با خوردن چای اعتصاب غذای خود را شکست و در نتیجه قرار شد در این دو روزه به اتهام او رسیدگی شود و تکلیفش روشن گردد.» (اطلاعات، چهارشنبه نوزدهم فروردین ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۶۴، سال بیست و هفتم)

### «دیشب ملکه اعتضادی آزاد شد»

به قرار اطلاع شب گذشته بانو ملکه اعتضادی یکی از سران حزب ذوالفقار که چندی پیش به استناد ماده ۵ حکومت نظامی دستگیر شده بود پس از انجام تحقیقات و رفع سوءظن آزاد شد. امروز در کریدورهای فرمانداری نظامی گفته می‌شد ممکن است آقای دولتشاهی نیز به زودی آزاد شود.» (اطلاعات، چهارشنبه بیست و ششم فروردین ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۰۶۹، سال بیست و هفتم)

### «مصاحبه مطبوعاتی در حزب ذوالفقار»

دیروز عصر عده‌ای از خبرنگاران جراید بنابه دعوتی که از طرف حزب ذوالفقار به عمل آمده بود در محل حزب حضور یافتند. ساعت ۷ بعدازظهر آقای امیری دبیر حزب طرز حمله‌ای که اخیراً به محل حزب صورت گرفته شرح داد و اثاثیه شکسته حزب را به خبرنگاران جراید نشان داد. سپس

بانوملکه اعتضادی شرح مفصلی درباره حمله که در روز ۲۴ خرداد یعنی اولین روز محاکمه متهمین نهم اسفند صورت گرفته توضیحاتی داد. جلسه در ساعت ۸ بعدازظهر پایان یافت.» (اطلاعات، یکشنبه سی و یکم خرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۲۲، سال بیست و هفتم)

### گزارش روزنامه اطلاعات درباره وقایع ۲۸ مرداد

«روز چهارشنبه مردم تهران و شهرستان‌ها با تظاهراتی که در کشور ماکم‌تر نظیر داشت به طرفداری از شاهنشاه قیام کردند و به فاصله چند ساعت دولت دکتر مصدق را ساقط نموده و مراکز حساس را در دست گرفتند و آغاز زمامداری سرلشکر زاهدی اعلام گردید. این قیام و تظاهر عمومی تنها محدود به یک حزب معین یا جمعیت‌های متشکل نبود. این قیام از طرف ده‌ها هزار نفر مردمی صورت گرفت که هیچ یک دیگری را نمی‌شناختند و بدون آنکه قبلاً صحبتی با یکدیگر کرده باشند در راه یک هدف و به منظور واحدی که ابراز روح شاه‌دوستی بود مجتمع و متشکل شده بودند. این قیام منحصر به مردم عادی غیرنظامی یا افراد ارتش نبود. سرباز، پاسبان، افراد عادی، اشخاصی که کم‌تر وارد سیاست بوده‌اند، طبقات مختلف مردم، عموماً در این تظاهرات شرکت داشتند.

مردم تهران و شهرستان‌ها با تظاهرات بی‌سابقه‌ای به طرفداری شاهنشاه، حکومت دکتر مصدق را ساقط کردند

تظاهرات دامنه‌دار مزبور از ساعت هشت شب چهارشنبه شروع شد

ایستگاه فرستنده رادیو و شهرداری و مراکز حساس دیگر چگونه از طرف مردم اشغال شد

سرلشکر زاهدی نخست‌وزیر با نطقی که در برابر رادیو تهران ایراد کرد

برنامه دولت خود را شرح داد

طبق صورت‌های رسمی اداره پزشکی قانونی در تظاهرات روز چهارشنبه ۴۶ نفر مقتول و ۵۸ نفر

مجروح شده‌اند ولی عده مجروحین تا ۳۳۳ نفر تخمین زده می‌شود

اشغال خانه دکتر مصدق و توقیف او و همراهانش چگونه انجام یافت؟

نخست‌وزیر در وزارت خارجه گفت: برای استقرار حسن تفاهم میان ایران و ممالک خارجی باید اقدام

مقتضی به عمل آید

دکتر مصدق و همراهان توقیف شده‌اش در باشگاه افسران بازداشت هستند

از شب چهارشنبه شروع شد - اولین تظاهرات که منجر به وقایع روز چهارشنبه و سقوط دکتر

مصدق گردید از اوایل شب چهارشنبه شروع شد. علت شروع تظاهرات این بود که عده‌ای از اهالی

جنوب شهر که شنیده بودند عناصر چپ قصد دارند کاشی لوحه خیابان‌ها راکنده، به جای آن اسامی

دیگری بنویسند. برای جلوگیری از این کار اجتماع کردند، بعد هم خبری در شهر منتشر شد که

دستور داده شده است مراسم شامگاه در سربازخانه‌ها اجرا نشود. انتشار این خبر با توجه به شایعات

مختلفی که وجود داشت، آتش احساسات مردم را تیزتر کرد و در حقیقت اولین قدم در راه تظاهرات

روز چهارشنبه برداشته شده. در این موقع در شهر منتشر شد که جمعی از عناصر چپ همان شب به قصد آن که پرچم حزب توده را بر فراز عمارت شهرداری بلند کنند در صدد اقدام برآمده‌اند و میان مأمورین نگهبان اداره شهرداری تصادماتی رخ داده است. انتشار این خبرها که به سرعت در خیابان‌ها و محلات شهر منعکس شد هیجان شدیدی را به وجود آورد که اولین انعکاس آن حرکت دسته جمعی مردم از نقاط مختلف شهر در صبح چهارشنبه بود که با شعارهای زنده باد شاه، مرگ بر حزب توده، ایران محال است جمهوری شود در خیابان‌ها به راه افتاده و به طرف میدان سپه و نقاط مرکزی شهر حرکت کردند.

**سربازها و پاسبان‌ها هم‌آهنگ مردم -** در همان مرحله اولی که تظاهرات صبح چهارشنبه شروع شد و از نقاط مختلف شهر دسته دسته حرکت کردند به تدریج چند پاسبان و سرباز که اکثر در حال استراحت و بدون اسلحه و بعضی هم در حال خدمت و با اسلحه بودند به تظاهرکنندگان ملحق شدند، لحظه به لحظه بر تعداد پاسبان‌ها و سربازها افزوده می‌شد و جمعیت نیز انبوه‌تر می‌گردید، از ساعت هشت و نیم بود که عده‌ای از صاحبان کامیون‌ها و اتوبوس‌ها ماشین خود را در اختیار تظاهرکنندگان گذاشتند و تظاهرات که هر لحظه وسیع‌تر می‌شد تدریجاً قیافه تازه‌ای به خود گرفت و شعارهای منفی و ابراز مخالفت با حکومت مصدق با شعارهای زنده باد شاه و پاینده باد مشروطیت ایران توأم گردید. از ساعت نه و نیم صبح عده زیادی از سربازان و پاسبان‌های مسلح به تظاهرکنندگان پیوسته و هر لحظه بر تعداد کامیون‌ها و اتوبوس‌ها افزوده می‌گردید.

**عملیات اصلی تظاهرکنندگان شروع شد -** در ساعت ده صبح که عملیات اصلی تظاهرکنندگان با حمله به مرکز حزب ایران شروع شد و تظاهرکنندگان که چندین دسته بزرگ را تشکیل می‌دادند و اکثراً با چوب مسلح بودند و پاسبان‌ها و سربازان نیز علناً با آنها همراهی و هم‌آهنگی نشان داده و در تظاهرات نقش مؤثری داشتند به مرکز حزب ایران، مرکز حزب پان‌ایرانیست، روزنامه باختر امروز، روزنامه شورش و مرکز حزب نیروی سوم حمله کرده و آن را مراکز را آتش زدند.

**تانک‌ها وارد تظاهر شدند -** نزدیک ساعت یازده بود که چند واحد از سربازانی که سوار کامیون بودند به اتفاق چند تانک از سربازخانه‌ها حرکت کردند و به تظاهرکنندگان ملحق شدند و با پشتیبانی این واحدها بود که شهربانی و ستاد ارتش اشغال و بعد هم جمعیت تظاهرکنندگان که اداره تبلیغات را در میدان ارک اشغال کرده بودند برای تصرف ایستگاه بی‌سیم و رادیو حرکت کردند و چون سربازان مدافع ایستگاه رادیو نیز با سایر سربازان و مردم هم‌آهنگ بودند ایستگاه رادیو بدون آن که زد و خوردی صورت گیرد به دست تظاهرکنندگان افتاد. یک دسته از جمعیت هم که به چند دسته تقسیم شده و در خیابان‌ها مشغول ابراز احساسات بودند تلگرافخانه را اشغال کردند و تمثال شاهنشاه را بر فراز آن نصب نمودند. دسته‌های دیگر به جای مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت شاهنشاه که از محل خودکنده شده بود تمثال شاهنشاه را نصب نمودند. بعد از ظهر چند

محل دیگر از جمله عمارت تئاتر سعدی، روزنامه‌های توفیق و حاجی‌بابا و شهباز را مردم آتش زدند. **سرلشکر زاهدی در ایستگاه رادیو -** موقعی که مردم برای اشغال ایستگاه رادیو وارد آن محوطه شدند یکی از کارکنان فنی رادیو دستگاه را خراب کرده و از کار انداخت. این بود که **تقریباً دو ساعت طول کشید** تا دستگاه رادیو را مجدداً به کار انداختند و اعلام کردند که رادیو و ستاد ارتش و شهربانی و مراکز حساس دیگر به دست مردم افتاده و حکومت دکتر مصدق ساقط گردیده است. وقتی رادیو به کار افتاد چند نفری از جمله آقایان میراشرفی، پیراسته، احمد فرامرزی و دکتر شروین و چند نفر دیگر در مقابل رادیو صحبت کردند و پس از چند دقیقه اعلام شد که تیمسار سرلشکر زاهدی نخست‌وزیر از رادیو صحبت می‌کنند. آقای نخست‌وزیر پس از آنکه با زحمت زیاد توانست از میان سیل جمعیت که تمام قسمت‌های ایستگاه فرستنده را اشغال کرده بودند عبور کند خود را به تالار میکروفون رساند و در حالی که صدای ابراز احساسات جمعیت انبوهی که در محوطه رادیو بودند شنیده می‌شد نطق زیر را ایراد کرد.

«به نام خداوند قادر متعال، ملت رشید و هموطنان عزیزم بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاه سمت نخست‌وزیری را پذیرفته‌ام و در قبول این خدمت بعد از امید به خداوند به نیروی شما متکی هستم دولت‌های گذشته خیلی به شما وعده دادند ولی امیدوارم این خدمت‌گزار بر خلاف آنها به وعده‌های خود وفا نمایم. برنامه اینجانب به طور اجمال از این قرار است:

- (۱) حکومت قانون.
  - (۲) بالا بردن سطح زندگی مردم.
  - (۳) موتوریزه کردن کشاورزی.
  - (۴) پائین آوردن هزینه زندگی.
  - (۵) بالا بردن مزد کارگران.
  - (۶) بهداشت عمومی و مجانی برای همه.
  - (۷) تقویت بنیه مالی کشاورزان.
  - (۸) تعمیم و حفظ امنیت عمومی.
  - (۹) تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی.
- این بود خلاصه‌ای از برنامه اینجانب و بعد برنامه خود را به تفصیل بیان خواهم داشت. درود بی‌پایان من به شما مردم ایران.

هموطنان نخست‌وزیر قانونی به امر اعلیحضرت تا مجلس روی کار نیاید اینجانب هستم. سپس والا حضرت شاهپور حمیدرضا نطقی ایراد کرد که در همین شماره جداگانه چاپ شده است.»

**نخست‌وزیر در شهربانی -** آقای نخست‌وزیر پس از ایراد نطق در رادیو به شهربانی رفت و در

آنجا مشغول کار شد.

**آزادی زندانیان سیاسی - عصر همان روز چهارشنبه [۲۸ مرداد]** کلیه زندانی‌های سیاسی و متهمین واقعه نهم اسفند\* و افسرانی که به اتهام شرکت در کودتا دستگیر شده بودن و نیز ابوالقاسم بختیار آزاد شدند...

**اطراف خانه دکتر مصدق -** یک عده از تظاهرکنندگان که به چند دسته تقسیم شده بودند در حدود ظهر به طرف منزل دکتر مصدق رفتند تا خیابان کاخ و دسته دیگری تا خیابان حشمت‌الدوله و نزدیک منزل مصدق رسیدند. نگهبانان منزل دکتر مصدق که دو تانک و مقدار زیادی اسلحه مختلف در اختیار داشتند دست از مقاومت بر نمی‌داشتند و مرتباً از سنگرهای که معلوم بود قبلاً تهیه و آماده کرده‌اند به طرف جمعیت شلیک می‌کردند. بر اثر این شلیک تا ساعت پنج بعدازظهر ادامه داشت، عده‌ای از سربازان و افراد غیرنظامی کشته شدند و به طوری که گفته می‌شود چون اکثر سربازان منزل محافظ دکتر مصدق هم به تظاهرکنندگان پیوسته و از شلیک کردن به روی مردم خودداری نموده بودند، سرهنگ ممتاز به اتفاق یکی دو نفر دیگر افسر و سرباز با مسلسل و تپانچه و تفنگ به روی مردم تیراندازی می‌کرد و تعدادی زیادی از افراد بر اثر تیراندازی از طرف منزل دکتر مصدق مقتول و مجروح گردیدند.

**خانه دکتر مصدق اشغال شد -** با آن که چند دسته از تظاهرکنندگان که عده‌ای سرباز و پاسبان مسلح هم با آنها همراه بودند، چند دفعه حمله به قصد منزل دکتر مصدق پیش رفتند، تیراندازی شدید سرهنگ ممتاز و چند نفر دیگر افسر و سربازی که با او بودند موجب تلفات زیاد شد و مانع از جلو رفتن مردم گردید. از طرف سربازان نیز به طرف محافظین منزل دکتر مصدق تیراندازی صورت گرفت ولی آنها چون تانک در اختیار داشتند و در سنگرهای فوقانی محکمی بودند تیراندازی سربازان از پائین به طرف آنها تأثیر نداشت و ممکن بود این زد و خورد طول بکشد این بود که ساعت پنج بعدازظهر دستور داده شد چند تانک و عده‌ای سرباز به طرف منزل دکتر مصدق حرکت کنند. وقتی تانک‌ها به نزدیک منزل دکتر مصدق رسیدند با شلیک چند توپ و مسلسل به مقاومت مدافعین منزل دکتر مصدق خاتمه دادند. **یک تانک سنگین با یک ضربت در آهنی خانه دکتر مصدق را ویران کرد و مردم به منزل دکتر مصدق ریختند و کلیه اثاثیه آن خانه را و نیز منزل پسرهای دکتر مصدق را غارت کرده و آتش زدند** به طوری که نه تنها کوچک‌ترین چیزی در آن خانه‌ها نماند بلکه خانه مصدق و خانه دکتر غلام‌حسین مصدق به صورت ویرانه‌ای درآمد و قسمتی از آن هم سوخته بود.

**دکتر مصدق به کجا رفته بود؟** دکتر مصدق همان موقع که سرهنگ ممتاز مشغول تیراندازی به

\*. از جمله شعبان جعفری.

طرف مردم بود توانسته بود به اتفاق دکتر شایگان و صدیقی از منزل خود به خانه مهندس معظمی که در همان نزدیکی است برود. دکتر مصدق و دکتر شایگان و دکتر صدیقی تا عصر روز پنجشنبه در منزل مهندس معظمی بودند تا ساعت هفت عصر روز پنجشنبه که آنها را دستگیر نمودند.

**جریان دستگیری -** پس از آن که دکتر مصدق غروب روز پنجشنبه دستگیر و مقامات دولتی اعلامیه‌ای حاکی از دستگیری دکتر مصدق، دکتر شایگان، دکتر صدیقی و مهندس معظمی که با هم در منزل مهندس معظمی دستگیر شده بودند انتشار دادند توقیف شدگان را از شهربانی به باشگاه افسران بردند و خبرنگار ماکه در آنجا حضور داشت جریان را چنین شرح می‌دهد.

**در یک اتومبیل سیاه رنگ -** ساعت هفت بعدازظهر روز پنجشنبه یک اتومبیل سیاه رنگ که چراغ داخل آن خاموش بود از در بزرگ باشگاه افسران وارد باغ باشگاه شدند. اتومبیل پس از آن که به مقابل پلکان قسمت عقب عمارت باشگاه رسید توقف کرد. در جلو و دنبال این اتومبیل دو اتومبیل دیگر نیز در همان محل توقف نمودند. ابتدا اشخاصی که در دو اتومبیل اخیر بودند با سرعت پیاده شدند و یکی از آنها در اتومبیل سیاه رنگ را باز کرد و خطاب به اشخاصی در داخل آن نشسته بودند گفت «بفرمائید».

**ملاقات مصدق با نخست‌وزیر -** اولین کسی که از اتومبیل پیاده شد آقای دکتر صدیقی وزیر سابق کشور بود بعد از وی آقای دکتر مصدق پیاده شد و سومین نفر آقای دکتر شایگان بود. آقای دکتر صدیقی و دکتر شایگان دکتر مصدق را در میان گرفته و او را در بالا رفتن پلکان کمک می‌کردند در دنبال آنها مهندس معظمی وزیر سابق پست و تلگراف و همچنین عده‌ای از مأمورین کارآگاهی و فرمانداری نظامی وارد عمارت شدند و از آنجا به وسیله آسانسور به طبقه سوم که محل کار آقای نخست‌وزیر است رفتند. دکتر مصدق به اتفاق سه نفر دیگر وارد اتاق نخست‌وزیر شدند و در اطاق بسته شد. ملاقات دکتر مصدق و سرلشکر زاهدی تقریباً ده دقیقه طول کشید. دکتر مصدق و همراهانش پس از آن که از اطاق نخست‌وزیر بیرون آمدند به طبقه چهارم عمارت باشگاه افسران هدایت شدند و به داخل یکی از اطاق‌ها رفتند. عکاس‌ها خواستند از ملاقات و بعد هم از دکتر مصدق و همراهانش در اطاقی که بازداشت هستند عکس بگیرند ولی آقای نخست‌وزیر گفت از خود دکتر مصدق اجازه گرفته شود تا اگر موافق باشد عکس از او بردارند ولی دکتر مصدق موافقت نکرد و به این جهت عکسی از او در باشگاه گرفته نشد.

**وضع دکتر مصدق و همراهان او -** دکتر مصدق در موقع ورود به باشگاه همان پیژامای خاکستری رنگ تابستانی خود را به تن داشت و روی آن ربدوشامبری نیز پوشیده و شالی به کمر بسته بود و کفش راحتی به پا داشت ولی عصا در دست نگرفته بود. آقایان دکتر صدیقی، دکتر شایگان و مهندس معظمی که همراه دکتر مصدق بودند قیافه و وضع عادی داشتند...» (اطلاعات، شنبه سی و یکم مرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۶۹، سال بیست و هشتم)

### آزادی شعبان جعفری\*

«به دفتر سرفرماندهی شهربانی رفتم. از بالای پله‌ها که جمعیت در پایین اجتماع کرده بودند به سخنرانی پرداختم و به درون رفتم که به ژنرال زاهدی تبریک و تهنیت بگویم، همدیگر را در آغوش گرفته و صمیمانه دستان یکدیگر را فشردیم. در اینجا بود که طرفداران سلطنت از قبیل ژنرال باتمانقلیچ، ارنست پرون و شعبان جعفری از زندان‌های یافتند.» (در خدمت پنج سلطان، سرلشکر حسن ارفع، ترجمه سیداحمد نواب، صص ۴۵۲-۴۵۱)

### آزادی زندانیان سیاسی

«به کلی سری. ۲ سپتامبر ۱۹۵۳

موضوع: بررسی سیاسی بحران اخیر ایران

در ساعت دو نیم بعدازظهر ایستگاه رادیو به دست طرفداران زاهدی افتاد و گوینده اعلام کرد که قیام پیروز شده...

در حدود ساعت شش بعدازظهر مدافعان دست از مقاومت کشیدند و در آهنین خانه شکسته شد. آن‌گاه جمعیت وارد خانه مصدق شد، کلیه محتویات آن را غارت کرد و آن را آتش زد. با خانه پسر دکتر مصدق که همسایه دیوار به دیوار پدرش بود نیز به همین ترتیب رفتار شد. غروب کلیه زندانیان سیاسی آزاد شدند و سرلشکر زاهدی قدرت را در دست گرفت.» (اسناد روابط خارجی امریکا، ملی شدن نفت ایران، جلد ۲، صص ۱۰۹۹-۱۰۸۹)

گزارش ساعت به ساعت وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

«از سفیر «هندرسون» در ایران به وزارت خارجه امریکا

محرمانه

تهران، ۱۹ اوت ۱۹۵۳، ساعت ۴ بعدازظهر

۴۰۰. وزارت پست و تلگراف و اداره رادیو اشغال شده‌اند. از گزارش‌های رسیده به شهرستان‌ها تلگراف فرستاده می‌شود و آنها تشویق می‌شوند که تظاهرات مشابهی در طرفداری از شاه انجام دهند. کارمندان سفارت کامیون‌های متعدد حامل نظامیان و غیرنظامیان را به همراه شش تانک در خیابان‌ها دیده‌اند که عکس‌هایی از شاه را حمل می‌کرده‌اند. رادیو پس از اشغال، برای مدت کوتاهی به پخش موسیقی ضبط شده می‌پرداخت و سپس در سکوت فرو رفت. به قرار گزارش سرتیپ دفتری به ریاست شهربانی تهران منصوب شده است. از قرار معلوم

\*. به ناچار تکرار شد.

سرتیپ دفتری سعی می‌کند از گارد گمرک که قبل‌ها از جانب مصدق ریاست آن را داشت، استفاده کند. این مطلب را مرکز شنود سفارت از مکالمات تلفنی به دست آورده است. **هندرسون**» (اسناد روابط خارجی امریکا، ملی شدن نفت ایران، جلد ۲، صص ۱۰۵۰-۱۰۴۹)

### جریانات ۳۶ ساعت گذشته ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

#### «از سفیر «هندرسون» در ایران به وزارت خارجه امریکا

##### محرمانه

تهران، ۲۰ اوت ۱۹۵۳، ظهر

۱. ۴۱۹. هنوز زود است که بتوان جزئیات دقیق جریانات ۳۶ ساعت گذشته را بیان کنم. با این همه در اینجا کوشش می‌شود طرح اولیه‌ای از عمده‌ترین نکات جریان، طبق اطلاعات موجود در دسترس ما ارائه گردد.

۲. در عصر روز ۱۸ اوت [سه‌شنبه ۲۷ مرداد] به نظر می‌رسید که بین هواداران حزب توده تحت کنترل کمونیست‌ها و رژیم مصدق نزاع در گرفته است. ظاهراً هواداران حزب توده بدون کسب اجازه از مصدق شروع می‌کنند به تظاهرات خیابانی و عملیات خشونت‌آمیز. مصدق دستور می‌دهد که تظاهرات موقوف و خیابان‌ها از تظاهرکنندگان خالی شود. برای نخستین بار طی چند ماه گذشته زد و خورد جدی بین نیروهای انتظامی و توده‌ای‌ها در می‌گیرد.

۳. صبح روز ۱۹ اوت [چهارشنبه ۲۸ مرداد] هواداران شاه به منظور نشان دادن تداوم احساسات موافق خود به نفع او در کشور شروع به تظاهرات می‌کنند. تظاهرکنندگان در مقیاس کوچکی از بازار راه می‌افتند. ولی شعله سوسوکننده با مقدار معتنا بهی مواد قابل احتراق رو به رو می‌شود و به زودی به آتش خرمن سوز عظیمی تبدیل می‌شود که در طول روز سراسر تهران را فرا می‌گیرد. نیروهای انتظامی که برای پراکنده کردن مردم فرستاده می‌شوند، از فرمان حمله به جمعیت سر باز می‌زنند و حتی بعضی از آنان به تظاهرکنندگان می‌پیوندند و دیگران نیز منفعل می‌مانند.

همین که جمعیت در نقاط مختلف شهر انبوه‌تر می‌شود، دسته‌ها شروع به حمله به دفاتر روزنامه‌هایی می‌کنند که در چند روز گذشته دشنام‌هایی سخیفی نثار شاه کرده بودند. روزنامه‌های طرفدار مصدق و ارگان‌های کمونیست‌ها از آن جمله بودند.

یکی از نقاط حساس و استراتژیکی که به تصرف جمعیت در می‌آید، ساختمان مرکزی پست و تلگراف است که از آنجا پیام‌های تهییج‌کننده به اطراف و اکناف کشور و در همه جا پخش می‌شد. از مرکز شهر، انبوه جمعیت هیجان‌زده، هرچه اتومبیل و کامیون بود در اختیار می‌گیرند و سوار شده و به سوی شمال شهر روانه می‌شوند و ایستگاه رادیو تهران را محاصره می‌کنند.

کارمندان سفارت در طی این جریان فرصت خوبی داشتند که از نزدیک نوع تظاهرکنندگان را بسنجند. اینها بیشتر افراد غیرنظامی بودند که در میانشان تعدادی از نیروهای انتظامی مسلح نیز



دیده می‌شدند. ولی به هر حال به نظر می‌رسید که رهبری جمعیت دست غیرنظامیان است نه نظامی‌ها. در ضمن شرکت کنندگان نیز از نوع معمولی چاقوکش و عریضه‌جو که معمولاً در تظاهرات روزهای اخیر مشاهده می‌شد، نبودند. به نظر می‌رسید که اینها از اقشار و طبقات مختلف و مرکب از کارگر و کارمند و دکان‌دار و کاسب و دانشجو هستند. به نظر می‌رسید که روحیه جمعیت سرشار از عزم و اراده و شادی است. هر چند این وضع مانع نشد که در اینجا و آنجا اعمال قهرآمیز و خشونت صورت بگیرد. در نتیجه دست‌کم دو نفر به قتل رسیدند.

مدافعان ایستگاه رادیو نتوانستند آن را از کار بیندازند و در اوایل بعدازظهر رادیو به دست تظاهرکنندگان افتاد و آنان مرتب به نفع جمعیت و تقویت روحیه آنان پیام‌هایی تهییج‌کننده می‌فرستادند...»

«هندرسون»

(اسناد روابط خارجی امریکا، ملی شدن نفت ایران، جلد ۲، صص ۱۰۵۵-۱۰۵۴)

### «مراتب رضامندی ذات شاهانه به مأمورینی که در به کار انداختن دستگاه‌های فرستنده در روز ۲۸ مرداد جدیت کرده بودند ابلاغ شد»

چون آقایان رؤسا و مهندسین اداره فرستنده بی‌سیم و پخش صدا و استودیو رادیو تهران هنگام قیام دلیرانه مردم غیور تهران برای به کار انداختن دستگاه‌های فرستنده جدیت کافی به کار برده‌اند از طرف دفتر مخصوص شاهنشاهی مراتب رضامندی خاطر ملوکانه به آنها ابلاغ گردید.

رؤسا و مهندسین بی‌سیم که مورد تقدیر ذات شاهانه قرار گرفته‌اند عبارتند از: آقایان مهندس ناصر توفیقی رئیس اداره فرستنده پخش صدا، مهندس محمدرضا عاطفی رئیس اداره استودیو و معاون پخش صدا، مرتضی قلی معترف ناظم پخش صدا و مختاری درخشان سرکشیک (اطلاعات، سه‌شنبه دهم شهریور ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۷۴، سال بیست و هشتم) استودیو.»

## روایت دوستداران نقش شعبان جعفری در وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برقراری حکومت نظامی؟

«در حالی که نمایندگان مستعفی جبهه ملی و فراکسیون نهضت ملی در حال تشکیل جلساتی برای تصمیم‌گیری در مورد اقدامات بعدی بودند و از هر اقدام تند، مانند آماده‌باش ارتش، برقراری حکومت نظامی\* و یا تغییر رژیم به جمهوری، پرهیز می‌کردند؛ کودتاگران در حال برنامه‌ریزی در ارتش، و بسیج اوباش برای ایجاد آشوب و هرج و مرج بودند تا در سایه این هرج و مرج بتوانند برنامه دوم خود را اجرا کنند. آیت‌الله سیدمحمد بهیبهانی تعدادی از چاقوکشان و گردانندگان شهرنو (محلّه روسپیان تهران) مانند **شعبان بی‌مُخ**، محمود مسگر، طیب حاج‌رضائی و رمضان یخی را مأمور کرده بود تا گروهی زیادی از اوباش را جمع‌آوری کنند و منتظر دستور باشند.» (کوروش زعیم با همکاری علی اردلان، جبهه ملی ایران، صص ۲۹۶ - ۲۹۵)

### جامی، عملیات شعبان و سایر لوطی‌ها

«بعدازظهر روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ هنگامی که فرمانداری نظامی ختم تظاهرات مردم را اعلام می‌داشت به دستور آیت‌الله بهیبهانی که مراد گردانندگان شهرنو (شهر بدنام) [محلّه] تهران بود محمود مسگر یکی از کارگردانان شهرنو و طیب و رمضان یخی که مشهور خاص و عام بودند با گروهبانان ارتش که لباس شخصی به تن داشتند به تظاهرات «شاه‌پرستانه» پرداختند. این تظاهرات صبح روز ۲۸ مرداد نیز به طور پراکنده به سرکردگی **شعبان بی‌مُخ**، طیب و غیره و به توسط دسته‌های مزدور و اوباش مجهز به چوب و چماق و افراد بی‌کاره‌ای که با دریافت پول سوار کامیون‌ها و اتوبوس‌ها می‌شدند در خیابان‌های تهران ادامه یافت و سپس فواحش و «خانم رئیس‌ها» که به نفع شاه شعار می‌دادند و عکس اعلیحضرت را در دست داشتند به میدان آمدند. توأم با این تظاهرات جمعی از گروهبان‌ها و رنجرهای ارتش که بعضی از آنها لباس مبدل و برخی لباس فورم به تن داشتند به منظور ارباب مردم شلیک‌های هوایی می‌کردند.» (جامی، گذشته چراغ راه آینده. ص ۶۸۸)

\*. آقایان کوروش زعیم و علی اردلان، حکومت نظامی لغو نشده، که «برقرار» کنند!

**به ما خبر رسید!**

«در حوالی ظهر [۲۸ مرداد] به ما خبر رسید\* که وضع متشنج‌تر شده و از آرام شدن خبر نیست. از پادگان‌ها خبر رسید که حرکت‌هایی می‌شود و مستشاران امریکایی دستور حرکت داده‌اند. خبر رسید که اوباش تنها نیستند و به طور مسلم گروهان‌های ارتش در لباس شخصی در میان آنها هستند. خبر رسید که سردسته‌های اوباش همان گروه نهم اسفند - شعبان بی‌مُخ و غیره و غیره - هستند» (خاطرات نورالدین کیانوری، ص ۲۷۶)

**۳۵ تانک، ۹ ساعت نبرد، شهرنو، ۸۰۰ روستایی!**

پس از ۹ ساعت نبرد - «در ۲۸ مرداد در حالی که حزب توده در برابر ضربات مصدق عقب می‌نشست، زاهدی به فرماندهی سی و پنج تانک شرمین، اقامتگاه نخست‌وزیر را محاصره و پس از ۹ ساعت نبرد، مصدق را بازداشت کرد.»\* سر و صداهای حادثه را شعبان بی‌مُخ که تظاهرات پر سر و صدایی از محلهٔ بدنام شهر «شهرنو» به سوی بازار راه انداخت، و ژاندارمری که حدود هشتصد روستایی را از اصطبل‌های سلطنتی ورامین به مرکز تهران سرازیر کرد، تدارک دیدند.<sup>(۱)</sup> (پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، نشر مرکز، ص ۲۵۲)

**طیب «بعدها به مردم پیوست»**

**صفر قهرمانی:** «طیب و اسماعیل حاج‌رضایی هم که اعدام شدند. این طیب از افراد میدان بود. که در ۲۸ مرداد ۳۲ با شعبان بی‌مُخ به جان مردم افتادند. طیب ضد حکومت مصدق بود اما در پانزده

\* «رئیس کلانتری این ناحیه [میدان شاپور - سبزه میدان] به عهده جواد درمیشیان بود. او یکی از اعضای سابقه‌دار سازمان نظامی، افسری به معنای واقعی کلمه مسلط به امور و رموز شهربانی بود. به علاوه دارای نفوذ فراوان بر روی شعبان بی‌مُخ بود که دستورات او را کورکورانه اجرا می‌کرد.» (بابک امیرخسروی، نظر از درون به نقش حزب توده، ص ۷۱۲). گفته بابک امیرخسروی حقیقت ندارد: ص ۳۱۹، «محمد درمیشیان سروان فنی، مسئول حوزه». سازمان افسران حزب توده ایران از درون... به کوشش محمدحسین خسروپناه. «باز ۹ اسفند آمد و مرا گرفتند، به شهربانی بردند، زندگی‌ام را به هم زدند و بعد هم که روی شرافت و مردانگی بعضی از سران شهربانی و ارتش مثل سروان قانع یا درمیشیان توانستم از زندان خارج شوم.» (اردشیر زاهدی و رازهای ناگفته ص ۲۲)

\* ادعای نویسنده همانند تعداد تانک‌هایش واقعیت ندارد! توافقاتی که شده بود، مصدق روز پنجشنبه ۲۹ مرداد حوالی غروب با اسکورت نظامی به دیدار سپهد زاهدی رفت. «همین که صحبتی را که داشتم می‌کردم، [سپهد زاهدی] به من اشاره کرد که توی حیاط را نگاه کن. وقتی نگاه کردم، دیدم که سه تا، چهار تا جیب آمد. دیدم مصدق آن تو نشسته است.» (خاطرات شریف امامی جعفر، ص ۱۴۷)

۱. «قیام بیست و هشتم مرداد». اطلاعات هفتگی، ۶ شهریور ۱۳۳۲. به گفته یک افسر هوادار مصدق، ۱۶۵ سرباز و تظاهرکننده در کودتا کشته شدند [آمار و آدرس‌های قلابی]. نگاه کنید به: س. فشارکی، «کودتای ۱۳۳۲». اطلاعات، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸.

خرداد به مردم پیوست و در این راه هم اعدام شد.» (خاطرات صفر قهرمانی، ص ۱۸۷)

### نقش شعبان و قصه توده‌های سرخورده!

**صبح ۲۸ مرداد** - «گازبورو سکی، نقش آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بهبهانی را در برانگیختن تظاهرات روز ۲۸ مرداد علیه مصدق به این شرح بیان کرده است: «با پخش فرامین شاه بین مردم و جلب حمایت گروهی از نظامیان از زاهدی، تیم روزولت در صدد برآمد شورشی علیه مصدق برانگیزد. مؤثرترین وسیله برای دستیابی به چنین کاری می‌توانست با توسل به روحانیون سرشناس و مورد توجه مردم، مانند کاشانی میسر گردد. گروه «سیا» با (آیت‌الله) کاشانی رابطه مستقیم نداشت. در اینجا از «رشیدیان»ها خواسته شد که از طریق همدستان روحانی خود، این ارتباط را برقرار کنند... با رشیدیان‌ها در مورد چگونگی برقراری ارتباط با (آیت‌الله) کاشانی مشورت کرد. بدین منظور، روزولت به یکی از همدستان رشیدیان‌ها، به نام احمد آرامش معرفی گردید.

صبح روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) دو تن از مأمورین «سیا» بیل هرمن و فرد زیمین با «احمد آرامش» ملاقات کردند و مبلغ ۱۰ هزار دلار در اختیار او گذاشتند که به کاشانی بدهد. چنین به نظر می‌آید که کاشانی ترتیب آن را داد که یک گروه ضد مصدق از ناحیه بازار، به مرکز تهران روانه شود. احتمالاً دسته‌های مشابهی نیز به طور مستقل توسط رشیدیان‌ها، «نرن» و «سیلی»\* و همچنین از طریق آیت‌الله بهبهانی و شعبان بی‌مخ سازمان داده شد.

این جمعیت با افراد یکان‌های ارتش و شهربانی و بخشی از مردم نظاره‌گر، که از تظاهرات توده‌ای‌ها خشمگین شده بودند و یا از مصدق سرخورده بودند، به یکدیگر پیوستند. ساختمان دولتی و دفاتر احزاب و روزنامه‌های طرفدار مصدق را مورد حمله قرار دادند. مصدق حاضر نشد یکان‌های ارتش یا شهربانی را برای پراکنده کردن تظاهرات به خیابان‌ها بفرستد. یکی از واحدهای نظامی هوادار زاهدی، ایستگاه رادیو را اشغال کرد و به پخش بیانیه‌هایی به طرفداری از زاهدی پرداخت. سرتیپ هوایی گیلان‌شاه نیز در رأس یک ستون تانک، به خانه‌ای که «سیا» زاهدی را در آنجا مخفی کرده بود، رفت. این نیروها همراه بخشی از تظاهرکنندگان طرفدار شاه، قرارگاه‌های ارتش را اشغال کردند [؟] و رهسپار خانه مصدق شدند. در آنجا نبردی روی داد که ۹ ساعت طول کشید و ۳۰۰ کشته بر جای گذاشت. دیوارهای خانه مصدق، زیر آتش تانک و توپ فرو ریخت. منزل او نیز مورد تهاجم قرار گرفت. مصدق از روی بام گریخت و روز بعد خود را تسلیم زاهدی کرد.<sup>(۱)</sup>»

\* «نرن» و «سیلی» از عوامل سیا. (غلام‌رضا نجاتی، مصدق. جلد دوم ص ۹۱) در فهرست اعلام توضیحی برای «نرن» نیست، ولی درباره «سیلی» بدین شکل توضیح داده شده است: «سیلی (نام مستعار)»!  
۱. مارک. ج.، گازبورو سکی، کودتای اوت ۱۹۵۳، بخش علوم سیاسی دانشگاه ایالتی «لویزیانا» ۱۹۸۷، ترجمه غلام‌رضا نجاتی، شرکت انتشار، ۱۳۶۷، ص ۳۷.

(غلامرضا نجاتی، مصدق. جلد دوم ص ۱۱۸)

### شعبان ساعت دو بعدازظهر روز ۲۸ مرداد به گروه خود پیوست!

«سردسته اوباشان عبارت بودند از: شعبان جعفری که بعد از توطئه ۹ اسفند در زندان بود و دو ساعت بعدازظهر روز ۲۸ مرداد به گروه خود پیوست. محمود مسگر، یکی از کارگردانان شهرنو، طیب حاج‌رضائی و حسین اسماعیل‌پور معروف به رمضان یخی و ...»<sup>\*</sup> در مورد هزینه به راه انداختن تظاهرات خیابانی با اعتبار وسیعی که در اختیار روزولت بود جمع‌آوری افراد به خصوص زاغه‌نشینان جنوب تهران برای این منظور (کودتا) به آسانی انجام گرفت. ژرار دوویلیه، نویسنده فرانسوی فاش کرده است<sup>(۱)</sup> که شعبان جعفری برای جمع‌آوری ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر «یکه بزن» و چاقوکش مبلغ معتناهایی از روزولت دریافت کرده بود» (نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران. صص ۳۸۸ - ۳۸۷)

### افراد مورد نیاز «شعبان جعفری»

«مأموران روزولت برای جمع‌آوری افراد مورد نیاز «شعبان جعفری»<sup>(۲)</sup> به باشگاه‌های ورزشی رفته و عده زیادی از ورزشکاران و کشتی‌گیران و وزنه‌برداران را با خود هم‌صدا نمودند و سپس در بازار تهران با شعارهای موافق شاه به اغتشاش پرداختند. پیش از ظهر بود که عملیات با موفقیت کامل ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت و اوضاع به ناگهان بر ضد مصدق تغییر نمود.» (شمس‌الدین امیرعلائی، مجاهدان و شهیدان را آزادی، ص ۲۳۲)

### هنوز آفتاب به وسط آسمان نرسیده بود

«صبح چهارشنبه ۲۸ مرداد شعبان هنوز در زندان به سر می‌برد... هنوز آفتاب به وسط آسمان نرسیده بود که در سلول شعبان باز شد و مأموران معذور او را به بیرون هدایت کردند.» (علی بهزادی، شبه خاطرات. جلد اول صص ۱۹۰ - ۱۸۸)

### ساعت ده صبح روز ۲۸ مرداد!

«کسی به اداره باختر امروز که در گوشه میدان بهارستان واقع بود، خبر می‌دهد که جماعت سراغ شما هم می‌آیند مواظب باشید و تخلیه کنید. ساعت ده، [صبح ۲۸ مرداد] شعبان بی‌مُخ و همراهان

\*. زیرنویس ص ۳۷۸.

۱. صعود مقاومت‌ناپذیر، ص ۱۶۶.

۲. معروف به شعبان بی‌مُخ و نوچه‌های اوست که با بستن لنگ و به دست گرفتن چماق و اخذ دلارهای امریکا، شاه دوستی خود را به ثبوت رسانیدند.

با چند حلب بنزین می‌رسند و «باختر امروز» را به آتش می‌کشند»<sup>(۱)</sup>. پیش از این حزب ایران و ادارات روزنامه‌های شورش و به سوی آینده و چلنگر هم سرنوشت مشابهی یافته‌اند. خسرو قشقایی می‌گوید:

«خبر آمد که یک عده‌ای ریخته‌اند در خیابان‌ها و «جاوید شاه» می‌گویند...» (جلیل بزرگمهر، دکتر مصدق و رسیدگی فرجامی در دیوان کشور. ص ۵۳)

### در رأس این اوباشان

«در آستانه کودتای ۲۸ مرداد، سازمان نظامی حزب زحمتکشان در راستای تحقق سیاست‌های دولت‌های آیزنهاور و چرچیل جهت سرنگونی دولت مصدق آماده شده بود. سرلشکر حسن اخوی همراه با سرلشکر ارفع و سرتیپ دیهیمی، علاوه بر مشارکت در طراحی دقیق و حساب شده کودتا توانسته بود بسیاری از نیروهای اوباش جنوب تهران را متشکل کند. در رأس این اوباشان **شعبان جعفری** معروف به «شعبان بی‌مُخ» قرار داشت.» (حسین آبادیان، زندگی‌نامه سیاسی بقایی، ص ۱۷۰)

### ساعت ده بامداد، ۴۰۰ نفر، زنده باد شاه، مرده باد مصدق

«ساعت ۱۰ بامداد، حدود ۴۰۰ نفر از گروهی که توسط **شعبان جعفری** (شعبان بی‌مُخ)، طیب حاج‌رضائی و رمضان یخی (چاقوکش معروف تهران) هدایت می‌شدند و جملگی مجهز به چماق و چاقو و تیپانچه بودند، سبزه میدان و میدان ارک را اشغال می‌کنند. در آنجا به گروه‌های ۳۰ تا ۴۰ نفری تقسیم می‌شوند و هر دسته با دادن شعارهای «زنده باد شاه» [و مرده باد مصدق] به یکی از ساختمان‌های دولتی حمله می‌کنند.» (کوروش زعیب با همکاری علی اردلان، جبهه ملی ایران، ص ۳۰۳)

### سازماندهی چماق‌داران

«**شعبان جعفری** بعدها به هواداران شاه پیوست و نقش مهمی را در سازماندهی چماق‌داران در کودتای ۲۸ مرداد، و پس از آن، بازی کرد.» (سپهر ذبیح، ایران در دوره دکتر مصدق، ص ۶۰، زیرنویس)

### فعالیت‌های مؤثری

**شعبان جعفری**... در کودتا ۲۸ مرداد علیه دکتر مصدق و له شاه فعالیت مؤثری انجام داد.» (جعفر مهدی‌نیا، زندگی سیاسی علی امینی. ص ۲۴۳)

۱. سعید فاطمی: روزنامه‌های ملی را چگونه آتش زدند، پرخاش، ۱۳۳۲/۵/۲۸.

## روایت میدان‌دار

«میرزا عبدالله جندقی معروف به میرزا شهریاری یکی از آخرین بازماندگان میدان‌دار آن روز... می‌گوید: «من در میدان بارفروشان امین‌السلطان حرفه‌ واسطه‌گری داشتم. صبح روز ۲۸ مرداد آن طور که به خاطر من است چهار دسته از جنوب شهر برای تظاهرات شاه‌دوستانه و قیام علیه مصدق به طرف شمال شهر و تسخیر خانه مصدق به راه افتادند. دسته اول به سرکردگی طیب و طاهر حاج‌رضایی، میدان‌دار میدان بارفروشان امین‌السلطان از سر قبر آقا. افراد این دسته عبارت بودند از: علی رضایی معروف به قدم، ناصر حسن‌خانی معروف به ناصر جگرکی، اصغر استاد علی‌نقی معروف به اصغر سسکی، اصغر بنایی معروف به اصغر شاطر، رضا صاحب قهوه‌خانه، نانوائی و قمارخانه در شهرنو، حاج‌علی نوری معروف به مرد آهنین، حبیب مختارمنش، احمد ذوقی، حاجی مظلوم نهایندی معروف به حاجی سردار و قریب به ۳۰۰ نفر سیاهی لشکر از عمه‌جات و خرده‌پاهای میدان. دسته دوم به سرکردگی حسین اسماعیل‌پور معروف به حسین رمضون‌یخی، که از باغ فردوس حرکت کرد. در این دسته نقی رمضون‌یخی، برادران طاهری معروف به ماشالله ابرام‌خان، هوشنگ ابرام‌خان، اکبر ابرام‌خان و امیر ابرام‌خان. این گروه هم چند صد نفری از بی‌کارها و اوباش را که مجهز به چوب‌دستی‌های یک متری بودند، همراه خود داشتند. دسته سوم که شنیدم از محله بدنام (شهرنو) ناحیه ۱۰ به سرکردگی محمود مسگر (باجناق حسین رمضون‌یخی) با گروهی از زنان قلعه (شهرنو) را قلعه هم می‌گفتند، چون به دستور زاهدی دور آن را حصار کشیده بودند و معروف به قلعه زاهدی بود) و خانم رئیس‌ها. دسته‌ای هم از جوادیه به سرکردگی صابر و دسته دیگری از رباط کریم راه افتاده بودند. دسته طیب<sup>(۱)</sup> و رمضون‌یخی در میدان مولوی به هم پیوستند و پس از پیمودن خیابان سیروس... وارد خیابان کاخ شده و روانه خانه مصدق شدند. در سرچشمه، عباس لاله، اکبر لاله، میرزا شفیعی و اکبر زاغی - از میدان بارفروشان سرچشمه به آنها ملحق شدند و در چهارراه مخیرالدوله، مصطفی کلیایی معروف به مصطفی زاغی از بزین بهادرهای چهارراه سیدعلی با جمعی از اوباش آرامنه (داشناک‌ها) نیز به آنان پیوستند. دسته طیب و رمضون‌یخی در مسیر خود روزنامه‌باختر امروز، تأثر توده‌ای‌ها (تأثر سعدی در خیابان شاه‌آباد)، خانه جوانان دمکرات (در خیابان نادری کوچه بهار)، روزنامه به سوی آینده و - - را غارت [کردند] و آتش زدند و در خیابان اسلامبول، رمضون‌یخی به قهوه‌خانه پاساژ «یول‌چی» متعلق به «مصطفی پایان» (که از مهاجرین قفقازی بود) حمله کرده و با تیراندازی به طرف عکس دیواری مصدق صاحب کافه را وادار کرد تا عکس را پایین بکشد. در طول این راه‌پیمایی و تظاهرات و غارت با هیچ یک از مأمورین شهربانی یا

۱. طیب و طاهر حاج‌رضایی دو برادر بودند... طیب بعد از سال‌های جنگ جهانی دوم به علت شرارت یک بار به جزیره خارک تبعید شد. بعدها گرایش‌های سیاسی پیدا کرد و در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به زندان افتاد... و دفاع از حرکت مردم موجب محکومیت و اعدام وی شد.

فرمانداری نظامی نه برخوردار داشتند و نه آنها دخالتی می‌کردند بلکه فقط تماشاچی بودند. در خانهٔ مصدق هم با مقاومت چندانی مواجه نشدند. وقتی پرچم سفید بالای خانهٔ مصدق آویخته شد طیب فرمان داد که تظاهرکنندگان به خانهٔ مصدق حمله کنند و در و پیکر را بشکند و آتش بزنند. تهران حدود یک هفته در تسخیر میدان‌داران بود، بعد از ۱۰ روز هم سپهبد زاهدی میهمانی با شکوهی در جماران به افتخار طیب و رمزون یخی و سایرین داد که تمامی سران میدان‌داران و افرادی که نام بردم در آن شرکت داشتند. بعد هم به دستور سپهبد زاهدی چند قطعه زمین در جنت‌آباد به طیب و رمزون یخی واگذار شد.\* (محمود تربتی سنجابی، کودتاسازان، صص ۱۰۶-۱۰۴)

### خواب آشفته

«اینک و پس از آخرین ارتباط تلفنی با «کیانوری»، تیرها به ساختمان خانه می‌خورد، همسایه‌های خانه مصدق فریاد می‌زدند. محمود نریمان، اسلحه‌یی را که در جیب داشت بیرون کشید و پیش‌نهاد کرد، همگی خودکشی کنند. دکتر صدیقی بر سرش فریاد کشید. مصدق که نزدیک به حال غش بود با فریادهای عصبی می‌گفت «همه بروید من می‌مانم تا شهید شوم». نریمان برای وادار کردن او به فرار اسلحه را بر شقیقه خود گذاشت. [۲۸ مرداد]\* نردبان آوردند [نهم اسفند و ۲۸

\*. در این روایت بر خلاف گفته‌ها و نوشته‌های سران نهضت ملی و دیگران، سخنی از شعبان جعفری و فعالیت‌های او در روز ۲۸ مرداد، به میان نیامده است.

\*\* جناب مسعود بهنود «شخصیت معروف»، این بار دست به کار واقعاً فوق‌العاده‌ای زده‌اند، که البته دست‌زدن به چنین کارهای بس بزرگ، فقط در توان آن جناب است. ابتکار این «هوشمند بزرگ»، ادغام کردن وقایع تاریخی نهم اسفند ۱۳۳۱ در وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. منظور جناب از این کار تاریخی، افزودن هیجان به مقوله سقوط دولت ملی‌ست تا بیش‌تر مورد پسند و خوشایند مشکل‌پسندان قرار گیرد، و البته نه از بی‌سوادی یا کلاهبرداری بودن آن جناب!

جهت درک قضیه، و راهنمایی آن دسته از دوستداران دولت ملی و شیفته‌گان آن جناب، سال وقوع وقایع را در پایان جمله آنجناب مستطاب، که مربوط به همان سال است، داخل گروه اضافه کردم. در واقعه نهم اسفند ۱۳۳۱، دکتر محمد مصدق موفق شد با کمک نردبان از یک دیوار بالا رفته، و خود را به حیاط اداره اصل چهارم امریکا (که اتفاقاً خودشان مالک آن بودند)، برساند، و از آنجا به وسیله اتومبیل به ستاد ارتش برود.

ولی در وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این عمل (بالا رفتن از نردبان)، چندین بار تکرار شده تا دکتر مصدق و همراهان موفق شده‌اند، خودشان را به منزل مادر آقای معظمی برسانند و از آنجا توسط شریف‌امامی... به ملاقات سپهبد زاهدی بروند. که خود حکایتی دیگرست. به خاطرات شریف‌امامی مراجعه کنید.

چون در هر دو حادثه، نردبان مورد استفاده واقع شده، پس نردبان به تنهایی، شامل وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱، و حوادث روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، می‌گردد. چنانچه نوشته شود: دکتر مصدق از یک دیوار بالا رفته است. این حادثه مربوط به وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱ است. اگر بنویسند: وی از چند دیوار بالا رفته است. حادثه مربوط به وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌گردد.

مکالمات خصوصی داخل متن - از جمله کیانوری در تلفن چه گفته و چه شنیده، و یا نریمان واقعاً معتقد به ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد



مرداد] و مصدق از آن خود را به باغ اصل چهارم رساند. [نهم اسفند] وزیران به دنبالش، تانک‌ها صفوف مدافعان خانهٔ ۱۰۹ را شکسته به پشت در رسیده بودند. [۲۸ مرداد] شعبان بی‌مُخ، هیجان زده، با هفت تیری در دست جیبی را که می‌گذشت، نگهداشت بر آن نشست و به در کوبید. [نهم اسفند] قبلاً گلوله‌های تانک بالای ساختمان را ریخته بود. [۲۸ مرداد] سرهنگ عزیز امیررحیمی\* به دنبال او وارد شد. [نهم اسفند] مردم یورش آوردند. ساعتی بعد سطح خیابان پر بود از مردمی که پایه میزی، پرده‌بی، چراغی، تکه قالیچه‌بی، کتابی می‌بردند. تا شب خانهٔ شمارهٔ ۱۰۹ غارت شد. [۲۸ مرداد] مصدق را نشانده بر صندلی عقب اتومبیلی، در میان آن هیاهو از صحنه به در بردند. [نهم اسفند] دیگر تیرها هوایی بود. [۲۸ مرداد] (مسعود بهنود از سیدضیاء تا بختیار، صص ۳۸۸-۳۸۷)

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

خودکشی جمعی بوده یا نه، و یا اینکه شعبان موقع حمله به درب منزل دکتر مصدق، فحش خواهر و مادر می‌داده و یا اشعار ملی میهنی «چند سوراخ داره چند مشتری» می‌خوانده - مورد تأیید نیست. \* «امروز محاکمه متهمین حادثه نهم اسفند [۱۳۳۱] در سالن شهربانی آغاز شد...

متهمین در جواب رئیس دادگاه خود را این طور معرفی کردند:

۱- سرهنگ رسول‌الله [نصرالله] فرزند علی‌نقی حکیمی افسر سوار ارتش؛ ۲- سرهنگ محمدباقر فرزند زین‌العابدین صدیق مستوفی افسر ارتش؛ ۳- سرهنگ عزیزالله علی رحیمی افسر ارتش... (اطلاعات، یکشنبه بیست و چهارم خرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۱۶، سال بیست و هفتم) «امروز دادگاه متهمین نهم اسفند رای خود را صادر کرد...

صبح امروز آخرین جلسه محاکمه متهمین نهم اسفند به ریاست سرهنگ هشترودی تشکیل شد... مقارن ساعت ده دادگاه وارد شور شد و ساعت سه و نیم بعد از ظهر رای دادگاه به شرح زیر صادر شد و توسط منشی دادگاه قرائت گردید. ۱- سرهنگ سوار نصرالله حکیمی، برائت حاصل کرد. ۲- سرهنگ ستاد محمدباقر صدیق مستوفی، برائت حاصل کرد. ۳- سرهنگ دو پیاده مجید نقدی، برائت حاصل کرد. ۴- سرگرد ژاندارم پرویز خسروانی، برائت حاصل کرد.

۵- سرهنگ دو عزیزالله رحیمی، ۷ ماه زندان محکوم شد.

۶- استوار دو محمدحسین جعفریان، برائت حاصل کرد. ۷- گروهان سه فیض‌الله چنگیزی، برائت حاصل کرد. ۸- بانو رقیه آزادپور، برائت حاصل کرد. ۹- غیرنظامی احمد عشقی، ۶ ماه زندان. ۱۰- محسن محرر، ۶ ماه زندان. ۱۱- تراب دادگستر، برائت حاصل کرد.

۱۲- طبیب حاج رضائی، برائت حاصل کرد. ۱۳- حسین اسمعیل‌پور، برائت حاصل کرد.

۱۴- محمدتقی ابراهیمی، برائت حاصل کرد. ۱۵- شعبان جعفری، یکسال زندان.

۱۶- رضا رثوف، ۳ ماه زندان. ۱۷- حبیب بشیری، ۴ ماه زندان.

۱۸- گروهان امان‌الله رحیمی، ۱/۵ ماه زندان. ۱۹- سرباز وظیفه مجید کاظم سعیدی، برائت حاصل کرد. ۲۰- اسکندر صدیقی‌پور، ۵ ماه زندان. (اطلاعات، شنبه دهم مرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۵۵، سال بیست و هشتم)

## قضیه دستگیری حسن نصیری سنگتراش و افاضات تاریخی خانم سرشار

سرشار - روزنامه اطلاعات ۲ شهریور ۱۳۳۲ خبر از دستگیری حسن نصیری سنگتراش می‌دهد که روز ۲۸ مرداد مجسمه شاه را پائین کشیده بود. این از بچه‌های خود شما بود؟ جعفری - نخیر. نه از بچه‌های ما نبود. اونم به حساب جزو همین بچه محلیا بود دیگه!

سرشار - پس بین این بر و بچه‌ها هم مخالف شاه وجود داشت! جعفری - نه، می‌دونین؟ اینا به عده بودن نون به نرخ روز می‌خوردن. اینور می‌رفتن اینوری می‌شدن، اونور می‌رفتن اونوری می‌شدند. البته من اطلاع دقیق ندارم چون اون موقع زندان بودم. هموم روز که اینا این کارا رو می‌کنن و مجسمه‌ها رو میارن پائین، من زندان بودم. تو زندان به من گفتن که یه مشت ریختن دارن مجسمه شاه و رضاشاه رو میارن پائین و همه رو خورد می‌کنن. بعدها بچه‌ها به من گفتن اون که مجسمه‌ها رو خورد می‌کرد همون حسن سنگتراش بود، بچه خیابون عین‌الدوله.

سرشار - بعد چه بر سر حسن نصیری سنگتراش آمد؟ جعفری - اعدامش نکردن، نخیر. اعدامش نکردن خودش مُرد. نه، بعد از ۲۸ مرداد واسه این چیزا کسی رو اعدام نکردن. من هیشگی رو یادم نیست که واسه شلوع کردن و پائین کشیدن مجسمه اعدام کرده باشن. یه چند تایی رو گرفتن و بعداً یواش یواش ول کردند. سرشار - ببینید، بعضی‌ها که از دست شما عصبانی هستنند می‌گویند اگر آن زمان گذاشته بودید شاه رفته بود، رفته بود دیگر. تکلیف معلوم شده بود. (صص ۱۶۹ - ۱۷۰)

خانم سرشار در مقدمه کتاب یازده چنبن می‌نویسند:

«در قبال انجام این مصاحبه با شعبان جعفری دو پیمان بستم که به آنها سخت پابند ماندم؛ نخست آنکه با وی در نهایت صداقت رفتار خواهم کرد و به او «نارو» نخواهد زد؛ و دیگر...»

آیا خانم سرشار همین پیمان را با خوانندگان کتاب نیز بسته که با آنها در نهایت صداقت رفتار

کند و اطلاعات نادرست در اختیارشان نگذارد و به آنها «نارو» نزد؟ چون چنین پیمانی با خوانندگان کتاب منعقد نشده بنیان کتاب بر اساس «نارو» زدن به خوانندگان نهاده شده و هر پرت و پلائی را به عنوان سند تاریخی به خورد خوانندگان کتاب داده است. خلاف ادعای خانم سرشار، روزنامه اطلاعات خبر دستگیری سنگ تراش (حسن نصیری) را روز سی و یکم مرداد ۱۳۳۲ گزارش داده است. انگیزه روزنامه اطلاعات از درج مجدد خبر دستگیری سنگ تراش حسن نصیری، در روز دوم شهریور ۱۳۳۲، معرفی شخصیت سنگ تراش حسن نصیری، یکی از قهرمانان نهضت ملی ایران است. سنگ تراش حسن نصیری، ضمن ابراز تأسف و ندامت، مدعی شده است که فریب عوام فریبان را خورده و وسیله دست آنها گردیده، و برای اثبات این ادعا، دکمه‌های پیراهنش را باز کرده، و سینه عریان خود را که تصویر اعلیحضرت، بر آن خال کوبی شده بود، به روزنامه‌نگاران نشان داده است. متأسفانه روزنامه‌نگار ایرانی مقیم امریکا، متوجه این نکته حساس نگردیده است. از نظر سنی، خانم سرشار می‌باید به خاطر بیایوند که مجسمه‌ها را در روز ۲۶ مرداد پایین کشیدند نه در روز ۲۸ مرداد. به سبک نگارش چاقوکش:

«اینو هر ننه قمری که می‌دونه، دیگه».

مجسمه‌ای که پایین کشیده شده بود متعلق به شاه فقید (رضاشاه) بوده نه شاه (محمدرضاشاه). خانم سرشار که در دو سطر نوشته تاریخی‌شان، سه اشتباه بزرگ تاریخی غیرقابل گذشت دارند، چگونه می‌تواند، مدعی داشتن «منظری نوین» شود و نظریه صادر کند؟

### تاریخ دستگیری حسن نصیری سنگ تراش

«مردم تهران و شهرستان‌ها با تظاهرات بی‌سابقه‌ای به طرفداری شاهنشاه حکومت دکتر مصدق را ساقط کردند

تظاهرات دامنه‌دار مزبور از ساعت هشت شب چهارشنبه شروع شد - ایستگاه فرستنده رادیو و شهربانی و مراکز حساس دیگر چگونه از طرف مردم اشغال شد - سرلشکر زاهدی نخست‌وزیر با نطقی که در برابر رادیو تهران ایراد کرد - برنامه دولت خود را شرح داد...

از شب چهارشنبه شروع شد - اولین مرحله تظاهرات که منجر به وقایع روز چهارشنبه و سقوط حکومت دکتر مصدق گردید از اوایل شب چهارشنبه شروع شد. علت شروع تظاهرات این بود که عده‌ای از اهالی جنوب شهر که شنیده بودند عناصر چپ قصد دارند کاشی لوحه خیابان‌ها را کنده به جای آن اسامی دیگری بنویسند برای جلوگیری از این کار اجتماع کردند. بعد هم خبری در شهر منتشر شد که دستور داده شده است مراسم شامگاه در سربازخانه‌ها اجرا نشود. انتشار این خبر با توجه به شایعات مختلفی که وجود داشت آتش احساسات مردم را تیزتر کرد و در حقیقت اولین قدم در راه تظاهرات روز چهارشنبه برداشته شد. در این موقع در شهر منتشر شد که جمعی از عناصر

چپ همان شب به قصد آنکه پرچم حزب توده را بر فراز عمارت شهرداری بلند کنند در صدد اقدام برآمده‌اند و میان آنها و مأمورین نگهبان اداره شهرداری تصادماتی رخ داده است. انتشار این خبرها که به سرعت در خیابان‌ها و محلات شهر منعکس شد هیجان شدیدی را به وجود آورد که اولین انعکاس آن حرکت دسته جمعی مردم از نقاط مختلف شهر در صبح چهارشنبه بود که با شعارهای زنده باد شاه - مرگ بر حزب توده - ایران محال است جمهوری شود در خیابان‌ها به راه افتاده و به طرف میدان سپه و نقاط مرکزی شهر حرکت کردند...

**وضع دکتر مصدق و همراهان او -** دکتر مصدق در موقع ورود به باشگاه همان پیژامای خاکستری رنگ تابستانی خود را به تن داشت و روی آن ربدوشامبری نیز پوشیده و شالی به کمر بسته بود و کفش راحتی به پا داشت ولی عصا در دست نگرفته بود در قیافه او آثار خستگی و کسالت هویدا بود. آقایان دکتر صدیقی، دکتر شایگان و مهندس معظمی که همراه دکتر مصدق بودند قیافه و وضع عادی داشتند.

**سرهنگ ممتاز را هم آوردند -** یک ساعت قبل از اینکه مأمورین انتظامی آقای دکتر مصدق و همراهان را به باشگاه افسران بیاورند عده دیگر از مأمورین دژبانی با اتومبیل کرم رنگ مرکوری متعلق به ارتش سرهنگ ممتاز فرمانده تیپ دوم کوهستانی را که روز چهارشنبه از منزل دکتر مصدق محافظت می‌کرد به باشگاه افسران آوردند. اتومبیل حامل وی مقابل پلکان بزرگ عمارت باشگاه ایستاد و سرهنگ ممتاز و چهار نفر افسر دیگر از آن پیاده شدند و سرهنگ ممتاز قبلاً خلع سلاح شده بود و پس از آنکه داخل عمارت باشگاه شد در سرسرای طبقه دون باشگاه کنار گلدان بزرگی به حالت خبردار ایستاد تا از آنجا او را به دژبانی منتقل کردند.

**کفیل سابق دربار بازداشت شد -** صبح امروز مأمورین انتظامی آقای امینی کفیل سابق وزارت دربار را که چند روز قبل نیز از طرف دولت سابق بازداشت و سپس آزاد شده بود دستگیر کردند...

**بازار بسته است -** صبح امروز به فرمانداری نظامی خبر رسید که عده‌ای از کسبه و اصناف بازار در مقابل بازار بزرگ اجتماع کرده و از باز کردن دکاکین خویش خودداری کرده‌اند. از اول وقت امروز چند کامیون سرباز مسلح برای جلوگیری از حوادث احتمالی در سبزه میدان و اطراف بازار مستقر...  
**نخست‌وزیر در وزارت خارجه -** ساعت یازده صبح پنجشنبه گذشته آقای نخست‌وزیر در وزارت خارجه حضور یافت ابتدا آقای مفتاح رؤسای ادارات وزارت خارجه را به ایشان معرفی کرد و سپس آقای سرلشکر زاهدی اظهار داشت: امیدوارم با کمک هم‌میهنان در تثبیت روابط دوستانه با کلیه کشورها به خصوص دول همسایه کوشش شود وظیفه شما حکم می‌کند بر خلاف سابق در ایجاد حسن تفاهم و رفع رنجش اغلب کشورها بکوشید و خودتان این وزارتخانه را اداره کنید...

**بازداشت شدگان -** از غروب روز چهارشنبه تا کنون این آقایان از طرف مأمورین انتظامی بازداشت شده‌اند: دکتر محمد مصدق، دکتر شایگان، دکتر صدیقی، مهندس معظمی، دکتر نصیری،

ابوالقاسم امینی، حاج‌سیدجوادی (که پس از چند ساعت توقیف آزاد شد)، موسوی، پارسا، سرتیپ مدبر، سرهنگ اشرفی، بشیر فرهمند، سرهنگ نادری، سرهنگ پورشریف، سرهنگ ممتاز، سرتیپ ریاحی، سرهنگ ۲ شهریاری، سرهنگ سررشته، تقی قناد، فضل‌الله وجدی فرماندار اراک، **حسن نصیری ملقب به سنگ‌تراش** که در روز قبل از وقوع حادثه ۲۷ مرداد مجسمه شاه فقید را در میدان سپه پائین آورد. تقی جمشیدی انگجی نماینده سابق مجلس شورای ملی، هم‌چنین نام عده دیگری برده می‌شود که هنوز مأمورین انتظامی آن را تأیید نکرده‌اند.» (اطلاعات، شنبه سی و یکم مرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۶۹، سال بیست و هشتم)

### «شخصیت» حسن نصیری سنگ‌تراش

#### «کسی که مجسمه شاه فقید را در میدان سپه پائین آورد دستگیر شد

حسن نصیری معروف به سنگ‌تراش که روز دوشنبه هفته گذشته با جرثقیل به میدان سپه آمد و مجسمه شاه فقید را پائین آورد روز شنبه به وسیله مأمورین فرمانداری نظامی دستگیر شد و به زندان موقت شهربانی تحویل گردید. وی هنگامی که خبرنگار ما می‌خواست از او عکس بردارد سینه خود را باز نمود و گفت من یکی از فدائیان شاه بودم ولی مرا اغفال نمودند تا به این کار مبادرت کردم و سپس به سینه خود اشاره کرد و **تصویر اعلیحضرت** را که در روی سینه‌اش خال‌کوبی شده بود نشان داد و گفت این بهترین دلیل و گواه من است و اکنون از کرده خود **پشیمان و نادم** می‌باشم.» (اطلاعات، دوشنبه دوم شهریور ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۷۱، سال بیست و هشتم)

### احزاب ملی [ملیون] این کار را کردند

#### «جلسه چهارم بازپرسی دوم مهر ۱۳۳۲

[مصدق]: در روز دوشنبه ۲۶ مرداد اول وقت به این جانب خبر رسید که احزاب چپ خیال دارند مجسمه شاه فقید را هر جا که هست بردارند... این بود که من به فوریت آقای سنجابی را خواستم و به ایشان گفتم با اصناف و احزاب ملی مذاکره کنند. اگر آنها صلاح بدانند، این کار خود آنها بکنند که محظوری برای ما بعداً ایجاد نشود. **جمعیت ملی رفتند و این کار کردند** موقع شروع کار، سرهنگ اشرفی یا مأمورین او مانع شده بودند. جمعیت ملی به من با تلفن گفتند که مأمورین حکومت نظامی مانع کار ما هستند. من آقای سرهنگ اشرفی را خواستم و به او گفتم «آیا شما مانع احزاب ملی هستید؟» گفت: «کی به شما چنین راپورتی داده است؟» گفتم: «خود آنها این اظهار کرده‌اند» گفتند: «من می‌روم از آنها سؤال می‌کنم تا ببینم کی مانع شده است» ایشان رفتند. به طور تحقیق، قبل از اینکه یک نفر از احزاب چپ در این کار دخالت داشته باشد. **احزاب ملی این کار کردند.**» (جلیل

## شعبان جعفری با حمایت مأمورین انتظامی حسین فاطمی را با کارد مجروح ساخت!

«سرشار - آخر این قضیه خیلی مهم است. می‌گویند شما او را با چاقو زدید؟ شما می‌گویید او را چاقو نزدید، این دو حرف با هم فرق دارد -- و می‌گویند شما به سلطنت خانم خواهر دکتر فاطمی چاقو زدید.

جعفری - دروغه.

سرشار - یعنی جلو شهربانی نبودید؟

جعفری - بودم

سرشار - پس جلوی شهربانی حضور داشتید؟ درست؟

جعفری - بودم، ولی چاقو نزدم. من هیچ وقت چاقو نزدم. ولی زدمش. ببین خانوم، خوب گوشتیو به من بده، نمیگم نزدم، میگم خواهرشو نزدم. من اگه کاری کرده باشم میگم. آخه ببین داری میگی اونا میگن دکتر فاطمی رو شعبون جعفری کشته --

سرشار - نه که کشتید، به قصد کشت زدید.

جعفری -- دکتر فاطمی رو دولت محاکمه کرد و کشتش. اون وقت که عبدخدایی جزو فدائیان اسلام بود، منم جزو فدائیان اسلام بودم، عبدخدایی فاطمی را با تیز زد ولی نمرد. اون عبدخدایی که الان وکیل مجلس ایناست --

سرشار - فکر می‌کنم باید این قضیه را روشن کرد. چرا شما تا به حال درباره‌اش حرف نزده‌اید؟

جعفری - حالا میگم: دم شهربانی زدمش، چاقوام نزدم. بی خود می‌گن چاقو زده. همشیره‌شم روش نیفتاده. توی شهربانی همشیره‌ش اون بالا وایساده بود من دم پله‌های پائین زدمش، اون خانوم بالای پله‌ها وایساده بود. هما خانوم، جون شما... منم تو زندگیم تا امروز هیچ وقت دست به چاقو نزدم، کاری نداردا شما یه پرونده چاقوکشی تو تهران از من

گیر بیار، من همون ساعت خودم حاضر میشم اعدامم کنن.» (صص ۱۷۵ - ۱۷۴)  
 «سرشار - پس می‌گویید با گروهی نبودید؟ این که نوشته‌اند شعبان جعفری و دار و دست‌هاش  
 ریختند سر دکتر فاطمی درست نیست؟ کس دیگری آنجا نبود؟<sup>(۱)</sup>  
 جعفری - نخیر من تنها بودم. ولی جمعیتم اونجا زیاد بود. آخه دم شهربانی همیشه شلوغه  
 دیگه!  
 سرشار - حتماً این شایعات و گفته‌ها زیاد سر زبان‌ها افتاده بود که تکذیب رسمی هم  
 کردید؟<sup>(۲)</sup>» (ص ۱۷۸)

القابی که خانم سرشار به شعبان جعفری نسبت داده است:

«مردی سنتی، لوطی‌منش، قانع، شاکر داده‌ها و نداده‌ها، بلندطبع، تیزهوش، محتاط، و  
 محافظه‌کار، شوخ‌طبع، و نکته‌سنج...» (ص یازده)

شعبانی که مدعی مردی و مردانگی و به برداشت و به تعبیر خانم سرشار، توی چشم او نگاه  
 نمی‌کند. چرا جرئت ندارد بگوید من حسین فاطمی را با چاقو زدم؟ چنانچه به مرور زمان متوجه این  
 عمل غیرانسانی خود شده است، بیاید بگوید، من فاطمی را با چاقو زدم، ولی حالا می‌فهمم که  
 اشتباه کردم یا اگر به همان عقاید قبلی خودش باقی مانده است، بگوید، چاقو زدم و خوب کاری  
 کردم. اما او برای تبرئه خود چنین ادعا می‌کند: اگر یک پرونده چاقوکشی از من در شهربانی تهران  
 پیدا کردید. من حاضرم اعدام کنید!  
 شعبان جعفری اگر یک پرونده جاکشی از علی کاخی در شهربانی تهران پیدا کند، مطمئن  
 باشد پرونده چاقوکشی خودش را نیز در کنار آن خواهد یافت.  
 خانم سرشار در مقدمه چنین نوشته‌اند:

«ضبط و ثبت پاسخ‌ها و گفته‌های جعفری نشان موافقت یا مخالفت من مصاحبه‌کننده  
 نیست، که در روایت حفظ امانت کرده‌ام...» (ص ۱۱)

۱. نورمحمد عسگری در کتاب «شاه، مصدق، سپهبد زاهدی»، صص ۲۴۳ - ۲۴۰ این ماجرا را از قول اردشیر  
 زاهدی نقل می‌کند و درباره نقش سلیمان بهبودی در این ماجرا می‌نویسد.  
 ۲. نقل از روزنامه اطلاعات: شماره ۸۳۳۷، ۲۵ اسفند ۱۳۳۲: «در چند روز اخیر عده‌ای اجنبی‌پرست شایعات  
 مغرضانه‌ای علیه اینجانب انتشار داده‌اند که کذب محض است. اینجانب به یاری خداوند متعال آماده  
 جانبازی در راه استقلال وطن هستم و تا آخرین نفس با عناصر منفور و بی‌وطن مبارزه خواهم کرد.  
 شعبان جعفری رهبر جمعیت جوانمردان جانباز»

«سرشار - حتماً این شایعات و گفته‌ها زیاد سر زبان‌ها افتاده بود که تکذیب رسمی هم کردید؟»

اکنون وکیل مدافع شعبان جعفری، خانم سرشار مدعی شده‌اند که چاقو زدن فاطمی توسط شعبان جعفری شایعه‌ای بیش نیست که بر سر زبان‌ها افتاده است. ایشان برای اثبات این ادعا، تکذیب‌نامه شعبان جعفری را در زیرنویس ضمیمه می‌کند.

#### «اعلامیه شماره ۶۴ فرمانداری نظامی شهرستان تهران

امروز ساعت ۹ و نیم [صبح] مأمورین انتظامی که با مراقبتهای قبلی به خانه‌ای واقع در تجریش کوچه یاسمی منزل محسنی مظنون شده بودند خانه مذکور را مورد بازرسی قرار داده و دکتر حسین فاطمی را در حالی که ریش انبوه داشته و به نظر اول شناخته نمی‌شد دستگیر و بازداشت نمودند.

#### فرماندار نظامی شهرستان تهران سر تیپ [تیمور] بختیار

(اطلاعات، شنبه بیست و دوم اسفند ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۳۳۴، سال بیست و هشتم)

#### «دکتر فاطمی مورد حمله عده‌ای قرار گرفت و با چاقو مضرور شد

سه ساعت بعد از ظهر امروز موقعی که دکتر فاطمی را مأمورین انتظامی به زندان می‌بردند همین که از پله‌های عمارت شهربانی پائین آمد مورد حمله عده‌ای قرار گرفت.

مأمورین فرمانداری نظامی و مراقبین دکتر فاطمی مانع از حمله جمعیت به او شدند ولی قبل از اینکه موفق به جلوگیری شوند چند ضربه چاقو به دکتر حسین فاطمی اصابت کرد. بلافاصله مأمورین دکتر فاطمی را به جای اینکه به زندان ببرند به بیمارستان منتقل نموده و او را تحت معالجه قرار دادند. (اطلاعات، شنبه بیست و دوم اسفند ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۳۳۴، سال بیست و هشتم)

#### «بعد از ظهر دیروز هنگامی که بازپرسی از دکتر فاطمی در اطاق کار فرماندار نظامی پایان یافت و

نام‌برده به وسیله مأمورین انتظامی برای توقف به زندان قصر انتقال داده می‌شد

ناگهان از میان جمعیت ناشناسی به طرف وی حمله کرد و در نتیجه:

دکتر فاطمی به سه ضربه کارد مجروح و در بیمارستان بستری گردید

دکتر فاطمی به جای زندان به بیمارستان شهربانی منتقل و بلافاصله به وسیله عمل جراحی از خونریزی جراحات او جلوگیری گردید وضع مزاجی دکتر فاطمی رضایت‌بخش است و اکنون در زندان قصر به سر می‌برد...

به طوری که به اطلاع خوانندگان رسید دیروز بعد از ظهر هنگامی که مأمورین دکتر فاطمی را به



زندان قصر انتقال می‌دادند وی مورد حمله عده‌ای قرار گرفت و مجروح شد. دیروز پس از آنکه عکاسان از دکتر فاطمی عکس برداری کردند. در اطاق فرماندار نظامی دکتر فاطمی روی میل نشسته بود و چون اطاق خلوت بود یکی از بازپرسان فرمانداری نظامی در حضور آقای سرتیپ بختیار بازجوی مختصری از او به عمل آورد. دکتر فاطمی در جواب اولین سؤال که مدت توقف او را در خانه محسنی پرسیده بودند اظهار داشت: قریب سه ماه بود که من در آن خانه زندگی می‌کردم. دکتر فاطمی از جواب به بقیه سؤالات به علت اینکه کسالت دارد خودداری کرد. مقارن ساعت دو و نیم بعدازظهر قدری آب خواست و مأمورین یک لیوان آب به او دادند و بعد چند سؤال دیگر از او شد. مقارن ساعت سه بعدازظهر بود که به دستور فرماندار نظامی عده‌ای مأمور شدند او را به زندان پادگان قصر منتقل نمایند.

**اجتماع جمعیت -** قبل از اینکه دکتر فاطمی را از در شهربانی خارج کنند عده زیادی از افراد دسته‌های مختلف در مقابل در ورودی شهربانی اجتماع کرده بودند. از همان ساعتی که خبر دستگیری دکتر فاطمی در بین مردم منتشر شد به تدریج جمعیتی در مقابل در شهربانی گرد آمدند و مقارن ساعت سه بعدازظهر عده این جمعیت نزدیک به هزار نفر رسیده بود. در این هنگام مأمورین دکتر فاطمی را از اطاق فرماندار نظامی خارج ساختند و به طرف در خروجی شهربانی به راه افتادند. هنگامی که دکتر فاطمی سر پله‌های در شهربانی رسید و چشم جمعیت به وی افتاد ناگهان غلغله‌ای برپا شد. از گوشه و کنار فریاد، مرگ بر فاطمی به گوش می‌رسید. مأمورین انتظامی برای جلوگیری از اتفاقات احتمالی کاملاً مراقب بودند ولی در این هنگام جمعیت به طرف دکتر فاطمی هجوم آوردند. ازدحام مردم به قدری زیاد بود که ممانعت از آن از دست مأمورین خارج شد و بیم آن می‌رفت که اتفاق ناگواری روی دهد ولی در همین هنگام **شخص ناشناسی که تاکنون هویت او معلوم نشده است** خود را از پشت سر به دکتر فاطمی رسانید و برق تیغه چاقویی به چشم خورد و متعاقب آن **سه ضربه چاقو به سینه و قسمت بازو و پشت دکتر فاطمی نواخته شد.** دکتر فاطمی در اثر ضربات چاقو نعره‌ای کشید و به طرف زمین خم گردید.

در همین موقع زنی آشفته حال و گریه‌کنان از میان جمعیت گذشت و با عجله خود را به روی دکتر فاطمی انداخت. این زن خواهر دکتر فاطمی بود که فریاد می‌زد او را نزنید مرا بکشید. مأمورین انتظامی در این موقع به شدت مردم را کنار زدند و در **خلال همین جریانات نیز چند ضربه مختصر به بدن خواهر دکتر فاطمی وارد آمد.** مأمورین چند لحظه بعد موفق شدند دکتر فاطمی را از میان ازدحام نجات دهند و به دستور فرمانداری نظامی او را که مجروح شده بود به بیمارستان انتقال دادند و بلافاصله اطباء مشغول معالجه و مداوای او شدند.

#### اعلامیه شماره ۶۵ فرمانداری نظامی شهرستان تهران

امروز (دیروز) ساعت ۱۵ موقعی که دکتر حسین فاطمی برای بازداشت به قصر اعزام می‌گردید

جلوی شهربانی عده زیادی که ظاهراً برای دیدن نام‌برده ازدحام کرده بودند غفلتاً به قصد مضروب نمودن او هجوم آوردند مراقبین زندان و مأمورین انتظامی با تلاش زیاد موفق به پراکنده کردن مردم گردیدند ولی یک نفر که به علت ازدحام زیاد شناخته نشد موفق به وارد نمودن زخم چاقو به حسین فاطمی گردید مجروح به بیمارستان اعزام و تحت مداوا می‌باشد دو نفر از مأمورین انتظامی نیز در این جریان مجروح گردیدند.

**فرماندار نظامی شهرستان تهران سر تیپ بختیار چهار بخیه زده شد** - بعد از انتقال دکتر فاطمی به بیمارستان شهربانی آقای دکتر امان پور و یک پزشک دیگر مشغول کار شدند. سه ضربه به ناحیه راست روی دنده او اصابت کرده بود که بلافاصله با چهار بخیه از خونریزی جلوگیری به عمل آمد. بعد از انجام این عمل یک روپوش سفید به تن دکتر فاطمی کردند و او را روی تختخواب خوابانیدند.

مقارن ساعت هفت و نیم دیشب چون وضع مزاجی دکتر فاطمی بهبودی یافت و احتمال خطری نمی‌رفت وی را با همان لباس سفید از بیمارستان به پادگان قصر منتقل کردند...

**مصاحبه با رئیس بیمارستان شهربانی** - صبح امروز خبرنگار ما درباره چگونگی عمل جراحی و حال دکتر فاطمی در بیمارستان شهربانی با آقای سرهنگ دکتر خطیب شهیدی رئیس بیمارستان شهربانی مصاحبه کرد و آقای سرهنگ خطیب شهیدی اظهار داشت: مقارن ساعت پنج و نیم بعدازظهر دیروز دکتر فاطمی را که با چاقو مجروح و مضروب کرده بودند به بیمارستان شهربانی آوردند بلافاصله او را به اتاق عمل بردند و معلوم شد که سه ضربه به بدن دکتر فاطمی وارد آمده است. یک ضربه به زیر بغل و دو ضربه دیگر به پشت و کتف او که جراحی آنها زیاد مهم نبود و سطحی بود...

**خبر دستگیری فاطمی چگونه به عرض شاهنشاه رسید** - درباره اینکه چگونه خبر دستگیری دکتر فاطمی به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسید خبرنگار ما چگونگی این جریان را به طوری که از منابع موثق کسب اطلاع کرده چنین اطلاع می‌دهد. ساعت ده صبح دیروز یک جیب نظامی در حالی که با سرعت سرسام‌آوری رانده می‌شد در مقابل کاخ اختصاصی توقف کرد و سرگردی از جیب پیاده شد. شخصی که در آن موقع در آنجا حضور داشته می‌گفت من دیدم که این سرگرد با عجله خود را به افسر نگهبان مقابل در کاخ رسانید و چیزی در گوش او گفت. از مشاهده این جریان مشکوک شدم و به هر وسیله‌ای بود نزدیک رفتم و درون جیب را نگرستم و از آنچه در آنجا دیدم غرق حیرت شدم زیرا شخصی با ریش انبوه درون جیب نشسته بود که فوراً او را شناختم، او دکتر فاطمی بود. چند لحظه بعد آقای سر تیپ نصیری فرمانده گارد سلطنتی از در کاخ بیرون آمد و در حالی که با سرگرد مزبور مشغول صحبت بود به جیب نزدیک گردید و وقتی دکتر فاطمی را در درون جیب دید خنده‌ای کرد و به طرف کاخ روانه شد. چند لحظه بعد جیب مزبور به طرف فرمانداری نظامی به راه افتاد. محسنی کیست؟ محمود محسنی که دکتر فاطمی در خانه او مخفی

بود بیست و پنج سال دارد و دانشجوی دانشکده پزشکی است که بعد از ظهرها در دانشکده قسمت داروسازی کار می‌کرد و پیش از ظهرها در آزمایشگاه تیر، چهارراه دروازه دولت کارمند آقای دکتر مجتبوی بود...» (اطلاعات، یکشنبه بیست و سوم اسفند ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۳۳۵، سال بیست و هشتم)

### روایت دوستاناران

#### «صحنه‌سازی برای از بین بردن دکتر فاطمی

خبر دستگیری دکتر فاطمی که به سپهبد علی مقدم رئیس شهربانی و تیمور بختیار فرمانداری نظامی رسید با یک توافق نقشه از بین بردن او را به دست او باش کشیدند. شعبان جعفری و عده دیگری از اوباشان و لمپن‌های حرفه‌ای به جلو شهربانی فرا خوانده شدند. به آنها دستور داده شد به محض خروج دکتر فاطمی از شهربانی به وی حمله‌ور شده و به ضرب چاقو و چماق او را مذبذب کنند به طوری که جان سالم به در نبرد. پلکان شهربانی در آن روز شاهد یکی از زشت‌ترین جنایات رژیم بود. خانم سلطنت فاطمی، خواهر دکتر حسین فاطمی به مجرد اینکه خبر دستگیری برادرش را از رادیو می‌شنود خود را به جلوی شهربانی می‌رساند و این همان هنگامی است که نقشه شوم سردمداران رژیم در شرف انجام است. وی برادرش را دستبند زده ملاحظه می‌کند که در جلو پلکان ایستاده و یک افسر و چند سرباز در کنار وی می‌باشند، ظاهر قضیه آن بود که دکتر فاطمی را از شهربانی به اتومبیل منتقل کنند ولی در اصل لمپن‌ها در کمین برای دستورات آماده شده بودند. شعبان جعفری به نوجه‌هایش می‌گوید: بکشیدش، بکشیدش، اما خواهر شجاع و از جان گذشته دکتر فاطمی خود را به روی برادرش می‌اندازد و در این «مراحم ملوکانه» ده ضربه چاقو از ۱۶ ضربه به پیکر شجاعش وارد می‌شود، شش ضربه هم به دکتر فاطمی اصابت می‌کند... سربازان فوراً دکتر فاطمی را به لشکر زرهی می‌برند... شاه از این جریان عصبانی شده و برای جلوگیری از افتضاح بیش‌تر دستور می‌دهد، «به هر قیمتی که شده او را زنده نگاهدارید.» (بهرام افراسیابی، خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، صص ۳۰۰-۲۹۹)

#### تنها دو ضربه چاقو

«در جلوی شهربانی که باید امن‌ترین و مطمئن‌ترین جای کشور باشد ناگهان ۱۱ تن چاقوکش حرفه‌ای به سرکردگی شعبان جعفری و طیب حاج‌رضایی به دکتر فاطمی می‌تازند. خواهر دکتر فاطمی که برای دیدار از برادر به جلو شهربانی آمده بود دلاورانه و فداکارانه با شتاب خود را به او می‌رساند و خویشتن را روی برادرش می‌اندازد و ۱۱ ضربه چاقوی نامردان چاقوکش به این زن بی‌گناه می‌خورد و تنها دو ضربه بر پیکر دکتر فاطمی فرود می‌آید که همان دو ضربه بسیار ژرف و کازی بودند.» (ناصر انقطاع، پان‌ایران‌یست‌ها و پنجاه سال تاریخ، ص ۹۹)

## نوآوری، منظری نوین تیمور بختیار

خانم سرشار: «گفته می‌شود که عبدالحسین واحدی مرد شماره دو را سپهبد آزموده با همکاری تیمور بختیار به ضرب گلوله کشت. برای آگاهی ر.ک. به کتاب «نهضت روحانیون ایران» علی دوانی، جلد دوم، صفحه ۴۴۵.» (زیرنویس ص ۶۹)

«جعفری - بله. لحاف محاف می‌دازن تو سلولش، نفت روش می‌ریزن و آتیشش می‌زنن.<sup>(۱)</sup>»

سرشار - این کار زیر سر چه کسی بود؟

جعفری - تیمور بختیار! (ص ۱۳۷)

«جعفری - چند روز بعد از ۲۸ مرداد ما زاهدی و بختیار و اینا رو دعوت کردیم منزلمون.»

(ص ۱۷۳)

«سرشار -... خبر دستگیری فاطمی را چه کسی به شما داد؟ نصیری؟ آزموده؟ بختیار؟

دستگاه؟ [شاه]

جعفری دستگاه؟ والا هیچ وقت...» (ص ۱۷۷)

«سرشار - تیمور بختیار دستور شاه را اجرا کرد؟

جعفری - بله، خیلی به شاه نزدیک بود. خودشم یه مدتی رئیس افتخاری باشگاه شد.

سرشار - ولی بعد مورد غضب شاه قرار گرفت.<sup>(۲)</sup> می‌دانید چرا؟

جعفری - برای همون اصلاحات ارضی دیگه. ما اون وقت خبر نداشتیم. یه وقت شنفتیم که

---

۱. کریم‌پور شیرازی مدیر روزنامه متقد و تندرو «شورش» مدتی قبل در امام‌زاده اسماعیل زرگنده دستگیر شده بود و در زندان دژبان به سر می‌برد. روز سه‌شنبه ۲۳ اسفند ۱۳۳۲، کریم‌پور شیرازی را در میدان پادگان لشکر ۲ زرهی آتش زدند و روز بعد در بیمارستان شماره ۱ ارتش، در مجاورت اتاق آقای دکتر حسین فاطمی بستری شد و درگذشت. برای اطلاعات بیشتر تر.ک. به خاطره «کریم‌پور شیرازی با لباس روحانیون در زندان» در کتاب «خاطراتی از هنرمندان» نوشته پرویز خطیبی صص ۲۵۲ - ۲۵۷.

۲. سپهبد تیمور بختیار روز ۲۴ اسفند ۱۳۳۹ برکنار شد و سرلشکر حسن پاکروان جانشین وی گردید. بختیار روز ۵ بهمن ۱۳۴۰ به رم رفت.

گفتن بختیار رفته سوئیس.» (صص ۲۱۳ - ۲۱۲)

«جعفری - [ارتشبد بهرام آریانا] رئیس ستاد بود خانوم -- همه کاره شاه بود. اون وقت از این پله‌های وزارت جنگ که می‌رفت بالا، جدی میگم، این پله‌ها زیر پاش تکون می‌خورد... سرشار - مختصری<sup>(۱)</sup> شما بگویند --

جعفری - همه را بیرون می‌کنه. بعد چند کیلومتر میره تو خاک عراق...» (ص ۳۶۷)

### حسین علاء

«حسین علاء نخست‌وزیر ایران یک روز قبل از عزیمت به بغداد برای امضای پیمان نظامی بغداد، در ۲۵ آبان ۱۳۳۴ در مراسم ترحیم سیدمصطفی کاشانی (فرزند آیت‌الله کاشانی) مورد سوءقصد مظفر ذوالقدر قرار می‌گیرد ولی گلوله به او اصابت نمی‌کند.» (زیرنویس ص ۶۸)

«سرشار - همین سه چهار سال آخر را می‌گوییم. موقعی که مراجعه می‌کردید یا درخواست ملاقات می‌کردید، جوابتان را نمی‌دادند یا می‌گفتند شاه گفته نه؟ جعفری - نخیر. به شاه اصلاً نمی‌گفتن، خانوم. ببینین، انقد تبلیغ بد کرده بودن که ذهنش عوض شد. بعد از ۲۸ مرداد ماهی یه دفعه، دو ماهی یه دفعه می‌رفتم. تا وقتی علاء وزیر دربار شد،<sup>(۲)</sup> تا اون وقت می‌رفتم. با پشتکار خودم. بسکه اینور انور می‌زدم. می‌زدم تا اینکه می‌گرفت.» (ص ۳۱۰)

### سرانجام امیرعباس هویدا و تیمور بختیار

«هویدا، امیرعباس (hoveyda)، ۱۳۵۸ - ۱۲۹۵ هـ ش، رجل سیاسی و نخست‌وزیر (۱۳۵۶ - ۱۳۴۳ هـ ش) ایران. پس از چندی خدمت در شرکت ملی نفت ایران، در دولت حسن علی منصور به وزارت دارائی منصوب شد در ۶ بهمن ۱۳۴۳ پس از ترور حسن علی منصور، به نخست‌وزیری رسید و تا ۱۵ مرداد ۱۳۵۶، پس از ۵ بار ترمیم، کابینه‌ی او دوام داشت، در این تاریخ جمشید آموزگار به جای وی نخست‌وزیر شد. هویدا پس از نخست‌وزیری به وزارت دربار منصوب شد (۱۵ مرداد ۱۳۵۶ هـ ش) و در دولت مهندس شریف امامی از این مقام برکنار شد. و در مهر ماه ۱۳۵۷، به استناد قانون حکومت نظامی بازداشت گردید.» (دایرةالمعارف فارسی (مصاحب) جلد سوم چاپ اول ۱۳۷۴)

۱. اشاره به تیره شدن روابط ایران و عراق و جنگ تبلیغاتی بین دو کشور در فروردین و اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۸. به دنبال صدور گذرنامه عراقی برای تیمور بختیار رابطه دو کشور به شدت تیره می‌شود و ارتشبد بهرام آریانا به ارتش آماده‌باش می‌دهد... نوار شماره ۴، مجموعه تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد.  
۲. حسین علاء در ۱۷ فروردین ۱۳۳۴ نخست‌وزیر شد. علاء از ۱۵ فروردین ۱۳۳۶ تا ۱۲ آبان ۱۳۴۲ (روز اعدام طیب حاج‌رضائی) وزیر دربار بود.

به روایت بالا «دایرةالمعارف فارسی (مصاحب)»، از سرنوشت امیرعباس هویدا بعد از بازداشت، اطلاعی در دست نیست؟  
این گونه نوگرایی ثبت وقایع تاریخی، دامن‌گیر خانم سرشار نیز شده است که درباره تیمور بختیار، در زیرنویس چنین نوشته است:

«... روز ۱۵ بهمن ۱۳۴۰ به رم رفت.»

و از سرنوشت بختیار در تبعید که با ترور او در عراق پایان می‌پذیرد سخنی به میان آورده نمی‌شود. با هر منش و دیدگاهی که به قضیه تیمور بختیار نگاه بیندازیم، منکر شهرت وی در تاریخ پنجاه سال اخیر ایران نمی‌توان شد. چه در دوران دولت ملی (مفتخر به نشان سپه به تقاضای وزیر دفاع ملی، دکتر محمد مصدق) و چه در دوران دولت «ضدملی» زاهدی، (ارتقاء درجه و نشان و...) و چه در دوران تبعید (همکاری با اپوزیسیون ایران، حزب توده و اکثر سازمان‌های مخالف رژیم شاه)، خانم سرشار در این مجموعه بارها از تیمور بختیار نام برده‌اند و هر بار هم، به شکلی از توضیح مختصری هم که شده درباره وی پرهیز کرده‌اند. حتی در مقایسه با شعبان اطلاعات کم‌تری در اختیار خواننده تازه کار کتاب گذاشته‌اند. مجموعه اطلاعات خانم سرشار درباره تیمور بختیار خلاصه می‌شود به «به رم رفت.» و به اضافه درد دل‌های دو همدم (خانم سرشار و شعبان جعفری)، منجمله:

«جعفری: بختیار.»

«سرشار: کی کشت؟»

«جعفری: بختیار.»

«سرشار: کار کی بود؟»

اما درباره حسین علاء خانم سرشار می‌نویسند:

«حسین علاء در ۱۷ فروردین ۱۳۳۴ نخست‌وزیر شد. علاء از ۱۵ فروردین ۱۳۳۶ تا ۱۲ آبان

۱۳۴۲ (روز اعدام طیب حاج‌رضائی) وزیر دربار بود.» (زیرنویس ص ۳۱۰)

در (ص ۳۱۰) چه نکته و موضوعی وجود داشت که نیاز به آن بوده که مطرح شود، طیب چاقوکش را در دوران وزیر دربار بودن حسین علاء، اعدام کرده‌اند؟

البته می‌توان پذیرفت چنانچه درباره خود طیب چاقوکش صحبت به میان می‌آمد، آنگاه خانم سرشار می‌توانستند بنویسند: زمانی که «طیب» را اعدام کردند، انسان به کره ماه سفر نکرده بود،

حسین علاء وزیر دربار بود و من هم هنوز مدرسه روزنامه‌نگاری شروع نکرده بودم.

در زیرنویس دیگری درباره حسین علاء می‌نویسد:

«حسین علاء نخست‌وزیر ایران یک روز قبل از عزیمت به بغداد برای امضای پیمان نظامی بغداد، در ۲۵ آبان ۱۳۳۴ در مراسم ترحیم سیدمصطفی کاشانی (فرزند آیت‌الله کاشانی) مورد سوء‌قصد مظفر ذوالقدر قرار می‌گیرد ولی گلوله به او اصابت نمی‌کند.» (ص ۶۸)

خانم سرشار چنانچه منابع و مأخذ کار خودشان را مطرح می‌کرد، مشکلی بدین شکل ایجاد نمی‌شد. ولی به دلیل کپی‌کشی و دستبرد، نتیجه بدین شکل مقتضح درآمد است:

باقر عاقلی در کتابش می‌نویسد: «گلوله در لوله گیر کرد.»

خانم سرشار می‌گوید: «گلوله به او اصابت نکرد.»

شعبان بیان می‌کند: «تیرش می‌خوره به کلاه علاء به خود علاء نمی‌خوره و علاء نمی‌میمیره.»

(ص ۶۹)

#### تاریخ عضویت ایران در پیمان نظامی بغداد

«سازمان پیمان مرکزی - Central Treaty organization، علامت اختصاری (Sento) اتحادیه دفاعی که گاه سازمان پیمان خاورمیانه نیز خوانده می‌شود، و تا اوت ۱۹۵۹ به پیمان بغداد موسوم بود. پیمان بغداد، پس از مذاکرات طولانی، در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵، در بغداد بین ترکیه و عراق به امضاء رسید و هدفش امداد متقابل بین دول امضاء کننده بود، و کشورهای متحد امریکا و بریتانیای کبیر از آن حسن استقبال کردند.»

در همان سال، در چهار آوریل بریتانیای کبیر، در ۲۳ سپتامبر پاکستان و در ۳ نوامبر ایران بدان پیوستند، و پس از ۱۹۵۵ دولت دیگری به آن ملحق نشد. با وجود مساعی فراوانی که برای الحاق کشورهای متحد امریکا به این اتحادیه به عمل آمد، آن دولت به اتحادیه نپیوست، اما وعده‌ی همکاری داد، و نمایندگانش به عنوان ناظر در شورای وزیران پیمان، که تقریباً هر ۶ ماه یک بار تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردند...»

دایره‌المعارف فارسی (مصاحب).

منبع استخراج خانم سرشار، روزشمار تاریخ ایران است که بدون ذکر مأخذ از آن نقل کرده‌اند.

باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران:

«۲۵ آبان ماه ۱۳۳۴ - به مناسبت درگذشت سیدمصطفی کاشانی از ساعت ۳ تا ۵ بعدازظهر در

مسجد سلطانی [شاه] (امام خمینی) مجلس ختمی از طرف آیت‌الله کاشانی منعقد گردیده، در رأس ساعت ۴ حسین علاء نخست‌وزیر وارد مسجد شده در شبستان مسجد از طرف شخصی به او شلیک شد ولی گلوله در لوله گیر کرد و خارج نشد و در نتیجه ضارب با اسلحه به شدت به سر علاء کوبید که مختصر خونریزی به عمل آمد. پس از دستگیری ضارب معلوم شد نام‌برده عضو جمعیت فدائیان اسلام می‌باشد و نام وی مظفر علی ذوالقدر است.

[و در ادامه چنین آمده است:]

۲۶ آبان ۱۳۳۴ - حسین علاء در حالی که سرش باندپیچی بود برای شرکت در کنفرانس پیمان بغداد عازم عراق شد.

۲۹ آبان ۱۳۳۴ ... کنفرانس افتتاح شد...

۳۰ آبان ۱۳۳۴ ... کنفرانس با صدور اعلامیه نوزده ماده‌ای به کار خود خاتمه داد.»

باقر عاقلی در روز شمار تاریخ ایران، اطلاعاتی در مورد تاریخ پیوستن ایران به عضویت این پیمان نظامی، نوشته است.

لذا این تداعی برای خانم سرشار ایجاد شده است که تاریخ به عضویت درآمدن ایران به این پیمان نظامی، باید ۲۶ آبان باشد. شاید عجله حسین علاء با سر باندپیچی، برای شرکت در کنفرانس در تصمیم خانم سرشار مؤثر بوده باشد. حسین فاطمی ضمن سخنرانی بر سر مزار محمد مسعود، به مناسبت سالگرد ترور وی، مورد سوءقصد قرار می‌گیرد. خانم سرشار از ذکر بردن علت این سخنرانی و محل آن خودداری کرده‌اند ولی در مورد حسین علاء، به تمام جزئیات آن پرداخته‌اند. خانم سرشار می‌نویسد:

«حسین علاء نخست‌وزیر ایران یک روز قبل از عزیمت به بغداد برای امضای پیمان نظامی بغداد، در ۲۵ آبان ۱۳۳۴ در مراسم ترحیم سیدمصطفی کاشانی (فرزند آیت‌الله کاشانی) مورد سوءقصد مظفر ذوالقدر قرار می‌گیرد»

### ترور تیمور بختیار، روایت سرهنگ باز نشسته جلیل بزرگمهر

بزرگمهر: «بلی سرهنگ تیمور بختیار ذخیره شد تا در روز مبادای شاهنشاه (!) به کار آید و در سرنگونی حکومت ملی دخالت کند و اجر گیرد که اجر نهایی را با گلوله‌هایی که بر فرقه در عراق زدند گرفت! پس از مراجعت از مأموریت آبادان دکتر کریم سنجابی<sup>(۱)</sup> به دکتر مصدق مراجعه

۱. دکتر سنجابی در سال‌های ۱۳۱۸ - ۱۳۱۵، که لباس نظامی بر تن داشتم در دانشکده حقوق استادم بود. در سه سال خدمت در سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ در کرمانشاه و علاقه او به کرمانشاه و توابع به من حسن ظنی یافته بود.



می‌کند که مرا به فرماندهی تیپ مستقل کرمانشاه تعیین کند. دکتر مصدق نمی‌پذیرد و می‌گوید برای کار کشوری او را در نظر گرفته‌ام که همانا تصدی غله و نان کشور بود، بنا بود سرهنگ تیمور بختیار فرماندار نظامی آبادان گردد او نرفت و من رفتم، بنا بود من فرمانده کرمانشاه شوم اما به من مأموریت رئیس غله را دادند. به اصطلاح کار کشوری دادند و او را به جایی که بنا بود من روم، فرستادند. سرهنگ بختیار از مهرها شد خلعت گرفت از برکت کودتا! سرتیپ شد، فرمانده لشکر زرهی شد، فرماندار نظامی تهران و حومه گردید، یعنی او را فعال مایشاء به مال و جان و عرض و نوامیس مردم کردند. لعنت بر او باد، در دادگاه نظامی هم از قتلۀ دکتر مصدق گردید.

بعدها به توصیه سیدضیاءالدین طباطبایی یزدی، قره‌نوکر قدیمی دولت فخریه، میدان دار شد و برای حسن روابط شاه با روسیه توصیه کرده بود که سپهد آزموده و سپهد تیمور بختیار را قربانی کنند و از کار بر کنار شوند. سپهد اخیر داعیه بالاتری را در امریکا خواستار شده بود که به محمدرضا خبر دادند، بختیار را بیرون فرستادند اموالش را مصادره کردند و غیاباً خلع درجات و شئون نظامی شد. بختیار هم مدتی در سوئد و سوئیس بود و بالاخره خود را به صدام حسین رساند و بر علیه شاه شریک و راهنمای توطئه شد. چند نفر از مأموران ساواک که خودش «تیمور بختیار» به کار ساواک آورده بود با نمایش هواپیماری از ارومیه هواپیما را به عراق بردند،\* تقاضای پناهندگی سیاسی کردند فیلم مخالف به خود گرفتند، به بختیار خود را رساندند و همدرد شدند تا روزی یکی از این مأمورین در جیب تیمور بختیار در یک شناسایی مرزی عراق و کردستان تا نزدیکی‌های مرز ایران رسیدند. آن زمان ایران با تقویت کردها در جنگ با عراق کردها را از هر حیث اعم از اسلحه و مهمات و تغذیه، آموزش افراد، امور بهداشتی و ... به جد تقویت می‌کرد (به دستور امریکا) دست پروردگان تیمور بختیار مؤسس ساواک در ایران و پناهندگی قلابی به عراق با گلوله‌های داغ مغزش را داغان کردند. کمی از عقوبت‌های اعمالش را چشید(!). فاعتبروا یا اولی الابصار.» (خاطرات بزرگمهر، ص ۲۴)

**«در غائله بختیاری عده‌ای افسر به دریافت نشان مفتخر شده‌اند - متن تقاضای وزیر دفاع ملی درباره اعطای نشان به افسرانی که در دفع غائله بختیاری شرکت داشتند**

بنابه پیشنهاد وزارت دفاع ملی و تصویب اعلیحضرت همایون آقای سرتیپ امینی فرمانده نیروی جنوب که دفع غائله بختیاری به دستور و تحت نظر ایشان انجام گرفت به درجه نشان سپه از درجه سوم مفتخر گردید. هم چنین ۴۶ نفر از افسرانی که در واقعه مزبور شرکت کردند و خدماتی انجام دادند به پیش نهاد آقای سرتیپ امینی به دریافت نشان مفتخر شده‌اند که اسامی آنها در زیر درج می‌گردد متن تقاضای آقای دکتر مصدق وزیر دفاع ملی برای اعطای نشان افسران مزبور از

\*. یکی از همراهان هواپیماربایان، پسر بچه ده، یازده ساله بوده است.

پیشگاه همایونی بدین قرار است: فرمانده نیروی جنوب استدعا نموده ۴۶ نفر از افسران مشروحه زیر که در عملیات بختیاری ابراز شایستگی کرده و مأموریت‌های محوله را به نحو احسن انجام داده‌اند به دریافت امتیازات مصرحه مفتخر گردند.

(نیروی جنوب) ۱ - سرتیپ حسین شیوائی....

(لشکر دهم خوزستان) ۵ - سرتیپ حسین عالی مغروری...

(لشکر اصفهان) ۳۱ - سرگرد پیاده عبدالصالح حقانی...

(لشکر خرم‌آباد) ۳۴ - سروان پیاده مرتضی حیدری...

(تیپ سوم کوهستانی) ۳۹ - سرهنگ ستاد تیمور بختیار نشان درجه سپه...

(دانشگاه نظامی) ۴۵ - سرگرد عبدالباقی یحیائی...

(لشکر ۶ فارس) ۴۶ - سروان پیاده علی حسین توکلی افتخار درجه دوم.

مراتب بالا را بدین وسیله به پیشگاه مبارک ملوکانه معروض و استدعای صدور فرمان شاهانه چاکر دکتر محمد مصدق» دارد.

(اطلاعات، چهارشنبه سیزدهم خرداد ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۰۹، سال بیست و هفتم)

## روایت سازمان امنیت و اطلاعات کشور

«سری

- ۱ -

### نخست‌وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

س.ا.و.ا.ک

امنیت داخلی

شماره:

تاریخ: ۱۳۸۸/۶/۱۰

### بولتن ویژه

درباره: مراجعت مهندس سهراب یآوری از مأمورین ساواک از بغداد

این بولتن شامل ۵ برگ است به عرض رسید

سری

- ۲ -

مهندس سهراب یآوری مقیم سوئد که به وسیله منشی‌زاده به تیمور

بختیار معرفی شده بود و با ساواک همکاری دارد از طرف تیمور بختیار مأموریت داشت تعدادی دستگاه بی‌سیم و هم‌چنین وسائل انفجاری (باردار) تهیه و به بغداد حمل نماید مشارالیه در اجرای دستور تیمور بختیار اقدام و حدود یک هفته قبل از تیر خوردن نام‌برده به همراه وسائل خریداری شده وارد بغداد گردید. مهندس سهراب یآوری روز ۴۹/۶/۸ از بغداد با هواپیما بازگشته و مشاهدات خود را به ساواک چنین گزارش داده است: روز ۴۹/۵/۱۶ تیمور بختیار به اتفاق دو پسر خود - علاءالدین (بهرام میربختیار مأمور ساواک) - فرهنگ (ضارب) و دو نفر عراقی برای شکار عازم دیاله شدند. در شکارگاه فرهنگ ابتدا احمد (عراقی) محافظ تیمور بختیار را که مسلح به مسلسل بوده از پا درآورده و سپس ۴ گلوله به تیمور بختیار شلیک می‌کند. تیمور بختیار به بغداد منتقل و در بیمارستان الرشید بستری می‌شود و بلافاصله تمام ایرانیانی که با بختیار همکاری داشته‌اند بازداشت شده و محمود محمدعلی (حشمت‌الله عظیمی) و مهندس سهراب یآوری که در هتل زندگی می‌کرده‌اند به کاخ محل اقامت بختیار منتقل و به اتفاق علاءالدین (بهرام میربختیار) که از پیش در محل کاخ اقامت داشته تحت نظر قرار می‌گیرند. چون/...

### سری

- ۳ -

چون در تحقیقاتی که از ضارب و سایر بازداشت شدگان به عمل می‌آید فاش می‌شود که علاءالدین نیز از مأمورین ساواک بوده و مشارالیه را به زندان منتقل و حشمت‌الله عظیمی و سهراب یآوری کماکان به اتفاق خانواده بختیار در کاخ باقی می‌مانند. تیمور بختیار در اثر معالجاتی که می‌شده در حال بهبود و حتی گاهی صحبت می‌کرده است لیکن به علت انفکسیون از روز ۴۹/۵/۲۴ حال وی به وخامت گرائیده و قرار بوده روز ۴۹/۵/۲ سهراب یآوری برای آوردن طبیب متخصص از سوئد به استکهلم و حشمت‌الله عظیمی برای آوردن طبیب متخصص به پاریس سفر نمایند که بلیط نیز تهیه شده بود ولی روز ۴۹/۵/۲۵ تیمور بختیار در بیمارستان فوت کرده است و در نتیجه عزیمت این دو نفر به اروپا منتفی شده است. مهندس سهراب یآوری می‌افزاید جنازه تیمور بختیار در سردخانه به

امانت گذارده شده و مقامات عراقی سرگرم مطالعه درباره نحوه اقدامات بعدی بوده‌اند. بعد از فوت تیمور بختیار همه روزه در کاخ گریه و زاری به وسیله همسر - خواهر - فرزندان تیمور بختیار و سایر مقیمین کاخ جریان داشته است و بالاخره روز ۴۹/۶/۷ مقامات عراقی تصمیم می‌گیرند جنازه را به خاک بسپارند (تاریخی که عبدالجبار عبدالستار دیپلمات عراقی به جنبش اظهار داشته بود) لذا شنبه شب (۴۹/۶/۷) شبانه جنازه را از سردخانه به نجف منتقل و در رواق حرم حضرت علی (ع) به خاک می‌سپارند.

در مراسم تدفین

### سری

- ۴ -

همسر - خواهر - فرزندان - مستخدم - و سایر کارکنان کاخ شرکت کرده‌اند ولی سهراب یآوری به علت اینکه به وی اجازه خروج از عراق داده شده بود و در ساعت اجرای برنامه تدفین هواپیمای مورد نظر پرواز می‌نموده در مراسم مذکور شرکت نکرده است... سهراب یآوری که طی اقامت در بغداد با سعدون معاون صدام حسین تکریتی دوست صمیمی شده است اضافه می‌کند قرار شده است.

### سری

### سری

- ۵ -

در آینده با عراقی‌ها همکاری کند. سعدون در حضور وی به همسر تیمور بختیار گفته است چون در تحقیقات از فرهنگ (ضارب) روشن شده است ساواک فرهنگ را از تیپ زرهی مخصوص تحویل گرفته و به عراق اعزام داشته [است. دولت عراق نیز] دو نفر از فدائیان را برای کشتن سپهبد نصیری و سرهنگ خسرو داد به ایران اعزام داشته است که انتقام خون تیمور بختیار گرفته بشود. سعدون هم چنین گفته است تمام ایرانیانی که از ایران با تیمور ارتباط داشته‌اند وابسته با ساواک بودند به استثنای اسلامی (سهیل مسئول جنبش به اصطلاح آزادی‌بخش ملت ایران) و چون مقادیر

قابل توجهی اسلحه نزد اسلامی است باید به هر طریقی شده او و سلاح‌ها را نجات داد. از مهندس سهراب یآوری هنگام خروج از بغداد به قصد استکهلم تعهد کتبی گرفته شده است که مشاهدات و مسموعات و اطلاعات خود را در زمینه کشته شدن تیمور بختیار با احدی مطرح ننماید. به عرض رسید فرمودند ممکن است گفته‌های او صحت داشته باشد. (سپهد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، صص ۴۲۰-۴۱۷) «۶/۱»

### ارتباطات تیمور بختیار با خسرو قشقایی

[مهر خیلی محرمانه]

«گزارش خبر

به: ۳۲۷  
از: ۱۲ هـ  
تاریخ: ۴۸۱۲/۲  
شماره: ۱۲/۲۳۵۷۷۹ هـ

#### موضوع: سازش بین ملامصطفی و جلال طالبانی

با اقدامات تیمور بختیار و خسرو قشقایی بین جلال طالبانی و ملامصطفی سازش برقرار و محرمانه نماینده تام‌اختیار طرفین با سوگند به قرآن مجید قرار تشریک مساعی را در کلیه امور منعقد نموده‌اند  
ملاحظات.

نظریه منبع: با توجه به خصوصیات گزارش دهنده خبر قابل تحقیق و بررسی است.

نظریه رهبر عملیات: قابل تحقیق و بررسی است از طریق ۱۲ هـ اقدام به تحقیق گردید. ساری

نظریه ۱۲ هـ قابل تحقیق و بررسی است. دانشگاه

مذاکره شود ۱۲/۱۱

[مهر خیلی محرمانه]

( سپهد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، صص ۲۳۹)

### ملاقات سران اپوزیسیون چپ با تیمور بختیار

[مهر خیلی محرمانه]

گزارش خبر

به: ۳۲۵  
تاریخ: ۴۹/۱۰/۱۷

از: ۲۰ هـ ۸

شماره: ۸۵۲۰/۶۹۷۹۱

## موضوع تیمور بختیار

## محرمانه

بعد از مصاحبه اخیر رادیو تلویزیونی یک مقام امنیتی در غالب محافل و مجالس صحبت از این است که آیا تیمور بختیار واقعاً مرده است یا خیر و نکند که مرگ او هم صحنه پردازی بوده است زیرا درباره مرگ بختیار فقط روزنامه النهار مطلبی را نوشته بود که این روزنامه هم تحت نفوذ ایران می‌باشد و سایر روزنامه‌های دنیا از قول مطبوعات ایران مرگ بختیار را نوشتند.

## توضیح و نظریه شنبه.

۱- رادیو لندن در پاسخ یک شنونده گفته است مرگ بعضی اشخاص برای ما بی تفاوت است و موضوع مرگ بختیار را نه تأیید و نه تکذیب نموده است.

۲- هنوز عده‌ای از مردم در مورد مرگ بختیار مشکوک هستند چنانچه مطالب بیش تری در مطبوعات خارج و هم چنین در جراید ایران منعکس شود حس اثر خوبی خواهد داشت و این شک و تردیدها نسبتاً کاهش پیدا خواهد نمود.

**نظریه یکشنبه:** اکثر گزارشات شنبه صحت داشته و به صحت اظهاراتش می‌توان اعتماد نمود. موضوع ترور تیمور بختیار هنوز هم در بین مردم با شک و تردید تلقی می‌گردد. **پدارم**

**نظریه چهارشنبه:** در صورت انتشار عکس و یا اخباری دائر به فوت و محل دفن جنازه تیمور بختیار در جراید و روزنامه‌های یومیه کشور این عمل باعث تضعیف خبر مزبور یعنی موجب رفع تردید مردم نسبت به فوت بختیار خواهد شد. **اسفند**

بهره‌برداری شد ۱۰/۲۶

به استحضار ریاست بخش ۳۰۲ برسد

## ز: مصاحبه مقام امنیتی

متن مصاحبه به وسیله ساواک و با جلب نظر وزارت امور خارجه و وزارت اطلاعات تهیه می‌شود محل مصاحبه در وزارت اطلاعات خواهد بود و

خبرنگاران و عکاسان و فیلم‌برداران رادیو و تلویزیون و مطبوعات داخلی و خارجی شرکت خواهند داشت. در ابتداء مختصری از سوابق بختیار قبل از عزیمت به خارج کشور و جنایات و دزدی‌ها و سوءاستفاده‌های وی از مقام و موقعیت خویش تشریح خواهد شد. پس از آن درباره اقدامات و تحریکات وی در خارج کشور بحث می‌شود. سپس به موضوع بازداشت وی در بیرون اشاره و مسئله انجام هزینه‌های هنگفت برای اختلاس وی و دادن رشوه به مقامات لبنانی از جمله رئیس جمهور سابق لبنان و علت قطع رابطه با لبنان مطرح می‌گردد. آنگاه کمک‌های مقامات عراقی به مشارالیه به منظور استخلاص وی از زندان به بیرون و دادن گذرنامه سیاسی و عنوان سفارت [۹] به وی بیان می‌شود. و بالاخره دنباله مطلب به ورود وی به عراق و اقامت در قصرالسلام و گماردن ۱۵۰ نفر سرباز عراقی به عنوان گارد محافظ برای وی کشانیده می‌شود و تلاش‌های مذبحانه نامبرده جهت ایجاد اغتشاش در داخل ایران با کمک عده‌ای از مالکین و فئودال‌های

سابق /...

## - ۲ -

و عناصر معلوم‌الحال و مطرود تشریح می‌گردد. به ائتلاف و همکاری وی با جبهه به اصطلاح تحریر خوزستان که خواستار تجزیه خوزستان از ایران است و سایر دستجات تجزیه طلب و شرور ماجراجو اشاره می‌شود و یادآوری می‌گردد نامبرده در جریان اختلاف ایران و عراق بر سر ارون رود نیز جانب عراق را گرفته است. از ملاقات‌های وی با رادمنش دبیرکل حزب **منحله توده** در بغداد بحث شده و سپس توجه داده می‌شود که پس از فاش شدن این تماس‌ها و ملاقات از طرف حزب منحله توده پناهی برای ادامه این همکاری‌ها به عراق اعزام شده است. از همکاری تیمور بختیار با گردانندگان **سازمان انقلابی** حزب منحله توده مقیم عراق با وساطت و دخالت جلال طالبانی سخن به میان می‌آید.

به موضوع ارتباط **کنفدراسیون** محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج با بختیار و ملاقات‌های **حسن ماسالی و خسرو کلانتری** با نامبرده در زمستان گذشته و اقامت آنها در حال حاضر در عراق اشاره می‌گردد. سپس

تلاش‌های وی جهت خرابکاری در ایران و ترور شخصیت‌های بیان و اضافه می‌شود که نام‌برده برای نیل به مقاصد پلید خود دستور می‌داده است در مراکز و مجامع عمومی از قبیل سینما، مساجد، ساختمان‌های دولتی و ملی بمب‌گذارده و انفجارهایی تولید کنند تا رعب و وحشت در بین مردم ایجاد شود و حتی به یکی از عوامل خود صریحاً گفته بود اگر از ۳۰ میلیون جمعیت ایران ۳ میلیون آن از بین بروند چه اهمیت دارد. در این موقع نمونه‌هایی از مواد منفجره و محترقه ارائه می‌شود. آنگاه درباره ارسال انواع سلاح‌های مدرن برای مناطق مختلف ایران جهت ایجاد شورش و اغتشاش بحث می‌شود و تعداد سلاح‌های به شرح زیر اعلام می‌شود.

مسلسل کلاشینکف - ۱۸۰۰ قبضه

مسلسل سیمینوف - ۲۱۸ قبضه

مسلسل انگلیسی - ۲۱۸ قبضه

تفنگ برنو - ۱۴۵۹ قبضه...

ارائه...

### «سری»

(سپهد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، صص ۵۳۲ - ۵۲۹)

## نامه تیمور بختیار به داریوش فروهر

### «داریوش عزیزم»

یقیناً آگاه هستید که عراق می‌باشم و برای آزادی ملت ایران از زیر استبداد و استعمار مبارزه می‌کنم و برای شورش همگانی ملت ایران با مسلح ساختن مردم تلاش می‌کنم. از آنجایی که شما را خوب می‌شناسم که مردی شجاع و میهن پرست هستید و همیشه در مبارزات ملی و میهنی پیشگام و کوشا بوده‌اید، دعوت می‌کنم که با سازمان و یاران خودتان به جنبش آزادیبخش ملت ایران بپیوندید و شخص شما در انجمن رهبری شرکت کنید --

یقیناً خود شما هم به این نکته پی بردید که دیگر حرف و سخن و شعار و تراکت کارشان را کرده‌اند و باید اکنون کارهای گرم تر کرد. در این راه است که ما گام برمی‌داریم.<sup>(۱)</sup> هر چند که فروهر به عنوان یکی از ناراضیان نظام شاهنشاهی تلقی می‌شد ولی این موضوع منجر به همکاری وی با تیمور بختیار نیز نشد.

۱. نامه بختیار به داریوش فروهر ۱۳۴۹/۱/۲۲.



در این رابطه «عدم همکاری فروهر با بختیار» ملی‌گرا بودن فروهر و همکاری بختیار با عراقی‌ها که در آن زمان مدعی خلیج عربی بودند، بی‌تأثیر نبوده است.» (سپهد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، ص ۱۴)

### شخصیت تیمور بختیار و خانمش

#### به روایت نخستین منشی جبهه ملی؟\*

«از وحشت و اضطرابی که بر محیط خانوادگی من حکم فرماست رفته‌رفته کاسته می‌شود و چند پیش‌آمد اختفای مرا آسان‌تر می‌سازد. چند پیش‌آمد اختفای مرا آسان‌تر می‌سازد. پیش‌آمد اول انتصاب تیمور بختیار جهت ریاست سازمان امنیت است. تیمور بختیار بختیاری است و خود این از یک رابطه دیرین خبر می‌دهد. علاوه بر این هنگامی که او در اروپا تحصیل می‌کرد با هم آشنا شده بودیم و بر خوردهای دوستانه داشتیم. در ایران هم یکی دو بار او را دیده بودم، مخصوصاً عصر سی تیر ۱۳۳۱ در شهربانی هم حضور داشت. می‌دانستم خانمش که خود از خوانین بختیاری بود از طرفداران جدی دکتر مصدق است.» (خاطرات مهندس احمد زیرک‌زاده، «پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی»، ص ۱۷۹)

#### «با تأیید تیمور بختیار خود را معرفی کردم»

«ما همه در یک وضع بودیم و اگر مخالفت با من بیشتر بود، لابد اشتباهی در میان است که باید مرتفع شود. بالاخره پس از یک سال تأمل و پس از حصول اطمینان به اینکه سرنوشتی غیر از سرنوشت دیگران نخواهم داشت و پس از تأیید آن به وسیله تیمور بختیار خود را معرفی کردم، ولی اختلاف کمی پیش‌آمد چه برخلاف آنها من بیشتر از ۵ ماه در زندان ماندم.» (خاطرات مهندس احمد زیرک‌زاده، پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی، صفحه ۱۸۲)

\*. زیرک‌زاده در خاطراتش مدعی است، وی اولین منشی (دبیر) جبهه ملی بوده و دیگر آقایان و دوستان، از جمله سیدحسین مکی، اعتقادشان بر این است که سیدحسین مکی اولین (دبیر) منشی جبهه ملی است نه زیرک‌زاده.

زیرک‌زاده: «خوب به خاطر دارم که نام جبهه ملی از طرف دکتر سنجابی پیش‌نهاد شد و مورد موافقت قرار گرفت... پس از خروج از تحصن جلسات بیش‌تر می‌شود و مخصوصاً چون اکنون اسمی دارد. بنابراین محتاج تشکلاتی است از این جهت در همان جلسات اول بعد از تحصن می‌خواهند دبیری برای جبهه انتخاب کنند و بنا به پیش‌نهاد حسین مکی این افتخار را به من می‌دهند. من از دبیری چیزی شبیه دبیری حزب و بنابراین نفوذ و قدرت او در جمعیت را می‌فهمیدم... پس از یکی دو ماه و شاید کم‌تر که این نقش منشی‌گری را بازی کردم ادامه آن را نه تنها برای جبهه ملی بی‌فایده دیدم بلکه برای خودم کوچک‌کننده و مضر شمردم و شانه از زیر بار آن خالی کردم ولی جبهه ملی ضرر خود را دیده بود.» (احمد زیرک‌زاده، پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی، ص ۱۲۸)

## سند سازی ادعای سرهنگ بازنشسته سابق عزت‌الله ممتاز

هما سرشار: «پیوست شماره ۱۴

از مجله ایران سال ششم، شماره ۱۵۹۷، پنجشنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۷۹. آفتاب ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. در میان خون و باروت و عربده‌های مستانه دشمنان آزادی و روشنایی غروب کرد. فصل سنگین اختناق و دیکتاتوری بر تاریخ و زندگی ملت ایران نشست و امروز که تاریخ ورق خورده است و فصلی بر آن فصل سنگین گذشته است. در سال روز آن هنگامه بیداد، نگاهی به پشت سر، مروری است بر درس‌های از یاد رفته و آموخته‌های فراموش شده در هیاهویی که برای یک لقمه نان برخاسته است. در خیابان جنوبی (کاخ سابق) غرش توپ‌ها و تانک‌ها، صفیر گلوله‌ها، به خاک و خون افتادن شهیدان راه آزادی و آخرین فریاد آنها را می‌توان شنید که در آخرین نفس‌های خود خطاب به فردا و فرداها سر دادند، «یا مرگ یا آزادی». تلنگر نانوای پیر، بسیار تکان دهنده بود که گفت: «غم نان، نسیان و فراموشی می‌آورد. از یاد می‌بری که چه بودی و چه کردی». نسل امروز، در غوغای نان، چه بی‌تفاوت از کنار سال روزهای رویارویی سپید و سیاه و نور و تاریکی و زیبا و زشت تاریخ می‌گذرد. ترسیم که این فصل از حیات خود و ملت خود را نیز در تاریخ‌خانه ذهن خود به فراموشی بسپارد.

در غروب روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، وقتی که سیاهی شب فرود آمد، خسته از نبردی سنگین و ظاهراً شکست خورده، به خانه می‌رفتیم. نمی‌دانستیم از فردا چه سرنوشتی در انتظار ملت ایران است. این را سرتیپ عزت‌الله ممتاز گفت که در روز کودتای امریکا علیه دکتر مصدق، در رأس افسران ضد شاه، حفاظت از خانه نخست‌وزیر را به عهده داشت.

ساعت ۹ صبح روز ۲۲ مرداد ماه ۱۳۷۹، در خانه ناصر نجمی - نویسنده و مورخ و از بازماندگان حکومت ملی - پای حرف عزت‌الله ممتاز نشستیم که از روز ۲۸ مرداد و خاطرات دفاع از خانه شماره ۱۰۹ بگوید. در درون جسم نحیف و لاغر سرتیپ عزت‌الله ممتاز که

نهمین دهه از زندگی خود را پشت سر می‌گذارد، مردی نشسته است که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با درجه سرهنگی جزو افسران محافظ خانهٔ دکتر مصدق نخست‌وزیر وقت بود و در آن روز تلخ، تا آخرین فشنگ خود در برابر اختناق آفرینان ایستاد.

می‌گوید: «صبح روز ۲۸ مرداد، سه روز پس از شکست کودتای اول که شاه ناگزیر از فرار شد، به دکتر مصدق خبر دادند که در سطح شهر، حرکاتی شروع شده است و از گوشه و کنار گروه‌هایی دست به تظاهرات زده‌اند.

تظاهرات را اوباش و ماجراجویان و مزدوران و میدان‌دارهای جنوب تهران به رهبری امثال **شعبان جعفری** (معروف به شعبان بی‌مُخ) که پول گرفته بودند راه انداخته بودند.

خبر که به دکتر مصدق رسید، بلافاصله تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش را احضار کرد ولی اثری از او نبود! پس از چند بار تلاش، دست آخر، تیمسار ریاحی را در مکانی بسیار دور از جایی یافتند که بایستی می‌بود و انجام وظیفه می‌کرد! وقتی دکتر مصدق در مورد حرکات ضد ملی در سطح شهر پرسید، رئیس ستاد ارتش، ساده‌لوحانه (یا مزورانه) پاسخ داد: «بر اوضاع مسلط هستیم و جای نگرانی نیست!! هر دقیقه که خبرهای آشوب می‌رسید، دکتر مصدق، پس از پاسخ واهی رئیس ستاد، یک پیام رادیویی نوشت و از مردم استمداد کرد و متن پیام را به دکتر فاطمی سپرد تا در خیابان شمیران قدیم (دکتر شریعتی فعلی) به بی‌سیم رادیو برود و پیام را از رادیو پخش کند.\* تا دکتر فاطمی از خیابان فلسطین جنوبی (کاخ) به خیابان شمیران (دکتر شریعتی) برسد، اوباش و آشوب‌گران خیابان‌ها را بسته و دست به ویرانی زده بودند. مهاجمان با کمک سربازان طرف شاه یک تانک را سوار شده بودند، وارد رادیو شدند و آن را اشغال کردند. تا دکتر فاطمی از میان آشوب‌ها و آشوب‌گران گذشت و خود را بار دیگر به خانه مصدق رساند. زد و خوردها در شهر همه جا را گرفته بود. نیروهای مسلح که بایستی از دولت و حکومت [نظامی] دکتر مصدق دفاع می‌کردند، یا به کودتا پیوسته بودند و یا با کودتاگران سرگرم نبرد بودند. نزدیکی ظهر بود که حمله سهمگین به سوی خانه دکتر مصدق شروع شد...» (صص ۴۰۹ - ۴۰۸)

\*. نظر یکی دیگر از هواداران جعل سند - «به توصیهٔ حسین فاطمی، مصدق آماده شد تا از طریق رادیو برای مردم پیام بفرست، ولی نه رفتن او به بی‌سیم ممکن بود، نه آمدن یکی از دو تنی که می‌توانستند با دستگاه ضبط صوت برای ضبط صدایش بیایند. مصدق شروع به نوشتن پیامی کرد که دکتر فاطمی آماده رساندن آن به رادیو بود: دعوت از مردم برای مقابله با کودتا. در این زمان برنامهٔ کشاورزی پخش می‌شد. دکتر عالمی وزیر کار درس‌هایی برای بالا بردن تولید می‌داد! اما ناگهان برنامه قطع شد و پس از سکوتی صدای گوش‌خراشی که مدام «آلو... آلو...» می‌گفت، به گوش‌ها رسید. میراشرافی، نمایندهٔ مجلس، مدیر روزنامهٔ آتش و از عوامل کودتا بود که با فریاد «زنده باد شاه» به زاهدی خبر می‌داد که صحنه آماده حرکت آنهاست.» (مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار، ص ۳۸۶)

پس از شکست مفتضحانه نهضت ملی، به منظور توجیه، و کلاه شرعی ساختن این شکست، تعدادی از حامیان، دوستداران و نزدیکان دکتر محمد مصدق (اعم از جنس توده‌ای و غیر توده‌ای)، به بررسی علل شکست نهضت ملی پرداختند و چنین نتیجه گرفتند که مهم‌ترین عامل شکست نهضت ملی، اشتباه رهبری (دکتر محمد مصدق) که در برابر وقایع ۲۸ مرداد، عکس‌العمل سریع نشان نداده و چنانچه از سازمان نظامی حزب توده کمک می‌طلبید و یا با دادن فراخوان، اعلامیه و کمک خواستن از مردم، مخالفت نمی‌کرد، نهضت ملی قادر می‌بود بر مخالفان خود فائق آید و به زندگی سیاسی ادامه دهد. اکنون که به دلایل و شواهد روشن، زمینه ابراز وجود و فعالیت نهضت ملی سابق را امریکاییان مجدداً فراهم کرده‌اند، دوستداران، حامیان و مبلغین شروع به سندسازی، و تطهیر رهبری نهضت ملی شده‌اند. از جمله، این ادعای قلابی سرهنگ سابق شاهنشاهی و سر تیپ افتخاری بازنشسته جمهوری اسلامی، عزت‌الله ممتاز است که در سن نود سالگی با عباراتی جانسوز، توسط خانم هما سرشار، تزئین‌بخش این مجموعه «شعبان و سرشار»، شده است. خانم سرشار آن چنان در تاریخ معاصر گیج‌اند که تکلیف خویش را هنوز روشن نکرده‌اند که پس از این مصاحبه تاریخی با «شعبان جعفری»، آن نکات تار و میهم، حداقل آنچه مربوط به نقش شعبان جعفری در وقایع روز بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، برای ایشان روشن شده است یا نه. چنانچه جواب خانم هما سرشار مثبت است، پس قضیه (امثال) را در مقابل اسم شعبان جعفری قرار دادن چیست؟

### روایت گارد محافظ، مصدق زیر بار صدور اعلامیه نرفت

**سروان مهران**\*: «در این مدت چند بار آقای دکتر صدیقی و مرحوم نریمان<sup>(۱)</sup> از ایشان خواهش کردند اعلامیه‌ای از رادیو بدهند و مردم را به کمک بطلبند. این درخواست آنها قبل از تسخیر رادیو بود ولی هر بار آقای دکتر مصدق زیر بار صدور اعلامیه و پخش آن از رادیو نرفت.» (محمود تربتی سنجابی، کودتاسازان، صص ۴۳ - ۴۲)

\* «سروان موسی مهران (که در آن موقع نام فامیل او فشارکی بود و بعدها آن را به مهران تغییر داد) داماد خانواده‌ی اللهیار صالح «اللهیار از مردان سیاسی معاصر بود و بارها به وزارت و وکالت منصوب شد. شخصی مورد احترام و از بنیان حزب «ایران» بود. او از جمله شخصیت‌های سیاسی بود که در فروردین ۱۳۵۸ به اتفاق داریوش فروهر رهبر حزب «ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانسم» به جمهوری اسلامی رأی داد.» و افسر محافظ منزل دکتر مصدق.» (محمود تربتی سنجابی، کودتاسازان، ص ۳۷)

۱. در روزنامه پولاد سال ۱۳۲۲ [؟] در ستون «اعدام شدگان به خاطر درستی» آمده است: «یکی از کسانی که حتماً باید... اعدام شود محمود نریمان است. این شخص... و آخر کار چند صباحی ناسلامتی وزیر دارایی بوده و در یکی از نقاط دورافتاده شهر تهران دو سه اتاق اجاره کرده و دور از مردم زندگی می‌کند... نریمان بعد از کودتای ۲۸ مرداد مدتی زندانی و پس از آزادی خانه‌نشین شد. او تا پایان عمر به مصدق وفادار ماند.»

### روایت بازرس مخصوص: مصدق ذاتاً از خون‌ریزی اکراه داشت

تربیتی سنجابی: «شما که شب و روز تا آخرین دقایق دستگیری دکتر مصدق همراه او بودید ممکن است بفرمایید با عنایت به پشتیبانی مردم و نیروی ملی در روز ۲۵ مرداد از دولت دکتر مصدق و اینکه در کوچه و بازار مخلصانه شعار «یا مرگ یا مصدق» سر می‌دادند، چرا دکتر مصدق با اینکه طبق اظهارات شما از کودتای دوم خبر داشت و تا ظهر ۲۸ مرداد تقریباً شهربانی و ارتش تحت نظر او بود و رادیو تا ساعت ۳/۵ بعدازظهر در اختیارش بود و بشیر فرهمند، رئیس تبلیغات او نیز در منزلش و در کنارش قرار داشت، کوچک‌ترین حرکتی نکرد و با صدور دو خط اعلامیه از مردم کمک‌نخواست تا چون ۳۰ تیر ۱۳۳۱ آنها در مقابل کودتاچیان قرار دهد؟

خازانی: آقای دکتر مصدق ذاتاً از خون‌ریزی اکراه داشت. او مردی انقلابی نبود. عقیده‌اش این بود که کار نفت باید از طریق سیاسی حل و فصل شود. دکتر مصدق متوجه شده بود که امریکا که دولت او را یاری خوانده بود برای سرنگونی حکومت او دست به هر کار وحشیانه و ددمنشانه خواهد زد و همان بلایی را که بعدها به سر سوکارنو - رئیس جمهوری اندونزی - آورد و چند میلیون نفر را کشت، می‌تواند سر مصدق و مردم ایران درآورد. تازه آقای دکتر مصدق کی در ۳۰ تیر اعلامیه صادر کرد و مردم را به مقابله با حکومت قوام فراخواند؟ حرکت مردم در ۳۰ تیر خودجوش بود. مصدق مردی دمکرات بود و اعتقاد به دمکراسی داشت. خلاف قانون اساسی حاضر نبود دست به کاری بزند.» (محمود تربیتی سنجابی، کودتاسازان، صص ۶۹ - ۶۸)

### جامی، خودداری استمداد از مردم

«به همین لحاظ دکتر مصدق علی‌رغم درخواست و اصرار یاران صدیقش مبنی بر اعلام رادیویی آغاز کودتا و استمداد از مردم کشور از این کار خودداری نمود. اقدامی که می‌توانست تظاهرات وسیع و دامنه‌دار مردم سراسر کشور را برانگیزد و به احتمال قوی موجبات شکست کودتا را فراهم سازد.» (جامی، گذشته چراغ راه آینده است. ص ۶۸۹)

### روایت صدیقی، ساعت ۴/۲۵ بعدازظهر

«صدای تیر و تفنگ و توپ، که تقریباً از بیست و پنج دقیقه قبل یعنی از حدود ساعت شانزده شنیده می‌شد، رو به شدت و توالی نهاد. ما از اطلاق آقای نخست‌وزیر به خارج می‌رفتیم که اطلاعی از بیرون کسب کنیم. بار دیگر به اطلاق نخست‌وزیر وارد شدیم. آقای حسین فاطمی آمدند و گفتند: آقا؛ به خانم من خبر داده‌اند که مرا کشته‌اند و او حالش به هم خورده. من به خانه خود می‌روم و خداحافظی کرد و با آقای دکتر سعید فاطمی خواهرزاده خود که ساعتی پیش به خانه نخست‌وزیر آمده بود، بیرون رفت.» (غلام‌رضا نجاتی، مصدق، جلد ۲، صص ۱۲۹ - ۱۲۷)

### حسین مکی، ساعت ۱۱ دکتر حسین فاطمی هوا را پس می‌بیند

«صبح ۲۸ مرداد، دکتر فاطمی طبق معمول همه روزه، به اتاق دکتر مصدق می‌رود... به مرور بعضی از نزدیکان دکتر مصدق مانند دکتر صدیقی، نریمان و دکتر شایگان و غیره وارد اتاق نخست‌وزیر می‌شوند. نزدیک ساعت ۱۰ صبح گزارش‌های دیگری می‌رسد که حاکی از تظاهرات بیشتر در شهر بوده و اوضاع رو به وخامت می‌رفت و بحث در اطراف این اوضاع ادامه داشت و هر یک مطلبی می‌گفت و درصد چاره‌اندیشی بودند. دکتر فاطمی پیش‌نهاد می‌کند که به ستاد ارتش دستور داده شود تا اسلحه در اختیار توده‌های‌ها بگذارند. نزدیک ساعت ۱۱ دکتر فاطمی که هوا را پس می‌بیند از اتاق نخست‌وزیر خارج می‌شود و از یکی از کارمندان می‌خواهد که پس از مراجعت من به اتاق نخست‌وزیر بیا و خبر بده که از منزل دکتر فاطمی ایشان را پشت تلفن خواسته‌اند. به این وسیله دکتر فاطمی اجازه می‌خواهد که به منزل برود و نگرانی همسرش را رفع نماید. دکتر فاطمی از خانه دکتر مصدق که خارج می‌شود معلوم نمی‌شود به کجا می‌رود و کجا مخفی می‌گردد.» (حسین مکی، خاطرات سیاسی حسین مکی، ص ۴۱۶)

### روایت معظمی، ساعت ۲/۳۰ یا ۳ بعد از ظهر

«مهندس معظمی: شدت گلوله به قدری بود که تصور نمی‌کنم برای هیچ فردی مجالتی بود که برای قانونی بودن موضوع فکر کند. بعلاوه جناب آقای نخست‌وزیر در آن موقع از فرمان عزل چیزی نفرمودند...»

**رئیس دادگاه:** توضیح بدهید دکتر حسین فاطمی تا چه ساعتی با شما در منزل آقای دکتر محمد مصدق بوده و چه ساعتی از آنجا عزیمت نمودند و به چه عنوان رفتند؟  
**مهندس معظمی:** آنچه به نظرم می‌آید، دکتر حسین فاطمی ساعت دو و نیم یا سه آمد در اتاق جناب آقای نخست‌وزیر اظهار کرد که تلفن کرده‌اند خانم ایشان از شنیدن خبری که در رادیو راجع به قتل ایشان داده شده، غش کرده. از این جهت اجازه گرفتند و به منزل بروند. همان ساعت تشریف بردند.

**رئیس دادگاه:** با آن وصفی که قبلاً نسبت به منزل آقای دکتر مصدق شرح دادید، حتی در موقع ورود اشاره نمودید به اشکال وارد آن خانه شدید، به نظر آقا چگونه دکتر حسین فاطمی آزادانه از آن خانه بیرون آمد و به سمت منزل خود رفت و هیچ متوجه نشد که راه عبورش مشکل است و به این سادگی خداحافظی کرده برود؟

**مهندس معظمی:** عرض کنم بنده از جریان خارج اطلاعی ندارم که ایشان چطور تشریف بردند. این جریانی است که در داخل اتاق گذشت چطور تشریف بردند و چگونه به منزل رسیدند، بنده اطلاعی ندارم.» (جلیل بزرگمهر، مصدق در محکمه نظامی، جلد ۲، صص ۶۲۴ - ۶۲۳)

### روایت حسینی، ساعت ۳ بعدازظهر

«اولین تیراندازی‌های گارد منزل مصدق در حوالی ظهر بود و ما ناهار را در منزل مصدق بودیم. فاطمی نیز آنجا بود و چون از رادیو ساعت سه میراشرافی گفت که فاطمی را قطعه قطعه کرده‌اند دکتر فاطمی منزل نخست‌وزیر را به بهانه نگرانی زنش ترک کرد. دکتر سنجابی هم قبل از او رفته بود ولی دکتر صدیقی و مهندس معظمی آمدند.» (محمدعلی موحد، خواب آشفته نفت، ص ۸۲۹)

### روایت کاتوزیان، ساعت ۴ بعدازظهر از مقر حکومت خارج گردید

«فاطمی ساعت ۴ عصر با شنیدن خبر غش کردن همسر جوانش از خانه مصدق خارج شد، هنوز خانه مصدق در محاصره نیفتاده بود»<sup>(۱)</sup> «...» (کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ص ۲۳۶)

### روایت امیرعلائی

«روز ۲۸ مرداد آقای دکتر حسین فاطمی در حالی که شدیداً مجروح شده بود، به منزل مرحوم سیدکاظم قطب وارد شد.» (شمس‌الدین امیرعلائی، مجاهدان و شهیدان راه آزادی، ص ۴۸۲)

### دکتر مصدق: فوراً بگویید برود بیرون؟

**نصرت‌الله خازانی:** «دکتر مصدق از من پرسید در آن اتاق چه کسانی هستند. من نام یک یک آقایان را گفتم. وقتی فهمید حسین فاطمی هم بین حاضرین است گفت: «فوراً بگویید برود بیرون.» من به سعید فاطمی<sup>(۲)</sup> تلفن کردم و او آمد، زیر بغل فاطمی را گرفتیم و تا دم در بردیم. فاطمی علیل بود. پس از ترور سلامت خود را از دست داده بود. با عصا راه می‌رفت. همین که فاطمی خواست سوار اتومبیل شود اوباش هجوم آوردند و اتومبیل را آتش زدند. اینجا سعید فاطمی با ترفندی اسلحه کمری خود را کشید و چند تیر هوایی خالی کرد. روبروی خانه دکتر مصدق منزل پوررضا وکیل عدلیه قرار داشت. آشپز پوررضا در را نیم‌باز گذاشته و مشغول تماشا بود. سعید از فرصت استفاده کرد و با عقب‌نشینی اوباش خود و فاطمی را به خانه پوررضا انداخت و دیگر نمی‌دانم از آنجا به چه شکلی فرار کردند.» (محمود تربتی سنجابی، کودتاسازان، ص ۶۴)

### روایت محمدرضا جلالی نائینی، «پسرخاله حسین فاطمی»

«محمدرضا جلالی نائینی پسر خاله دکتر فاطمی و مدیر روزنامه کشور ماجرای آوارگی فاطمی را به شکل روشن‌تر و نسبتاً دقیق‌تری برای محمدعلی سفیری - همکار سابق دکتر فاطمی در باختر

۱. کپی شده از «یادداشت‌ها»ی صدیقی در جنبش ملی شدن نفت، نجاتی و بزرگمهر، مصدق در محکمه.

۲- خواهرزاده حسین فاطمی...

امروز - تعریف کرده است: «روز ۲۸ مرداد پس از آن که دکتر فاطمی از منزل دکتر مصدق بیرون آمد... چون منزل پوررضا وکیل دادگستری روبروی منزل دکتر مصدق بود، ابتدا به آنجا می‌رود و از روی پشت بام منزل پوررضا خود را به خیابان جم می‌رساند. در این خیابان منزل حسن مصطفوی نائینی بود که از خویشان دکتر فاطمی است و ... سه شبانه روز در آن منزل می‌ماند - - جلالی نائینی درباره ماه‌های اختفای دکتر فاطمی و کوششی که برای نجات او صورت گرفت ولی به نتیجه نرسید، می‌گوید: به دلیل مخالفت‌های دکتر فاطمی در باختر و باختر امروز با روس‌ها طی سال‌های گذشته، به خصوص در مورد پیش‌نهادی که نسبت به نفت شمال کرده بودند مورد خشم و غضب روس‌ها بود و به همین دلیل هم اجازه ندادند که از راه روسیه به سوریه [مسکو] برود.»<sup>(۱)</sup> (عبدالله برهان، کارنامه حزب توده و راز سقوط مصدق، جلد ۲ صص ۲۵۵ - ۲۵۴)

**«در سه روز اخیر تا کنون بیش از ۷۵ نفر بازداشت شده‌اند**

**اعضای دادگاه صحرائی قریباً انتخاب خواهند شد**

**دکتر فاطمی چگونه از منزل دکتر مصدق فرار کرد**

**در سه روز اخیر کلیه دستگاه‌های انتظامی در تعقیب دکتر فاطمی بوده است**

**رؤسای بانک ساختمانی و اداره بهداشت بازداشت شدند...**

**جنب و جوش -** در بیست و چهار ساعت اخیر مأمورین انتظامی با جدیت مشغول فعالیت هستند فعالیت آنها به طور کلی در چند مورد است عده‌ای از مأمورین کوشش دارند که انتظامات شهر را حفظ کرده و از بروز هر نوع حادثه‌ای جلوگیری کنند...

**دکتر فاطمی کجاست -** در دو سه روز گذشته دستگاه انتظامی برای پیدا کردن دکتر فاطمی مشغول فعالیت بودند ولی تا این ساعت هنوز خبری از دکتر فاطمی به دست نیامده است.

**دکتر فاطمی کجا بود -** طبق قرائن و مدارکی که به دست آمد و هم چنین گواهی گواهان، دکتر حسین فاطمی مدیر روزنامه باختر امروز که صبح روز چهارشنبه با سمت وزیر خارجه و سخنگوی دولت مشغول کار بود تا ساعت نه و نیم در وزارت خارجه کار می‌کرد. در آن ساعت دکتر فاطمی با اتومبیل خود به منزل آقای دکتر مصدق رفت تا در هیأت دولت شرکت کند. غیبت دکتر فاطمی و بودن او در منزل دکتر مصدق قریب چهار ساعت به طول انجامید و در آن موقع با وجودی که مردم تهران به جنب و جوش برخاسته بودند معه‌دا عده‌ای از خبرنگاران داخلی و خارجی در کاخ وزارت امور خارجه انتظار بازگشت را داشتند تا جلسه مصاحبه مطبوعاتی تشکیل شود. در همین ساعت پیش‌خدمت مخصوص دکتر فاطمی وارد اطاق او شد و کیف دستی وی را برداشت در موقعی که

۱. سیاست و قلم - (۲)، از کودتای ۲۸ مرداد تا ترور منصور، نشر نامک، تهران ۱۳۷۳، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.



می‌خواست از وزارت خارجه خارج شود به خبرنگاران گفت دکتر فاطمی در منزل آقای دکتر مصدق هستند و کیف خود را خواسته است.

**دکتر فاطمی دیگر باز نگشت** - بعد از اینکه پیش خدمت کیف دستی دکتر فاطمی را برد خبرنگاران باز هم در انتظار مراجعت سخنگوی دولت صبر کردند ولی چون در همین موقع دامنه تظاهرات بالا گرفت و از طرف دیگر نیم ساعت بعد رادیو نیز به تصرف خبرنگاران متوجه شدند که دکتر فاطمی دیگر به وزارت خارجه مراجعت نخواهد کرد.

**چه ساعتی دیده شد** - طبق مدارکی که به دست آمده است دکتر حسین فاطمی تا ساعت دو نیم بعدازظهر در منزل آقای دکتر مصدق بوده است در این هنگام که خبرهایی از خارج به او می‌رسد مدتی در اطاق پذیرائی می‌نشیند و سپس مقارن سه و ربع بعدازظهر که جلوی منزل دکتر مصدق به کار زار تبدیل شده بود از منزل خارج می‌شود.

**دکتر فاطمی تیر خورده است** - کسانی که در آن موقع خارج شدن دکتر فاطمی را از منزل دکتر مصدق دیده‌اند می‌گویند موقعی که وی از خانه بیرون آمد و قصد فرار داشت ناگهان تیری از دور به طرفش شلیک شد و از قرار معلوم به شانه راست او اصابت کرده است. دکتر فاطمی در اثر اصابت این تیر روی زمین افتاد و بعد در حالی که خود را روی زمین می‌کشانید به طرف منزلی که در حوالی خانه دکتر مصدق واقع است رفت و چون در خانه باز بود وارد خانه شد.

**صاحب خانه کی بود** - به طوری که گفته می‌شود این خانه متعلق به شخصی به نام پوررضا بوده است دکتر فاطمی پس از چند لحظه استراحت در حیاط منزل بلافاصله به یک دو نفر که همراه او بودند مطالبی می‌گوید مقارن ساعت ۴/۵ بعدازظهر یک اتومبیل خاکستری رنگ که نمره آن هنوز معلوم نشده است در مقابل خانه مزبور توقف می‌کند و فاطمی سوار اتومبیل شده و فرار می‌کند.

**در تعقیب دکتر فاطمی** - از ساعت هشت بعدازظهر روز چهارشنبه پس از اینکه دولت جدید زمام امور را به دست گرفت بلافاصله اقداماتی برای بازداشت مصادر امور و اعضای دولت سابق به عمل آمد و همان شب عده‌ای بازداشت شدند و از آن ساعت به بعد تاکنون مأمورین عده دیگری را توقیف کرده‌اند. با وجودی که مأمورین انتظامی در تعقیب عده زیادی می‌باشند معهداً تعقیب دکتر فاطمی بیش از سایرین مورد توجه می‌باشد...

**دکتر غلام حسین مصدق کجاست؟** علاوه بر دکتر فاطمی درباره آقای دکتر غلام حسین مصدق در این چند روز شایعاتی شنیده می‌شود. عده‌ای می‌گفتند دکتر غلام حسین مصدق با دختر سه‌ساله‌اش کشته شده ولی این خبر از طرف مأمورین انتظامی نه فقط تأیید نشد بلکه تأیید گردید که دکتر غلام حسین مصدق کشته نشده است زیرا اگر کشته شده بود جنازه او به دست می‌آمد و مسلماً دکتر غلام حسین مصدق به جایی فرار کرده است که هنوز محل آن معلوم نشده است.» (اطلاعات، یکشنبه یکم شهریور ماه ۱۳۳۲، شماره ۸۱۷۰، سال بیست و هشتم)

## از کشفیات خانم سرشار عکس مونتاژ شده مجله سپیده و سیاه

«سرشار - ... بگذریم».

جعفری - نه نگذریم، این اسناد «سیا» که درآمده رو خوندید، فاطمی و انگلستان رو؟<sup>(۱)</sup>

سرشار - بله، چطور مگر؟

جعفری - یکی از بچه‌ها که خونده بود می‌گفت. من که عرض کردم! همه‌ش زیر سر فاطمی بود!

سرشار - هنوز بسیاری از گوشه‌های تاریخ معاصر ایران نامعلوم است و آینده آن را روشن

---

۱. اشاره به مجموعه «اسناد سازمان سیا» نوشته دونالد ن. ویلبر است که در مارچ ۱۹۵۴ به رشته تحریر درآمده بود ولی اخیراً یعنی ماه جون ۲۰۰۰ از سوی روزنامه نیویورک تایمز منتشر شد. ترجمه فارسی این کتاب نیز به نام «اسناد سازمان سیا» با ترجمه غلامرضا وطن‌دوست در ایران چاپ شده است. در صفحه ۸۸ کتاب و پانویس همین صفحه آمده است: «...این نشست‌ها برای چندین روز دچار وقفه شد و آن هنگامی بود که یکی از برادران رشیدیان توانست اجازه یابد ایران را به مقصد ژنو ترک کند که در دوره مصدق کارکم و بیش دشواری بود.» و در زیرنویس همین پاراگراف چنین توضیح داده شده است: «قابل توجه است که رشیدیان ویزای خروج و ورودش را از خود حسین فاطمی، وزیر امور خارجه هوادار مصدق دریافت کرده بود. این تا حدودی نظر سیا را تأیید می‌نمود که فاطمی گهگاهی به اشارات بریتانیا تن می‌داد و تلاش داشت در صورتی که مصدق با شکست روبرو شود با مخالفان و بریتانیا همراه باشد. او مسلم از جاسوسی رشیدیان برای بریتانیا آگاه بود.»

[ترجمه این کتاب نخستین بار با نام «اسرار کودتا (اسناد محرمانه سیا درباره عملیات سرنگونی دکتر مصدق)» ترجمه دکتر حمید احمدی، سال ۱۳۷۹ منتشر شد. به شماره کتابخانه ملی ایران و شماره شابک، برای مقایسه مراجعه کنید. درباره رشیدیان‌ها: «پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سیف‌الله، اسدالله (زیرنویس: همسر اسدالله دختر درباردار مرتضی دفتری، برادرزاده دکتر مصدق بود.) و قدرت‌الله رشیدیان به پاس «فعالیت‌ها و خدمات مهمی» که در جریان کودتا انجام داده بودند از سوی «کمیسیون اعطای امتیازات» به ریاست سرلشکر حسن اخوی، شایسته دریافت «نشان درجه یک رستاخیز» تشخیص داده شدند.» (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، انتشارات اطلاعات، چ ۱۳۶۹، صفحه ۳۴۴)

نکته بسیار جالب در این بخش از گفت و گو، شعبان جعفری ناگهان نقش «مصاحبه‌کننده» به خود می‌گیرد و نظر خانم سرشار را درباره اسناد کودتا (رابطه فاطمی با انگلستان؟) جویا می‌شود.

خانم سرشار در پاسخ می‌گوید: «بله، هنوز بسیاری از گوشه‌های تاریخ معاصر ایران نامعلوم است.» آنگاه به جایگاه واقعی خود در نقش مصاحبه‌کننده بازمی‌گردد و بدون مقدمه، قضیه عکس مونتاژ شده را با آقای جعفری در میان می‌گذارد.]

خواهد کرد. آقای جعفری قضیه این عکس چیست؟ (عکس شماره ۱۰/۴) عکسی که یک نفر دارد سر یک نفر دیگر را می تراشد، شما هم ایستاده اید، دکتر فاطمی هم در گوشه عکس روی صندلی نشسته. این عکس مال کی و کجاست؟

جعفری - این والا - خدمت شما عرض کنم که الان یادم نیست کجاست، اما اینو می دونم چیه. ما این توده یا راکه می گرفتیم سرشونو می زدیم.

سرشار - سبیل ها یا موی سرشان را؟

جعفری - سرشونو می زدیم.

سرشار - خودتان می زدید یا شهربانی؟

جعفری - نه بابا شهربانی چیه؟ میگم ما با شهربانی کاری نداشتیم. همه ای کارارو خود ما می کردیم<sup>(۱)</sup>

سرشار - این که پهلوی شما ایستاده کیست؟

جعفری - این پسره همون عباس کاووسیه که مُرد. تو یکی دیگه از عکسای ۲۸ مرداد که نشونتون دادم هست، تو همون جیب<sup>(۲)</sup>

سرشار - این شخصی که دارید سرش را می تراشید کیست؟ این مردی که دارد سر آن یکی را می تراشد؟ او را چطور؟ می شناسید؟

جعفری - این سلمونیه دیگه: یه سلمونیه که کشیدیم آوردیمش گفتیم سر اینو بزن.

سرشار - خوب، این کجاست؟ توی خیابان است؟ پشت سرتان یک دیوار است. مثل اینکه کنج خیابان باید باشد.

جعفری - بله، کنار خیابونه! کنار خیابونا که می گرفتیم همونجا کارشونو می کردیم. کتک نمی زدیم سرشونو می زدیم. کتک مُتک نمی زدیم.

سرشار - همه سر را می تراشیدید یا فقط یک خط وسطش می انداختید و رهایشان می کردید؟

جعفری - نه دیگه ما وسطشو می زدیم، خودشون می رفتن بقیه شو می زدن.

سرشار - که آبرویشان را ببرید؟

جعفری - آره دیگه، آخه می دونین؟ اینا خیلی برای ما بد و بیراه می نوشتن!

۱. تراشیدن ریش و سبیل شیوه رایج آن زمان برای تنبیه توده‌ای‌ها بود. در صفحه اول روزنامه کیهان، ۱۵ تیر ۱۳۳۱ خبری با این مضمون آمده است: «امروز صبح زد و خورد شدیدی بین پان‌ایرانست‌ها، افراد حزب زحمتکشان و توده‌ای‌ها روی داد که طی آن یک نفر مقتول و عده زیادی مجروح شدند/ سبیل ۶ نفر از توده‌ای‌ها را قیچی کردند! در خیابان‌های لاله‌زار، استانبول، شاه‌آباد، مخبرالدوله، صفی‌علیشاه، سرچشمه و ژاله اضطراب و ناراحتی حکمفرما بود.»

۲. عکس شماره ۱۰/۸ صفحه ۲۰۰.

سرشار - پس می‌گویید یادتان نیست این آدمی را که دارید سرش را می‌زنید کیست؟  
جعفری - نه والا نمی‌دونم، یه نفر از همین توده‌ها یا بوده دیگه. همینا که شعار می‌دادن. مثلاً  
این حتماً گفته «مرگ بر شاه، زنده‌باد استالین».

سرشار - دکتر فاطمی اینجا در این عکس چه می‌کند؟  
جعفری - والا من فاطمی رو اصلاً یادم نمیاد، اصلاً و ابداً.  
سرشار - چطور بقیه را یادتان هست دکتر فاطمی را یادتان نیست؟  
جعفری - والا هیچ یادم نمیاد! این عکس رو از کجا آوردین؟  
سرشار - در مجله «سپید و سیاه» شماره ۱۰۹۷، نهم اسفند ۱۳۵۸، بعد از انقلاب چاپ  
کرده‌اند.

جعفری - خیلی عجیبه! دکتر فاطمی؟! نمی‌دونم --  
سرشار - با توجه به قراین این عکس به نظر مشکوک می‌رسید. عکس دکتر فاطمی مربوط به  
همان روزی است که او را دستگیر کرده‌اند، با همان ربدوشامبر معروف نشسته روی صندلی  
داخل شهربانی. عکس شما را در خیابان کنار دیوار نشان می‌دهد. این مرا هم به شک  
انداخت و دنبال عکس‌های دیگر گشتم و این عکس واقعی (عکس شماره ۱۰/۵) را پیدا  
کردم.

عکس واقعی این یکی است که از آرشیو استخراج شده.<sup>(۱)</sup> هر دو عکس را به متخصص نشان  
دادم و همه آنها معتقدند عکس مجله سپید و سیاه مونتاز است.  
جعفری - خوب کاری کردین. شما ماشالا هوشیارین، خیلی هوشیارین! نه همین درسته.  
آخه اگه فاطمی اینجا بودم، منم بودم، هم ریششو می‌زدم هم موشو. نمی‌داشتم اینطوری  
راحت بشینه که! پس بدون نباید اینجا باشه! اگه بود هم سرشو می‌زدم هم ریششو، انقدر با  
این مخالف بود. همه بلاها رو این سر مصدق آورد. راست میگی، این عکس صد درصد  
غلطه!

سرشار - دستکاری در عکس یک نوع تحریف تاریخ است!  
جعفری - من که عرض کردم، درباره ۲۸ مرداد دروغ مروغ زیاد نوشتن و هنوزم می‌نویسن.  
(اسناد شماره ۱۰/۶)

سرشار - ولی دکتر فاطمی اوایل با شما جور بود، خیلی از شما تعریف می‌کرد.  
جعفری - من که عرض می‌کنم، اولش با ما خوب بود، بعد که رفتیم طرف شاه باهامون بد  
شد. (صص ۱۸۰ - ۱۷۸)

۱. با سپاس از فرهاد دیبا پژوهشگر تاریخ معاصر که دسترسی به این عکس و مقاله جیمز ویتور خبرنگار  
عکاس تایم - لایف بدون یاری او ممکن نبود.

کشف شگرد مونتاژ در عکس فاطمی و شعبان جعفری\*، توسط خانم سرشار موجب می‌شود ایشان از پی بردن به این «تقلب» و برملا کردن آن، خرسندی خود را ابراز دارند. خانم سرشار وقایع علنی و شناخته شده تاریخ معاصر را در این کتاب آن چنان دگرگون کرده‌اند که از عمل نامعقول گردانندگان مجله «سپید و سیاه» در مونتاژ عکس کذایی به مراتب نایسته‌تر است. ایشان این گونه «جعلیات تاریخ» را «تزیین تاریخ» قلمداد نموده‌اند، ولی پی بردن به مونتاژ عکس را با مقدمه‌چینی طولانی و سؤالات نامربوط\*\*، «تحریف تاریخ» نامیده و با شوق فراوان آن را در زمره کشفیات مهم تاریخ معاصر قرار داده‌اند. در شوی تلویزیونی نیز بار دیگر با همکاری و مشارکت مجری حیرت‌زده برنامه، مجدداً این کشف را با آب و تاب زیاد تکرار کرده‌اند. نه اینکه تمام بدیهیات تاریخ معاصر بر ما روشن و مسلم شده، فقط ابهامات آن، از جمله به گفته خانم سرشار:

«دکتر فاطمی اوایل با شما [شعبان] جور بود، خیلی از شما تعریف می‌کرد.»

و وجود این عکس ساختگی «تحریف تاریخ» می‌بوده که آن هم به مبارکی و میمنت، به همت خانم هما سرشار بر طرف شده است.

\*. صفحه ۱۹۶ کتاب شعبان جعفری.

\*\* در این بخش از گفت و گو، مصاحبه‌کننده از کشف بی‌بدیل خود چنان دچار هیجان شده است که انگار حرف‌های ساده شعبان جعفری را گوش نمی‌کند یا متوجه منظور او نمی‌شود؛ به طوری که چندین و چند بار با شگفتی و تردید سؤالش را تکرار می‌کند، تا قضیه مهم «سرزدن» یا سر تراشیدن» به دستور مبارزی نستوه چون شعبان‌خان جعفری و به دست «سلمونی» ایشان، برای عبرت آیندگان در تاریخ ایران، کاملاً دقیق و روشن ثبت شود، آن هم با تأکید بر «آبرو بردن» مخالفان.

«جعفری [می‌گوید]... این توده‌ایا را که می‌گرفتیم **سراشونو** می‌زدیم.

سرشار [می‌پرسد] - سیبل‌ها یا موی سرشان را؟

جعفری [تکرار می‌کند] - سراشونو می‌زدیم.

سرشار - خودتان می‌زدید یا شهربانی؟

جعفری - ... همه‌ای کارارو خود ما می‌کردیم

سرشار - این که پهلوی شما ایستاده کیست؟ [...] این شخصی که دارید سرش را می‌تراشید کیست؟ این مردی که دارد سر آن یکی را می‌تراشد؟ او را چطور؟ می‌شناسید؟

جعفری - این سلمونیه دیگه [...] سراشونو می‌زدیم. کتک مُتک نمی‌زدیم.

سرشار - همه سر را می‌تراشید یا فقط یک خط وسطش می‌انداختید و رهایشان می‌کردید؟

جعفری - نه دیگه ما وسطشو می‌زدیم، خودشون می‌رفتن بقیه‌شو می‌زدن.

سرشار - که آبرویشان را ببرید؟

جعفری - آره دیگه.»

خانم سرشار در زیرنویس صفحه ۱۴۱ آورده است:

«بر اساس گزارش روزنامه‌ها دکتر جعفر جهان وکیل متهمین در جلسه ۳۰ خرداد ۱۳۳۲ دادگاه با استناد به ماده ۳۵ قانون مطبوعات (که لایحه آن را دکتر محمد مصدق تقدیم کرده بود) به نظامی بودن دادگاه اعتراض می‌کند. بر اساس ماده ۳۵ قانون مطبوعات بر اصل متمم قانون اساسی به جرایم مطبوعاتی و همچنین جرایم سیاسی غیرمطبوعاتی باید در دادگاه دادگستری و با حضور هیأت منصفه رسیدگی شود.»

اما ایشان از این «روزنامه‌ها» که «بر اساس گزارش» آنها این حرف‌ها را نقل کرده‌اند، هیچ نامی نمی‌برند و خواننده نمی‌داند منبع یا منابع مورد استفاده ایشان چه روزنامه یا روزنامه‌هایی بوده است. بد نیست به دو شماره روزنامه اطلاعات در همان زمان نگاهی بیندازیم:

**«صبح امروز ششمین جلسه محاکمه متهمین واقعه نهم اسفند تشکیل شد  
جعفر جهان وکیل مدافع گفت: عمل متهمین متکی به یک عقیده سیاسی است  
و باید با حضور هیأت منصفه مورد رسیدگی قرار گیرد**

ساعت ۹ و چهل و پنج دقیقه بامداد امروز جلسه دادگاه جنائی فرمانداری نظامی برای محاکمه متهمین واقعه نهم اسفند ماه تشکیل یافت. آقای جعفر جهان وکیل مدافع شعبان جعفری در دنباله مدافعات جلسه قبل خود شروع به صحبت کرد و گفت:

من از جمله کسانی هستم که این دادگاه را صالح برای این محاکمه نمی‌دانم و بر فرض اینکه ثابت شود این دادگاه صالح است تازه یک جرم سیاسی است و با حضور هیأت منصفه باید به آن رسیدگی کرد. ناطق شرحی در باب فرق بین مجرمین سیاسی و عادی بیان داشت و اضافه کرد که مجرمین سیاسی عقیده دارند برای مملکتشان عمل کرده‌اند ولی عمل مجرم عادی یک کار پستی است که برای خودش انجام داده است. فعلاً این متهمین می‌گویند هر کس به مقام سلطنت توهین کند خیانت‌کار است اینها به کسی غرض شخصی ندارند و برای جلوگیری از خروج شاه آن روز اجتماع کرده بودند.

پس عقیده سیاسی آنها این بود که بروند در خانه نخست‌وزیر و به ایشان بگویند که شما نگذارید شاه از ایران برود. دادستان می‌گوید اینها توطئه کرده بودند که دولت ملی را ساقط کنند پس بنابه گفته دادستان این یک عقیده سیاسی است و باید با حضور هیأت منصفه مورد رسیدگی قرار گیرد. اینها تمام طرفدار آقای دکتر مصدق هستند و مکرر مانند شعبان جعفری زنده باد دکتر مصدق گفته‌اند و فقط روی عقیده سیاسی این اجتماع در مقابل خانه نخست‌وزیر به عمل آمده است. در این وقت که ساعت یازده بود دادگاه به عنوان تنفس تعطیل شد.

دادگاه مجدداً تشکیل شد - ساعت ۱۱ و ده دقیقه دادگاه مجدداً تشکیل شد و آقای جعفر جهان در دنباله مدافعات خود شروع به صحبت کرد. وی اظهار داشت چون قانون حکومت نظامی هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده است لذا عملیات حکومت نظامی غیرقانونی است و من به دادسرای تهران در این باره اعلام جرم می‌کنم که کسانی که به استناد ماده ۵ حکومت نظامی بازداشت شده‌اند غیرقانونی است.

**ختم جلسه و تظاهرات -** در این موقع رئیس دادگاه ختم جلسه را اعلام داشت و جلسه بعد به ساعت ۸ و نیم فردا صبح موکول شد. موقعی که متهمین از سالن خارج می‌شدند، شعبان جعفری طبق معمول فریاد زد: «زنده باد محمدرضا شاه پهلوی.» و حضار کف زدند. (اطلاعات، شنبه سی‌ام خرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۸۱۲۱)

#### هفتمین جلسه «محاكمة متهمین واقعه نهم اسفند

امروز ساعت نه و بیست و پنج دقیقه صبح جلسه دادگاه جنائی فرمانداری نظامی تشکیل یافت و متهمین واقعه نهم اسفند ماه و وکلای مدافع آنها در جلسه حضور پیدا کردند. در بدو تشکیل جلسه دسته گلی توسط جامعه ورزشکاران به آقای شعبان جعفری داده شد و آقای جعفری هم آن را به رئیس دادگاه تقدیم کرد.

سپس آقای جعفر جهان وکیل مدافع شعبان جعفری در تعقیب مدافعات دیروز خود شروع به صحبت کرد، ابتدا مشارالیه در اطراف قانون حکومت نظامی بیاناتی ایراد کرد و به نطق آقای دکتر مصدق که در جلسه علنی مجلس شورای ملی در این باره ایراد کرده بودند اشاره نمود و متن آن نطق را خواند و نتیجه گرفت که بنابه عقیده آقای دکتر مصدق حکومت نظامی مورد استفاده دولت‌ها قرار می‌گیرد و به وسیله آن مردم بی‌گناه زندانی می‌شوند. ناطق سپس گفت: خیلی عجیب است نخست‌وزیر در زمان وکالت خود از حکومت نظامی متنفر بوده و حال در مدت دولت ایشان حکومت نظامی مستقر شده است. ناطق سپس متن قانون اختیارات را که به تصویب مجلس رسیده است، قرائت کرد و گفت قوانین قضائی و جزائی ایشان غیرقانونی است. (در این وقت رئیس دادگاه به جهان تذکر داد که راجع به صلاحیت دادگاه صحبت نکنند.) ناطق ماده ۲۷ قانون کیفری ارتش و مواد ۱۳۳ و ۱۳۴ آئین دادرسی ارتش را قرائت کرد و گفت یکی از موارد اثبات جرم وجود شاهد و گواهانست و بنده استدعا دارم گواهان در دادگاه احضار شوند در این هنگام تنفس داده شد و دادگاه تعطیل گردید.

ساعت ۱۱ و ربع دادگاه مجدداً تشکیل یافت و آقای جعفر جهان به مدافعات خود ادامه داد و تقاضا کرد که شهود قضیه در دادگاه احضار شوند. پس از آن آقای پارسا یکی از وکلای مدافع به دفاع پرداخت. (اطلاعات، یکشنبه سی و یکم خرداد ماه ۱۳۳۱، شماره ۸۱۲۲)

## قانون مطبوعات

«فصل پنجم - دادرسی مطبوعاتی هیأت منصفه

ماده ۳۵ - جرائمی که به وسیله روزنامه و یا مجله واقع می‌شود جرائم مطبوعاتی است.

ماده ۳۶ - جرائم مطبوعاتی بر طبق اصل هفتاد و نهم متمم قانون اساسی در دادگاه جنائی

دادگستری با حضور هیأت منصفه رسیدگی می‌شود.

ماده ۳۷ - مرجع شکایات مطبوعاتی دادسرای شهرستان هر محل است و دادسراهای مزبور

پرونده را برای رسیدگی به دادگاه جنائی ارسال خواهند داشت

ماده ۳۸ - انتخاب هیأت منصفه و ترتیب شرکت اعضاء آن در رای دادگاه به طریق زیر خواهد

بود:.... به تاریخ یازدهم آذر ماه ۱۳۳۱ نخست‌وزیر دکتر محمد مصدق

(اطلاعات، پنجشنبه سیزدهم آذر ماه ۱۳۳۱، شماره ۷۹۶۷)

هم چنان که ملاحظه می‌شود «زیرنویس» توضیحی - تاریخی خانم سرشار با گزارش‌های

روزنامه اطلاعات از جریان محاکمه متهمان نهم اسفند ۱۳۳۰، همخوانی ندارد.

شاید ایشان به «روزنامه» یا «روزنامه‌ها»یی غیر از اطلاعات دسترسی داشته‌اند و چنین زیرنویس

آگاه کننده‌ای را از گزارش آنها اخذ کرده‌اند، شاید هم بر اساس سلیقه شخصی و به دلایلی یا روشن

یا ناروشن، این زیرنویس را «ساخته‌اند»، و اگر نه دلیلی ندارد منابع و مآخذ ذکر نشود.

آنجا که می‌خواهند کشفیات تاریخی و عبرت‌آمیز را ارائه کنند، نام و مشخصات و حتی کلیشه

صفحه و عکس و نوشته روزنامه و مجله را در کتاب دقیقاً می‌آورند، اما در چنین موردی با کلی‌گویی

منبع و مآخذ را در هاله ابهام می‌پیچانند.

نمونه‌ای دیگر از طرح «منظری نوین» در ارائه تاریخ:

«سرشار - شاید برای خاطر همین به شما لقب «سرتیپ» و «سرهنگ» داده بودند!

جعفری - اون مال بعد ۲۸ مرداده!

سرشار - بله، حق دارید.» (ص ۹۶)

روشن است که شعبان جعفری به واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اشاره می‌کند.

مصاحبه کننده نیز بلافاصله با بیان «بله، حق دارید.»

بر ادعای صاحب آن القاب، مُهر تأیید می‌زند.

گزارش روزنامه «اطلاعات» را از همین جلسه مجلس شورای ملی را قیاس قرار می‌دهیم:



## «مجلس شورای ملی

اغتشاش روز پنجشنبه مورد مذاکره واقع شد...

[جمال امامی:] بلندگوهای شهربانی فریاد می‌زد که هنگ حمله تحت فرماندهی تیمسار شعبان بی‌مُخ حمله می‌کند. (خنده نمایندگان - یک نفر از نمایندگان: خنده ندارد. واقعاً گریه دارد)... این عکسی که می‌بینید از کسی است که ۳۶ دفعه دزدی کرده، یک سال و نیم در بند عباس بوده و اخیراً شهربانی او را وادار به روزنامه‌نویسی کرده و شهربانی به او حقوق می‌دهد تا به من فحش بدهد. اینک رونوشت یک حکم را می‌خوانم

«مورخه ۱۳۳۰/۸/۲۰

شماره

موضوع

## وزارت کشور

## شهربانی کل کشور

قسمت اداره گزارش، دایره شعبه

محترماً به عرض عالی می‌رساند تیمسار سرتیپ نخعی ریاست اداره انتظامی و سرکلانتری اظهار می‌نماید که تیمسار معظم ریاست شهربانی کل کشور مقرر فرموده از ۱۵ آبان ماه ۱۳۳۰ شعبان جعفری با ماهی ۳۰۰۰ ریال حقوق از اعتبار محرمانه استخدام گردد. برای استحضار خاطر مبارک گزارش عرض تا هر نوع امر و مقرر می‌فرمائید اطاعت گردد.

رئیس اداره حسابداری محرمانه - خدائی»

و این همان تیمسار شعبان بی‌مُخ و سرهنگ چاقوکشان است...» (اطلاعات، یکشنبه هفدهم آذر

ماه ۱۳۳۰، شماره ۷۶۸۵، سال بیست و ششم)

البته در طرح «منظری نوین» تاریخ‌نگاری از زبان سرتیپ سرهنگ‌ها و روزنامه‌نگارانی چون ایشان، حدود دو سال تفاوت تاریخی چندان اهمیتی ندارد.

یکی به دروغ ادعایی بر زبان جاری می‌کند و دیگری بلافاصله به او حق می‌دهد.

## منابع درآمد شعبان جعفری

«جعفری - [سرگرد شهربانی] گفت: «کجا دوست داری بفرستیمت؟» گفتیم: «والا رشت و لاهیجان آب و هواش بهتره، ما رو بفرستین اونجا.» خلاصه پونصد تومن به ما دادن - اونوقتاً پونصد تومن خیلی پول بود! - ما گفتیم: «برادر، پونصد تومن خرج چار روز کله پاچه مام نمیشه.» خلاصه کردنش دوهزار تومن.

سرشار - پس شما به فکر اینکه دارند می برندن تان زندان از خانه آمدید بیرون، بعد دید دارند شما را می فرستند هواخوری؟ تازه تشویقتان هم می کنند!» (ص ۶۱)

«جعفری - هیچ وقت. نه. اصلاً این چیزها نبود. ما طرفدار آیت الله کاشانی بودیم و مصدق. اون موقع اصلاً این بساط تو تهران بود که عده ای طرفدار مصدق و کاشانی بودن و عده ای مخالفشون و همش سر انتخابات و اینا دعوا و مرافعه و بگیر و ببند و اینا بود.

سرشار - پس این حقوق ماهیانه سیصد تومانی که جمال امامی می گوید درست نیست؟ جعفری - برای چی دادن؟ شهربانی به من سیصد تومن پول برای چی می داده؟

سرشار - باج؟

جعفری - آخه شهربانی که به کسی باج نمی ده خانوم. شهربانی خودش باج میگیره! نه جداً اینو میگم. شهربانی؟ اصلاً و ابداً صنار، جون شما، نه به من می داد، نه من می رفتم پول بگیرم. اون وقتم اگه من ماهی سیصد تومن از شهربانی می گرفتم که برم شلوغ کنم که می شدم مأمور شهربانی!

سرشار - شاید برای خاطر همین به شما لقب «سرتیپ» و «سرهنگ» داده بودند!  
 جعفری - اون مال بعد ۲۸ مرداده!  
 سرشار - بله، حق دارید.» (ص ۹۶)  
 «سرشار - مخارج از کجا می‌رسد؟  
 جعفری - یه حقوقی دولتی داریم، با همون زندگیمون می‌گذره، آخه گفتم که قانعم. خدا را  
 شکر تا امروز دستمو جلوی هیشکی دراز نکردم.» (ص ۳۸۱)

خانم سرشار در طول مصاحبه، بارها این فرصت داشتند تا از منابع علنی و شناخته شده  
 درآمدهای شعبان جعفری جویا شوند. در جایی شعبان جعفری مدعی می‌شود:

«آخه شهربانی که به کسی باج نمی‌ده خانوم. شهربانی خودش باج میگیره! جدأ اینو میگم.  
 شهربانی؟ اصلاً و ابدأ صنار، به جون شما،»

و آنگاه در مبحث مخارج «کله پاچه» دادن به نوچه‌ها، می‌گوید:

«خلاصه کردنش دوهزار تومن.»

اگر این دستخوش و باج گرفتن از شهربانی باج‌گیری نیست، پس چیست؟ کاش خانم سرشار  
 این سؤال را از شعبان جعفری یا حداقل از خودش می‌پرسیدند!  
 شعبان، خدا را شکر می‌کند که تا کنون دستش را جلوی کسی دراز نکرده است و اکنون نیز به  
 همان روال سابق، از صندوق بازنشستگی مالیات‌دهندگان امریکایی امرار معاش می‌کند.  
 تردیدی در باج‌گیری شعبان از مردم و نیز حمایت‌های مالی ملیون و سپس اعلی‌حضرت از  
 ایشان وجود ندارد. خود او بارها در جا به جای کتاب، این حقایق را بیان کرده است.  
 کاش مصاحبه‌کننده از شغل و منابع درآمد و کارهای او دقیق می‌پرسید و نکته‌های مبهم را در  
 مورد سوژه تاریخی خود روشن می‌کرد. اما متأسفانه انگار خواست خانم سرشار چیز دیگری بوده  
 است. بد نیست برای روشن شدن ذهن خواننده در مورد ارزش پول (مثلاً دو هزار تومن حق کله  
 پاچه شعبان‌خان از سوی شهربانی) ببینیم حقوق یک روز کارگر در آن سال‌ها چقدر بوده است:

حقوق کارگر بندر

«کارگران کارگاه‌ها تقاضای اعزام بازرسی دارند

**بوشهر** - آقای رئیس اداره کار شیراز برای رسیدگی به کارگاه‌های بوشهر وارد شد کارگران از کمی دستمزد و عدم اجرای قانون کار نزد وی شکایت بردند ولی رئیس کار به آنها اظهار نمود که او فقط رسیدگی به امور حسابداری کارگاه‌ها به آنجا آمده است. کارگران کارگاه‌های بندر بوشهر [روزانه] از ۱۲ تا ۱۵ ریال دستمزد می‌گیرند و به سختی امرار معاش می‌کنند و تقاضا دارند وزارت کار بازرسی برای رسیدگی به وضع آنها به محل بفرستد و از نزدیک به تقاضای آنها رسیدگی نماید. «پنجشنبه هفتم اسفند ماه ۱۳۳۱ شماره ۸۰۳۷ سال بیست و هفتم»

شعبان جعفری در همان شوی تلویزیونی، به اصرار خانم سرشار، از کمک به خانواده (مادران، خواهران و زنان) زندانیان توده‌ای با افتخار یاد می‌کند و هر دو مصاحبه‌کننده (خانم سرشار با لبخند مغرورانه و ستایش آمیز بر لب و آقای میبیدی با حیرت فراوان و الفاظ ستایش آمیز دربارهٔ مردانگی این پهلوان)، او را تأیید می‌کنند و حتی با ستایش از چشم و دل پاکی شعبان و تعصب و مردانگی او، به محجبه بودن مادران و خواهران توده‌ای‌ها هم اشاره می‌کنند. این سند محرمانه شاید بتواند بخش کوچکی از حقیقت را روشن کند:

### کمک به خانواده زندانیان توده‌ای!

«[خیلی محرمانه]

منبع ۵۹۷

به سند ۲۰ هـ ۲

[دو کلمه ناخوانا]

شماره گزارش ۲۹۸۸۷ / ۲۰ هـ ۲ - ۴۸/۵/۲۷

از - بخش ۳۱۲

تاریخ - ۴۸/۵/۲۸

### گزارش وقایع روزانه

روز ۴۸/۵/۲۲ جلسه حزب زحمتکشان با شرکت پانزده نفر از اعضاء حزب مزبور در منزل مظفر بقایی کرمانی رهبر این حزب برگزار گردید. در این جلسه علی فنائیان یکی از اعضاء حزب موصوف درباره تیمور بختیار و ذکر اینکه بختیار از رادیو بغداد شب‌ها سخنرانی می‌کند و طرح هفت ماده‌ای اعلام نموده اظهار داشت:

«سپهبد بختیار درباره این دو جلد کتاب شاهنشاه آریامهر نوشت خیلی بحث کرده و اسم کتاب مأموریت برای وطنم را مأموریت برای بدنم نام‌گذاری و اسم کتاب انقلاب سفید را به نام کتاب قلاب سفید خوانده و به جای شاهنشاه آریامهر، شاهنشاه عاری از مهر خطاب می‌کند. فعلاً سپهبد

بختیار خودش را به جای پیغمبر اسلام و امام حسین گذاشته و از رادیوی مذکور گفته که شاه ایران یک مرتبه می‌گوید ما بختیار را از ایران بیرون کردیم و یک مرتبه می‌گوید بختیار از ایران فرار کرده است اما ملت ایران باید بدانند که بختیار از ایران فرار نکرده از ایران هجرت کرده است.»

سپس در جلسه مذکور با اظهار اینکه تیمور بختیار خود را به جای ژنرال دوگل و ناپلئون (ناپلئون) گذاشته است و گفته مگر ژنرال دوگل از فرانسه به لندن نرفت و در آنجا و فرانسه جمعیت فرانسه آزاد را تشکیل نداد و آن قدر مبارزه کرد تا پیروز شد و همین طور ناپلئون، بیان شد که انگلستان از او حمایت می‌کند و یکی از ۷ ماده‌ای که بختیار از رادیو بغداد به ایران پیش‌نهاد کرده این است که افسران توده‌ای که از ارتش اخراج شده‌اند باید از آنها اعاده حیثیت شود مرتباً هم این جمله را تکرار می‌کند که در ایران حکومت شعبان بی‌مُخ‌ها حکومت می‌کند.

آنگاه علی فنائیان اظهار داشت که همین بختیار، شعبان بی‌مُخ‌ها<sup>(۱)</sup> را در ایران تقویت کرد و نصف ثروتش مال بختیار است که در فرمانداری نظامی کار چاق‌کنی می‌کرد و شعبان با گرفتن پول زندانیان را آزاد می‌نمود.

هـ [نام سازمانی؟]

نسخه دوم گزارش فوق جهت هر گونه اقدام مقتضی به استحضار ریاست بخش ۳۰۲ ایفاد می‌گردد و چنانچه دستوراتی در این زمینه پی‌نوشت فرمودند به استحضار خواهد رسید.

از طرف رئیس بخش ۳۱۲ عطارپور فقیهی [امضاء]

۴۸/۵/۲۸

[(مهر) خیلی محرمانه]

[(مهر) ۱۳۳۰-۴۸/۵/۲۸]

(سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، صص ۵۹-۵۸)

۱. شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مُخ فرزند غلام‌علی در سال ۱۳۰۰ متولد شد وی سرپرست ورزش باستانی کشور و مدیر باشگاه جعفری بود که تمامی آن از سوی شاه تأمین می‌شد. در جریان نهضت ملی کردن نفت وارد سیاست شد، تا قبل از آذر ۱۳۳۰ [نهم اسفند ۱۳۳۱] از طرفداران دکتر مصدق بود ولی پس از آن با وی مخالفت و در کودتای مرداد نقش فعالی داشت. بعد از کودتا شدیداً مورد حمایت شاه قرار گرفت. وی از مراکز مختلفی حقوق دریافت می‌نمود و یک بار جهت معالجه به اسرائیل سفر نمود. شعبان جعفری با پیروزی انقلاب اسلامی به خارج گریخت.

## کلام آخر همدستان خانم هما سرشار

«در انجام این طرح همراهی بی دریغ و پشتکار باور نکردنی همسر من نجات سرشار، که بسیار دوست داشت این کتاب چاپ شود، پایگاهی ویژه دارد. بدون حضور مؤثر او این کتاب هرگز به وجود نمی‌آمد. توجه کنجکاوانه پسرانم سپهر و هومن - نمایندگان نسل دوم مهاجر ایرانی - به این کتاب مرا در راهی که می‌رفتم تشویق کرد.

از عزیزی که انتشار این کتاب وام‌دار یاری‌ها و راهنمایی‌ها آنان است، باید نخست از دکتر صدرالدین الهی نام برم که در طول نوشتن کتاب چون خود من، با هیجان در انتظار پایان کار بود و با گشاده‌دستی وقت گران‌بهای خود را در اختیار من گذاشت. سپس از هادی خرسندی که فکر انجام مصاحبه را بسیار پسندید و مرا دل‌گرم کرد؛ از بیژن خلیلی که حافظهٔ اعجاب‌آورش همواره در کارهای پژوهشی به داد من رسیده است و فریار نیک‌بخت که با ریزبینی و نظم فکری ویژه‌اش جای بسیاری از علامت سؤال‌ها را پر کرد؛ از زاون برای نکته‌سنجی‌هایش؛ از تورج نگهبان برای داوری عادلانه‌اش و از عباس حاجیان برای راهنمایی‌هایش. قدردان کمک یاران دیگرم ایران مسیح، ژاله کامران، پروانهٔ یوسف‌زاده، حسین زاهدی و حسین وحید تهرانی نیز هستم. سپاس از دوستان شعبان جعفری سیروس یگانه، شهرام شایسته، مهدی باباف، یوسف بوداگی، حبیب آفالرپور، کامبیز

شامبیاتی که ساعات زیادی از وقتشان را صرف این پروژه کردند. نسخه پایانی این کتاب به صورتی که می‌بینید بدون یاری ارزشمند دکتر هوشنگ شهبابی، دکتر احمد کریمی حکاک، دکتر حبیب لاجوردی، دکتر عباس میلانی که با خواندن نسخه اولیه کتاب و توصیه‌های موشکافانه خود مرا مورد مهر بی‌پایان قرار دادند، امکان پذیر نبود. جا دارد از اما دلخانیان، مهرداد انوری، عباس حجت پناه و هنریک گالستیان نیز که در بخش هنری و فنی با بردباری این بار سنگین و دشوار را به منزل رساندند، صمیمانه سپاس گزارم.» (ص سیزده)

کاش خانم سرشار حداقل چند مورد از «توصیه‌های موشکافانه» آقایان دکترها را که «با خواندن نسخه اولیه کتاب»، ایشان را «مورد مهر بی‌پایان قرار دادند»، می‌آورد تا خواننده دریابد «یاری ارزشمند» این آقایان چه و چگونه بوده است.

# فهرست اعلام





- آقاسی - حاج میرزا، ۱۵۶  
 آقانور، ۴۰  
 آقای - حاج احمد، ۶۸  
 آقای - حاج محمود، ۶۹  
 آقلرپور - حبیب، ۳۴۷  
 آل احمد - جلال، ۱۷
- آبادیان - حسین، ۵۳، ۲۹۹  
 آبراهامیان - یرواند، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۹۶  
 آتشیبار - ستوان یکم، ۱۳۰، ۱۳۲  
 آذری - گل محمد، ۴۲، ۴۳  
 آرامش - احمد، ۲۷۹  
 آرامش - سروان، ۱۳۲  
 آریانا - ارشد بہرام، ۳۱۴  
 آزادپور - رقیہ، ۳۰۲
- آزاد - عبدالقدیر، ۴، ۷، ۸، ۹، ۵۲، ۶۱، ۶۸، ۸۹  
 ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۱  
 ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۱  
 آزموہ - سرتیپ، سرلشکر، سپہبد حسین، ۶۴  
 ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۲۷۸، ۳۱۳، ۳۱۸  
 آزدان قزی - پروین، ۲۸۰، ۲۸۱  
 آشتیانی زاده، ۸۳، ۱۵۱، ۱۶۳  
 آشتیانی - محمدرضا، ۵۹  
 آصف زاده - بیوک، ۱۰۵
- آ  
 آیت - سیدحسن، ۲۸۵  
 آیزنہاور - دوایت، ۲۴، ۲۹۹  
 ا  
 ابتهاج - غلامحسین، ۱۰  
 ابرام خان - اکبر، ۳۰۰  
 ابرام خان - امیر، ۳۰۰  
 ابرام خان - ہوشنگ، ۳۰۰  
 ابرام خان - ماشااللہ، ۳۰۰  
 ابراہیمی - محمدتقی، ۳۰۲  
 احمدی - پزشکی، ۱۵۳  
 احمدی - حمید، ۳۳۵  
 احمدی - حیدر، ۴۴

- احمدی - طاهر، ۲۵۴  
 اخوی - سرلشکر حسن، ۲۹۹، ۳۳۵  
 ارانی - تقی، ۱۵۳  
 اربابزاده، ۱۸۴  
 ارباب - مهدی، ۱۵۲، ۱۵۳  
 ارتا - سرتیپ، ۱۲۸  
 اردلان - علی، ۲۹۵، ۲۹۹  
 ارفع - سرلشکر حسن، ۲۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۹۲  
 ۲۹۹  
 ارفعی - سرهنگ، ۴۷  
 استالین - ژوزف، ۵۲، ۳۷۷  
 استاد علی نقی - اصغر، ۳۰۰  
 استوک - ریچارد، ۱۶۸  
 اسدی - امیر، ۴۳  
 اسکندری - حسین، ۲۶۲  
 اسلامی، ۹۲، ۳۰۳  
 اسماعیل پور - حسین، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۲  
 اشرف - حسین، ۱۸۰، ۱۸۵  
 اشرفی - سرهنگ حسین، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۳۶،  
 ۲۸۸  
 اصفهانی - نعمت، ۲۰۱  
 اعتضادی - ملکه، ۲۲، ۳۲، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵،  
 ۲۸۶، ۲۸۷  
 اعتضادی - مهندس پور، ۱۵۰  
 اعلامی - شهناز، ۱۳۹  
 علم - منصور، ۱۸۲  
 اعلیحضرت فقید، ۲۸۸  
 افراسیابی - بهرام، ۱۴۲، ۲۱۲  
 افشار - ستوان یک، ۱۲۹  
 افشار - سروان، ۱۲۹
- افشارطوس - سرتیپ - سرلشکر محمود، ۴، ۵،  
 ۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۳۱، ۲۴۷،  
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴،  
 ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸،  
 ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲  
 افشارطوس - سرهنگ محمد، ۵، ۱۹  
 افشار قاسملو، ۲۵۰، ۲۵۱  
 البرایت - مادلن، ۲۴  
 الموتی - مصطفی، ۸۳  
 الهی - صدرالدین، ۳۴۷  
 الیسون، ۱۴۳  
 الیکائی - سرتیپ، ۲۵۱  
 امام حسن، ۹۸  
 امام حسین، ۳۲۷  
 امامی - جمال، ۷، ۸، ۱۰، ۶۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱،  
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷،  
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷،  
 ۱۷۲، ۲۱۳، ۲۸۳، ۳۴۲، ۳۴۲  
 امامی - نورالدین، ۵۹  
 امان پور، ۲۱۱  
 امیراحمدی - سپهبد احمد، ۱۲۳، ۲۵۵  
 امیراعلم - امیرخان، ۱۱۱  
 امیرخسروی - بابک، ۲۹۶  
 امیررحیمی - عزیز، ۳۰۲  
 امیرعلایی - شمسالدین، ۱۲۱، ۱۸۷، ۱۹۵،  
 ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۹۸، ۳۳۸  
 امیرعلایی - عبدالله، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۱  
 امیری، ۲۸۶  
 امیری - اسکندر، ۲۲۶  
 امیری - سرهنگ، ۱۳۲

- امینی - ابوالقاسم خان، ۲۳۸، ۲۸۷، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،  
 امینی (بازیگر تاتر)، ۷۸، ۷۹، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۴۵، ۳۴۶  
 امینی - سرتیپ، ۳۱۸، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۰۲، ۱۹۲،  
 امینی - علی، ۱۶، ۱۹۷، ۲۲۸، ۲۹۹، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۲۸  
 اندر رودی - علی اصغر، ۲۴، ۲۳، ۲۹۰  
 انقطاع - ناصر، ۲۴، ۳۱۲  
 انگجی، ۲۱۴، ۳۰۶  
 انوری - مهرداد، ۳۴۸  
 اوصیاء - ستار، ۱۰۶  
 ایادی - دکتر عبدالکریم، ۲۷۸  
 ایدن - آنتونی، ۱۶، ۲۹  
 ایرانپور - سرهنگ، ۲۸۰  
 ایروا - سرتیپ، ۱۲۸  
 ایکس، ۲۸۲
- ب**  
 باباف - مهدی، ۳۴۷  
 باتمانقلیچ - تیمسار، ۲۳، ۲۹۲  
 بارفروش - تقی، ۳۶  
 بازرائی - ملامصطفی، ۳۲۲  
 بازرگان - مهدی، ۳۱، ۱۴۲، ۲۲۰، ۲۶۵  
 باقرزاده - ستوان یک، ۱۲۹  
 باقری - میرزا، ۴۷  
 بالاسانیان - ادوارد، ۴۷  
 بالزاک، ۷، ۷۵، ۸۵  
 بامداد - مهدی، ۵  
 بانویی - جهان، ۱۵۰  
 بایندر - سرتیپ نصرالله، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷  
 بختیار - سرهنگ - سپهبد تیمور، ۱۳۶، ۲۶۳، ۲۷۷، ۳۱۰، ۲۹۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵  
 ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،  
 بختیار - شاهپور، ۱۰۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۹۲،  
 بختیار - ابوالقاسم، ۲۳، ۲۹۰  
 برکلی - امیرحسین، ۲۶۰  
 برنج کار، ۴۳  
 بروجردی - آیت الله، ۱۷  
 برهان - عبدالله، ۳۳۳  
 بریو - اوژن، ۸۴  
 بزرگمهر - سرهنگ جلیل، ۳۳، ۲۹۹، ۳۰۶،  
 ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۲  
 بشارت - سیدعلی، ۱۵۰  
 بشیری - حبیب، ۳۰۲  
 بقایی - سرلشکر حسن، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،  
 ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۱،  
 ۱۹۵  
 بقایی کرمانی - مظفر، ۱۷، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۹۴،  
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۳۴۵  
 بکروشو، ۸۶  
 بلالی - ایرج، ۵۳  
 بلوچ قرائی - سرگرد احمد، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۵۰،  
 ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۲  
 بلوچ - شهریار، ۲۵۱  
 بنایی - اصغر، ۳۰۰  
 بن عدی - طرمح، ۱۶۷  
 بنی صدر، ۲۱۶  
 بنی مهد، ۱۰۵  
 بوداغی - یوسف، ۳۴۷  
 بوشهری - جواد، ۹۲

پورآذر، ۴۰	بولارد، ۲۹
پور تیمور - سرهنگ، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲	بوین، ۶۱
پوررضا - حبیب‌الله، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴	بهار - ملک الشعراء، ۱۵۳
پور سرتیپ - فتح‌الله، ۲۱۵	بهار - مهرداد، ۲۰۳
پور شریف - سرهنگ، ۲۰۶	بهبودی - سلیمان، ۳۰۸
پور معماری، ۲۲۴	بهبهانی - آیت‌الله سید محمد، ۱۷، ۱۴۳، ۲۳۵
پهلوی - اشرف، ۲۹، ۵۵، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸	۲۹۷، ۲۹۵
پهلوی - حمیدرضا، ۱۸، ۱۹، ۲۳۵، ۲۴۲	بهرامی، ۱۲۸، ۱۸۹
۲۸۹، ۲۶۵	بهرامی - عبدالعلی، ۳۸
پهلوی - رضا، ۲۶، ۲۷	بهزادی - علی، ۱۵، ۲۹۸
پهلوی - علی‌رضا، ۲۳۹	بهنود - مسعود، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۹۲، ۲۸۲، ۲۸۳
پهلوی - غلام‌رضا، ۲۳۹	۳۰۲، ۳۲۸
پیراسته - سید مهدی، ۸، ۱۰، ۱۳۹، ۱۵۰	بیات - شیخ‌العراقین، ۶، ۲۵۲
۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۰، ۲۸۹	بیات - فاطمه، ۶
پیروزفر، ۲۲۴	بیگی - کاظم، ۱۰۶
پیغمبری - اصغر، ۲۰۶	<b>پ</b>
پیمانی - محمد، ۱۳۳	پارسا، ۳۲۳
پینک، ۲۸	پارسا - اصغر، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۳، ۳۴۰
<b>ت</b>	پاکروان، ۹۳
تایلور - الیزابت، ۱۴۳	پاکروان - سرهنگ، سرلشکر حسن، ۹۳، ۹۴
تدین - احمد، ۳	۱۲۸، ۳۱۳
تربتی سنجابی - محمود، ۳، ۳۰۱، ۳۲۹	۲۹۵
۳۳۲، ۳۳۰	پالیزی، ۸، ۱۵۰
تربتی - عماد، ۱۰	پایان - مصطفی، ۳۰۰
تربیت - خانم، ۸۳	پاینده، ۱۴۷
ترکمان - محمد، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۶۹، ۷۰	پرون - ارنست، ۲۳، ۵۴، ۵۵، ۲۹۲
ترومن - هاری، ۹۶، ۱۱۰، ۱۷۶، ۱۷۷	پرویزی - حسین، ۱۸۳
تفرشی - مجید، ۲۵۴	پریسلی - الویس، ۱۴۳
تقی‌زاده - سید حسن، ۲۷، ۳۷، ۱۷۸، ۲۱۴	پزشک‌پور - محسن، ۱۰۳
تورنبرگ - ماکس، ۷۱	پناهی، ۸، ۱۵۰، ۳۳۴

- توفیقی - ناصر، ۲۹۴  
 توکلی - سروان علی حسین، ۳۱۹  
 تیمورتاش - منوچهر، ۱۰، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۶۵
- ث**  
 ثابت قدم - حسن، ۲۶۱، ۲۶۲  
 ثقة الاسلام - حاج سید محمد حسن، ۱۵۳  
 ثقة الاسلامی - موسی، ۲۱، ۱۴۳، ۱۴۶
- ج**  
 جبار - مرشد کاظم، ۲۲۱  
 جباری - حسین، ۴۳  
 جعفر رودی - تقی، ۴۲  
 جعفریان - استوار محمد حسین، ۳۰۲  
 جعفری بلوچ - محمد، ۲۵۱  
 جگرکی - ناصر، ۳۰۰  
 جلالی نائینی - محمدرضا، ۳۳۲، ۳۳۳  
 جمشیدی - تقی، ۳۰۶  
 جندقی - میرزا عبدالله، ۳۰۰  
 جواهر کلام - علی، ۴۲، ۹۳  
 جهانبانی - سپهبد امان الله، ۲۲۱، ۲۲۲  
 جهان - جعفر، ۲۱۶، ۲۲۹، ۳۳۹، ۳۴۰
- چ**  
 چاخان - رضا، ۱۳۸  
 چرچیل وینستن، ۲۹۹  
 چکنی - خان علی، ۱۸۴  
 چنگیزی - فیض الله، ۳۰۲  
 چهره - حسین، ۱۸۸
- ح**  
 حائری زاده - ابوالحسن، ۴، ۳۹، ۵۰، ۶۸، ۸۸  
 ۸۹، ۹۳، ۱۲۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۲۲، ۲۳۰  
 حاتم طایی، ۱۶۷
- حاج رضایی - اسماعیل، ۲۹۶  
 حاج رضایی - طاهر، ۳۰۰  
 حاج رضایی - طیب، ۱۷، ۱۴۳، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲  
 ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵  
 حاج سید جوادی - احمد صدر، ۲۴۳، ۳۰۶  
 حاج صرافان، ۲۱۷  
 حاجیان - عباس، ۳۴۷  
 حافظ - خواجه شیراز، ۱۴۳، ۱۶۹  
 حجازی - سر لشکر عبدالحسین، ۳۷، ۱۹۵  
 حجازی - مسعود، ۶، ۱۸، ۲۵۴  
 حجت پناه - عباس، ۳۴۸  
 حداد، ۹۴  
 حریری، ۲۲۱، ۲۲۲  
 حسن خانی - ناصر، ۳۰۰  
 حسینی - کاظم، ۱۵، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۲  
 ۳۱۴  
 حسین تکریتی - صدام، ۳۲۱  
 حسینی - حاج سید هاشم، ۶۸  
 حقانی - سرگرد عبدالصالح، ۳۱۹  
 حکمت - سردار فاخر، ۵۹، ۶۰، ۹۲  
 حکیم الدوله، ۹۲  
 حکیمی - ابراهیم، ۶۴  
 حکیمی - سرهنگ نصرالله، ۳۰۲  
 حیدری - ابوالقاسم، ۱۲۰۶  
 حیدری - سروان مرتضی، ۳۱۹
- خ**  
 خازانی - نصرالله، ۶۳، ۳۳۰، ۳۳۲  
 خاضع - حسن، ۷۸  
 خال دار - اصغر، ۱۳۹

خسروداد - سرهنگ، ۳۰۳	خالویی - ۲۲۴
خسروداد - منوچهر ۱۴۲	خامهای - انور، ۹۲
دادخواه - سرهنگ، ۱۲۹، ۱۳۲	خجسته - سرهنگ، ۱۵۰
دادستان - سرتیپ، سرلشکر فرهاد، ۲۳، ۲۷۲، ۲۸۲	خدایی - (رئیس حسابداری)، ۳۴۲
دادگستر - تراب، ۳۰۲	خدیو - سرتیپ کیهان، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹
دانش‌پور - سرتیپ، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۱	۲۷۸، ۷۰
داورپناه - افسر نظامی، ۶۳	خرسندی - هادی، ۳۴۷
داور - میرزا علی اکبرخان، ۲۷	خزاعی - سرهنگ، ۵۵
داوری مهاجر - قهرمان خلیل، ۲۰۶	خسروانی - سرگرداندام پرویز، ۳۰۲
داوری - نقی، ۲۰۶	خسروانی - سرلشکر پرویز، ۷۴
دبیر سپرایی - میرزا علی اکبرخان، ۱۷۵	خسروپناه - سرهنگ محمدحسین، ۱۹۴، ۲۷۸
درازه - عبدل، ۱۵۳	خطیبی - پرویز، ۲۶۳، ۳۱۳
درمیشیان - جواد، ۲۹۶	خطیبی - حسین، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶
درمیشیان - محمد، ۲۹۶	۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۹
درویش‌زاده، ۱۸۲	خطیبی - فروغ، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱
دریفوس، ۱۷۵	۲۶۲
دزفولیان - عبدالعظیم، ۲۰۶	خلعتبری - تیمسار، ۲۲، ۲۸۲
دشتی - علی، ۹، ۱۶۷	خلعت‌بری - هادی، ۸۳
دفتری - دریادار مرتضی، ۳۳۵	خلیقی - رضا، ۲۱۶
دفتری - سرتیپ محمد، ۷۶، ۷۹، ۲۸۲، ۲۹۳	خلیلی - بیژن، ۳۴۷
دلخانیان - [ما، ۳۴۸	خمینی - آیت‌الله، ۱۱، ۲۲۵، ۲۶۸، ۳۱۷
دلموش، ۲۲۴	خواجوی، ۸۱، ۱۵۱
دوانی - علی، ۳۱۳	خواجوی - نصیرالدین، ۱۸۰، ۱۱۸۵
دوکولانژ - فوستل، ۳۲	خواجانه‌نوری - ابراهیم، ۸۰، ۸۲، ۱۷۸
دوگل - ژنرال، ۳۴۶	خوشابف - ایلوش، ۲۲۱
دولت‌آبادی - یحیی، ۲۶، ۲۷	خوشه‌چین - رستم، ۴۷
دولت‌شاهی - حسن علی، ۱۰۸، ۱۵۰، ۱۶۰	خیرالامور - محمود، ۱۸۸
دولت‌شاهی - حسین علی، ۲۸۵، ۲۸۶	خیرالامور - ناصرالدین، ۱۸۸
دوویلیه - ژرار، ۲۹۸	خیرخواه، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۵

- دهخدا - علی اکبر، ۲۸  
 دیا - فرهاد، ۳۳۷  
 دیهیمی - سرتیپ، ۲۹۹
- ذ  
 ذبیح - سپهر، ۵، ۱۶، ۲۶، ۳۰، ۲۹۹  
 ذوالفقاری، ۱۲۱  
 ذوالقدر - مظفر علی، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷  
 ذوقی - احمد، ۳۰۰
- ر  
 رئوف - رضا، ۳۰۲  
 رئیس زاده - رضا، ۴۰  
 رادمنش، ۳۲۴  
 رانتری - ویلیام، ۱۱۰  
 رحیمی - حسین، ۲۰۶  
 رحیمی - سپهبد، ۱۴۲  
 رحیمی - سرهنگ، ۲۷۸  
 رحیمی - سرهنگ عزیزالله، ۳۰۲  
 رحیمی - گروهبان امان الله، ۳۰۲  
 رزم آرا - سپهبد حاج علی، ۶، ۷، ۵۲، ۵۹، ۶۰  
 ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰  
 ۷۱، ۷۹، ۸۳، ۱۵۵، ۱۶۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
- رسایی - سرهنگ، ۱۲۹، ۱۳۲  
 رستگار - سرهنگ، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲  
 رستم، ۱۴۳  
 رستم - حسین قلی، ۲۳۸  
 رستمی، ۴۳  
 رستمی امیر، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱  
 رشیدیان، ۵۳، ۲۹۷، ۳۳۵  
 رشیدیان - اسدالله، ۳۳۵
- رشیدیان - سیف الله، ۳۳۵  
 رشیدیان قدرت الله، ۳۳۵  
 رضاشاه، ۴، ۵، ۴۹، ۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۰۳، ۳۰۴  
 رضایی - علی، ۳۰۰  
 رضایی - کوچک، ۱۰۵  
 رضوی - احمد، ۲۱۴  
 رفتگر - احمد، ۴۴  
 رفیعی - حاج ابوالقاسم، ۶۸، ۶۹  
 رفیعی - (رئیس کلانتری)، ۲۲۴  
 رفیعی مهرآبادی - محمد، ۲۵۵  
 رمضان یخی - حسین، ۱۷، ۵۰، ۲۹، ۸۸، ۲۶۱، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۰۱  
 رمضان یخی - نقی، ۳۰۰  
 روحانی - فواد، ۲۸۲  
 روحی، ۴۴، ۱۲۳  
 رودابه، ۱۴۳  
 رودکی، ۱۴۳  
 روزولت - کرمیت، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۸  
 روشن طبری - پرویز، ۱۰۳  
 رهنما - زین العابدین، ۸۳  
 ریاحی - سرتیپ تقی، ۱۹۴، ۳۰۶، ۳۲۸
- ز  
 زارع - کمال، ۱۳۴  
 زاغی - اکبر، ۳۰۰  
 زاغی - مصطفی، ۳۰۰  
 زاون، ۳۴۷  
 زاهدی - اردشیر، ۲۹۶، ۳۰۸  
 زاهدی - حسین، ۳۴۷



- زاهدی - سرتیپ بازنشسته، ۲۶۱  
 زاهدی - سرلشکر، سپهبد فضل‌الله، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۲۴، ۳۷، ۹۲، ۱۱۶، ۱۵۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۹۲، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۲۸  
 زرگر - حسن، ۷۰  
 زرین‌کیا - امیر، ۱۰۱، ۱۰۳، ۲۸۰  
 زرین‌نعل، ۱۸۹  
 زعیم - کورش، ۲۹۵، ۲۹۹  
 زندی - رضا، ۴۳  
 زنگنه - اعظم، ۱۰  
 زنگنه - عزیز، ۸، ۱۵۰  
 زهتاب‌فرد - رحیم، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۲۱۳  
 زهری - داراب، ۱۰۵  
 زهری - علی، ۱۸، ۶۸، ۲۱۴، ۲۵۷  
 زیبایی - احمد، ۱۰۱  
 زیرک‌زاده - احمد، ۱۸، ۱۰۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۴، ۳۲۶  
 زیمرن - فرد، ۲۹۷  
 س  
 سادات - جعفر، ۲۰۶  
 سادات - مجید، ۲۰۶  
 سرپاسبون - احمد، ۲۰۱  
 ساعد مراغه‌ای - محمد، ۱۵۲  
 سالمی - حسن، ۲۸۵  
 سپهبدی - دکتر، ۱۴  
 سپهر - علی، ۱۰۳  
 سپهری، ۱۲۷  
 سردار - سپه، ۲۷، ۲۸، ۹۳، ۱۵۲  
 سجادی، ۹۲  
 سخنائی - مهدی، ۵۳  
 سرخاندان - غلام‌حسین، ۲۰۶  
 سردار - حاجی، ۳۰۰  
 سردار - شیخ، ۲۲۲  
 سرداری - ناصرالشریعه، ۱۵۷  
 سرگیس - ژرژ، ۱۸۲  
 سسکی - اصغر، ۳۰۰  
 سطوتی - پریش، ۱۴۲  
 سطوتی - تیمسار، ۱۴۲  
 سعدون، ۳۲۱  
 سعیدی - خسرو، ۶۳  
 سعیدی - سرهنگ، ۱۳۲  
 سعیدی - مجید کاظم، ۳۰۲  
 سفری - محمدعلی، ۲۴۹، ۳۳۲  
 سلیمی - علی، ۲۰۶  
 سمنانی - اشرف، ۸۱، ۱۵۱  
 سمیعی - دکتر، ۱۲۴، ۱۲۵  
 سنجابی - کریم، ۶۳، ۹۲، ۱۰۲، ۲۴۳، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲  
 سنجری، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۳  
 سنجی، ۸، ۱۰، ۱۵۰  
 سوکارنو، ۳۳۰  
 سه‌کله - اکبر، ۱۳۸  
 سه‌کله - حسن، ۱۵۲  
 سهیل، ۳۲۱  
 سیاسی - سرتیپ، ۱۲۳  
 سیاسی - علی‌اکبر، ۱۰۳  
 سیلی، ۲۹۷  
 ش  
 شاداب - سروان، ۶۹

- شادان - سروان، ۶۵ ۶۴  
شادیاب، ۲۲۴  
شاطر - اصغر، ۳۰۰  
شامبیاتی - کامبیز ۳۴۷  
شانه چی - محسن، ۱۴  
شاهباغ حائری، ۳۷، ۳۸  
شاهکار، ۸۳  
شاهنده - عباس، ۱۵، ۱۶۱، ۱۴۷  
شایان فر - سرتیپ علی نقی، ۶۴  
شایسته - شهرام، ۳۴۷  
شایگان - علی، ۱۵، ۵۹، ۶۰، ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۳۱  
شیل السلطنه - حسین، ۵  
شپرد - فرانسیس، ۲۹  
شروین - رضا، ۲۸۹  
شریف - ۲۲۴  
شریف امامی - جعفر، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۱۴  
شریف کاشانی - رضا، ۲۲۱۶  
شریفی - محمدعلی، ۱۲۷  
شعاعیان - مصطفی، ۳۲  
شعری - سرتیپ، ۲۵۷  
شغفی - سرهنگ، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۰  
شفیعی - میرزا، ۳۰۰  
شلتوکی، ۲۱۷  
شمس آوری - ناصر، ۱۳  
شوشتری - سیدمحمدعلی، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۱۳  
شهابی - هوشنگ، ۳۴۸
- شهریاری - سرهنگ، ۳۰۶  
شهریاری - میرزا، ۳۰۰  
شهشهانی - حسین، ۱۳۴، ۱۲۴، ۱۵۸  
شهمیرزادی، ۱۸، ۱۸۵  
شهیدی - خسرو، ۱۰۲  
شهیدی - سرهنگ خطیب، ۳۱۱  
شیبانی - سرتیپ کاظم، ۱۹۸، ۲۰۰  
شیرزاد، ۲۲۴  
شیوایی - سرتیپ حسین، ۳۱۹
- ص**  
صائب، ۲۲۴  
صابر - بیوک، ۲۲، ۱۴۷، ۲۸۲  
صابر، ۳۰۰  
صارم الدوله، ۹۳  
صالح - اللهیار، ۶۳، ۷۱، ۲۲۰  
صبحی، ۱۲۷  
صدرالاشرف، ۱۵۲  
صدر - کشاورز، ۱۶۰  
صدری، ۲۲۱، ۲۲  
صدقی پور - اسکندر، ۳۰۲  
صدیق مستوفی - سرهنگ محمدباقر، ۳۰۲  
صدیقی - غلام حسین، ۱۰۲، ۱۹۴، ۲۲۰، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲  
صفایی - ابراهیم، ۲۵۷، ۲۷۸  
صفایی - عبدالصاحب، ۸، ۱۰، ۱۵۰، ۱۵۳  
۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۳  
صولت قشقای - محمدناصر، ۲۳۷، ۲۳۸
- ض**  
ضیاء السلطنه، ۶  
ضیاء ظریفی - ابوالحسن، ۱۰۲

- ط**
- عباسی - روح‌الله، ۵۵
- طائفی - ۱۸۹
- عبدالستار - عبدالجبار، ۳۲۱
- طائفی - علی اکبر، ۲۰۳، ۱۸۰
- عبدخدایی - مهدی، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۱
- طالبانی - جلال، ۳۲۲، ۳۲۴
- ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۰۷
- طالب زاده - لقاء، ۴۴
- عبدّه - جلال، ۷
- طاهری - برادران، ۳۰۰
- عبدی - سرهنگ، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۸۴
- طاهری - دکتر، ۹۲
- عراقی - احمد، ۳۲۰
- طاهری - علی، ۱۰۶
- عراقی - حاج مهدی، ۵۳، ۵۴
- طاهری - فرزانه، ۳، ۴
- عرب - حسن، ۱۸، ۹۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۳
- طباطبایی - سیدضیاءالدین، ۹۲، ۹۳، ۱۴۲
- ۱۸۵، ۲۲۶
- ۲۸۳، ۳۰۳، ۳۱۸
- عزیزی - سرتیپ، ۲۳۸
- طباطبایی - سیدمحمد، ۵۳
- عسگری - نورمحمد، ۳۰۸
- طباطبایی - عبدالمهدی، ۱۲۳
- عشقی - احمد، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۱۰۱، ۱۸۵، ۲۲۱
- طرقی - محمد، ۲۰۶
- ۲۷۹، ۲۳۳، ۲۶۱، ۲۸۴، ۳۰۲
- طهماسبی - آرمن، ۲۰۶
- عزیدی - اصغر، ۱۱۵۰
- طهماسبی - تقی، ۷۰
- عطایی، ۲۲۴
- عظیمی - تیمسار، ۱۲۵، ۱۳۱
- طهماسبی - خلیل، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹
- عظیمی - حشمت‌الله، ۳۲۰
- ۷۰، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
- ظ**
- عظیمی - فخرالدین، ۵، ۱۷، ۲۶، ۲۹
- ظهوری سزاوار - صدر، ۲۶۹
- عقیلی، ۲۷۰
- ع**
- علامیر، ۴۵
- عاصمی - بانو، ۸۵
- علاء - میرزا حسین خان، ۲۷، ۲۳۸، ۲۳۹
- عاطفی - محمدرضا، ۲۹۴
- ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۵، ۳۱۴
- عاقلی - باقر، ۴، ۶، ۸، ۱۳۷، ۱۹۲، ۲۰۰، ۳۱۶
- ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷
- ۳۱۷
- علوی - پرتو، ۱۲۷
- عالمی - دکتر، ۳۲۸
- علوی مقدم - سرلشکر، ۱۱۳، ۱۱۸
- عالمی - شمس‌الدین، ۳۷، ۸۱، ۱۲۴، ۱۳۴
- علی آبادی - ایرج، ۱۰۵
- ۱۵۱، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۲۸
- علی آقا، ۷۰
- عامری - جواد، ۴۱
- علی اکبری - غلام‌علی، ۲۶۲
- عباسی دهبکری - محمد، ۱۰
- علی خانی، ۱۰۳

- علی‌زاده، ۱۲۲  
 عمران - علی، ۱۰۶  
 عموی - عبدالکریم، ۱۵، ۷۵، ۷۸، ۸۱، ۸۲  
 ۸۳، ۸۴، ۸۵  
 عموی - محمدعلی، ۲۱۷  
 عمیدی نوری - ابوالحسن، ۱۴۷، ۱۸۶  
 عیار - سَمک، ۲۶  
**غ**  
 غضنفری، ۸، ۱۵۰  
 غفاری - حسین، ۲۰۶  
 غفاری - رئیس کلانتری، ۱۸۴، ۲۲۴  
 غفوریان، ۴۳  
**ف**  
 فاطمی - حسین، ۳۰، ۶۸، ۱۴۲، ۱۸۷، ۲۳۱،  
 ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۸،  
 ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵  
 فاطمی - سعید، ۲۹۹، ۳۳۰، ۳۳۲  
 فاطمی - سلطنت، ۳۰۷، ۳۱۲  
 فاطمی - علی، ۱۴۲  
 فتاحی - محمدابراهیم، ۱۳  
 فرامرز - احمد، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۴، ۲۸۹  
 فرخ - سیدمهدی، ۴۸، ۱۱۸، ۱۷۱  
 فرخندی - سرهنگ، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۸۴  
 فرخی، ۱۵۳  
 فردوست - تیمسار، ۲۳۰  
 فرزندگان - سرهنگ بازنشسته، ۱۹۴  
 فرمند، ۹۲  
 فرد - فتح‌الله، ۵۳  
 فروردین - کمال، ۱۰۵  
 فروغ - امان‌الله، ۱۵۰  
 فروغ - سیاوش، ۱۵۰  
 فروهر - داریوش، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۲۸۳، ۳۲۵  
 فرهاد - ناصر، ۳۶  
 فرهمند - بشیر، ۳۰۶، ۳۳۰  
 فرهمند - مخبر، ۹۲، ۱۱۲  
 فرهنگ، ۳۲۰  
 فری‌پور، ۱۴۷  
 فشارکی، ۲۹۶، ۳۲۹  
 فضل‌اللهی - سرگرد، ۲۰۶  
 فقیه‌زاده، ۵۹، ۹۴  
 فقیهی عطارپور، ۳۴۶  
 فلسفی - دکتر، ۲۱۴  
 فلسفی - آقامیرزا نصرالله‌خان، ۳۲  
 فنائیان - علی، ۳۴۵، ۳۴۶  
 فولادوند - امیرقاسم، ۸، ۱۰، ۱۵۰، ۱۶۹  
 فیروزمند - کاظم، ۱۴  
 فیروزیان، ۱۰۴  
 فیروزی، ۱۰۶  
**ق**  
 قاجار - احمدشاه، ۳۰  
 قاجار - محمدعلی‌شاه، ۵۷  
 قاسم‌زاده - دکتر، ۸۰، ۸۲  
 قانع - سروان، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۹۶  
 قبولی - یوسف، ۴۴  
 قربانی - حسین، ۴۳  
 قربانی - محسن، ۲۶۲  
 قره‌گزلو، ۲۶۰  
 قشقایی - خسرو، ۱۵، ۲۲۸، ۲۹۹، ۳۲۲  
 قشقایی - ناصر، ۲۳۳، ۲۸۴  
 قطب - سیدکاظم، ۳۳۲

- قنات آبادی - شمس، ۱۷، ۵۰، ۵۲، ۶۸، ۶۹  
 ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۵۸، ۲۱۴، ۲۲۰  
 قناد - تقی، ۳۰۶  
 قوام - احمد، ۱۰، ۱۱، ۶۵، ۶۹، ۹۲، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۴۳، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۶۷، ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۳۰  
 قوامی - سرهنگ، ۲۸۰، ۲۸۱  
 قوامی شیرازی - محمد، ۸۳  
 قهرمانی - صفر، ۲۹۶، ۲۹۷  
 قیاس‌وند - شیروالی، ۴۳
- ک**  
 کاتوزیان - محمدعلی (همايون) ۳، ۵، ۱۸، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۲۶۲، ۳۳۲  
 کاخی - علی، ۳۰۸  
 کاسمی، ۱۵۲  
 کاشانی - آیت‌الله سیدابوالقاسم، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۰، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۸۴، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۲۵  
 کاشانی‌زاده، ۲۲۲  
 کاشانی - سیدمصطفی، ۲۸۴، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷  
 کاظم‌زاده خرم‌آبادی، ۱۵۸  
 کاظمی - باقر، ۹۲  
 کاظمی - سروان، ۲۸۰  
 کاظمینی، ۲۲۱  
 کامران - خلیل، ۴۷  
 کامران - ژاله، ۳۴۷  
 کاووسی - عباس، ۱۹، ۱۸۵، ۲۲۶، ۲۶۹، ۳۳۶  
 کاووسی - هوشنگ، ۲۶۹
- کچل - امیر، ۲۴۸  
 کُرد - حسین، ۲۶  
 کریم‌آبادی، ۶۸، ۶۹  
 کریم‌پور شیرازی - امیرمختار، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۱۳  
 کریمی حکاک - احمد، ۳۴۸  
 کریمی - نصرالله، ۶۸، ۲۱۴  
 کلالی - امیر تیمور، ۹۲، ۱۳۸، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۰  
 کلانتری - خسرو، ۳۲۴  
 کلیایی - مصطفی، ۳۰۰  
 کلینتون - بیل، ۳۴  
 کمال - سرتیپ، ۴۵، ۱۹۸، ۲۰۰  
 کوپال - سرلشکر، ۱۹۱، ۱۹۸  
 کوثری، ۲۲۴  
 کوزه‌کنانی - محمدتقی، ۲۰۶  
 کیانوری - نورالدین، ۲۹۶، ۲۸۳  
 کیمرام - منوچهر، ۷۵
- گ**  
 گازیوروسکی - مارک چ، ۲۹۷  
 گالستیان - هنریک، ۳۴۸  
 گراند - اوژنی، ۷، ۷۵، ۸۵  
 گرگه - رحیم، ۱۰۵  
 گرگین، ۴۵  
 گرمسیری، ۸۳  
 گریدی - والاس مریو (هنری)، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۷۵  
 گس، ۶۴  
 گلستانه - ستوان یک، ۱۲۹

- گلشایبان - عباس قلی، ۶۴، ۶۵  
گل محمدی - کاظم احمد، ۱۴  
گیلان‌شاه - سرتیپ هوایی، ۲۹۷
- ل**  
لاجوردی - حبیب، ۳۴۸  
لاله - اکبر، ۳۰۰  
لاله - عباس، ۳۰۰  
لطفی - ستوان یک، ۱۳۲  
لطیفی - حبیب، ۲۰۶  
لنکرانی - مصطفی، ۱۲۷  
لواسانی - محمود، ۲۰۶  
لوری - ولتر، ۱۱۰  
لیاخوف، ۱۲۰
- م**  
ماسالی - حسن، ۳۲۴  
مافی - حسین، ۱۹، ۱۸۵، ۲۰۶  
مباشر - محمد علی، ۲۷۲  
مجتبوی - دکتر، ۳۱۲  
مجتهدی، ۲۱۶  
مجدالدوله - مهدی قلی خان، ۵  
محبوبی - سرهنگ، ۱۸۴  
محتشم، ۷۷  
محرر - محسن، ۳۰۲  
محسنی - عزیز، ۱۸۳  
محسنی - محمود، ۳۱۱  
محمدی - حسن، ۳۸  
محمدی - سلیمان علی، ۲۰۶  
محمودی - محمد، ۷۴  
مختارمنش - حبیب، ۳۰۰  
مختاری درخشان، ۲۷۶
- مختاری - شاپور، ۲۵۴  
مدبر - سرتیپ سرلشکر نصرالله، ۱۸۷، ۱۹۱،  
۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۰۶  
مدرس - آیت الله سید حسن، ۲۷، ۱۵۳  
مدنی - جلال الدین، ۵۷  
مرادی - کیان، ۲۰۶  
مرجعی، ۲۰۳  
مزینی - سرلشکر علی اصغر، ۷، ۷۹، ۱۵۱،  
۱۹۶، ۱۹۷، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱،  
۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲  
مستوفی الممالک، ۱۶۹  
مسعود - محمد، ۲۱۲، ۲۱۳، ۳۱۷  
مسعودی - محمد علی، ۵۳  
مسگر - محمود، ۲۲۶، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۰  
مسیح - ایران، ۳۴۷  
مشار - یوسف، ۱۸، ۹۲، ۲۲۲  
مشرف - ستوان، ۱۳۰  
مشیرالدوله - حسن پیرنیا، ۹۲  
مصاحب - غلام حسین، ۸۴، ۲۷۳، ۳۱۴، ۳۱۵،  
۳۱۶  
مصدق - احمد، ۱۷، ۳۳  
مصدق - غلام حسین، ۳۱، ۱۸۲، ۲۹۰، ۳۳۴،  
مصطفوی نائینی - حسن، ۳۳۳  
مظلوم نهاروندی - حاجی، ۳۰۰  
معاذ، ۲۳۸  
معاویه، ۵۳، ۱۶۷  
معترف - مرتضی قلی، ۲۹۴  
معتضد - خسرو، ۱۳۷  
معزی، ۹۳، ۱۲۸، ۲۷۲  
معظمی - عبدالله، ۸۲، ۱۶۳، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲،

موحد - محمدعلی، ۱۳۷، ۳۳۲	۳۳۲، ۳۳۱، ۳۰۵، ۳۰۱، ۲۹۱، ۲۴۲
موسوی، ۳۰۶	معقول، ۱۱۹
موسویان، ۶۸	معینی - رحیم، ۲۶۹، ۲۷۰
موسوی - سیداحمد، ۲۰۶	مغروری - سرتیپ حسین علی، ۳۱۹
مهاجر - محمد، ۱۳۳	مفتاح، ۳۰۵
مهدوی - عبدالرضا هوشنگ، ۲۴، ۷۱	مقدسی - محمود، ۵۴
مهدی نیا - جعفر، ۱۶، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۹۹	مقدم - رئیس کلانتری، ۲۲۴
مهران - سروان، ۳۲۹	مقدم - سپهبد علی، ۳۱۲
مهربان - رسول، ۱۶، ۱۹، ۱۰۳، ۲۵۶	مکرم، ۱۰
مهرزاد - بانو، ۸۵	مکگی - ژرژ، ۱۷۵
مهین - بانو، ۴۲	مکی - سیدحسین، ۴، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۳۷
مهینی - حسین علی، ۴۴	۴۹، ۵۱، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۶۸، ۶۹، ۷۰
میدلتون، ۱۶	۸۲، ۹۱، ۱۱۴، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳
میراشرافی - سیدمهدی ۱۵، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۶۱	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۲۰
۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۹، ۳۲۸، ۳۳۲	۳۲۶، ۳۲۷، ۲۵۳، ۳۳۱
میربختیار - بهرام، ۳۲۰	ملک آرا - سرهنگ، ۲۰۵
میرهادی، ۲۲۴	ملک سنگسری، ۲۰۴
میلانی - سیدابراهیم، ۲۴۳	ملک مدنی، ۱۲۱، ۲۳۷
میلانی - عباس، ۳۴۸	ملکی - ابوالحسن، ۲۱۴
مؤتمن الملک، ۱۶۹	ملکی - خلیل، ۱۰۰، ۱۰۳، ۲۱۴
مؤمنان - امیر، ۱۶۷	ممتاز - سرهنگ عزت الله، ۳۰۵، ۳۲۷، ۳۲۹
مؤمنی - عزیزالله، ۲۵۱، ۲۶۰	ممتاز - عماد، ۸۲
ن	منجمی - صدر، ۱۵۰
ناپلئون، ۳۴۶	منزه - سرتیپ، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶
ناجی - تیمسار، ۱۴۲	۲۵۷، ۲۵۹
نادری - سرهنگ، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۴۹، ۳۰۶	منشی زاده - داود، ۱۰۱، ۳۱۹
ناظرزاده، ۲۱۴	منصور - ارباب، ۱۰۵
نامور، ۱۲۷	منصور - حسن علی، ۳۱۴، ۳۳۳
نجاتی - غلامرضا، ۴، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۵۴، ۲۹۷	منصورخان، ۲۲۸
۲۹۸، ۳۳۰، ۳۳۲	موبور - امیر، ۱۶، ۱۹، ۱۰۳، ۲۷۹

- نحفزاده - سرتیپ، ۲۷۸  
 نجمی - ناصر، ۳۲۷  
 نجیب - ژنرال، ۲۳۹  
 نخجوان - سپهبد، ۱۸۲  
 نخعی - تیمسار ۱۵۷، ۱۸۴، ۳۴۲  
 نخلی - عباس، ۲۵۱  
 نراقی - عباس، ۸۳  
 نرن، ۲۹۷  
 نریمان - محمود، ۶۸، ۱۲۱، ۲۱۳، ۲۲۹، ۳۰۱، ۳۳۱، ۳۲۹  
 نصرتیان - محمدعلی، ۸، ۵۹، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۳  
 نصیری - حسن، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶  
 نصیری - دکتر، ۳۰۵  
 نصیری - (سرهنگ)، سپهبد نعمت‌الله، ۱۴۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۳۱۱، ۲۹۳، ۳۱۳، ۳۲۱  
 نظری - سرهنگ، ۱۸۷  
 نفیسی - سعید، ۸۳  
 نقدی - سپهبد، ۹۲  
 نقدی - سرهنگ مجید، ۳۰۲  
 نگهبان - تورج، ۳۴۷  
 نواب - سیداحمد، ۲۳، ۲۹۲  
 نواب صفوی - سیدمجتبی، ۵۸، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷  
 نورالدین کیا - فضل‌الله، ۱۸۲  
 نوری - حاج‌علی، ۳۰۰  
 نوری شاد - سرهنگ صادق، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۶۲، ۲۰۶  
 نوری شاد - علی، ۱۳۷  
 نوری - عطاءالله‌علی، ۲۰۶  
 نوشاد - حاج‌عباس، ۶۰  
 نوشین - عبدالحسین، ۷، ۷۵، ۷۷  
 ن. ویلبر - دونالد، ۳۳۵  
 نیک‌اعتقاد، ۲۰۲  
 نیک‌بخت - فریار، ۳۲۹  
 نیکپور نائینی، ۸۳  
 نیک‌راد - عبدالله، ۱۰۳  
 و  
 واثقی - سرگرد، ۱۳۲  
 واحدیان - رئیس کلانتری، ۲۲۴  
 واحدی - سیداحمد، ۶۸  
 واحدی - سیدعبدالحسین، ۶۸، ۶۹، ۱۸۷، ۲۱۰، ۳۱۳  
 وارسته - محمد، ۹۲  
 واگره - اسم‌زن، ۸۴  
 والاتبار - حشمت‌الدوله، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۴  
 وثوق - سرلشکر، ۲۲۴  
 وجدی - فضل‌الله، ۳۰۶  
 وحدت - سروان ایرج، ۲۵۹  
 وحید تهرانی - حسین، ۳۴۷  
 وطن‌دوست - غلام‌رضا، ۳۳۵  
 وکیل پور - اقبال، ۲۱۴  
 وکیلی - باقر، ۱۲۴، ۱۳۴  
 وودهاوس، ۲۸۲  
 ویتمور - جیمز، ۳۳۷  
 وین - جان، ۱۴۳  
 ویندرمیر، ۷، ۷۹  
 ه  
 هاشم‌زاده - سرهنگ، ۲۶۰



- یوسفی - علی، ۲۰۶  
یونان - بیت، ۲۲۱
- هاشمی حائری، ۱۵، ۳۷، ۱۴۷، ۱۵۴  
هامازاسب، ۲۲۱  
هدایت - خسرو، ۵۳  
هدایت - کمال، ۱۱۲۰  
هرمن - بیل، ۲۹۷  
هریمن - اورل، ۹۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۷  
هژیر - عبدالحسین، ۶۴، ۲۱۳  
هشترودی - سرهنگ، ۳۰۲  
همایون فر - سرتیپ، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۲  
هندرسن - لوی و سلی، ۲۳، ۸۸، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۴۲، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۸۴  
۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴  
هوش - اهور، ۲۷۱  
هوشیار - مهدی، ۲۶۹، ۲۷۰  
هویدا - امیرعباس، ۱۴۲، ۲۱۳  
هیئت - علی، ۳۷، ۹۲، ۱۲۴، ۱۷۸  
هیتلر آدلف، ۹۳، ۹۴
- ی
- یانس - میرزا، ۱۷۵  
یاوری - سهراب، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲  
یتیم - تقی، ۱۵۳  
یحیایی - سرگرد عبدالباقی، ۳۱۹  
یزدان بخش، ۱۴۷  
یزدان پناه - احمد، ۲۵۳  
یزدان پناه - سپهبد، ۱۶۲، ۱۷۵  
یزدانی - جعفر، ۲۰۶  
یگانه - سیروس، ۳۴۷  
یمنی - سرهنگ، ۱۵۰  
یوسفزاده - پروانه، ۳۴۷  
یوسفزاده - گرجی، ۱۸۲

## منابع و مأخذ

- مصدق السلطنه، چ اول ۱۳۶۰، انتشارات اسلامی، ۲۶۶.
- ارفع حسن، در خدمت پنج سلطان، سرلشکر حسن ارفع، ترجمه سیداحمد نواب، چ اول ۱۳۷۷، انتشارات مهرآیین، ۵۲۲.
- اطلاعات، روزنامه اطلاعات دوره سال‌های ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰، چ دوم انتشارات اطلاعات.
- افراسیابی بهرام، خاطرات و مبارزات حسین فاطمی، چ اول ۱۳۶۶، سخن، ۳۶۲.
- امیراحمدی احمد، خاطرات و اسناد نخستین سپهبد ایران، دو جلدی، کوشش غلامحسین زرگری نژاد و سعدوندیان، چ اول ۱۳۷۳، پژوهش و مطالعات، ۱۱۳۰.
- امیرخسروی بابک، نظری از درون به نقش حزب توده ایران، چ اول ۱۳۷۵، اطلاعات، ۸۹۴.
- امیرعلائی شمس‌الدین، مجاهدان و شهیدان راه آزادی، چ اول ۱۳۵۸، دهخدا، ۶۰۴.
- انقطاع ناصر، پنجاه سال تاریخ با پان‌ایرانیست‌ها، چ اول ۱۳۷۹، شرکت کتاب، ۳۱۶.
- بامداد مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن آبادیان حسین، زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، چ اول ۱۳۷۷، مطالعات و پژوهش‌ها، ۶۴۰.
- آبراهامیان پرواندا، ایران بین دو انقلاب، از کاظم فیروزمند، ناصر شمس‌آوری و محسن شانه‌چی، چ اول ۱۳۷۷، نشر مرکز، ۵۷۲.
- آبراهامیان پرواندا، ایران بین دو انقلاب، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر، ترجمه کاظم‌احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی، چ اول ۱۳۷۷، نشر نی، ۷۱۰.
- آوری پیتیر، تاریخ معاصر ایران، از تأسیس پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد، ترجمه رفیعی مهرآبادی، جلد دوم، چ دوم ۱۳۷۰، عطائی، ۵۵۶.
- آیت سیدحسن، چهره حقیقی

- دوازده، سیزدهم، چهاردهم هجری، شش جلدی، چ دوم ۱۳۵۷، زوار، ۳۱۶۴.
- برهان عبدالله**، کارنامه حزب توده و راز سقوط مصدق، دو جلدی، چ اول ۱۳۷۸، نشر علم، ۱۱۴۸.
- بزرگمهر جلیل**، خاطرات جلیل بزرگمهر از محمد مصدق، چ اول ۱۳۷۲، ناهید، ۴۲۰.
- بزرگمهر جلیل**، دکتر مصدق و رسیدگی فرجامی در دیوان کشور، چ دوم ۱۳۶۵، سهامی انتشار، ۳۷۶.
- بزرگمهر جلیل**، مصدق در محکمه نظامی، دو جلدی، چ اول ۱۳۶۳، نشر تاریخ، ۸۰۲.
- بهزادی علی**، شبهه خاطرات، سه جلدی وزیری، چ اول ۱۳۷۸ - ۱۳۷۶، نگارستان، ۲۳۱۱.
- بهنود مسعود**، از سیدضیاء تا بختیار، دولت‌های ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷، چ سوم ۱۳۶۹، جاویدان، ۹۷۰.
- بهنود مسعود**، ۲۷۵ روز بازرگان، چ دوم ۱۳۷۸، نشر علم، ۸۴۲.
- پاکروان فاطمه**، خاطرات، ترجمه اسماعیل سلامی، چ اول ۱۳۷۸، انتشارات مهراندیش، ۱۰۸.
- تربتی سنجایی محمود**، کودتاسازان، چ اول ۱۳۷۶، فرهنگ کاوش، ۲۱۲.
- ترکمان محمد**، اسرار قتل رزم‌آرا، چ اول ۱۳۷۰، فرهنگی رسا، ۵۱۴.
- ترکمان محمد**، نامه‌های دکتر مصدق، دو جلدی، جلد ۱، چ اول ۱۳۷۴، هزاران، جلد ۲، چ اول ۱۳۷۷، هزاران، ۸۴۰.
- تفرشی مجید**، و **محمود طاهر احمدی**، گزارش‌های محرمانه شهربانی (۱۳۲۶ - ۱۳۲۴) دو جلدی، چ اول ۱۳۷۱، سازمان اسناد ملی، ۹۶۲.
- جامی**، گذشته چراغ راه آینده، تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۲۹۹ - ۱۳۳۲، چ دوم ۱۳۶۱، ققنوس، ۷۸۰.
- حجازی مسعود**، رویدادها و داوری ۱۳۳۹ - ۱۳۲۹، چ اول ۱۳۷۵، نیلوفر، ۸۰۰.
- خامه‌ای انور**، خاطرات سیاسی، پنجاه نفر و سه نفر، فرصت از دست رفته، از انشعاب تا کودتا، انور خامه‌ای، چ اول ۱۳۷۲، نشر گفتار، ۱۱۰۰.
- خسروپناه محمدحسین**، سازمان افسران حزب توده ایران از درون و درباره سازمان درجه‌داران حزب توده ایران، چ اول ۱۳۸۰، نشر پیام امروز، ۳۷۵.
- دولت‌آبادی یحیی**، حیات یحیی، انقلاب مشروطه، چهار جلد در دو جلد، چ چهارم، عطار و فردوسی، ۱۴۱۵.
- دونالدان ویلبر**، اسرار کودتا، اسناد محرمانه CIA درباره عملیات سرنگونی دولت مصدق، ترجمه حمید احمدی، چ اول ۱۳۷۹، نشر نی، ۲۰۶.
- ذبیح سپهر**، ایران در دوران مصدق، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چ دوم ۱۳۷۰، عطائی، ۲۸۷.
- زاهدی اردشیر** و اشاراتی به رازهای ناگفته، کوشش عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، چ اول ۱۳۸۱، پیکان، ۵۹۱.

- مجید تفرشی، دو جلدی، چ اول ۱۳۶۸، فرهنگ‌سرا، ۱۱۵۲.
- عراقی حاج مهدی**، ناگفته‌ها، خاطرات حاج مهدی عراقی، کوشش محمود مقدسی و مسعود دهشور، حمیدرضا شیرازی، چ اول ۱۳۷۰، خدمات فرهنگی رسا، ۲۹۰.
- عظیمی فخرالدین**، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، چ دوم ۱۳۷۴، نشر البرز، ۵۱۰.
- عمویی محمدعلی**، دُرد زمانه، خاطرات ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰، چ اول ۱۳۷۷، آنزان، ۴۴۹.
- قشقایی محمدناصر صولت**، سال‌های بحران، خاطرات روزانه، ۱۳۳۲ - ۱۳۲۹، کوشش نصرالله، چ اول ۱۳۶۶، مؤسسه فرهنگی رسا، ۵۵۲.
- قهرمانی صفر**، خاطرات، در گفتگو با علی اشرف درویشیان، چ سوم ۱۳۷۹، نشر چشمه، ۴۰۶.
- کاتوزیان محمدعلی همایون**، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، چ اول ۱۳۷۱، فرهنگی رسا، ۵۰۰.
- کاتوزیان محمدعلی همایون**، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری، چ اول ۱۳۷۲، نشر مرکز، ۳۴۲.
- کیا فضل‌الله نورالدین**، ۴۲ روز با دکتر مصدق در سازمان ملل متحد، چ اول ۱۳۷۹، نشر آبی، ۱۵۸.
- کیانوری نورالدین**، خاطرات کیانوری، تحقیقات و انتشاراتی دیدگاه، جلد اول، چ اول
- زعیم کورش و علی اردلان**، جبهه ملی ایران از پیدایش تا کودتای ۲۸ مرداد، چ اول ۱۳۷۸، نشر تاخ و انتشارات ایران مهر، ۳۲۵.
- زهدتاب رحیم**، افسانه مصدق، چ اول ۱۳۷۶، نشر علم، ۶۵۲.
- زیرک‌زاده احمد**، پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی، کوشش ابوالحسن ضیاء ظریفی و خسرو سعیدی، چ اول ۱۳۷۶، نیلوفر، ۵۱۹.
- سعیدی خسرو، اللهیار صالح**، جلد اول زندگی‌نامه، چ اول ۱۳۶۷، انتشارات طلایه، ۲۳۶.
- شریف امامی جعفر**، خاطرات، ویراستار حبیب لاجوردی، چ دوم ۱۳۸۰، انتشارات سخن، ۲۲۰.
- شهبازی عبدالله**، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، جلد دوم، چ اول ۱۳۶۹، انتشارات اطلاعات، ۷۳۲.
- صفائی ابراهیم**، خاطره‌های تاریخی، چ اول ۱۳۶۸، کتاب‌سرا، ۲۲۴.
- عاقلی باقر**، روزشمار تاریخ ایران، دو جلدی، چ چهارم، ۱۳۷۶، نشر گفتار، ۱۰۹۰.
- عاقلی باقر**، نخست‌وزیران ایران، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، چ دوم ۱۳۷۴، جاویدان، ۱۳۲۷.
- عباسی روح‌الله**، خاطرات یک افسر توده‌ای (۱۳۳۵ - ۱۳۳۰)، چ اول ۱۹۸۹، انتشارات فرهنگ، بازتاب، ساربروکن، آلمان غربی، ۴۴۸.
- عبده جلال**، چهل سال در صحنه، قضائی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان، ویرایش

- ۱۳۷۱، اطلاعات، ۶۸۸.
- مرد امروز روزنامه، دوره اول و دوم ۱۳۳۲۶ -
- ۱۳۲۱، محمد مسعود، به کوشش محمدعلی سپانلو، تجدید چاپ ۱۳۶۳، نشر اسفار.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی، جلد سوم، سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، چ اول ۱۳۷۸، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۵۵۰.
- مصاحب غلام حسین، دایرةالمعارف فارسی مصاحب، دو جلدی در سه جلد، چ اول ۱۳۷۴ - ۱۳۷۴. انتشارات فرانکلین، جیبی، ۳۵۷۱.
- مصدق محمد، خاطرات و تألمات مصدق، چ اول ۱۳۶۵، علمی، ۴۱۶.
- مکی حسین، تاریخ بیست ساله ایران، استمرار دیکتاتوری رضاشاه پهلوی، جلد ششم، چ ؟ ۱۳۶۲، نشر ناشر، ۵۱۲.
- مکی حسین، خاطرات سیاسی حسین مکی، چ اول ۱۳۶۸، علمی، ۶۳۲.
- مکی حسین، کتاب سیاه، پس از خلع ید، جلد چهارم، چ اول ۱۳۶۲، نشر ناشر، ۴۶۰.
- موحد محمدعلی، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران (خواب آشفته نفت)، دو جلدی، چ اول ۱۳۷۸، نشر کارنامه، ۱۰۸۰.
- مهدوی عبدالرضا هوشنگ، در حاشیة سیاست خارجی، چ اول ۱۳۷۸، نشر گفتار، ۳۳۹.
- مهدی نیا جعفر، زندگی سیاسی رزم آرا، چ اول ۱۳۶۳، پانوس و پاسارگاد، ۴۶۶.
- مهدی نیا جعفر، زندگی سیاسی علی امینی، چ دوم ۱۳۶۸، پانوس، ۵۲۰.
- مهربان رسول، گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، چ اول ۱۳۶۱، عطارد، ۵۲۲.
- نجاتی غلامرضا، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتا ۲۸ مرداد، چ سوم ۱۳۶۹، سهامی انتشار، ۶۶۴.
- نجاتی غلامرضا، مصدق، سال‌های مبارزه و مقاومت، دو جلدی، چ اول ۱۳۷۷، فرهنگی رسا، ۱۲۶۶.
- وزارت خارجه امریکا، اسناد روابط خارجی امریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، اصغر اندرودی، دو جلدی، چ اول ۱۳۷۷، انتشارات علمی، ۱۲۴۰.



سعید رهبر به بهانه انتشار خاطرات شعبان جعفری نگاهی موشکافانه به تناقض‌های روایت شاهدان این مقطع تاریخی می‌اندازد. تیت او روشن کردن حقایق و رفع ابهام در باره یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ معاصر کشورمان در میانه سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ است. سعید رهبر با فراهم آوردن اطلاعات مستند از درون انبوهی از منابع دست اول، پاسخ به تحریفات و جعل‌های مندرج در خاطرات شعبان جعفری را برعهده گرفته، و در خلال پاسخگویی با تکیه بر منابع

و مآخذ، گوشه‌های ناشناخته و تاگفته از حقایق مربوط به اوضاع آشفته کشور در آن مقطع تاریخی را بازگو می‌کند.

از سعید رهبر - پژوهشگر ایرانی مقیم سوئد - تاکنون کتاب‌های «نگاهی دیگر به دیاری کهن» و «سیاهه دولت ملی به روایت روزنامه اطلاعات» منتشر شده است.